



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# روح و ریسمان یا

جنت العظیم العظیم الشان

احوال الشہید عبد العظیم الحسینی

علیہ السلام

تألیف:

حاج محمد باقر واعظ طهرانی کجوری ماہر مدنی

۳

تحقیق: سید صادق حسینی اشکوری

مجموعہ آثار شکرہ بزرگداشت حضرت مہدی عظیم

۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روح وريحان، يا، جنه النعيم والعيش السليم في احوال السيد عبدالعظيم الحسيني عليه السلام والتكريم

نويسنده:

محمدباقر واعظ طهراني كجوري مازندراني

ناشر چاپي:

موسسه علمي فرهنگي دارالحدیث

ناشر ديگيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۶	روح و ریحان، یا، جنه النعیم والعیش السلیم فی احوال السید عبدالعظیم الحسینی علیه السلام والتکریم جلد ۳
۱۶	مشخصات کتاب
۱۶	اشاره
۲۰	عرض چهارم : از عرض دین حضرت عبدالعظیم در احکام شرعیّه و تکالیف
۲۰	اشاره
۲۳	فریضه اولی در معنی «نماز» است
۲۵	در حدیث شریفی که سید ابن طاووس در کتاب فلاح المسائل نقل فرموده است
۳۰	در اسرار نماز است به نحو اجمال
۳۲	در اینکه شیطان موکل است که نماز گزار را به وسوسه اندازد
۳۵	اشعار مولوی در اسرار سلام نماز
۳۶	فریضه دوم در زکات است
۳۹	در اینکه زکات بر نه چیز واجب است
۴۱	در زکات غلات اربعه است
۴۲	در زکات انعام ثلاثه است از شتر و گاو و گوسفند
۴۴	در مذمت ندادن زکات است
۴۶	تزکیه اخری : در معنی زکات و فضیلت آن است
۴۶	در شرح زکات حال و مال و اعضاء و قوی است
۴۸	نداء الهی ظاهراً
۴۸	فریضه سوم در معنی روزه است
۵۰	نداء الهی معنی
۵۰	مقالات حسنه در اسرار روزه گرفتن است
۵۰	در معنی « الصوم لی وأنا اجزی به »
۵۱	صوم مجزی

- ۵۲ ..... در مدح قلت اکل و ذمّ پر خوردن است
- ۵۶ ..... فریضه چهارم در معنی حج است
- ۵۸ ..... در معنی «مکه» و «مدینه» است
- ۵۹ ..... در تسمیه بعضی از اماکن کعبه و مکه و بکه و بیانات دیگر
- ۶۱ ..... ابیات تحفة العراقین در حجر الاسود
- ۶۲ ..... در بیان اسرار حج است
- ۶۵ ..... حکایت لطیفه
- ۶۸ ..... در عرض و طول حجر اسماعیل و اماکن دیگر است
- ۶۹ ..... فریضه پنجم در معنی جهاد است
- ۷۳ ..... مجاهدۀ نفسانیه : در بیان جهاد جسمانی و روحانی است
- ۷۴ ..... سه شعر از شیخ ابو علی سینا در تهذیب نفس
- ۷۵ ..... اشعار مولوی در جهاد اکبر
- ۷۵ ..... در احادیث قصار در فضل جهاد
- ۷۷ ..... فریضه ششم و هفتم : در معنی امر به معروف و نهی از منکر
- ۷۹ ..... فرمایشات حضرت صادق علیه السلام
- ۷۹ ..... در امر به معروف و نهی از منکر
- ۸۰ ..... در شرائط امر به معروف و ناهی از منکر است
- ۸۲ ..... در جهت بیان حضرت عبدالعظیم علیه السلام ترتیب احکام را
- ۸۳ ..... حدیث زراره در اینکه بناء اسلام پنج چیز است
- ۸۵ ..... تضمینّ لعرض الدین
- ۸۶ ..... در سند و مأخذ دعاء عدیله است
- ۸۹ ..... توصیۀ نافعه : در اینکه آنچه قطع است نباید انسان غفلت ورزد
- ۹۲ ..... در روایت کعب الاحبار است
- ۹۵ ..... در نصایح و مواعظ سودمند
- ۹۵ ..... که موجب تذکر موت و احوال اوست
- ۹۹ ..... در معنی « وصیت » است و اشتقاق آن

- ۱۰۱ ----- دعاء صحیح عهد که بر میت محتضر باید خوانده شود
- ۱۰۲ ----- در دعاء توبه که باید بر میت محتضر خوانده شود
- ۱۰۳ ----- در منظومه مرحوم بحر العلوم و دعاهائی که باید بر محتضر خواند
- ۱۰۷ ----- وصیت نامه حضرت امیرمؤمنان علیه السلام که جامع نصایح و مواعظ بسیار است
- ۱۱۱ ----- در وصیت نامه صدیقه طاهره
- ۱۱۲ ----- در وصیت نامه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است
- ۱۱۳ ----- وصیت نامه جناب سید الشهداء علیه السلام برای محمد بن حنفیه وعموم بنی هاشم
- ۱۱۵ ----- در وصیت نامه جناب موسی بن جعفر علیهما السلام
- ۱۱۸ ----- در ترجمه وصیت نامه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است
- ۱۲۱ ----- پیمان نامه
- ۱۲۲ ----- در تضرع و ابتغال حضرت آدم علیه السلام قبول توبه اش در زمین بدین گونه
- ۱۲۴ ----- در خواهش عقل و رهنمائی اوست بنده را در بدو تکلیف
- ۱۲۵ ----- در صفات ثبوتیه است که باید برای خدا ثابت نمود
- ۱۲۶ ----- در صفات سلبیه است که باید از خداوند سلب نمود
- ۱۲۸ ----- در ستایش پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آلهو فرزندان برگزیدگان آن بزرگوار است یکان یکان
- ۱۲۹ ----- در شش چیز از عقاید و هفت چیز از قواعد که اصول و فروع ایمان است ترجمه می شود
- ۱۳۲ ----- در شرمساری جامع این اوراق است از گناهان و وجوب توبه به حضرت سبحان
- ۱۳۳ ----- در اینکه ما را دو کس لازم است : عالم با خدا و پادشاه دادخواه
- ۱۳۴ ----- در مدح پادشاه جمجاه
- ۱۳۶ ----- در اینکه بندگان خدا به مثابه گوسفندانند و ایشان را دو شبان و پاسبان لازم است
- ۱۳۶ ----- در روی سخن با پادشاه جهان است
- ۱۳۸ ----- در روی سخن با علماء کبار است
- ۱۳۹ ----- در اینکه بی میالاتی نگاهبان باعث ظهور آن اعمال قبیحه می شود
- ۱۳۹ ----- بعضی از علائم ظهور فرج اعظم است
- ۱۴۱ ----- در شرح کسانی که اطراف علماء عظام می باشند از نیک و بد
- ۱۴۲ ----- در عجز و لایه این عاصی گناه کرده غافل است و وصیت آخر من و آرزوهای باطنیم

- ۱۴۵ ..... روح و ریحان دهم
- ۱۴۵ ..... اشاره
- ۱۴۷ ..... در هجرت حضرت عبدالعظیم علیه السلام حدود حجاز و عراق عرب به شهر ری
- ۱۴۸ ..... هجره عظیمه
- ۱۴۹ ..... در اقسام هجرت از حلال و حرام است
- ۱۵۰ ..... در آیات شریفه که دلالت بر وجوب هجرت دارد
- ۱۵۲ ..... روایه فی هدیة
- ۱۵۲ ..... ایضاً در ذیل روایت صحیحہ مراتب هجرت به بعضی از مقالات حسنه می شود
- ۱۵۳ ..... در ترجمه حدیث حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله است
- ۱۵۵ ..... در اشعار جامی است
- ۱۵۷ ..... روح و ریحان یازدهم
- ۱۵۷ ..... اشاره
- ۱۵۹ ..... در شرح احادیث حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۱۶۰ ..... درایه وافیه
- ۱۶۰ ..... مطلب اول : در علم درایه است
- ۱۶۱ ..... در فرق بین « حدیث » و « خبر » و « اثر » است
- ۱۶۱ ..... در خبر متواتر لفظاً أو معنیاً أو معاً
- ۱۶۲ ..... تشقیق رشیق
- ۱۶۲ ..... مطلب دوم : در خبر صحیح و حسن و موثق و ضعیف است
- ۱۶۵ ..... در معنی « سند » و « استناد »
- ۱۶۵ ..... در انواع خبر که سی نوع است
- ۱۶۷ ..... در بیان ناسخ و منسوخ اخبار است
- ۱۶۸ ..... مطلب سوم : تعریف لمن روی
- ۱۶۹ ..... در شرائط راوی اخبار است
- ۱۷۰ ..... در بیان الفاظ جرح و تعدیل است
- ۱۷۱ ..... تحمّل لمن تأمل



- مطلب چهارم : در اقسام سبعة وجوه تحتمل است ..... ۱۷۱
- مقاله فی اختلاف الروایة ..... ۱۷۳
- مطلب پنجم : در اختلاف روایت است و اختلاف حالات روایات ..... ۱۷۳
- افادۀ ..... ۱۸۱
- در انسداد باب علم است اجمالاً ..... ۱۸۲
- در معنی « اجتهاد » و « تقلید » است ..... ۱۸۳
- در جواز عمل است به اخبار ضعیفه ..... ۱۸۶
- در معنی « احتیاط » است ..... ۱۸۸
- در امتزاج ثقات از راویان و مخالفین ایشان است ..... ۱۸۹
- در حدیث میمون بن عبدالله و مذمت کسانی که به حضور امام احادیث مجعوله نقل کردند ..... ۱۹۱
- در مقالاتی که شخصی از سفیان ثوری شنیده و خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض می کرد ..... ۱۹۲
- حدیثی که حضرت صادق علیه السلام به شخص بصری فرمود ..... ۱۹۵
- کتابۀ مستطابۀ ..... ۱۹۶
- مطلب ششم : در حسن کتابت احادیث و ضبط و حفظ آنها ..... ۱۹۷
- در کتب مؤلفه حضرت عبدالعظیم علیه السلام است و کتاب یوم و لیله و معنی آن و کسانی که بدین اسم کتاب نوشته اند ..... ۱۹۸
- استناد لاهل الزّشاد ..... ۲۰۱
- مطلب هفتم : حدیث اصول کافی مروی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ..... ۲۰۱
- سند معتمد ..... ۲۰۴
- مطلب هشتم : در اسامی اشخاصی است که از حضرت عبدالعظیم روایت حدیث کرده اند ..... ۲۰۴
- تحذیر لأهل الحدیث ..... ۲۰۷
- مطلب نهم : در ذکر جمله ای از علم حدیث ..... ۲۰۷
- مطلع اول : در مذمت زیاد و کم کردن حدیث است ..... ۲۰۷
- مطلع ثانی : در اینکه حدیث آل محمد صعب و مستصعب است ..... ۲۰۸
- مطلع ثالث : در فضل حدیث گفتن است ..... ۲۱۰
- مطلع رابع : در اینکه هر حدیث را به هر کس نتوان گفت ..... ۲۱۲
- در حدیث سلمان است که از عذاب قبر و احوال آن خیر داد ..... ۲۱۳

- ۲۱۵ ----- مطلع خامس : در اینکه حدیث را باید از اهل حدیث اخذ کرد
- ۲۱۶ ----- مطلع سادس : در اینکه احادیث ائمه طاهرین علیهم السلام از حضرت ختمی ماب صلی الله علیه و آلهاست
- ۲۱۸ ----- مطلع سابع : در اینکه حدیث نبوی صلی الله علیه و آله مأخوذ از کتاب الله است
- ۲۲۰ ----- مطلع ثامن : در اینکه محدث عمل خود را به حدیث احادیث کتب اربعه قرار دهد اصوب است
- ۲۲۱ ----- در توصیف کتاب مستطاب اصول کافی است و کتاب من لا یحضره الفقیه
- ۲۲۳ ----- در تعریف کتاب تهذیب و استبصار مرحوم شیخ طوسی
- ۲۲۴ ----- مطلع تاسع : در اینکه برای حدیث دان فوائدها کثیره است
- ۲۲۵ ----- مطلع عاشر : در جواز نقل احادیث عامه اگر معارض نباشد
- ۲۲۷ ----- در ثواب آنکس چهل حدیث حفظ کند و اجر آن و معانی چهل حدیث
- ۲۲۸ ----- در اینکه مراد از چهل حدیث فضائل ائمه طاهرین است
- ۲۲۹ ----- در معنی حفظ چهل حدیث است از مرحوم مجلسی و ملا صدرا طاب ثراهما
- ۲۳۰ ----- ختام مسک
- ۲۳۰ ----- در عمل مشایخ ثلاثه به ذکر سند و حذف آن و حذف اسانید روایات حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۲۳۲ ----- عبارت مرحوم میرزای قمی در قوانین
- ۲۳۴ ----- الحدیث الاول : حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۲۳۴ ----- الحدیث الثانی : دعائی که حضرت عبدالعظیم در رؤیت هلال از حضرت جواد علیه السلام در شهر ری نقل فرمودند
- ۲۳۶ ----- الحدیث الثالث : روایت حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۲۳۶ ----- در جزاء آنکه کفری را دعوت به اسلام نماید
- ۲۳۷ ----- الحدیث الرابع : حدیث حضرت عبدالعظیم در اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور به مدارای مردم شده
- ۲۳۸ ----- الحدیث الخامس : حدیثی که حضرت امام علی النقی به حضرت عبدالعظیم فرمودند
- ۲۳۸ ----- در فضیلت اهل قم و اهل آبه به واسطه زیارت حضرت رضا علیه السلام
- ۲۴۰ ----- الحدیث السادس : در فضیلت زیارت حضرت امام رضا علیه السلام است
- ۲۴۱ ----- الحدیث السابع : ایضاً در فضل ثواب زیارت حضرت امام رضا علیه السلام است
- ۲۴۲ ----- الحدیث الثامن : ایضاً در فضل ثواب زیارت حضرت رضا علیه السلام است عارفاً بحقه
- ۲۴۳ ----- در اشعاری که صدوق در عیون اخبار الرضا روایت کرده
- ۲۴۴ ----- الحدیث التاسع : در اینکه حضرت امیر چهار چیز فرمود و خدا در قرآن تصدیق نمود

- در معنی و بیان « لحن القول » است ..... ۲۴۵
- الحديث العاشر : این دو حدیث از حضرت عبدالعظیم در معنی « اولی لک » و کلمه « رجیم » است ..... ۲۴۶
- الحديث الحادی عشر : در معنی رجیم ..... ۲۴۷
- الحديث الثانی عشر : در کراهت مجامعت در اول و وسط و انتهای ماه ..... ۲۴۸
- الحديث الثالث عشر : در فضل زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلامدر بیست و سیم ماه رمضان ..... ۲۴۹
- الحديث الرابع عشر : در خصوصیات و ظهور حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه ..... ۲۵۰
- الحديث الخامس عشر : در اینکه مهدی موعود حضرت حجت الله اعظم علیه السلاماست ..... ۲۵۲
- الحديث السادس عشر : حدیثی که حضرت عبدالعظیم علیه السلام از حضرت جواد علیه السلامروایت کرده و تمام ..... ۲۵۳
- ترجمه حدیث شانزدهم ..... ۲۵۶
- الحديث السابع عشر : در بیان شناخت کبائر است ..... ۲۶۰
- روایت حضرت عبدالعظیم که عمرو بن عبید از حضرت صادق علیه السلامسؤال از کبائر نمود و جواب شنید ..... ۲۶۲
- شرح کبیر : در بیان و تفسیر گناهان کبیره است ..... ۲۶۴
- الحديث الثامن عشر : مهمانی کردن سلمان ابوذر را رضی الله عنهما ..... ۲۶۶
- الحديث التاسع عشر : نحوه نشستن رسول خدا صلی الله علیه و آله ..... ۲۶۹
- الحديث العشرون : در سؤال ابو حنیفه از امام کاظم علیه السلام در باره معصیت ..... ۲۶۹
- الحديث الحادی والعشرون : دیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله زنهائی که در دوزخ معذب می باشند ..... ۲۷۱
- در عذاب زنها و سؤال صدیقه طاهره از رسول خدا صلی الله علیه و آله ..... ۲۷۳
- الحديث الثانی والعشرون : در مذمت غاصبین خلافت ..... ۲۷۴
- در اینکه ابابکر به منزله گوش و عمر به جای چشم و عثمان به منزله دل حضرت رسول صلی الله علیه و آلههستند ! ..... ۲۷۵
- الحديث الثالث والعشرون : در حدیثی که تشویق به محبت اهل بیت و شیعیان می کند ..... ۲۷۶
- الحديث الرابع والعشرون : در نوم حضرت نوح و کیفیت حام و یافث و سام پسران آن جناب است ..... ۲۷۷
- الحديث الخامس والعشرون : در سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله به قرابتش ..... ۲۷۹
- الحديث السادس والعشرون : در علت بدی بوی فضله آدمی ..... ۲۷۹
- الحديث السابع والعشرون : حدیث شریفی که حضرت عبدالعظیم از صفوان بن یحیی نقل فرموده است ..... ۲۸۰
- در شرح احوال صفوان بن یحیی و کتب اوست ..... ۲۸۲
- الحديث الثامن والعشرون : این حدیث شریف را حضرت عبدالعظیم علیه السلاماز علی بن جعفر نقل ..... ۲۸۵

- الحديث التاسع والعشرون : در معنی آیه « قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ » ..... ۲۸۷
- الحديث الثلاثون : حديث شريفی که حضرت عبدالعظيم عليه السلام از پدر بزرگوارش عبدالله قافه روايت کرده است ..... ۲۸۸
- ترجمه حديث خانه خريدن شريح قاضي ..... ۲۹۰
- الحديث الحادى والثلاثون : در اينکه بايد علوم را از اهل علم يعنى اهل بيت گرفت ..... ۲۹۱
- الحديث الثانى والثلاثون : اين حديث را با سه حديث ديگر حضرت عبدالعظيم از على بن اسباط روايت کرده اند ..... ۲۹۳
- الحديث الثالث والثلاثون : در معنی « سبحان الله » ..... ۲۹۶
- الحديث الرابع والثلاثون : در معنی قول خداوند « إِلَّا مَنْ رَجِمَ اللَّهُ » ..... ۲۹۷
- الحديث الخامس والثلاثون : بقيه احاديث مرويه از على بن اسباط است ..... ۲۹۸
- در معنی قول خداوند « أَوْلَا يَذُكَّرُ الْأِنْسَانُ . . . » ..... ۲۹۸
- الحديث السادس والثلاثون : در معنی قول خداوند « كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا » ..... ۲۹۹
- الحديث السابع والثلاثون : اين حديث و حديث سابق را حضرت عبدالعظيم از موسى بن محمد روايت کرده اند ..... ۳۰۰
- در معنی آیه « وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقِ . . . » ..... ۳۰۰
- الحديث الثامن والثلاثون : در معنی اذن واعيه ..... ۳۰۱
- الحديث التاسع والثلاثون : در اينکه امام معصوم مندر است ..... ۳۰۲
- الحديث الأربعون : در معنی صراط مستقيم ..... ۳۰۳
- الحديث الحادى والأربعون : در اينکه هشت چيز فقط به قضا و قدر خداوندی است ..... ۳۰۴
- الحديث الثانى والأربعون : در حديثی که تحريف کرده اند و حضرت رضا عليه السلامصحيح آن را بيان فرمودند ..... ۳۰۵
- الحديث الثالث والأربعون : در معنی مؤمن و مسلم ..... ۳۰۶
- الحديث الرابع والأربعون : در معنی قول خداوند : « وَجُوهٌ يُؤْمِنُونَ نَاصِرَةً » ..... ۳۰۷
- الحديث الخامس والأربعون : بقيه احاديث مرويه از ابراهيم بن ابى محمود است ..... ۳۰۸
- در معنی قول خداوند « وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ . . . » و « خَتَمَ اللَّهُ . . . » ..... ۳۰۸
- الحديث السادس والأربعون حديث آخر است که حضرت عبدالعظيم عليه السلام از ابراهيم بن ابى محمود روايت کرده است ..... ۳۱۱
- در شکرگزاری از مخلوقات ..... ۳۱۱
- الحديث السابع والأربعون : در كيفيت نزول « فَأَنْبَى أَكْثَرَ النَّاسِ . . . » ..... ۳۱۲
- الحديث الثامن والأربعون : اين حديث را حضرت عبدالعظيم عليه السلام از كثير بن شهاب روايت فرموده اند ..... ۳۱۳
- در گريه آسمان و زمين بر سيد الشهداء عليه السلام ..... ۳۱۳

- ۳۱۵ ..... الحديث التاسع والأربعون : در اسماء حضرت زهرا سلام الله عليها می باشد
- ۳۱۷ ..... الحديث الخمسون : این حدیث را حضرت عبدالعظیم علیه السلام از جابر روایت کرده
- ۳۱۷ ..... در کیفیت نزول « ولو أنهم فعلوا ما يوعظون به »
- ۳۱۸ ..... الحديث الحادی والخمسون : این حدیث از جدّ حضرت عبدالعظیم علیه السلام مرویست
- ۳۱۸ ..... درباره حدیث لوح
- ۳۲۰ ..... حدیث شریف لوح که جابر بن عبدالله انصاری روایت فرمود
- ۳۲۴ ..... ترجمه حدیث شریف لوح
- ۳۲۷ ..... الحديث الثانی والخمسون : این حدیث را حضرت عبدالعظیم علیه السلام از سلیمان بن حفص المروزی روایت کرده اند
- ۳۲۷ ..... فرا خواندن حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرزندش را به رضا و ابوالحسن
- ۳۲۹ ..... الحديث الثالث والخمسون : در اینکه ائمه معصومین علیهم السلام امین هستند
- ۳۳۰ ..... الحديث الرابع والخمسون : در گریه آسمان بر یحیی بن زکریا و سیدالشهداء علیهم السلام
- ۳۳۱ ..... الحديث الخامس والخمسون : این حدیث را حضرت عبدالعظیم علیه السلام بواسطه از حضرت صادق علیه السلام
- ۳۳۲ ..... الحديث السادس والخمسون : در مذمت بادیه نشینان مخالف
- ۳۳۳ ..... الحديث السابع والخمسون : این حدیث را حضرت عبدالعظیم از محمد بن سلیمان روایت کرده اند
- ۳۳۳ ..... نصایح حضرت امام باقر علیه السلام به محمد بن مسلم
- ۳۳۶ ..... روح و ریحان دوازدهم
- ۳۳۶ ..... اشاره
- ۳۳۸ ..... در شرح مدفن حضرت عبدالعظیم
- ۳۳۸ ..... و بناء ری و مدح عجم
- ۳۳۸ ..... در اینکه هر که در هر جا مدفون شود
- ۳۳۸ ..... طینت او از آن خاک برداشته شده
- ۳۴۱ ..... در معنی « ری » و تسمیه آن و آبادی و استحکام وی
- ۳۴۸ ..... در بناء شهر ری و ساکنین قدیم آن و امور متعلقه به آن
- ۳۵۲ ..... آنچه مرحوم سید نورالله شوشتری مشهور به قاضی فرموده است
- ۳۵۷ ..... آنچه صدوق فرموده است در اواخر کتاب عیون که دلالت بر حسن حال اهل ری می کند
- ۳۶۰ ..... در وفور علم و عمل و نشر احکام سید انام در آن دولت ابد آیت

- ۳۶۱ ----- در آیه کریمه ای که دلالت بر حسن حال عجم و مذمت عرب می نماید
- ۳۶۱ ----- در معنی « عرب » و « عجم » و « اعجمی »
- ۳۶۲ ----- در فضایل اعراب و انشعاب ایشان و تسمیه عرب و عجم به نحو ایجاز
- ۳۶۹ ----- در ذکر فضایل سلمان فارسی و جهت عناد و عداوت خلیفه معاصر وی با حضرات اعاجم و تأسیس بدعت‌های وی
- ۳۷۰ ----- بعضی از اعمال عمر در حق عجم
- ۳۷۲ ----- روح و ریحان سیزدهم
- ۳۷۲ ----- اشاره
- ۳۷۴ ----- در وفات و شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۳۷۶ ----- خواب دیدن مردی حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را که فرمود حضرت عبدالعظیم نزدیک درخت سیب مدفون می شود
- ۳۷۹ ----- در مصائب و نوائبی که بر عموم سادات از اولاد بنی فاطمه وارد آمد
- ۳۸۱ ----- در احتمال شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام برای حفظ دین چون سائرین از شهداء
- ۳۸۳ ----- در احوال معتز بالله عباسی است
- ۳۸۴ ----- در اینکه مزار حضرت عبدالعظیم علیه السلام قطعی است و سایر مزارها مشکوک و مظنون است از این مزار قطعی نباید گذشت
- ۳۸۸ ----- روح و ریحان چهاردهم
- ۳۸۸ ----- اشاره
- ۳۹۰ ----- در ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلامو شرح دو حدیث در زیارت آن بزرگوار
- ۳۹۱ ----- در تصحیح روایت حدیث فضل زیارت حضرت عبدالعظیم
- ۳۹۲ ----- در معنی زیارت
- ۳۹۴ ----- حدیث شریف در تشویق زیارت ائمه هدی علیهم السلام و امامزادگان است
- ۳۹۶ ----- در استحباب زیارت عموم مؤمنین حیاً و میتاً و فضیلت زیارت امامزادگان
- ۳۹۸ ----- در حدیث « من لم یقدر أن یزورنا فلیزرنا صالحی إخوانه »
- ۳۹۹ ----- حکایتی که ابن خلکان در وفیات الاعیان نقل کرده است
- ۴۰۱ ----- در اختلاف استعداد زائرین قبور ائمه طاهرین علیهم السلام است
- ۴۰۳ ----- وجوهی در مشابهت زیارت حضرت عبدالعظیم به زیارت جناب خامس آل عبا علیه السلام
- ۴۰۳ ----- وجه اول
- ۴۰۵ ----- در شرفیاب شدن علی بن عبیدالله خدمت حضرت رضا علیه السلام

- وجه دَوّم و سوّم دوری از وطن و شهادت است ..... ۴۰۶
- وجه چهارم شباهت زیارت عبدالعظیم وسید الشهداء علیه السلام ..... ۴۰۸
- تحقیق جدید : تحقیقی که خواص از اهل علم بعد از مراجعه تصدیق خواهند فرمود ..... ۴۰۹
- در مراتب و درجات زیارات و اجر و ثواب آن است ..... ۴۱۱
- حدیثی دیگر ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم ..... ۴۱۳
- اشاره به حدیث مروی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلامدر فضل زیارت حضرت عبدالعظیم ..... ۴۱۴
- موجبهً فیهِ مَثُوبَةٌ : در معنی « وجوب » و « ایجاب » است ..... ۴۱۵
- اختصاصاً لاهلِ الاخلاص : امامزادگانی که نصوص به نحو مخصوص در زیارت کردن قبورشان وارد شده است ..... ۴۱۷
- کسانی که زیارت ایشان منصوص است اول : حمزه سید الشهداء است ..... ۴۱۹
- دوّم : حضرت ابوالفضل علیه السلام است ..... ۴۱۹
- سوم : حضرت علی اکبر علیه السلام است ..... ۴۲۰
- امامزادگانی که زیارت کردنشان منصوص است ..... ۴۲۱
- اول : فاطمه معصومه سلام الله علیها ..... ۴۲۲
- دوّم : قاسم بن موسی بن جعفر علیه السلام ..... ۴۲۳
- در فضل قاسم بن موسی علیه السلام ..... ۴۲۴
- سوّم : علی بن جعفر علیه السلام و اشاره اجمالی در فضل وی ..... ۴۲۵
- چهارم : حضرت عبدالعظیم علیه السلام ..... ۴۲۶
- زیارت مختصر حضرت عبدالعظیم علیه السلام که از تألیفات جامع این اوراق است ..... ۴۲۷
- زیارت مبسوط حضرت عبدالعظیم علیه السلام که بسیار بافوائد است ایضاً ..... ۴۲۸
- درباره مرکز ..... ۴۴۵

## روح و ريحان، يا، جنه النعيم والعيش السليم في احوال السيد عبدالعظيم الحسيني عليه السلام والتكريم جلد 3

### مشخصات كتاب

سرشناسه : واعظ كجوري، محمد باقر بن اسماعيل، 1255-1313ق.

عنوان و نام پديدآور : روح و ريحان، يا، جنه النعيم والعيش السليم في احوال السيد عبدالعظيم الحسيني عليه السلام والتكريم/ تاليف محمدباقر واعظ طهراني كجوري مازندراني؛ تحقيق سيدصادق حسيني اشكوري.

مشخصات نشر : قم: موسسه علمي فرهنگي دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، 1382 .

مشخصات ظاهري : 5 ج.

فروست : مجموعه آثار کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظيم عليه السلام؛ 3، 4.

شابك : 100000 ريال (دوره)

يادداشت : عنوان عطف: روح و ريحان (جنه النعيم والعيش السليم).

يادداشت : کتابنامه.

عنوان عطف : روح و ريحان (جنه النعيم والعيش السليم).

عنوان ديگر : جنه النعيم و العيش السليم في احوال السيد عبدالعظيم الحسيني عليه السلام والتكريم.

موضوع : عبدالعظيم بن عبدالله(ع)، 173 - 250؟ق.

شناسه افزوده : حسيني اشكوري، سيدصادق، 1351 -

شناسه افزوده : دار الحديث. مركز چاپ و نشر

رده بندي کنگره : BP53/5/ع2 و 1382

رده بندي ديويي : 297/984

شماره کتابشناسي ملي : 1632690

ص: 1

اشاره









## عرض چهارم : از عرض دین حضرت عبدالعظیم در احکام شرعیّه و تکالیف

### اشاره

عرض چهارم: در شرح فرائض است و احکام شرعیّه عرض چهارم: از عرض دین حضرت عبدالعظیم در احکام شرعیّه و تکالیف مفروضه . وأقول: ان الفرائض الواجبة بعد الولاية الصلاة والزكاة والصوم والحج والجهاد و الامر بالمعروف والنهي عن المنكر . فقال علي بن محمد عليه السلام: « يا ابا القاسم! هذا \_ والله! \_ دين الله الذي ارتضاه لعباده فاثبت ثبنتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا وفي الآخرة » . بدان « فرائض » جمع « فريضة » است و آن به معنی مفعول است و فرض به معنی تقدیر است ؛ از آنکه فرائض مقدراتند . و صاحب « مجمع البحرين » (1) فرمود: فرق بين فريضه و واجب آن است که فريضه اخصّ است و واجب اعمّ است شرعاً و عقلاً (2) . و در حدیث است « إنّ مراتب العلم الشرعیّ ثلاثة: فرضٌ عینٍ وفرضٌ كفايةٍ وفرضٌ سنّةٍ » (3) . علم را سه مرتبه است: اول: فرض عینی است و آن بر عموم مکلفین با وجدان شرایط واجب است که باید اداء

1- .مجمع البحرين 3/387 ماده (فرض) .

2- .این فرق در کتاب الفروق اللغویة ، ابو هلال عسکری : 402 شماره 1605 مذکور است .

3- .مجمع البحرين 3/386 .

نمایند ، و حدیث « طلب العلم فریضة على كل مسلم » (1) اشاره است به فرض عینی و این قسم یا بر حسب اعتقاد واجب است یا بر حسب فعل . اما بر حسب عقیده شهادتین را باید معتقد شود با اذعان به امامت قلبی و تصدیق بما جاء النبی صلی الله علیه و آله از دنیا و آخرت به نحوی که متواتر است جزم و حتم به آنها و آنچه مازاد از آنهاست واجب و فرض کفائی است . اما فعلاً تعلیم و تعلم صلاة و امثال آنهاست چنانکه در حدیث است : « الصلاة فریضة » (2) و « الزكاة فریضة واجبة » (3) . و شاید فرق بین فریضه و واجب آن باشد که فرض از خداست ، و وجوب احکام از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله ، و آنچه آن جناب واجب فرمود همان فرض سنتی است که قسم سوم از اقسام مذکوره است ، و در حدیث است : « تعلموا الفرائض و علموها الناس فانها نصف العلم » (4) . ظاهراً مراد همین احکام تکلیفیّه تشریحیه است ، پس بنا بر همین بیان مختصری که تحدید شد حضرت عبدالعظیم خدمت امام علیه السلام عرض می کند : بعد از فریضه عینیّه واجبه که اذعان و اعتقاد به ولایت و امامت اولیاء الله است فرائض فعلیه را باید اتیان و اقدام نمود از قبیل صلاة و زکوة . الی آخرها . و از آنکه افعال و اعمال قلبیه مقدم است بر افعال بدنیّه و آن به منزله روح است برای جسد یعنی : بدون ولایت ائمه طاهرین علیهم السلام این اعمال تکلیفیّه ثمری و اثری در نشأت اخرویّه ندارد و عبادات بدون آنها تکمیل نمی شود .

- 
- 1- مجمع البحرین 3/386 ، المحاسن ، برقی 1/225 ح 146 ، بصائر الدرجات : 22 \_ 23 ، کافی 1/30 ح 1 .
  - 2- وسائل الشیعه 8/285 ح 10676 به نقل از تهذیب الاحکام 3/24 ح 83 .
  - 3- مجمع البحرین 3/387 ، وسائل الشیعه 9/63 \_ 64 ح 11535 به نقل از خصال: 604 ح 9 .
  - 4- مجمع البحرین 3/388 ، قریب به آن در مهذب ابن براج 2/122 نقل شده . البته اصل روایت از طریق اهل سنت است ، رجوع کنید به : سنن ابن ماجه 2/908 ح 2719 ، مستدرک حاکم 4/332 .

و این فقره نیز از ضروریات مذهب امامیه است، و به عبارت دیگر: ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله محبت به ذوی القربی و اولی الامر است که مودت ایشان را خداوند اجر رسالت پیغمبرش صلی الله علیه و آله قرار داد، و هیچ منزله و مرتبه ای اعظم از اداء اجرت و حق رسالت نیست، پس هر کس اداء حق نبی بر حق را ننمود البته ظالم است و اعمال ظالم ظاهراً و باطناً مقبول حضرت معدلت نمی شود. پس عرض می کنم: ولایت و محبت اهل بیت رسالت که مکمل اعمال شد البته موصل عبادات در یوم الميعاد الی الثواب و الصواب است، و ولایت اصل اصیل توحید و مفتاح دعائم اسلام است به حدیثی که ذکر می شود ان شاء الله تعالی. و در کتاب «محاسن» (1) برقی است که حضرت ابا جعفر علیه السلام به زراره فرمودند: «إن ذروة الأمر وسيدنا مَه وَمِفْتَاحُهُ وَبَابُ الْأَشْيَاءِ وَرِضَى الرَّحْمَنِ الطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (2) بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ. إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» (3). أما لو أن رجلاً قام ليلته وصام نهاره وتصدق بجميع ماله و حج جميع دهره ولم يعرف ولاية ولي الله فيؤاليه ويكون جميع اعماله بدلاً له (4) ما كان له على الله حق في ثواب ولا كان من اهل الايمان». پس در اول حدیث فرمودند: ولایت افضل اعمال است و والی دلیل است بر اعمال پس از این جهت عرض کرده است بعد از ولایت ائمه هدی فرایض واجبه و افعال سبعه است، پس در این باب و کتاب به شرح این هفت فریضه باید شروع نمود.

- 
- 1- محاسن برقی 1/287 ح 430، کافی 2/19 ح 5، نیز درباره شرح حدیث رجوع شود به: شرح مازندرانی بر کافی 5/150.
  - 2- در چاپ سنگی: الامام.
  - 3- نساء: 80.
  - 4- در محاسن: بدلالته له علیه.

## فريضة اولی در معنی «نماز» است

فريضة اولی در معنی «نماز» است الفريضة الاولى : الصّلاة وقال الله تعالى : « إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا » (1) و ايضاً « أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُسْتَرْكِينِ » (2) . و « صلاة » در لغت به معنی رحمت است و دعاء 3 ، اگر نسبت به حق دهند آن رحمت است كقوله تعالى : « هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ » (3) ، و اگر نسبت به ملائکه دهند رحمت و استغفار است كقوله تعالى « هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ » (4) ، و خداوند در استغفار ملائکه فرموده است : « وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا » (5) ، و اگر نسبت به مؤمن دهند رحمت و دعاء و افعال مخصوصه معلومه است شرعاً ، و اگر نسبت به مخلوقات از ملائکه و انسان و حيوان و معادن و نباتات دهند همان تسبیح خاص است كقوله تعالى : « أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ » 7 . و صلاة معنی عامی دارد که شامل تسبیح می شود . و « تسبیح » در لغت عرب به معنی صلاة استعمال شده است ، و صلاة از تصلیه است و آن به معنی تقویم و تعدیل است ، یعنی : نماز گزار راست کند پشت خودش را یا قوای

1- نساء : 103 .

2- روم : 31 .

3- احزاب : 43 .

4- غافر : 7 .

5- نور : 41 .

خودش را از برای قیام این فریضه واجبه الهیّه ، و اگر معنی تصلیه اطفاء حرارت باشد هر دو معنی در این آیه ملحوظ است ، قال الله تعالی (1): قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم فاطفؤوها بصلاّتکم 2 . و مراد از «نیران» شاید ارتکاب گناهان و توجّه به غیر خداوند سبحان بوده باشد که موجب دخول در آتش آخرت است ، یعنی : غیر خدا را مالک نفع و ضرر و مُعطی خیر و شر ندانیم و تعدیل میزان اخروی را از وی تمناً کنیم ، پس حرارت مشتعلّه از توجّهات به غیر حق و معاصی موبقه را از نزول رحمت خاصه و بَرْد یقین به صلوة واجبه ای که توجّه الی الحق است ، به مفاد « وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ » (2) باید خاموش نمائیم . و در رساله « اسرار صلاة » (3) مرحوم شهید ثانی است : وقتی که انسان می خواهد نماز کند شیطان می آید و می گوید : به این طریق بکن و بگو ، پس بعد از فراغت نمی داند که چه کرده است . پس نماز مجرّد تلفظ به لسان نیست باید قلب را هم از صفات ذمیمه تطهیر کرد و به تقوا تعمیر نمود . پس طبیعت شیطانیّه را که « نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ \* الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى

- 
- 1- قول منقول از خداوند نیست بلکه از ملکی است که مأمور از جانب پروردگار است چنانچه در حدیث مروی در حاشیه نیز بدان تصریح شده و در روایات « نادی ملک بین یدی الله » یا « بین یدی الناس » آمده است . به منابع مذکور در ذیل روایت رجوع شود .
  - 2- انعام : 79 .
  - 3- رسائل الشہید الثانی ( اسرار الصلاة ) : 105 ، تا پایان آیه 201 سوره اعراف به نقل از مرحوم شهید می باشد .



### در حدیث شریفی که سید ابن طاوس در کتاب فلاح المسائل نقل فرموده است

« الْأَفِيْدَةَ » (1) است به باران رحمت ذکر قلبی و لسانی خاموش کن کقوله تعالی : « الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ » (2). معنی تکبیر این است ای امیمکی خدا پیش تو ما قربان شدیم وقت ذبح الله اکبر می کنیهمچنین در ذبح نفس کشتنی گوی الله اکبر و آن شوم راسر بُبر تا وا رهد جان از عنا تن چو اسماعیل و جان همچون خلیلکرد جان تکبیر بر جسم نبیل کشته گشته جان زشهوتهها و آزشد ز بسم الله بسمل در نماز و داعی در ذم کسانی که در نماز روی دلشان به حق نیست ، و مرادشان همان تلفظ به لسان و حرکت اعضاء ظاهره است این آیه کریمه را شاهد آورده است : « إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ » (3). و همین طریق است حضور نمازگزار در نهان ، نمازگزاردن با حالت نفاق و شقاقی که دارد .

در حدیث شریفی که سید ابن طاوس در کتاب فلاح المسائل نقل فرموده استبدان طاوس العلماء سید ابن طاوس طاب ثراه در کتاب مستطاب « فلاح المسائل » (4) روایت صحیحی که اصح روایات و احادیث است ذکر می فرماید چون در کتب معاصرین این حدیث شریف کم ذکر شده است و معانی دقیقه ملیحه دارد ، و از اسرار صلاة به مقالات فصیحه امام علیه السلام بیان فرموده است ، خواستم این ورق را بدان خطوط نورانیّه زینت دهم

1- همزه : 6 \_ 7 .

2- اعراف : 201 .

3- منافقون : 1 .

4- فلاح السائل ( المسائل ) : 23 ، مستدرک الوسائل 4/91 ح 4212 ، بحار الانوار 84/250 ح 45 و نیز 47/185 ح 33 به نقل از کنز الفوائد کراچکی .

و از شرح آن هر کسی نفعی برد، و آن حدیث از بیانات حضرت صادق علیه السلام است که به یکی از اشقیاء که موسوم به رزام (1) و غلام خالد بن عبدالله که مانند خویش از کفره لثام طُغام بود بیان فرمود در وقتی که ابوجعفر منصور دوانیقی خبیث حضور داشت، عرض کرد: حدود و مسائل نماز چند است؟ فرمود: «چهار هزار است که تو به یکی از آنها وفا نمی نمائی». عرض کرد: خبر دهید از آنچه در نماز ترك آن جایز نیست و از آنچه بدون آن نماز تمام نمی شود، یعنی: آنچه مأمور به و منهی عنه در نماز است بفرمائید. پس آن جناب فرمود: «لا یتَمُّ الصَّلَاةُ إِلَّا لَذَى طَهْرٍ سَابِغٍ (2) و تمام بالغ غیر نازغ (3) و لا زانغ (4) عَرَفَ فَأَخْبَتَ (5) فَثَبَّتْ وَ هُوَ وَاقِفٌ بَيْنَ الْيَأْسِ وَالطَّمَعِ وَالصَّبْرِ وَالْجَزَعِ». یعنی: نماز تمام نمی شود و صحیح نیست مگر آنکه با وضوء صحیح بوده باشد؛ از آنکه اسبغ در طهارت وضوئیه از شرع شریف تأکید رسیده، یعنی: مسحات و غسلات آن وضوء را وضوء گیرنده کمال مواظبت نماید. و مرحوم قاضی فرمود: معنی باطنی این کلمه تبری شرک مُطلق است از مخالفین ائمه دین. و تمام بالغ یعنی: وضوء بر بالغ رشید واجب شده است. و اگر بخواهی تطبیق با فقره سابقه نمائیم می گوئیم: تمام بالغ آن اقرار و اذعان به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام و اولاد آن جناب علیه السلام است. اما فقره تمامیت آن اشاره به فقره آیه

- 
- 1- در چاپ سنگی: «دُرام»، و در مستدرک و جز آن: «رزام مولی خالد بن عبدالله» آمده، و در حاشیه آن را صحیح دانسته و به مجمع الرجال قهپائی 3/12 نیز ارجاع داده است.
  - 2- اسبغ: تمام گردانیدن وضو است. (حاشیه مؤلف رحمه الله).
  - 3- نَزَغ: تباهی افکندن و طعن به زبان است. (حاشیه مؤلف رحمه الله).
  - 4- زِیغ: میل کردن و کُند شدن بینائی. (حاشیه مؤلف رحمه الله).
  - 5- اخبَتَ لِلَّهِ أَى تَوَاضَع. بمعنی فروتنی است. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

کریمه است: « الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي » (1) و بلوغ اشاره است به آیه کریمه « يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ » (2). پس تتمیم نعمت و ابلاغ ولایت همان تمام بالغ است، پس هر کسی تبرّی از اعداء الله نکرد و ولایت را کامل ننمود وضوء و عبادات ظاهریّه اش قبول نیست. و « غیر نازغ » و « زائغ » هر دو کلمه به زاء و غین معجمه است، یعنی: وضوء گیرنده و اهل تولّی و تبرّی باید ناصب عداوت اهل بیت وحی و حکمت و مائل به غیر از غاصبین حقوق و مقامات ایشان نباشد. پس ناصبین و معاندین ائمه طاهریّن از طریق خارجند و به نزغات شیطانیّه در زیغ ظلمت و ضیق حیرت و غوایت فرو رفته اند. « عَرِفَ فَاخْبِتَ وَثَبْتَ » یعنی: در صورتی که شناخت حق را و آن کسی که او را به حق دعوت کرد و اطاعت کرد و بر آن مستقر و مستقل شد کالجبل الرّاسی لازمه آن اخبات و خشوع و ذلّت است، و ثبوت نیز طریقه مُحَجَّه حَقّه است. پس این مقامات که ذکر شد مقدّماتی است از برای نماز حقیقی و این است نماز اهل حقیقت و معرفت. پس از سلوک به این مراتب آن وقت باید بین الحدیث از خوف و رجاء واقف باشد یعنی: بصیر را رافد و سائقی لازم است که آن دو یأس و طمع است کقولہ [علیه السلام]: « وهو واقف بين اليأس والطمع والصبر والحزن (3) كأن الوعد له صنع والوعد به وقع بذلّ عرضه وتمثّل به غرضه، وبذل في الله المهجة، وتنبّك اليه المحجّة غير مرتغم بار تغام (4) يقطع علائق

1- مائده: 3.

2- مائده: 67.

3- در مستدرک: الجزع.

4- رغام: اسم خاک است، بغیر رگم: خاک آلود شدن. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

الاهتمام بغیر من قصد وإلیه من وفد ومنه استرشد « (1) . یعنی : خواستن بهشت و ترسیدن از دوزخ و آتش برای نمازگزار شرط است ؛ از آنکه متعلق وعد امور رجائیّه است و متعلق وعید خوفیّه چنانکه در وعید می فرماید : « والوعید له وقع » ، یعنی : هر زمانی که از عقوبت های اخرویّه متذکر می شود وقعی در دلش حادث گردد که آن باعث توجّه وی می شود به حق . و این دو فقره [ه] برای طالب سالک ارجاع به فرمایش حضرت امیر مؤمنان علیه السلام است در خطبه همام و صفات متقین که فرمود : « فَأَذا مَرُّوا بِآیَةِ فیها تشویقٌ رَكُّوا إِلَیها طَمَعاً . . . » . « (2) . و مراد از « عَرَضٌ » \_ به فتح عین و راء \_ متاع است کفوله تعالی : « تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا » (3) . و مراد از « عَرَضٌ » هدف است که به فارسی نشانه را می گویند . و مراد از « مهجه » جان است . و معنی « تَنَكَّبٌ » مَبِل است . و مراد از « محجّه » طریق است ، یعنی : آنکه رجاء عمل اوست و خوف بر او اثری دارد ، بذل می کند و می بخشد رأس مالش را که مقصود و محبوب اوست و آن را نصب العین می نماید ، و از هر جهت و هر طریق مائل می شود به سوی خدا و خاضع می گردد برای او با کمال افتقار [ر] و ذلّت و استکانت . و معنی « رغام » خاك است و « ارتغام » چسبیدن به خاك است . و کلمه « غیر » از برای استثناء است ، یعنی : خود را بر خاك بیندازد و اهتمام کند در اینکه هموم و مقصود خودش را یکی قرار دهد و آن را به مقصود اصلی و مطلوب حقیقی

1- ادامه حدیث رزام و منصور که مؤلف به شرح آن پرداخته است .

2- نهج البلاغه 2/162 خطبه 193 معروف به خطبه همام .

3- نساء : 94 .

ارجاع دارد بلکه حق هم و مقصودش بوده باشد . و می توان گفت : فقره « واقع (1) بین الیأس والطمع » اشاره به مقام در صلاة بوده باشد ، و فقره « بذل فی الله المهجة » اشاره به رکوع در صلاة بوده باشد چنانکه از عبارت « تنگب » که آن انحناء در رکوع است به مانند قوس متمائل و ظاهر است ، و « ارتغام » اشاره به سجود است . و مؤید مراد قول حضرت صادق علیه السلام است در کتاب « مصباح الشریعة » (2) که ساجد باید در بین سجده از ما سوی الله بالکلیه انقطاعی خاص داشته باشد و از خود به نحوی متواری شود که احدی را جز خداوند نبیند . و مراد از « رفد » و « وفد » آن ورود بر حق است در حالت تشهد و طلب انعام از خداوند سبحان است که : « من کان لله کان الله معه » . « فاذا أتى بذلك کانت هی الصلاة . . . (3) تنهی عن الفحشاء والمنکر » (4) یعنی : اگر این قسم نماز کرد آن وقت آن نماز او را از فحشاء و منکر نهی می کند . پس منصور دوانیقی گفت : یا ابا عبدالله ! لا یزال (5) من بحرك نعترف (6) والیک نزدلف ، تبصر من العمی وتجلو بنورک الطخیا (7) ، فنحن نعوم (8) فی سبحات قدسک وطامی (9) بحرك . یعنی : ما همیشه بر دریای علم تو چنگ می زنیم و جرعه ای می چشیم و به سوی تو

1- در اصل حدیث « واقف » گذشت .

2- مصباح الشریعة : 91 \_ 92 .

3- در مصدر بجای نقطه سه نقطه ، چنین مندرج است : « التي بها أمر ، وعنهما أخیر ، وانها هی الصلاة التي » .

4- تتمه حدیث سابق که مؤلف به شرح آن پرداخته بود .

5- در مستدرک : لا نزال .

6- در چاپ سنگی : یحرك نعترف .

7- در چاپ سنگی : یجلو بنورک الطخیا .

8- در چاپ سنگی : تقوم .

9- در چاپ سنگی : طافی .

## در اسرار نماز است به نحو اجمال

تقرّب می جوئیم و از کوریها ما را تو بینا می کنی و از نور تو تاریکیها روشن می شود و ما همیشه در ذیل و ظل جلال و عظمت تو ایستاده ایم و تا آنچه از دریای معرفت تو بر می آید بگیریم و منتفع گردیم . و این حدیث شریف تمام شد .

در اسرار نماز است به نحو اجمال چون عمود دین و سید اعمال و رأس عبادات و معنی ذکر و خضوع خاص نماز است ، و در این خبر هم مقدّم بر فرایض مذکور شده است لهذا بنحو اجمال اسراری از برای نمازگزاران با اخلاص در ذیل هر رکنی از ارکان و هر فعلی از افعال آن اظهار نمائیم اقرب به صواب و سداد است : بدان که نمازگزار باید ابتداءً اقبال قلبی و توجه باطنی به سوی خداوند داشته باشد و اهتمام به این صفت مهمه امر لازم و غفلت از آن خسارت عظمی دارد ، و از دوام اقبال تعظیم حضور پروردگار و خوف و رجاء و حیاء از معاصی که کرده است ظاهر می گردد . و باید بداند که در نماز به جناب قدس و حضرت مقدس کبریائی حاضر است . و در روایت است : « تا بنده به حضور آقایش بایستد باید فکرش برای غیر و خیالات ردیه نباشد والاّ مستحقّ خذلان و مستوجب حرمان است » ، پس امری که صارف از حضور قلب است باید از خود دور نماید البته . و شهید ثانی علیه الرحمه در رساله « اسرار الصلاة » (1) فرموده است : مردی در خانه اش درختی داشت نماز می کرد ، در حین نماز کردن مرغی را دید که پرش به شاخه آن درخت

---

1- آنچه در اسرار الصلاة شهید ثانی ( رسائل الشهيد الثانی : 112 ) یافت شد مثالی است در همین مورد ولی غیر از نقل مؤلف ، عبارت شهید چنین است : ومثاله رجل تحت شجرة أراد أن يصفو له ففكره فكانت اصوات العصفير تشوش عليه فلم يزل يطيرها بخشبة هي في يده ويعود الى ففكره ، فيعود العصفير فيعود الى التنفير بالخشبة ، فقليل له : إن أردت الخلاص فاقلع الشجرة .

بند شده است، پس بر آن مرغ آن نمازگزار نظر تندی کرد، چون نمازش تمام شد همان خانه را به رسم تصدق به فقراء داد از برای ذهول و غفلتی که در نماز عارض شد 1. و قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: « إذا قام العبد إلى صلاته وكان هواه وقلبه إلى الله تعالى انصرف كيوم ولدته امه » (1). پس زمانی که به نماز ایستاد بداند به حضور چه کس ایستاده است. و آنچه می گوید از فقرات دعاء شب: « اللهم أنت المَلِكُ الحَقُّ في عَظِيمِ مُلْكِهِ وَعُجُومِ قُدْرَتِهِ وَاسْتِيْلَانِهِ عَلَي جَمِيعِ العَوَالِمِ . ومثل: « لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ وَالْخَيْرُ فِي يَدِكَ . . » إلى آخره . ومثل: « عملت سوءاً وظلمت نفسي فاغفر لي انه لا يغفر الذنوب إلا أنت » ، باید به طریق صدق و لسان قلبی باشد . و آنچه می گوید از این فقرات: « عبدك وابن عبدك منك وبك ولك وإليك » . و متذکر شود معانی آن را یعنی هستی من از توست و قیام من به وجود توست و رجوع من به سوی توست . « وهو الذي يبدأ الخلق ثم يعيده » (2). پس بدان خشوع و خضوع مدارج تو از قلب است اگر وی خاضع است اعضاء هم تبعیت می نمایند . و در فقره دعاست: « اللهم! أصلح الراعي والرعية » (3).

1- رسائل الشهيد الثاني ( اسرار الصلاة ): 122 ، مستدرک الوسائل 3/59 ح 3017 و 4/101 ح 4234 .

2- رسائل الشهيد الثاني ( اسرار الصلاة ): 122 .

3- از احادیث ضعیفه مرویه از حضرت نبوی صلی الله علیه وآله است . رجوع شود به : كشف الخفاء 1/182 ح 543 ، تذكرة الموضوعات ، فتی : 59 ، رسائل الشهيد الثاني : 124 .

### در اینکه شیطان موکل است که نمازگزار را به وسوسه اندازد

و مراد از راعی قلب است و اعضا رعیتند . چنانکه مرویست : إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : رأى مُصَلِّياً يبعث بلحيته ، فقال : « اما هذا لو خشع قلبه لخشعت جوارحه فان الرعية بحكم الراعي » (1). و خوب است از کیفیات نمازهای انبیاء و اولیاء و ارتعاش فرائض (2) و اصراف و جوه زاهدین از خوف حق ، زمان اشتغال به صلاة به خاطر بیاورد ، و اگر نه آنچه را که می گوید در قلب او نیست ، خداوند می فرماید : ای کاذب ! با من خدعه می نمائی ؟ ! به عزّت و جلالت خودم ! تو را از حلاوت ذکر و قرب و مناجات خودم دور نمودم . اما تفصیل وظایف قرائت فاتحة الكتاب در این محل خواننده را تحمّلی نیست ، پس یکی از وظایف قیام ، توجّه به قیام خلق است فی « یومَ یقومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ » (3) . پس خوب است در حین قرائت ، وعد و وعید و خوف و رجاء و امر و نهی و موعظه و عبرت و فهم و تدبّر و رحمت و عذاب و تمجید و تعظیم ترتیل را متوجه باشد .

در اینکه شیطان موکل است که نمازگزار را به وسوسه اندازد و عجب است شیطان پرده غفلت به روی قلب انداخته است و از اسرار و معانی قرآن او را ممانعت نموده است . نبوی صلی الله علیه و آله : « لولا انّ الشیاطین (4) یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا إلى الملكوت (5) » (6) . و شهید ثانی طاب ثراه فرمود : معانی قرآن و اسرار آن از جمله ملکوت است و حجاب

- 
- 1- رسائل الشہید الثانی ( اسرار الصلاة ) : 124 ، زبدة البیان ، اردبیلی : 52 ، الجعفریات : 36 ، تحفة الفقهاء ، سمرقندی 1/141 .
  - 2- در چاپ سنگی : فرائض .
  - 3- مطفین : 6 .
  - 4- در چاپ سنگی : الشیطان .
  - 5- در چاپ سنگی : ملکوت .
  - 6- رسائل الشہید الثانی ( اسرار الصلاة ) : 138 ، بحار الانوار 60/332 .



مانع که دل بنده را از فیض حق دور می نماید و سوسه در تحقیق حروف است ، و بیرون آوردن از مخارج (1) . و در کتاب مسطور (2) مذکور است که : شیطانی موکل شده است تا نمازگزار را از معانی کلام الله منصرف نماید و به تردید حروف و الفاظ او را مشغول کند به گمان اینکه از مخارج این حروف اداء نشده است ، پس هم خود را مقصود می کند به عالم الفاظ ، و شیطان در این حال خندان و شادان است ، و الحق به حکومت عقل و حس هر کسی باید بر این تلبیس و سوسه ای که از ابلیس است بسیار بخندد . پس از اداء حمد و شکر و ثناء و ستایش رب کریم و ذکر لسانی به ادعیه مأثوره و تنزیه سید عظیم از حوادث شیطانیه به رکوع که غایت خضوع و تمام تذلل در آن است نمازگزار بداند در رکوع ادب است و در سجود قرب و بالصلاة قرب العبد (3) ( بنور بهانه و اظله فی ظلال کبریائه و کساة کسوة اصفیائه ) (4) . و معروف است : ربیع بن خثیم (5) از اول شب تا صبح در رکوع و رکعت واحده بود . چون صبح می شد آه می کشید و می فرمود : سبق المخلصون و قطع بنا 6 . پس از التفات به آداب رکوع خوب است مهیا شود به قلب و جلی متذلل خائف ، و حفظ جوارح با عظم مراتب تواضع و خشوع که سجود است به وجهی که اعز و اشرف اعضاء است به مکانی که اذل اشياء است که خاک بوده باشد . و از این جهت نهی رسیده است سجده بر ما یؤکل و یلبس ؛ از آنکه مآکول و ملبوس

1- رسائل الشهدید الثانی ( اسرار الصلاة ) : 138 .

2- کذا ، عبارت ناقص به نظر می رسد .

3- عبارات داخل پرانتز از شهدید ثانی در اسرار الصلاة : 131 می باشد .

4- در تقدیم « یاء » یا « ثاء » اختلاف زیادی بین نقلها مشهود است . در مستدرک مانند متن آمده و در اسرار الصلاة « خثیم » .

5- رسائل الشهدید الثانی ( اسرار الصلاة ) : 131 ، مستدرک الوسائل 4/442 ح 5119 .

متاع دنیاست که ابناء زمان رکون به آن بهم رسانیده اند، و باید متذکر شود آیه کریمه: « مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ . . . » (1) [إلى آخره](#) . وقال الصادق عليه السلام: « ما خسروا له بحقيقة السجود ولو كان في العمر مرة واحدة » (2) . و بدان که از آیه سجده نیز بر می آید که در سجده قرب حق ملحوظ و منظور است یعنی: سجده سبب قرب حق می شود به قلب و سرّ و روح، پس هر کس به حق نزدیک شد از غیر حق دور می شود 3 . پس سجده کننده متواری از جمیع اشیاء و محتجب از ما سوی الله است . پس آنگاه برای اقرار به عبودیت و شهادت به رسالت و تجدید عهد که اهم وسائل و اساس فضائل و فواضل است بنشیند و با صدق لسان و سرّ و صفاء قلب و خاطر ملاحظه فقرات تشهد کند . و در حین تسلیم به حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم و ملائکه مقربین توجه و التفات کند سیما ملائکه حافظین که احصاء اعمال می نمایند و به توسّط ایشان رحمت کامله و رأفت شامله که منتج قبول عمل و وصول تقرب و امل است از خداوند بخواهد . و حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « [ معنی ] السلام فی دبر کلّ صلوة الامان » (3) ، یعنی :

1- طه : 55 .

2- مصباح الشریعة : 91 باب 41 ، رسائل الشهيد الثاني ( اسرار الصلاة ) : 132 ، مستدرک الوسائل 4/482 ح 5225 .

3- رسائل الشهيد الثاني ( اسرار الصلاة ) : 135 ، مستدرک الوسائل 5/25 ح 5277 ، مصباح الشریعة : 95 باب 43 .

## اشعار مولوی در اسرار سلام نماز

کسی که اداء کرد امر خدا و سنت سید انبیاء صلی الله علیه و آله وسلم را از بلاء دنیا و عذاب عقبی محفوظ است . و سلام اسمی از اسماء الله است که مردم تبرک جویند به وی در عادات معاملات و امانات تا در حفظ حضرت خالق البریات باشند ، و کسی که در غیر مواضع وی بگذارد و استعمال نماید در امان حق نیست البته . و خوب است اسرار صلاة را برای اهل سلوک به این عبارات و اشارات منتهی ختم نمایم : واعلم [ أن ] صلاة العارفين طيران الارواح في فضاء السرمديّة و صفاء الاديميّة ، و حرکاتهم روغان (1) الطلب في عالم الطرب ، فاستقبالهم الكعبة استقبالهم في الحال ونفى الجهات ، و نیاتهم تمكن القلوب في مُشاهدة الغُيوب ، و استفتاحهم هو التقوى من كلّ شیء هو الله ، و قرائتهم ألحان في الارواح في قفس (2) الاشباح ، و ركوعهم خفض أجنحة الهمة في بحار المنّة ، و سجودهم زوايد الحب في مدارج القرب ، و رفع ايديهم الخلو في مرتع السمو ، و تشهدهم استحضر الخيرات و ادراك المشاهدات في المكاشفات ، و تكبيرهم تهذيب الادراك من الامساك ، و تسبيحهم ازدحام الذكر عن الفكر ، و تسليمهم خروج الروح عن ضيق الرسومات و الدخول في الانبساط . اللهم ! و قفنا على ما تحبّ و ترضى ، و لا تجعلنا من الذين عن صلواتهم ساهون ، و اجعلنا من الذين في صلواتهم خاشعون .

[اشعار مولوی در اسرار سلام نماز] حق همی گوید چه آوردی مرا اندر این مهلت که دادم من تو را عمر خود را در چه پایان برده ای گوهر دیده کجا فرموده ای چشم و گوش و دل و گوهرهای عرش خرج کردی چه خریدی تو به فرش همچین پیغامهای دردگینصد هزاران حضرت آمد همچین چون نه سرمایه بود او را نه سودشافی خواهم که گوید عذر زود رو به دست راست آری در سلامسوی جمع انبیاء و آن کرام انبیا گویند روز چاره رفتچاره آنجا بود کار از دست رفت هین جواب خوش بگو با رادگار ما که ایم ای خواجه دست از ما بدار نی از آن سود و از این سو چاره شدجان آن بیچاره دل صد پاره شد در نماز این خوش اشارتها بیینتا بدانی که بخواهد شد یقین چون در آغاز اسرار نماز استشهاد به چند بیتی از مولوی شد در سرّ تکبیرة الاحرام در انجام آن هم در سرّ سلام نیز از ابیات وی اختتام نمودم .

1- فراغ إلى أهله : روی آوردن به کسی است با بهانه . و رَوَّغان پویه رفتن رویاه و میان کردن بدل ، رباغه کشتیگاه است . صراح . ( حاشیه مؤلف رحمه الله ) .

2- کذا ، ظاهراً : قفس .

## فريضة دوم در زکات است

فريضة دوم: در زکات است و نه طایفه که باید زکات را به ایشان داد الفريضة الثانية: في الزكاة قال الله تعالى: « إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ . . . » (1) إلى آخره . بنا بر این آیه کریمه ، زکات و صدقات را به هشت طایفه باید داد (2): اول: فقیر است ؛ و وی کسی است چیزی نداشته باشد ، و رسم اعراب آن است ابتداء به اهمّ می کنند پس باید فقیر اسوء حالاً باشد که ابتداء به وی شده است . و برخی فقیر

1- . توبه : 60 .

2- . رجوع شود به : سرائر ابن ادریس : 455 و ما بعدش باب مستحق الزكاة وأقل ما يعطى منها وأكثر ؛ النهاية ، شيخ طوسی : 183 ؛ همین عنوان باب .

و مسکین را یکی دانسته اند . دوم : مسکین است ؛ و آن کسی است که قوت سالیانه نداشته باشد و ابن ادريس مسکين را احسن حالاً از فقير دانسته است 1 به مفاد « أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ » (1) ، معلوم است مساکين مالک چیزی هستند ، اما فقير آن است لا شىء باشد . سوم : عاملين اند ؛ و آنها کسانی هستند که زکات و صدقات را جمع می نمایند . عبارت فقهاء عظام است : وهم الذين يسعون في جباية الصدقات . کذا في « السرائر » (2) . چهارم : مؤلفه قلوب اند ؛ و آنها کسانی هستند که باید تألیف از قلوبشان کرد به دادن زکات برای جهاد کردن ، فهم الذين يتألفون ويستمالون في الجهاد (3) . و مرحوم شيخ الطائفة شيخ ابو جعفر طوسی طاب ثراه فرمود : مراد از این طایفه اهل کفرند (4) . و مرحوم شيخ مفيد و مرحوم ابن ادريس طاب ثراهما تخصیص را بر خلاف اصل دانسته اند و فرموده اند : آیه کریمه عموم دارد بین مسلم و کافر غنی و فقير ، وليکن اگر عاملين صدقات سادات باشند بر ایشان جائز نیست . و بعضی از علماء به عنوان اجرت و عوض مانند اجارات تجویز کرده اند . و حدیث فضل بن عباس و استدعاء وی این عمل را و نهی حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله مؤید قول اول است : « و إنما أوساخ ما في ايدي الناس و إنما لا تحلّ لمحمد و آل محمد عليهم السلام » .

1- . كهف : 79 .

2- . السرائر 1/456 ، النهاية : 184 .

3- . السرائر 1/457 ، النهاية : 184 .

4- . السرائر 1/457 .

بلی در صورت اضطرار و حاجت مشهور بر جواز است (1). پنجم: وفي الرقاب اند 2؛ و این طایفه عبید و مکاتب اند یعنی غلامهائی که با آقایان خودشان قرار می دهند وجه معینی تا زمان معلومی بدهند و آزاد شوند، و در ایشان علماء اعلام ایمان و عدالت را شرط دانسته اند. ششم: والغارمین 3؛ و این طایفه کسانی هستند که بدون معصیت و فساد و اتلاف مدیون و مقروض شده اند و نتوانند اداء دین نمایند و این طایفه را سهمی است معلوم. هفتم: وفي سبیل اللّٰه؛ یعنی: برای رضای حق تعالی مالی در راه وی صرف نمایند از جهاد و معونه حاج و زوّار و تکفین موتی و بناء مساجد و قناطر و اشباه آنها، و این سهام نیز که در این راه بذل می شود داخل در عنوان صدقات است. هشتم: ابن السبیل؛ و این شخص کسی است منقطع - بفتح طاء - باشد یعنی: در سفر محتاج شود اگر چه در بلد خود صاحب مال باشد به شرط اینکه ترك سفر نکند و استیطان در بلد دیگر ننماید. پس بر امام است برای این هشت طایفه سهام ایشان را حمل کرده تقسیم نماید و هر آنکه زکات به غیر این طوایف ثمانیه با شرائط معلومه بدهد به اشتغال ذمه خود باقی است و براءت ذمه خود نکرده است. و حضرت امیر علیه السلام فرمودند: « به پنج طایفه زکات ندهند: پدر و مادر و بنده و فرزند و

## در اینکه زکات بر نه چیز واجب است

زن، از آنکه عیال او هستند و واجب النفقه 1». (1)

در اینکه زکات بر نه چیز واجب است و اجماع فرقه امامیه است که زکات بر نه چیز واجب است: نقدین که طلا و نقره است، انعام ثلاثه که شتر و گاو و گوسفند است، و غلات اربعه که گندم و جو و خرما و کشمش است، و در غیر اجناس تسعه زکات واجب نیست. بلی شیخ طوسی طاب ثراه در «سلت» (2) که نوعی است مشابه جو و در «علس» 4 که نوعی است مشابه گندم واجب می داند (3). و اسکافی هر چیزی که به کیل در آید از جو و برنج و جاورس و کنجد و غیر ذلك از حیوانات واجب دانسته است، و اهل علم حمل بر استحباب کرده اند. بلی، خضرویات عددیه چون باذنجان و خیار و امثال آنها نیز از شرع خارج شده

1- علل الشرایع 2/371 ح 1، خصال شیخ صدوق: 288 ح 45، مستند الشیعة 9/309 بدین عبارت: «خمس لا یعطون الزکاة: الولد والوالدان والمرأة والمملوک لأنه یجبر علی نفقتهم».

2- سلط - به ضم - : جو برهنه یعنی بی پوست. صراح. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

3- الخلاف، شیخ طوسی 2/65 مسأله 77.

است (1) اگر چه شرح این گونه مطالب راجع به رسائل عملیه فقهاء و مجتهدین است لیکن قدر متیقن از آنها را برای آگاهی خوانندگان اشاره شود ضروری ندارد بلکه فائده و اثری کند. اما زکات نقدین ربع عشر است، و این دورا دو نصاب است: اما نصاب طلا بعد از موجود شدن بیست دینار است، و نصاب دوم بعد از موجود شدن چهار دینار است نه کمتر، و هر دینار عبارت است از يك مثقال شرعی (2)، و هر مثقال شرعی عبارت است از بیست قیراط، یعنی بیست دینار چهار صد قیراط است، و عشر آن چهار صد قیراط چهل قیراط است، و ربع این عشر ده قیراط است. پس از بیست دینار که چهار صد قیراط می شود باید ده قیراط داد از نصاب اول، و در نصاب دوم که تمام چهار دینار است و هشتاد قیراط عشر آن هشت قیراط است، و ربع این عشر دو قیراط می شود. پس هر قدر بالغاً ما بلغ چهار دینار در نصاب دوم بالا رود باید از هر يك دو قیراط داد. و مثقال شرعی ربع مثقال صیرفی است، پس هر مثقال صیرفی يك مثقال شرعی است به علاوه ثلث مثقال شرعی. بالجمله، در این تعیین خلافی نیست. و همین نحو است زکات مخرجه از نقره که مراد از درهم اوست، و زکات آن نیز ربع عشر است. و او را دو نصاب است: اول دویست درهم مسكوك منقوش که معامله شود به آن و موجود باشد پنج درهم باید داد، دوم به چهل درهم که رسید باید يك درهم داد تا هر قدر علاوه شود چهل درهم. پس می گوئیم: عشر دویست درهم بیست درهم است و هر دره می شش دانق است و هر دانقی هشت حبه از حبه های وسط جو می باشد.

1- النهایه، شیخ طوسی: 176\_177.

2- و ابن بابویه رحمه الله فرمود: نصاب زکات در طلا چهل مثقال است. ابن ادریس فرمود: این قول بر خلاف اجماع مسلمین است. (حاشیه مؤلف رحمه الله).



## در زکات غلات اربعه است

به عبارت دیگر: هر درهمی نصف مثقال شرعی است به علاوه خمس مثقال شرعی، یعنی هر ده درهم هفت مثقال شرعی است، و هذا ما علمت من عبائر علمائنا الاعلام فی رسائلهم.

در زکات غلات اربعه است اما از برای غلات اربعه نصاب ثانی نیست بلکه آنها را يك نصاب است، و آن يك صد و چهل و چهار من به وزن شاه است الا چهل و پنج مثقال صیرفی، چون به این مقدار رسید زکات به آن واجب می شود. بعبارة اخرى: نصاب زکات در غلات بعد از بلوغ پنج وسق است، و هر وسقی شصت صاع است، و هر صاع نه رطل عراقی است و شش رطل مدنی، و هر صاع چهار مد است، و هر مدی دو رطل و علاوه دو ربع از ارطال عراقیه که تماماً به حساب رطل عراقی دو هزار و هفتصد رطل است. و رطل عراقی صد و سی درهم است، و رطل مدنی يك صد و نود و پنج درهم است، یعنی رطل مدنی بیشتر است از رطل عراقی. و زکات غلات اربعه بعد از وصول به حدّ نصاب مذکور بعد از دخول در ماه دوازدهم عشر است در صورتی که رود و قنات و انهار جاریه در فصول معلومه بدون عسرت به آنها برسد بدون مدد آلتی از دولاب و مشک و امثال آنها، و اگر نه حق واجب آنها نصف عشر است. و فروع این مسأله بسیار است، رجوع آن به کتب فقهاء لازم است. پس بنا بر قول اول از دویست من بیست من لازم است بدهند و اگر نه ده من زکات حق اوست . 1

## در زکات انعام ثلاثه است از شتر و گاو و گوسفند

در زکات انعام ثلاثه است از شتر و گاو و گوسفند اما زکات انعام ثلاثه بدین گونه است : در گوسفند پنج زکات مقرر است : اول : چهل .

دوم: یکصد و بیست و یک . سوم: دویست و یک . چهارم: سیصد و یک . پنجم: چهار صد . اما در اول يك گوسفند ، و در دوم دو گوسفند ، و در سوم سه گوسفند ، و در چهارم چهار گوسفند ، و در پنجم پنج گوسفند ، و هر قدر علاوه شود در هر يك صد گوسفند يك گوسفند دهند ، مثلاً از ششصد گوسفند شش گوسفند بدهند . و نصاب شتر دوازده است : از برای هر پنج تا بیست و پنج ، يك گوسفند بدهد ، و در نصاب بیست و ششم يك شتر بدهد که داخل در سال دوم شده باشد (1) ، و در نصاب هفتم که سی و شش است يك شتر که داخل در سال سوم شده است بدهد 2 ، و در نصاب هشتم که چهل و شش است شتری که داخل در سال چهارم شده است بدهد (2) ، در نصاب نهم که شصت و يك است شتری که داخل در سال پنج شده است بدهد (3) ، در نصاب دهم که هفتاد و شش است دو شتر که هر يك داخل در سال سوم شده باشند بدهد ، و در نصاب یازدهم که نود و يك است دو شتر که هر يك داخل در سال چهارم شده باشند بدهد ، و در نصاب دوازدهم که یکصد و بیست و يك است در هر پنجاه شتر يك شتر که داخل در سال چهارم شده باشد بدهد ، و در هر چهل باید داده شود يك شتر که داخل در سال سوم شده باشد . و آنچه می دهد باید شتر ماده باشند . اما گاو نصاب او دوتاست :

1- .وهی بنت مخاض . ( حاشیه مؤلف رحمه الله ) .

2- .به آن « حَقَّة » گویند .

3- .به آن « جذعه » گویند . رجوع کنید به : رسائل شریف مرتضی 3/76 .

## در مذمت ندادن زکات است

اول: سی . و دوم: چهل . پس برای هر سی گاو یک گاو یک ساله بدهد ، و برای هر چهل گاو یک گاو ماده که داخل در سال سوم شده باشد .

در مذمت ندادن زکات استمخفی نماناد: تکلیف داعی نبود اینگونه از رسائل علمیه ، مسائل عملیه نقل نماید لیکن این کتاب را خواستم زینت دهم به فروع این حکم الله که در این زمان مانند رسائل تقلیدیہ متروک است ، و محتمل است برخی به رساله ها رجوع نمایند و بر حسب اتفاق بر این اوراق مجموعه بنگرند ، و از مسائل زکات به نحو اجمال آگاه شوند ، و با رغبت به اداء آن مائل گردند . و عجب است که امام علیه السلام فرمود: « تارك زکات و مانع آن کافر است اگر چه به حبه ای باشد » (1) . و « مانع زکات و تارك آن دزد اموال فقراء می باشد » 2 .

---

1- صریح این مضمون در روایات نیامده گرچه در بعضی کتب فقهی مثل الحدائق الناضرة 5/184 مضمون « تارك الزکاة کافر » را نقل کرده اند . البته از جمع روایات بلکه صریح عده ای از آنها این مطلب فهمیده می شود ، لذا صاحب وسائل الشیعة در وسائل 7/24 بابی آورده به عنوان « باب ثبوت الکفر والارتداد والقتل بمنع الزکاة استحلالاً ووجوداً » و در آن هشت روایت نقل کرده ، از آن جمله در حدیث دوم چنین وارد است: « من لم یزک مالہ فلیس بمسلم » و در حدیث هشتم از تفسیر عیاشی در ذیل آیه شریفه « إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ اِزْدَادُوا کُفْرًا » (نساء: 137) نقل کرده که امام علیه السلام آن را در حق سه طایفه دانسته اند که یکی از آنها « من زعم أن الزکاة حق ولم یؤدّها » می باشد .

و زکات از واجبات اکیده است ، و جوب آن به ضرورت دین و اسلام معلوم ، و هر که منکر شود از مسلمانان ، کافر است و مرتد فطری است و قتل او لازم می باشد ، و محکوم به نجاست است ، و در حق تارکین زکات خداوند فرموده : « الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا » (1) ، پس زکات مطهر است از خبث بخل مهلك و شکر نعمتman زکات است ، و قوله تعالى : « وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ » (2) . و حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم امر فرمودند جماعتی را از مسجد بیرون نمایند برای آنکه زکات نمی دادند (3) . پس مال داران اگر حقوق واجبه فقراء را بدهند فقیری در وجه ارض نمی ماند 4 . و حضرت صادق علیه السلام فرمودند : « زکات ظاهری و باطنی دارد ، اما ظاهر آن از هزار درهم بیست و پنج درهم مقرر است اما باطن آن ایثار تو است به برادر ایمانی خودت به آنچه محتاج است » (4) . و این مستغرق در بحار لهو و ولعب بعنوان مطایبه به دوستان عرض می کند : دادی زکات حسن ندانی دهی به کهمن مستحقم ای شه خوبان به من به من اکنون توجهی در لفظ زکات و مطالب دیگر آن بفرمایند .

1- آل عمران : 180 . درباره روایات ذیل این آیه شریفه رجوع کنید به : وسائل الشیعة 7/18 باب 3 تحریم منع الزکاة .

2- بقره : 3 .

3- غوالی اللالی 3/114 ح 4 ، به نقل از آن در وسائل الشیعة 7/25 \_ 26 ح 7550 .

4- کافی 3/500 ح 13 ، وسائل الشیعة 9/50 ح 11494 .

## تزکیة اخری : در معنی زکات و فضیلت آن است

### در شرح زکات حال و مال و اعضاء و قوی است

تزکیة اخری: در معنی زکات و فضیلت آن استبدان زکات در لغت به معنی نماء و زیادت و قرب و صلاح و طهارت است و از این جهت است صدقه واجبه شرعیه را زکات نامیده اند به واسطه اینکه باعث زیادتی ثواب می شود از يك حسنه ده حسنه داده می شود یا باعث زیادتی مال می شود یا از دادن زکات تقرب به خداوند زیاد می شود و مال زکات دهنده از حقوق خلق پاك می گردد چنانکه دلش از اوساخ حبّ دنیا، و موجب اصلاح حال فقیر و اموال غنی است لامحاله (1).

در شرح زکات حال و مال و اعضاء و قوی استودر حدیث است که: « دین حقیقت آن اسلام و اقرار به رسالت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلماست، و صلاة اقرار به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است، و ایتاء زکات ولایت اهل البیت است، و در انفاق واجب احیاء قلوب مؤمنین است که از آن ارواح از عذاب نجات می یابند ». و آیه کریمه « خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ » (2) دلالت بر معانی سابقه می نماید، پس زکات بر دو قسم است: اول: زکات اموال و اعیان است، دوم: زکات رؤوس و ابدان. قسم اول: نه چیز است، یعنی نقدین و انعام ثلاثه و غلات اربعه که طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر و گندم و جو و خرما و مویز است از برای هر يك برای تقویه و معونه فقراء و رأفت بر ضعفاء و اداء نعمتهای اله حدی و نصابی مقرر شده، یعنی این نه چیز را شرع شریف امر کرده است به هشت طایفه به نصّ آیه کریمه داده شود کقوله: « إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ

1- بنگرید به: مجمع البحرین 2/2835 ماده (زکو).

2- توبه: 103.

لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا . . . » (1) إلى آخرها . واز حدیث دیگر این قسم مرویست که امام علیه السلام فرمودند : « مردم اگر زکات مال خودشان را بدهند یک مسلمان فقیر و محتاج باقی نمی ماند و مردم فقیر و محتاج و گرسنه نمی شوند مگر به گناهان اغنیاء » (2) . اما قسم دوم زکات فطر و زکات اعضاء و قوی است ، اما زکات فطر برای سلامتی اعضاء و قبولی صیام صائمین است « قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى \* وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى » (3) دال بر مراد است . اما زکات اعضاء [را] از « مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه » (4) حضرت صادق علیه السلام باید بخوانی و بدانی که فرمود : « علی کلّ جزء من اجزائك زكاة واجبة لله بل علی کلّ منبت شعر ، بل علی کلّ لحظة من لحظاتك : فزكاة العين النظر بالعبرة والغصّ عن الشهوات وما يضاهيها (5) . وزكاة الاذن استماع العلم والحكمة والقرآن وفوائد الدين من الموعظة والنصيحة بنجاتك بالاعراض عمّا هو ضده من الكذب والغيبة واشباهها . وزكاة اللسان النصح للمسلمين والتيقظ للغافلين وكثرة التسبيح والذكر وغيره . وزكاة اليد البذل بما انعم الله به عليك وتحريكها بكتابة (6) العلوم ومنافع ينتفع بها المسلمون في طاعة الله والقبض عن الشرور . وزكاة الرجل السعى في حقوق الله من زيارة الصالحين ومجالس الذكر واصلاح الناس وصلة

1- . توبه : 60 .

2- . من لا يحضره الفقيه 2/7 ح 1579 ، وسائل الشيعة 9/12 ح 11392 .

3- . غاشيه : 14 \_ 15 .

4- . مصباح الشریعه : 51 باب 22 ، به نقل از آن در بحار الانوار 93/7 ح 1 .

5- . در چاپ سنگی : وبالقيام بها .

6- . در چاپ سنگی : بكتبه . در بحار : بكتبته . متن را موافق نقل مصباح درج کردیم .

## نداء الهی ظاهراً

### فريضة سوم در معنى روزه است

الرحم والجهد وما فيه صلاح قلبك وسلامة دينك». این فقرات فصیحه از برای اهل تبصره و تذکر احتیاج به شرح فارسی ندارد، و عوام هم غالباً از ملخص این گونه کلمات مأنوس شده اند، و می دانند که زکات هر عضوی چیست، و چه خواسته اند، اما زکات قوای باطنه از خیال و فکر و قلب و عقل و روح و سر آن است که همّ و فکر و نظر عقل خود را به خدای واحد واگذارد. الا کلّ شیء ما سوى الله باطل آنچه به فهم قاصر و فکر فاتر رسید همین است. زکات مال به در کن که فضله رز راچو باغبان ببرد بیشتر دهد انگور (1)

نداء الهی ظاهراً (2) فريضة سوم در معنى روزه است الفريضة الثالثة: الصيام «يا أيها الذين آمنوا كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم تتقون» (3). مخفی نماناد: «یا» حرف نداء است و در «جواهر التفسیر» 4 گفته است: نداء حق به خلق هفت قسم است: نداء مدح مانند «یا ایها النبی»، نداء ذم مانند «یا ایها الکافرون»، نداء نسبت مانند «یا بنی آدم»، نداء اضافه مانند «یا عبادى»، نداء تنبيه مانند «یا ایها

1- فی الحدیث: «فالزكاة منمية الغنى ومنفية الفقر والعناء، فطوبى لمن أعطاها فويل لمن أمسكها». (حاشیه مؤلف رحمه الله). شعر فوق از سعدی در گلستان می باشد.

2- «ظاهراً» در این عنوان مقابل «معنی» می باشد که در سطور بعد می آید.

3- بقره: 183.



الانسان»، نداء تسمیه مانند «یا داود»، نداء تعقیب مانند «یا اهل الكتاب». و حرف نداء در این آیه شریفه مدح است و «ای» که بین نداء و منادی است لفظ مبهمی است که به اسم جنس یا اسم اشاره واضح می شود از ابهام، و «هاء» کلمه تنبیه است که برای معاضدت حرف نداء آمده است چون لازم الاضافه است عوض مضاف الیه می باشد، و این نداء که با تأکید است برای اتیان امر مهمی است و خداوند این امت را به پنج نداء خوانده سه عام و دو خاص. اما سه عام «یا بنی آدم»، و «یا ایها الناس»، و «یا ایها الانسان». اما دو خاص: «یا ایها الذین آمنوا»، و «یا عبادی»، پس نداء به این امت کرامت است و نداء استثنائی، و این سه کلمه خطاب بدل و روح و سرّ است، و صوم بمعنی امساک است از مفطرات منهیّه. و در «فتوحات»: صوم به معنی رفعت است. می گویند: صام النهار ای ارتفع 1. و زحمت صوم برای رفع مثلیت از اوست؛ از آنکه حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «فانه لا مثل له». و «کتب» به معنی وجوب است، و چون تکلیف است بنحو مجهول فرمود، مانند «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ» (1) و برای استمالت مکلفین ایضاً فرمود: سابقین از امتها هم بدین تکلیف مأمور بوده اند.

## نداء الهی معنی

## مقالات حسنه در اسرار روزه گرفتن است

## در معنی « الصوم لی وأنا اجزی به »

نداء الهی معنی مقالات حسنه در اسرار روزه گرفتن استبدان که [اصل] اسلام نماز است و فرع آن زکات و ذروه آن صیام و سنم آن جهاد است. و فی الحدیث: « زکاة الابدان الصیام » (1)؛ از آنکه صفاء قلب و طهارت جوارح و عمارت ظاهر و باطن و کمال خشوع و خضوع و معنی « التجاء إلى الله » و نهایت رقت و بکاء و تخفیف حساب و تضعیف حسنات و اماته ماده شهوات و ذلت نفس و انقطاع کلی از ما سوی الحق از صوم است، چنانکه حضرت صادق علیه السلام فرمودند که: جناب نبوی صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: « روزه سپری است از آفات دنیا و حجابی است از عذاب آخرت، پس روزه گرفتن نفس را از شهوات نگاه دارد و از خطرات شیطان و خطوات وی حفظ کند » (2).

در معنی « الصوم لی وأنا اجزی به » استپس بترس و خود را مانند مریضی قرار بده که میل به هیچ قسمی از طعام نداشته باشد و در هر لحظه منتظر شفاء دردهای گناهان خود باش و باطن خودت را از هر کدورت و غفلت که مانع از اخلاص باشد پاک و پاکیزه نما که فرمودند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که: خداوند متعال فرموده است: « الصوم لی وأنا اجزی به » (3). و حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: « الصوم یسود وجه الشیطان » (4)، یعنی: « روزه گرفتن باعث خبیت و خسران شیطان است ».

1- کافی 4/62 ح 2 از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله: « . . . ولکل شیء زکاة وزکاة الابدان الصیام » .

2- مستدرک الوسائل 7/369 ح 8441 به نقل از مصباح الشریعة: 133، بحار الانوار 93/254 ح 28.

3- کافی 4/63 ح 6، من لا یحضره الفقیه 2/75 ح 1773، مستدرک الوسائل 7/499 ح 8740، مکارم الاخلاق: 138، بحار الانوار

70/12، معانی الاخبار: 408 ح 88 به نقل از انس ابن مالک از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله، نیز بحار الانوار 93/251 ح

15. احادیثی قریب بدین مضمون از طریق عامه نیز نقل شده است، بنگرید به: فیض القدیر 4/328.

4- کافی 4/62 ح 2، من لا یحضره الفقیه 2/75 ح 1774، امالی شیخ صدوق: 117 ح 102.

## صَوْمٌ مُّجْزِي

و اسوداد وی به واسطه سدّ سلطنت اوست در مجاری بدن به جهت تقلیل در غذاء و منع قوه شهویه از مقتضیات آن که مستلزم سواد بشره است ، و جهت سی روز روزه گرفتن همانا تأسی به حضرت آدم ابو البشر است که سی روز اثر گندم که در بهشت خورده بود در بدنش بود ، چون روزه گرفت سواد بشره اش به بیاض مبدّل گردید . و این حدیث اشاره است به اینکه انسان عاصی به واسطه روزه گرفتن سواد وجه خود را به شیطان می دهد و از سیاهی روز قیامت نجات می یابد . وقاضی طاب ثراه در معنی حدیث قدسی « الصوم لی وأنا اجزی به » فرموده است : صوم افناء نفس است اصلاً و حقیقۀاً یعنی از مقام نفس فانی شود که به عبارت دیگر فناء فی فناء است یا فناء فی البقاء است . پس غیر از حق احدی باقی نباشد و غیری به نظر نیاورد آنگاه جزاء وی خدا می شود که او را باقی می دارد به بقاء خودش . و وجه دیگر آن است که در هر يك از عبادات احتمال ریا به حرکات خاصّه می رود اما از حقیقت صوم احدی اطلاعی ندارد مگر خداوند پس خداوند خود منفرد است در اعطاء جزاء بدون واسطه ملك مقرب . و وجه دیگر آن است که بنده مشابه ملائکه مقربین و انوار مهیمین می شود و آنکه مشابه ایشان است باید چنین باشد و با ایشان است .

صَوْمٌ مُّجْزِي بدان در معنی « الصوم لی وأنا اجزی به » شاعری خوش گفت : باطنت از نفس و هوا ممتلیچون رسدت لذت « الصوم لی » هرچه بدان شرع بشارت داده استاز همه حرف « انا اجزی به » [\(1\)](#) است

## در مدح قلت اکل و ذمّ پر خوردن است

حق تعالی فرمود: من متولّی مجازات روزه دارانم و واسطه را برداشته ام یا آنکه صوم که صفت کمال است مانند من بی مثل و نشان و « لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ » (1) شاهد مقال . آری: به چه نسبت دهد جان که شده است در تو حیرانیه تو هیچ کس نماند تو به هیچ کس نمانی

در مدح قلت اکل و ذمّ پر خوردن استپس از این جهت تشریفاً اضافه به خود فرمود صوم را مانند « طَهَّرًا بَيْتِي » (2) ، و عالمی گفت: « الصوم لی » یعنی: الصمدیة لی ، حاصل مراد آنکه من نخورم و بخورانم به مفاد « يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ » (3) . و مراد از طعام برای صائمین آن مضمون حدیث: « انا بیت عند ربی يطعمنی ویسقینی » (4) است ، و کریمه « الجوع طعام الله » شاهد مقصود . پس « البطنة (5) تذهب بالفطنة » (6) و « الجائع طائع » حق است ، و حضرت احدیت فرمود: « یا عیسی! تجوع ترنی » . عارفی گفت: فائده گرسنگی آن است که انسان از تردّد به مطبخ و میرز آسوده است . شکم از خوش دلی و خوشحالیگاه پر می کند گهی خالی فارغ از خلد و ایمن از دوزخجای او میرز است یا مطبخ پس مجاری شیاطین باید بنا بر حدیث مشهور مسدود نمود . مصطفی گفت می رود شیطانهمچو خون در مجاری انسان باید اندر گرسنگی زد چنگتا شود بر وی آن مجاری تنگ و ایضاً گفته اند: بهر نای و کاوی و طبل شکمچند باشی به چنگ غصه دژم نای خالی به است و طبل تهیچند در نای و طبل لقمه نهی تا تو این نای را نسازی تنگشوی در جهان بلند آهنگ و در « کیمیای سعادت » است: هر چیزی در وی ضرری متصور است مگر کم خوردن ، و اتفاقی اطباء است که سر همه دردها احتماء و امتلاء است ، و از این جهت فرمودند: « صوموا تصحوا » (7) . و باز فرمودند: « لكلّ شیء زکاة ، و زکاة الجسد الصیام » (8) . و باز فرمودند: « لخلق (9) فم الصائم أطیب عند الله من المسک » (10) . ساز چون نافه شکم خویش خشکتا که دمد از نفست بوی مشک نکهت روزه ز لب روزه دار به بود از نافه مشک تثار مراد از آن رائحه فائحه طاعت است ، نه این رائحه ظاهره حسیه ، به عبارت اخری: این بوی آشنائی است که در او هزار روشنائی است . بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنیداز یار آشنا نفس آشنا شنید حدیث است: « الصبر نصف الايمان ، والصوم نصف الصبر » .

- 1- شوری: 11 .
- 2- بقره: 125 .
- 3- انعام: 14 .
- 4- غوالی اللالی 2/233 باب الصوم ، بحار الانوار 6/208 و 64/253 .
- 5- بطنه \_ به کسر \_ : سیری و پری شکم از طعام ، مِبْطَان : بسیار خوار و کلان شکم ، مُبْطِن : باریک شکم ، بَطْن : بزرگ شکم . ولعلی علیه السلام فی النهج بیت من حاتم بن عبدالله الطائی . ( حاشیه مؤلف رحمه الله ) .
- 6- کنز الفوائد: 196 ، شرح اصول کافی ، مازندرانی 11/253 ، تتمه ای نیز برای آن ذکر کرده است .
- 7- دعوات راوندی: 76 ح 179 ، بحار الانوار 62/267 ح 45 .
- 8- من لا یحضره الفقیه 4/416 ح 5904 ، بحار الانوار 75/326 ح 4 .
- 9- خَلُوق \_ به فتح \_ : بوی خوش ، تخلیق : مالیدن بوی خوش است بر بدن . ( حاشیه مؤلف رحمه الله ) .
- 10- مجمع البحرین 4/203 ماده ( مسک ) ، منتهی المطلب ( سنگی ) 2/569 . در بیشتر منابع « لخلوف » با فاء آمده مانند خصال :

45 ح 42 ، فضائل الا شهر الثلاثة : 121 ح 122 ، وسائل الشيعة 10/397 ح 13677 ، جوهرى در صحاح اللغة 4/1356 ماده ( خلف  
( مى گويد : خلف فم الصائم خلوفاً ، أى تغيرت رائحته .

وأيضاً مرویست: « بابُ العبادةِ الصومُ » 1 . پس عرض می‌کنم: مولوی گفته است: نفس، فرعون است هان (1) سیرش مکتنا نیارد یاد از آن کفر کهن گرسنه خود لاف الهی نزدکاتشش را نیست از هیزم مدد و غزالی گفته است: مراد از این آیه « فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ » (2) همانا صوم است که طاعتی پنهان است و جزاء وی پنهان . خلاصه از این احادیث در فضل روزه و روزه دار البته بعضی التفات می‌فرمایند که غرضی جز ملا-حظه اجمال و اختصار ندارم، والاّ- ماه رمضان تمام در خور مکنونات و مضمرات این بنده کثیر العصیان است . خلاصه، در احترام صیام شهر الله اهل تفسیر خبر داده اند: مردی مجوس پسرش را دید در ماه رمضان غذا می‌خورد طپانچه بر او زد که حرمت اسلام و اسلامیان چه شد، مرد عالمی بعد از مردن وی را در خواب دید که بر درجات عالیه جنات مرتقی است جهت پرسید گفت: در زمان احتضار ندائی از حق برآمد: ای ملائکه! بر بالین بنده ام حاضر شوید که او را توفیق اسلام داده ام برای احترامی که از شهر صیام نگاه داشت که: « إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ » (3) .

---

1- در چاپ سنگی: همان .

2- سجده: 17 .

3- توبه: 120 .

نمی دانم به مسلمانان که خورندگان روزه اند در ماه مبارك رمضان خداوند متان چه جزا و سزا می دهد؟! و چرا این گمراهان به مرئی و منظر بندگان خدا مخاصمه و محاجّه با منتقم قادر غالب می نمایند و آیه کریمه « [\(1\)](#) وَازَعُوا أَنْعَامَكُمْ » و « [\(2\)](#) يَاكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ » و آیه « [\(3\)](#) أَدْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا » البته در حق ایشان است .

---

1- .سوره طه : 54 .

2- .محمد : 12 .

3- .احقاف : 20 .

## فريضة چهارم در معنی حج است

فريضة چهارم در معنی حج استالفريضة الرابعة : الحج 1 قال الله تعالى « وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ » (1). وقال تعالى مجده: « وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ » (2). وقال الله تعالى عزّه: « فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ » (3). عن « مجمع البحرين » (4): حج به فتح حاء مصدر است لقوله تعالى: « الْحَجُّ أَشْهُرٌ

---

1- آل عمران : 97 .

2- حج : 27 .

3- بقره : 197 .

4- مجمع البحرين 1/458 ماده ( حجج ) .



مَعْلُومَاتٌ» (1) و بکسر حاء اسم مصدر است ، و در لغت بمعنی قصد است . و در حدیث « اصول کافی » است در باب جنود عقل و جهل : الحج بمعنی القصد و ضد آن نبذ میثاق است (2) . و در عرف فقهاء : هو قصد البيت للتقرب إلى الله بأفعال مخصوصة بزمان مخصوص فی اماکن مخصوصة (3) . پس بدان این فریضه بر هر کسی که عاقل است و بالغ و استطاعت دارد در عمر یک مرتبه واجب است با شرائطی که علماء اعلام ذکر فرموده اند خلافاً للصدوق طاب ثراه که بر اهل ثروه و جده هر سال واجب می داند . و از طریق اهل البيت مرویست : « یک حج مبرور بهتر از دنیا و مافیهاست و یک حج مبرور اجری جز بهشت ندارد » (4) . و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله است : « حجاج و عمّار ، زوّار خدا و وفداً لله اند هر چه سؤال کنند خداوند عطاء می نماید و اگر استغفار کنند خداوند می آمرزد و اگر بخوانند مستجاب می نماید و اگر شفاعت کنند قبول می فرماید شفاعت ایشان را » (5) . و أيضاً مروی است : « گناهی بزرگتر از این گناه نیست که شخص در عرفات روز عرفه حاضر شود و گمان کند خداوند او را نیامرزد » . و أيضاً مرویست : « بیایند در آخر الزمان مردمانی که به حج روند و آنها بر چهار قسم باشند : پادشاهان برای نزهت ، اغنیاء برای تجارت ، و فقراء از برای مسألت ، و قراء

1- بقره : 197 .

2- کافی 1/22 برای عقل 75 سرباز شمرده شده است تا اینکه می فرماید : « والحج ، وضده نبذ الميثاق » .

3- الاقتصاد ، شیخ طوسی : 297 ، منتهی المطلب ( سنگی ) 2/642 .

4- قریب به این مضمون است روایت وسائل الشیعة 1/27 ح 34 ، امالی طوسی : 694 ح 1478 .

5- بدین مضمون روایت مروی از امیر مؤمنان علیه السلام در حدیث اربع مائه می باشد . رجوع کنید به : خصال صدوق : 635 ، وسائل الشیعة 3/85 ح 5 .

**در معنی «مکه» و «مدینه» است**

و علماء برای سمعت « (1) . و در کتاب « وسائل الشیعة » (2) اخبار کثیره در توسعه نفقه و زاد و طیب نفس و بذل و انفاق به عدل غیر از بخل و تبذیر و ترک رفث و فسوق و جدال و خلع زینت و خروج مع ثياب الزینة و مراعات رقت و رحمت و تخیلی از قوت و ظلم ، و تقرب به ارافه دم و تزکیه نفس و تطهیر آن از رذایلی که زمان سابق بوده به نحوی که در مراجعت خود را و خدا را شناخته باشد و مولای خود را دیده باشد .

در معنی «مکه» و «مدینه» استوعن الرضا علیه السلام : « سمیت مکه ، مکه لان الناس كانوا یمکون فیها » 3 . علل الشرائع 2/397 باب 136 ح 1 ، بحار الانوار 96/77 ح 6 . . و بعضی در ذیل آیه کریمه « وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً (3) وَتَصَدِيَةً (4) » ذکر کرده اند : مراد از مکاء تقصیر است و مراد از تصدیه [صفق] یَدِّين (5) . و معنی مکه مانند حج به معنی قصد هم آمده است ، و معانی دیگر در « قاموس » (6) در

1- وسائل الشیعة 15/349 ح 20705 به نقل از تفسیر قمی 2/304 .

2- به ابواب مختلف وسائل الشیعة جلد هشتم رجوع شود .

3- و شاید « مکاء » هم از « مکّ » باشد ، یکی از دو کاف قلب شده به همزه مانند « أَمَلَّتْ » و « أَمَلَيْتُ » ، و « مکاء » نقصان شعر است . ( حاشیه مؤلف رحمه الله ) .

4- انفال : 35 .

5- در علل الشرائع 2/397 به معنای مکاء و تصدیه تصریح شده است ، نیز معانی الاخبار : 297 باب معنی المكاء والتصدية ح 1 .

6- القاموس المحيط 3/295 ماده ( بكك ) و 3/319 ماده ( مكك ) .

## در تسمیه بعضی از اماکن کعبه و مکه و بکه و بیانات دیگر

معنی مکه و بکه مذکور است .

در تسمیه بعضی از اماکن کعبه و مکه و بکه و بیانات دیگر استوکعبه (1) بدین اسم موسوم شده است ؛ از آنکه در وسط دنیاست یا آنکه مربع است به حذاء بیت المعمور در آسمان دنیا و آن به حذاء ضراح است در آسمان چهارم و آن به حذاء عرش است ، و عرش نیز مربع است و آن اعظم اجسام و اجرام فلکیات است . و کعبه را چهار رکن است : رکن عراقی و رکن یمانی و رکن غربی و رکن شامی و حجر الاسود در رکن عراقی است ، و بین الحجر و باب خانه و کعبه را حطیم می نامند ؛ از آنکه ازدحام حاج یکدیگر را خورد می کرد ، و حطم بمعنی خورد کردن است و در کنار رکن یمانی مستجار است ؛ از آنکه انبیاء در آن محل استجاره می کردند ، و پناه به افضال عظیمه حق آوردند ، و دعاهاى ایشان در آن محل مستجاب شد . و از رکن عراقی تا رکن شامی مراقد و مشاهد هفتاد پیغمبر جلیل القدر است و آن معروف به حجر اسماعیل است ؛ از آنکه هاجر و اسماعیل را در آن محل حکایات کثیره است . و میزاب بین رکنین بر بام کعبه منصوب است ، و مقام ابراهیم علیه السلام هم محاذات مقام جبرئیل است ، و آن مقامی است که ابراهیم ایستاد بعد از بناء خانه کعبه و مردمان را نداء کرد به حج ، و چاه زمزم نیز در حذاء حجر الاسود است ، و منی و عرفات و مشعر الحرام که مزدلفه اش نیز می نامند مناسک و مسالك حج است که حاج باید در آن مقامات اعمال مخصوصه بجا آوردند ، و خداوند جلّ مجده فرموده است : « جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ » (2) .

1- ( هو ) كل شىء علا وارتفع فهو كعب ، ومنه سميت الكعبة . ( حاشیه مؤلف رحمه الله ) .

2- .مانده : 97 .

و أيضاً فرمود: « إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا » (1). و گویا فرق بین مکه و بکه 2 آن است: بکه خود خانه است برای اینکه مردم در اطراف وی حین طواف گریه کردند بکه اش نامیدند. و مراد از مکه تمام آن بلده مبارکه است و خداوند سبحان این خانه را که لطیفه ربانیه ترابیه است بلند کرد و خانه خودش دانست و از بندگانش تمنا نمود با کمال استطاعت و شوق در آن خانه حاضر شوند و خدای خودشان را زیارت نمایند. و جهت اینکه آن محل را امتیاز داد از محال و اماکن دیگر؛ از آنکه آدم علیه السلام در آن مکان نشسته بود و جبرئیل قطعه ابری آورد و بر سر آدم علیه السلام نگاه داشت و توبه اش قبول شد، پس به قدری که آن ابر سایه انداخت مأمور شد در آن مکان خانه بسازد. پس از وادی السلام و طور سینا و صفاء و ابوقییس سنگها آوردند و قواعد بیت را بلند کردند و از برای وی دو در غرباً و شرقاً قرار دادند، و حجر الاسود که به صورت دره بیضاء بود و آدم علیه السلام در بهشت با وی مأنوس بود، و از برای وی دو گوش و دو چشم و دهان و زبان است به زمین آمد، پس آدم دوید و وی را گرفت و بوسید. و از این جهت است سایرین از اولاد او را آدم می بوسند (2). و در « اصول کافی » (4) نیز حدیثی مبسوط در اخذ عهد و میثاق در محل حجر الاسود

1- آل عمران: 96.

2- بنگرید به: علل الشرایع 2/423 باب 161 باب علة استلام الحجر الاسود.

3- کذا، شاید عبارت چنین بوده: « سایرین از اولاد آدم او را می بوسند.

4- کافی 4/184 ح 3.

## ابیات تحفة العراقین در حجر الاسود

[ مذکور است ] ، هر آن که طالب است بدان کتاب مراجعه نماید (1) .

ابیات تحفة العراقین در حجر الاسود از « تحفة العراقین » در وصف حجر الاسود این چند شعر خاطر دارم بنگارم : بینی حجرش بلال کردار بیرون سیه و درون پر انوار آن سنگ زر خلاصه دینبر چهره کعبه خال مشکین نور است در آن سواد پنهانچون در ظلمات آب حیوان یا در خم طره جبهه (2) حوریا در حدقه حدیقه نور یا در شب تیره صورت برفیا سر قران میانه حرف آن هندوی بکر سال خوردهبر خلق خدای وقف کرده خلقان همه در برش گرفتهبوسیده ولی کسش نسفته او را سه برادر اتقاقیشامی و یمانی و عراقی از آنکه ز مادران نژادندهر چار به خدمت ایستادند تا روز قیامت هم بدین سانقائم بینی به امر یزدان بدان که حجر الاسود از قرار مشهود از زمین به اندازه شش و جب بلند است ، کسی که بلند است به سهولت او را می بوسد و آن کس که کوتاه است خود را می رساند ، و آن واقع است در رکنی که در جهت مشرق است ، عرض آن سه شبر و طول آن یک شبر است ، و قطر آن به واسطه آن که در رکن منصوب است معلوم نیست ، و گویا چهار قطعه به هم چسبیده است . و معروف آن است : قرامطه این جسارت را کرده اند ومدّتی حجر الاسود را در مسجد کوفه نصب کردند ، و حضرت شاه ولایت علیه السلام خبر دادند .

1- نیز بنگرید به : علل الشرایع 2/426 ح 6 و 7 ، مختصر بصائر الدرجات : 219 .

2- در چاپ سنگی : جبه .

## در بیان اسرار حج است

و اطراف حجر را در این اوقات به طلا محکم کرده اند ، و نظر کردن آن موجب بهجت است . اما تکلیف حاج به نحو اجمال ذکر شود با اسرار مجمله از حج ، شاید وقتی خواننده را ضرورت مقتضی شود .

در بیان اسرار حج است میان کعبه و من گرجه صد بیابان استدریچه ای ز حرم در سراچه جان است به جان ملازم آن آستانه باش ای دلکه بازش به در کعبه بردن آسان است (1) به بال همّت اگر می پری زخار مترسچرا که طائر قدس ایمن از مگیلان است شنیده ام که به حُجّاج عاشقی می گفتکه کعبه من سرگشته کوی جانان است طواف کعبه دل گر میسرت گردد عماد حج پذیرفته در جهان آن است بدان کعبه خانه خداست و او را حریمی است که به حرم مشهور ، و آن را بایی است که حاج زمان وصول و دخول نیز باید محرم شوند یعنی از حرم احترام نگاه دارند . وقال الصادق علیه السلام : « الاحرام لعله التحريم ، وتحريم الحرم لعله المسجد ، وحرمة المسجد لعله الكعبة » . پس محرم باید خود را از اوساخ ظاهریه و ارجاس باطنیه حین دخول پاک نماید تا قابل حضور کبریا حق شود ، و لباس احرام اشاره به قیام موتی است با اکفان ، آن گاه باید جواب حق گویند که در حین احرام مرویست : « خداوند بندگان خود را ندا می کند : عبادی ! لاحرّمَنکُم علی النار . پس باید بگوید : لبیک اللّهُمّ لبیک ! » یا برای اجابت حضرت خلیل علیه السلام است و آیه « اذّن فی النّاسِ بالحجّ » (2) دلالت دارد ، پس محرم خاضعاً و ذلیلاً گناهان را منظور آورده از در بنی شبیه وارد شود به مسجد الحرام ؛ از آنکه بتهای خانه کعبه

1- . کذا .

2- . حج : 27 .

را حضرت رسول صلی الله علیه و آله در این محل دفن نمود چون خانه را زیارت کرد با کمال شوق و مودت اظهار مسرت نماید و از محاذات حجر که قصد طواف می نماید طواف ملائکه را به نظر آورد و از خداوند عطف اجر بخواهد که گناهان در آن مکان ریخته می شود. و از آداب رکن یمانی و وقوف در مستجار تقبیل حجر الاسود غفلت نرزد و در مقام ابراهیم علیه السلام نماز واجب خود را اداء کرده از آب زمزم بر بدن خویش می باید ترشحاتی کند، بعد از آن سعی ما بین صفا و مروه را قصد کند و در این سعی هروله کنان آن نیت خود را مندک نماید آنگاه محلّ شود، و به منی رود و متمّیات خود را تمّتا کند و از منی که اول مسالك و مناسك است به خطوات سلوکیه به سوی عرفات قدم نهد و اعتراف به گناه خود کند، و وقوف در عرفات را رکن اقوم این فریضه داند. آنگاه از عرفات تکبیر گوید، به مزدلفه آید و جمع بین صلاتین در آن محل کند و بیتوته نماید، و توبه از ذنوب موبقه را فراموش ننماید البته، پس در روز عید قربان به منی حاضر شده خود را به جوار آقای حقیقی کشاند به مفاد: « الصلاة قربان کل تقی » دو رکعت نماز بجا آورد، آنگاه تقرب به حق جوید از قربانی کردن بَدنه و شاة به مقدار وسع خود به مفاد « لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْرًا مَعَهَا » (1). آنگاه سر بتراشد و خود را از انانیه (2) و اوساخ کبر تطهیر نماید برای تواضع حق، و در حین قربانی فقره حدیث « استفرهوا ضحایاکم فانها مطایاکم » (3) را به نظر بیاورد، پس از اعتراف گناهان و قبول آن و تقدیم قربانی ظاهری و باطنی به حضور خداوند سبحان به سوی خانه کعبه رود، و در راه شیطان که کلب عقور و مانع از وصول بارگاه حضرت کبریائیسست به حصّیات و جَمَرات سبعه وی را براند، و چند روزی با شیطان همین معامله

1- بقره: 286.

2- انانیه: من گفتن، تکبّر.

3- من لا یحضره الفقیه 2/213 ح 2190، علل الشرایع 2/438 باب 179 ح 1، ادامه حدیث چنین است: « . . علی الصراط ».

کند؛ از آنکه عدوی است با لجاجت، و دست بر نمی دارد. آنگاه به خانه کعبه پناه آورده برای تشکر و خلاصی از شیطان رجیم هفت مرتبه شوط نماید و دست از دامن حق تعالی که گرفتن پرده کعبه اشاره به آن است بردارد، و از مکائد و مصائد شیطان از روزگار آینده اش پناه برد، و از اداء فریضه نیز غافل و ذاهل نباشد. البته معانی و دقایق و اسرار باطنی حج را از «مصباح الشریعة» (1) که کتاب حضرت صادق علیه السلام است و مجموعه حقایق خبر گیرد، و عمل نماید که این رکن اعظم اسلام و دعامة اقوام ایمان را بجا آورده است. و اگر ملاحظه تطویل و تفصیل نبود آنچه در مصباح الشریعه است شرح می دادم. اما آنچه در این اوراق از اسرار مجمله حج نوشته شد برای حاج بیت بود، اما حاج رب البیت باید بطریق اوفی رجوع به آن رساله شریفه نمایند. و بدانند در حدیث است: «إِذَا دَنَا الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ يَدْنُو اللَّهُ إِلَيْهِ وَمَنْ تَقَرَّبَ إِلَى اللَّهِ شَبْرًا تَقَرَّبَ إِلَيْهِ ذِرَاعًا، وَمَنْ تَقَرَّبَ إِلَيْهِ ذِرَاعًا تَقَرَّبَ إِلَيْهِ بَاعًا، وَمَنْ أَتَاهُ مَشِيًّا جَاءَهُ هَرَوَلَةً، وَمَنْ ذَكَرَهُ فِي مَلَأٍ ذَكَرَهُ فِي مَلَأٍ أَشْرَفَ، وَمَنْ شَكَرَهُ شَكَرَهُ فِي مَقَامِ أَسْنَى (2)، وَمَنْ دَعَا بِغَيْرِ لِحْنِ اجَابَهُ، وَمَنْ اسْتَغْفَرَهُ غُفِرَ لَهُ (3). حج زیارت کردن خانه بود حج رب البیت مردانه بود چند جوئی از طواف کعبه لافهین مرو کعبه مرا میکن مطاف اللهم! ازرقتنا زیارة بیت الله الحرام فی عامنا هذا و فی کل عام.

- 
- 1- مصباح الشریعة: 46 باب 21.
  - 2- کلمه در متن سنگی ناخواناست. از مصدر نقل شد.
  - 3- غوالی اللالی 4/116 ح 182، با اختلافاتی در منابع مختلف نقل شده، بنگرید به: امالی سید مرتضی 2/6، الجواهر السنیه: 162، بحار الانوار 3/313، مسند احمد بن حنبل 2/251 و 413 و 480، سنن ابن ماجه 2/85 باب فضل العمل ح 3821 و 3822.



## حکایت لطیفه

حکایت لطیفه‌مندی متمادی یکی از دوستان وضع بناء کعبه و طول و عرض آن را به نحوی که عجاله به مرئی و منظر است خواهش نمود بنویسم لهذا برای انتفاع خواص و عوام آنچه مقطوع به است بدین طریق می نویسد که مرحوم سید سند شهید میر زین العابدین ابن نور الدین حسینی کاشانی مولداً و المکی موطناً و مدفنناً شاگرد مرحوم ملا محمد استرآبادی در رساله « مفرحة الأنام فی تاسیس بیت الله الحرام » (1) فرمود: در روز چهارشنبه نوزدهم شهر شعبان سال هزار و سی و نه سیل عظیمی داخل خانه کعبه شد و به قدر قامت انسانی بعلاوه يك وجب و دو انگشت برآمد، و در مکه به جهت آن سیل چهار هزار و دو نفر مردند از آن جمله معلمی با سی طفل در مسجد الحرام هلاک شدند و در روز پنجشنبه دیواری که در طرف میزاب است و از طرف رکن شامی و از طول تا مستجار تخمیناً نصف آن خراب شد. سید مرحوم فرمود: من متفکر بودم این خانه را که بنا می کند؟ و روا نیست بعد از بناء آدم علیه السلام و حضرت خلیل علیه السلام و حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و حضرت علی بن الحسین علیه السلام که در زمان حجّاج بناء فرمود، عامه آن را بناء کنند، و این فخر از شیعه اثناعشریه مرفوع شود، پس تضرع بسیار کردم تا این خدمت و سعادت از اهل ایمان منفک نشود. پس در آن اوقات شخصی از اهل خدا در رؤیا دید جنازه سیدالشهداء علیه السلام را گذاردند در برابر کعبه تا جناب خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله با تمام ایشان نماز گزارد، پس از نماز به سید مرحوم فرمودند: این جنازه را در خانه کعبه دفن کن. چون برای سید نقل کرد تعبیر فرمود: وضع اساس بیت که از مناصب امامت است به وی رجوع می شود، و بدن امام علیه السلام را امام باید دفن کند.

1- درباره این کتاب و مؤلف آن رجوع کنید به: ذریعه 1/73 شماره 360، 4/214 شماره 1067، 21/118 ضمن شماره 4210، 21/242 شماره 4828 و 21/362 شماره 5464.

پس در روز سه شنبه سوم جمادی الثانیه هزار و چهل شروع نمودند از جانب قیصر روم به خرابی خانه کعبه ، و من هم با ایشان مشغول بودم و مفتخر به این خدمت ، و عجب این است که تمام مشتغلین از بنّاء و فعله کمال ارادت به من داشتند و هر چه می گفتم اطاعت می کردند ، پس تمام دیوارهای خانه را خراب کردند مگر رکنی که در آن حجر الاسود منصوب بود و چند چوب برای حفظ حجر نصب کردند و سنگی به زیر و سنگی بر زبر حجر گذاردند ، و در شب یکشنبه بیست و دوم شهر مذکور قرار گذاردند در صبح آن شروع نمایند بر وضع اساس بیت . و من در آن شب تضرّع بسیار کردم و گریستم تا آنکه به مدد توفیق من مؤسس باشم ، و بسیار استبعاد می نمودم با وجود شریف و شیخ الحرم و قاضی و وکیل و علماء مکه و پادشاه و خدام بیت چگونه با این ضعف می توانم حمل احجار و گل نمایم . چون صبح شد اول کسی که وارد مسجد الحرام شد مباشر از جانب سلطان و بعضی از عاملین و فعله ها بودند ، چون مرا دید گفت : بخوان فاتحة الكتاب را پس سوره الحمد را خواندم و دعائی که در « اصول کافی » (1) است و سریع الاجابه است قرائت کردم : اوله : « اللهم ! اِنِّي اسألك باسمك العظيم الأعظم الأجل الأكرم المخزون المكنون . . » إلى آخره . و ظاهراً دعاء به سلطان روم کردم و باطناً متوسل به حضرت حجت الله امام عصر علیه السلام شدم ، پس محمد حسین ابرقوئی که از صلحاء بود و يك ظرف ساروج آورد با سنگی که من آن را در رکن غربی گذاردم و ریختم ، و بسم الله خواندم ، و این فقره بسیار بعید است که در بلاد مخالفین و در حضور ناصبین باید مرحوم سید موفق به این خدمت شایسته شود . پس تا روز نهم رجب به نفس نفیس خود سه ذرع به طول از طرف رکن که در جانب میزاب است برآوردم ، والحمد لله كثيراً . و هر قدر خواستند حجر را بردارند نتوانستند و ترسیدند و لرزیدند ، گویا اژدهاء

عظیمی دیدند پس من به دعاء سیفی مشغول شدم و بیست و هفت مرتبه این دعا را خواندم . و در روز بیست [و] دوم شهر رجب در خانه کعبه را نصب کردیم ، و در روز سیزدهم شعبان عمودهای سقف خانه شریف را وارد کردیم ، و در روز پانزدهم خودم چهار سنگ در زاویه حجر الاسود ، و در طرف حطیم و در مولد شریف حضرت امیر علیه السلام که سه ذرع از حجر الاسود دور است و نزدیک رکن یمانی گذاردم ، و در روز شانزدهم چوبها با آن ستونها و عمودها ضم نمودم و در روز سلخ از شهر مذکور آن عمل تمام شد ، و در روز دوم ماه رمضان بر بام کعبه سنگها فرش شد ، و در روز نهم آن در زمین و دیوارهای کعبه سنگهای دیگر مفروش و منصوب گردید ، و در بیست و هفتم روز چهارشنبه عمل تمام شد ، و در جمعه آخر شهر شریف مردم داخل کعبه شدند ، و من در تاریخ آن گفته ام : رَفَعَ اللَّهُ قَوَاعِدَ الْبَيْتِ . پس آن مرحوم فرمودند در رساله مسطوره : طول خانه مبارکه از رکن حجر که رکن عراقی است تا رکن شامی بیست و پنج ذراع است ، و همین طور است طول خانه از رکن عراقی تا یمانی ، و عرض خانه از رکن شامی تا غربی بیست ذراع است ، و عرض خانه از رکن یمانی تا عراقی بیست و یک ذراع است و یک شبر ، و ارتفاعش سی ذراع است ، و سقف خانه شریف بیست و هفت ذراع و سقف کعبه عمود به طول واقع است ، و سه ستون در عرض است برای نگاهداری سقف دوم که پرده های وسط بیت شریف به آن مربوط است ، و غلظت سقف دو ثلث ذراع است ، و غلظت دیوارهای اصلی چهار شبر و چهار انگشت بهم چسبیده است ، و در پنج موضع از خانه پنج چوب عریض محکم متین به قامت انسانی منصوب است ، و طول در خانه مبارکه هفت ذراع است که در آن چهار حلقه از نقره است ، و در داخل خانه سُلمی نزدیک رکن شامی است در دیوار پنهان ، و از سنگ است ، و او را دو در است : یکی از پائین و دیگری از بام خانه ، و آن دو در از عود است و پله های آن بیست و نه است ، و اطراف خانه حلقه ها و چوبها برای پرده ها نصب شده است .

## در عرض و طول حجر اسماعیل و اماکن دیگر است

در عرض و طول حجر اسماعیل و اماکن دیگر است اما حجر اسماعیل دیواری است کوتاه و مستدیر مانند نصف دایره مقابل عرض رکن شامی، و ارتفاع آن دیوار دو ذراع است، و عرض آن همین مقدار است، و طول آن عرض کعبه است، و در طرفین حجر دو فجوه و راه است که عرض هر یک دو ذراع و نیم است. اما میزاب قطعه ای از چوب است که بر او صفحه های نقره ای مذهب است و طول میزاب چهار ذراع و نیم است و عرض آن دو ثلث ذراع و آنچه در طول داخل دیوار است به ذراع بناها دو ثلث ذراع است، در نزدیک به دیوار دایره ای از نقره است برای نگاهداری او، و نیز دایره ای از طول دارد و وثائق ثلاثه از نقره در سه موضع آن. اما حطیم بین در خانه است و حجر الاسود و آن محل افضل بقاع ارض است. اما مستجار در پشت خانه کعبه مقابل باب است و نزدیک به باب مسدود تا رکن یمانی. اما شادزوان اصلی که احاطه به تمام خانه دارد ارتفاع آن دو ثلث شبر است و عرضش نصف ذراع، و بر پشت آن گچ ریخته شده است، و الواح رخام که طولاً یک ذراع و نیم است بر آن منصوب و خمیده است که کسی بر آن نتواند بایستد. و طول مسجد الحرام چهار صد ذراع است و عرض آن دویست و هفتاد ذراع و نوزده در دارد (1) و منافذی که به آن درهاست سی و نه است. و در بنی شیبه بین صفا و مروه است نزدیک به خانه عباس بن عبدالمطلب و ظاهراً از غیر کتاب مسطور معلوم است: مسافت بین صفا و مروه چهار صد و نود و سه گام است و از باب صفا تا کوه صفا هفتاد و شش گام است، و وسعت صفا هفده گام است و چهارده پله دارد و سه میل بینهما فاصله است. خلاصه: مرحوم میرزا عبدالله اصفهانی در کتاب «ریاض العلماء» (2) از سید مرحوم به

1- و در این سنوآت ابواب بیت شریف افزون شده است. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

2- ریاض العلماء 2/399.

### فريضة پنجم در معنی جهاد است

القاب خاصه تمجید کرده است (1) و فرموده است: مرحوم ملا فتح الله معاصر سید مرحوم رساله ای در بناء خانه کعبه نوشته است، و رساله مرحوم سید را به آن ضم کرده است و آن رساله را به کتاب « مصباح کبیر » مرحوم شیخ طوسی ملحق نموده اند در مبحث حج. و مدفن مرحوم سید در مقابر عبدالمطلب است نزدیک قبر مرحوم میرزا محمد استرآبادی و مرحوم ملا محمد امین استرآبادی و مرحوم شیخ محمد سبط شهید ثانی. و در حق مرحوم سید میرزا فرمود: مجتهد زمانه الشریف المقتول الشهید مؤسس بیت الله الحرام العالم الربانی آقا میرزا زین العابدین الکاشانی (2).

فريضة پنجم در معنی جهاد استالفريضة الخامسة: الجهاد قال الله تعالى « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ . . . » (3) . . . إلى آخره، عن « مجمع البحرين » (4): جهاد بكسر جيم مصدر « جَاهِدَ يُجَاهِدُ جِهَادًا وَمُجَاهَدَةً » است، و بفتح جيم زمین صلب را گویند، و در اصطلاح فقهاء و علماء و شرع بذل جان است برای اعلاء کلمه اسلام و اقامه شعائر ایمان. بدان جهاد بر دو قسم است: جهاد ظاهر و جهاد باطن، اما ظاهر معنی آن ظاهر است، و خداوند در قرآن به خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله در چند موضع امر به جهاد ظاهر کرده است از آن

1- تعبیر صاحب ریاض چنین است: السيد السند الشهيد الامير زين العابدین . . . السيد الاجل الموفق الفاضل العالم الكامل الفقيه المحدث المعروف، كان من اجل تلامذة المولى محمد امين الأسترآبادی فی علم الحديث، وقد قتل فی مكة المعظمة شهيداً لأجل تشييعه.

2- ریاض العلماء 2/400. این فرموده را صاحب ریاض از مولى فتح الله بن مولى مسیح الله كه معاصر امير زين العابدین بوده در حق وی نقل کرده است. نیز بنگرید به خاتمة المستدرک 2/186.

3- توبه: 73.

4- مجمع البحرين 1/418 ماده ( جهد ).

جمله فرموده: « وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ . . . » (1) الی آخره . اما به جهاد باطن نیز امر فرموده است مراراً و کراراً از آن جمله: « وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا » (2)، وایضاً « وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ » (3)، وایضاً: « فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً » (4)، وایضاً: « لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ [مِنَ الْمُؤْمِنِينَ] غَيْرِ أُولَى الضَّرَرِ » و [الی قوله] « أَجْرًا عَظِيمًا » 5. و می توان گفت: این آیات کریمه اشاره به جهاد ظاهر و باطن باشد، و این بیان ظاهر است. اما جهاد ظاهری برای اعزاز دین و اعلاء کلمه اسلام و شمول رحمت و تقویت حق و ابطال باطل و تتمیم نور الهی است، و فرق بین این دو جهاد آن است که جهاد اصغر فی سبیل الله و جهاد اکبر فی الله است. و معنی جهاد فی الله آن است: بنده با نفس که اعدی عدو اوست و از وی دور نیست مجاهده کند تا به جوار حق خود را بکشاند، و علامت آن قطع همت از ما سوی الله است و باید قمع هیولانیت هوی و لذات و شهوات دنیا و تجافی از دار غرور نماید و به دار خلود توجه که توجه به مولی است کند. پس هر کس از خانه نفس و موطن هوا هجرت به سوی خدا کرد و موت او را درک نمود اجر وی با خداست بلکه دیه او بوده است؛ از آنکه مجاهد یا قاتل است یا مقتول. پس هر کس در راه خدا مجاهده با نفس نماید و مقتول شود شهید است: « من طلبنی وجدنی، و من وجدنی عشقنی، و من عشقنی عشقته، و من عشقته قتلته، و من قتلته فعلی دینیته،

1- توبه: 36. آیه چنین است: « وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ » .

2- عنکبوت: 69 .

3- حج: 78 .

4- نساء: 95 .

ومن عليّ ديبته فأنا ديبته» 1 . قاضی طاب ثراه در معنی این حدیث فرموده است : هر کس مرا به سبب تقرب به نوافل دوست داشت من او را دوست می دارم و هر کس را من دوست دارم می کشم نفس و هواء او را و وی را از هر چه دوست می داشت و هر کس را من کشتم دیه اش می شوم و آنکس را که من دیه اش شده ام گوش و چشم و دست او می شوم بلکه هر چیزی از او می شوم ، پس هر چیزی که می آید و می رود و حرکت می کند به امر و نهی و امضاء او است لانه فنی عن نفسه وعن کُلِّه وبقی اللّٰه جلّ شأنه . پس جهاد اکبر که تزکیه نفس است به مفاد « قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا \* وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا » (1) بر هر ذی نفس لازم است و حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند : « رجعنا من الجهاد الأصغر إلى الجهاد الأكبر » (2) همان نفس است که مؤدی به رضوان الله است و طریقه ارتیاض نفس و توییح و تحریر آن بر مشاقق عبادات موکول است به دانستن اجتهاد (3) سید کاینات صلی الله علیه و آله وائمه طاهرین علیهم السلام سیما حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله که از کثرت عبادت مروی است : « تَوَزَّعَتْ قَدَمَاهُ » (4) . و می فرمود : « أفلا أكون عبداً شكوراً » (5) « يَنْبَغِي لِي أَنْ أُوَدِّيَ شُكْرَ هَذِهِ التَّعَمَّةِ إِلَيَّ جَعَلَنِي اللَّهُ سَيِّدَ الْأَوْلِيَيْنِ وَالْآخِرِينَ » .

1- شمس : 9\_10 .

2- بحار الانوار 67/71 ح 21 به نقل از جامع الاخبار : 118 ، شرح نهج البلاغة ، ابن أبي الحديد 10/54 .

3- اجتهاد : سعی و کوشش .

4- الاحتجاج 1/326 ، الخرائج والجرائح 2/917 ، غوالي اللآلی 1/326 ح 69 ، حلیة الأبرار 1/246 .

5- همان منابع . بخش پسین در آنها منقول نیست .

و آن جناب صلی الله علیه و آله اقرب خلق بود به سوی حق ، غفلت از عبادت و ریاضت نداشت ، و از لذات حلوه دنیا بهره ای نبرد ، پس هر کس لحظه و لمحّه ای از این دشمن داخلی غفلت ورزد به مهلکه عظیمه می افتد . بلی ، رفتم که خار از پا کشم محمل نهان شد از نظر يك لحظه غافل گشته ام صد ساله راهم دور شد آری ، بُعد از رحمان ، عین قرب نفس و شیطان است ، و غفلت از خداوند عین اقبال به ما سوای اوست ، از این جهت است از ربیع بن خثیم (1) که از زهاد ثمانیه است سؤال کردند که : چرا در شب نمی خوابی ؟ فرمود : عساکر شیطان بیدارند و در کمین ، می ترسم که مرا از آسمان قرب به زمین بعد و حرمان بیندازند ، پس مجاهد را لازم است به کتب اخلاق مراجعه کند و از حجب سبعه که در راه مجاهده اش هستند آگاه گردد و در مقام رفع و کشف آنها برآید و دواء دردهای خود را از شفاء خانه عقل بدست آورد ، و بخواند آنچه را حضرت صادق علیه السلام فرمود : « طوبی لعبد جاهد الله نفسه و هواه و من هزم جند هواه ظفر برضاء الله و من جاوز عقله نفسه الأمانة بالسوء بالجهد والاستکانة والخضوع علی بساط خدمة الله فقد فاز فوزاً عظيماً ولا حجاب أظلم و أوحش بین العبد و بین الله من النفس والهوی و لیس لقتلهما و قطعهما سلاح وآلة مثل الافتقار والخشوع والجوع والظماء بالنهار والسهر باللیل . فإن مات صاحبه مات شهيداً وإن عاش واستقام أدى عاقبته إلى الرضوان الأكبر . قال الله عزّ مجده : « وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ » (2) . (3)

1- عنکبوت : 69 .

2- یا « خثیم » . درباره شرح حال وی رجوع کنید به : معجم رجال الحدیث 8/174 . کتابی نیز بنام « البیان الرفیع » در احوال وی که معروف به « خواجه ربیع » است چاپ شده است . بنگرید به : ذریعه 3/152 شماره 528 .

3- مصباح الشریعة : 169 باب 80 ، بحار الانوار 67/69 ح 15 .



## مجاهدة نفسانيته : در بیان جهاد جسمانی و روحانی است

مجاهدة نفسانيته در بیان جهاد جسمانی و روحانی استبدان که جهاد به بیان دیگر از رساله « بلغة الحكمة » دو قسم است : جسمانی و روحانی : اما جسمانی محاربه با اعداء الله است که مارقین حدود دین و مفارقین قوانین و آئین حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اند و اوست جهاد اصغر . و جهاد جسمانی هم بر دو قسم است : خارج و داخل . اما خارج مذکور شد ، لیکن داخل اماطه و ایتان است ، یعنی : تطهیر ظاهر بدن از قاذورات حسیه حکمیه شوب کما قال صلی الله علیه و آله : « أدنی شعب الايمان اماطة الاذی » (1) کفوله تعالی : « قُلْ هُوَ اَذَى » (2) یعنی : ما یعوقک عن طریق الحق ، و ایتان آن بذل مال و بدن است از مکررات مانند زکات و صدقات ، و غیر مکرر مانند حج ، و مراد از ایتان اماطه و ازاله دوستی مال است از خزانه قلب تا آنکه او را شاغل نشود . و ایتان دو قسم است : فعل و ترک ، اما ترک مانند صوم است ؛ از آنکه در وی کف نفس است از شهوت نفس و جوع ، و فعل مانند نماز و ذکر و تسبیح است . و مجاهده روحانی آن تزکیه و تخلیه است ، یعنی پاک شدن از رذائل قوای قویه که منشأ آن دوستی بر متاع دنیا و مزخرفات اوست و « حب الدنيا رأس کل خطیئة » (3) و ما خلاه فهی بناتها . و امهات آن سه چیز است : اول : حرص که از وی شره و شبق متولد است ، و هوی که صاحب شوک است و غصون

- 
- 1- .غوالی اللالی 1/431 ح 130 بدین عبارت : « الايمان بضعة وسبعون [أو ستون] شعبة أعلاها شهادة أن لا إله إلا الله ، وأدناه إمطة الأذی عن الطريق » . نیز بنگرید به : مسند أحمد 2/379 .
  - 2- .بقره : 222 .
  - 3- .کافی 2/131 ح 11 ، روضة الواعظین : 441 .

## سه شعر از شیخ ابو علی سینا در تهذیب نفس

جمّه و عوائق غمه دارد، و هریک پای سالک را فرا گرفته . دوّم : کبر است چنانکه ابلیس را از درگاه ربوبیت راند و او را به محطّ خراب دنیا به مفاد « اَهْبُطُوا مِنْهَا جَمِيعاً » (1) انداخت و از عتبه عالیّه الهیه دور کرد و کبر وی موجب لعنت و سخط گردید . سوّم : حسد است که قابیل هابیل را به واسطه آن بقتل رسانید ، و به کریمه : « وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ » (2) مستحقّ عقوبت درکات نیران شد ، و از این جهت فرمودند : « فاهرب من كل الحسد هربك من الاسد » . بیت کُلُّ الْعَدَاوَةِ قَدْ تُرْجَى إِزَالَتُهَا إِلَّا عَدَاوَةَ مَنْ عَادَاكَ مِنْ حَسَدٍ پس امّهات ثلاثه حرص و کبر و حسد اصول رواسخ است در طباع ، و فروع آنها شوامخ باسقات است در نفوس ، و فقره « ثلاث مهلكات شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه » (3) اشاره به اوست .

سه شعر از شیخ ابو علی سینا در تهذیب نفسو عجب فرمود فیلسوف اعظم ابو علی سینا : هذّب النفوس بالعلوم لترقیوتی الكلّ وهی الكلّ بیت انما النفس كالزجاجة والـعقل سراج و حکمة الله زيت فانك ان اشرفت فانك حی وانك ان اظلمت فانك میت

1- .بقره : 38 .

2- .نساء : 93 .

3- .عدة الداعی : 221 ، غوالی اللّالی 1/273 ، وسائل الشیعة 1/103 ح 248 ، از وصایای نبوی به حضرت علوی علیهما الصلاة والسلام است .

## اشعار مولوی در جهاد اکبر

## در احادیث قصار در فضل جهاد

[اشعار مولوی در جهاد اکبر] خلاصه: بهتر ختم این عنوان است به آنچه در معنی « رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الأكبر » (1) مولوی فرموده است: قد رجعنا من جهاد الاصغر بما نبی اندر جهاد اکبریم کشتن این کار عقل و هوش نیستشیر باطن سخره خرگوش نیست قوت از حق خواهیم و توفیق لافتا به سوزن بر کنم این کوه قاف

در احادیث قصار در فضل جهاد و خوب است چند حدیث قصار در باب جهاد ظاهری جسمانی بنویسم: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: « الجنة تحت ظلال السيوف » (2). و أيضاً فرمود: « الجنة [تحت] اطراف العوالي (3) » (4). و أيضاً فرمود: « الجهاد في سبيل الله في الليل او اليوم خير من الدنيا وما فيها » (5). و أيضاً: « السيوف مقاليد الجنة » (6).

- 
- 1- منابع حدیث از صفحات پیشین گذشت.
  - 2- بحار الانوار 33/457.
  - 3- عوالی جمع عالی به معنای سر نیزه است.
  - 4- این قول از امیر مؤمنان صلوات الله علیه در نهج البلاغه 2/4 خطبه 123 نقل شده است. عمار بن یاسر نیز در صفین همین مطلب را گفته است. بنگرید به: الطبقات الكبرى، ابن سعد 3/258، تاریخ مدینه دمشق 43/465.
  - 5- با اختلافاتی لفظی در غوالی اللالی 3/182 باب الجهاد ح 1 منقول است، و نیز در: فیض القدیر 4/18 ح 4396، مسند زید بن علی: 352، الثمر الدانی: 420.
  - 6- در روایتی که مرحوم کلینی در کافی 5/2 ح 1 از امام صادق علیه السلام از نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل فرموده چنین آمده: « الخیر کله فی السیف و تحت ظل السیف ولا یقیم الناس الا السیف و السیوف مقالید الجنة و النار ».

« وللجنة باب يقال له باب المجاهدين يمضون اليه فاذا هو مفتوح وهم مقلدون سيوفهم » (1). و أيضاً مرويت : « بنى الاسلام على أربعة أركان الصبر واليقين والجهاد والعدل » (2). و در روایتی این خبر مشهور را بدین گونه دیده ام كه حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند : « قضیتم الجهاد الاصغر فعليكم بالجهاد الأكبر ». فقيل : يا رسول الله! عرفنا الجهاد (3) الاصغر فما الجهاد الأكبر؟ فقال صلی الله علیه و آله : « هو الجهاد مع النفس الأمانة » (4). و جهاد به بیان دیگر دو معنی دارد : لغوی و شرعی ، اما لغوی جهاد بر وزن فعال یا از جهد به فتح جیم است و آن به معنی مشقت است ، یا از جهد به ضم جیم است و آن به معنی طاقت است ، و معنی شرعی آن بذل وسع و طاقت در جان و مال باشد در جنگ کردن با مشرکین و باغین . و حضرت امیر علیه السلام فرمودند در ترغیب به جهاد در خطبه شریفه اش : « فان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصة اوليائه ، وهو لباس التقوى ودرع الله الحصينة و جنته الوثيقة ، فمن تركه رغبة عنه ألبسه الله لباس الذل ، وَتَدَمَّلَهُ الْبَلَاءُ ، وَدِيَّتْ (5) بالصَّغَارِ والقَمَاءِ 6 ، و ضرب على قلبه بالاسهاب 7 ، واديل الحق منه بتضييع الجهاد ،

1- كافي 5/2 ح 2 از رسول خدا صلی الله علیه و آله ، امالی شیخ صدوق : 673 ح 906 .

2- معدن الجواهر ، كراچکی : 40 ، كنز العمال 1/286 ح 1389 ، فيض القدير 6/83 ضمن ح 8442 .

3- در چاپ سنگی : جهاد .

4- آنچه در متون روایی آمده چنین است : « مرحباً بقوم قضوا الجهاد الاصغر وبقى الجهاد الاكبر ». قيل : يا رسول الله! وما الجهاد الأكبر؟ قال : « جهاد النفس ». كافي 5/12 ح 3 ، امالی شیخ صدوق : 553 ح 740 ، معانی الاخبار : 160 ح 1 . متن نقل به معنا شده است .

5- مديات : رام و نرم کردن ، طريق مديت أي مذلل . ( حاشیه مؤلف رحمه الله ) .

### فريضة ششم و هفتم: در معنی امر به معروف و نهی از منکر

وسیم (1) الخسف و منع النصف . . « إلى آخره (2) .

فريضة ششم و هفتم: در معنی امر به معروف و نهی از منکر الفريضة السادسة والسابعة: الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر عن « مجمع البحرين » (3): « معروف » که مشتق از عُرِف است اسم جامعی است از برای هر نيك که بدان انسان تقرب به خدا می جوید ، و هر چه از شرع مندوب است از محسنات و احسان به مردمان . یا آنکه معروف اسم است از برای فعلی که حسن آنرا شرع و عقل بداند بدون اینکه شرع منازع در حسن وی شود . پس تمام اعمال خیریه و حسنات بریه که ضد آن منکر است معروف می نامند کقوله تعالى: « إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ » (4) . أيضاً قوله تعالى: « وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا » (5) . و أيضاً: « وَعَاشِرُ وَهْنٍ بِالْمَعْرُوفِ » (6) « فَأَمْسِكُوهُمْ بِمَعْرُوفٍ » (7) . و « منکر » که ضد معروف است آن عملی است که شرع او را تقيیح کرده باشد بر خلاف

1- در چاپ سنگی: وسم .

2- نهج البلاغه 1/68 خطبه 27 ، کافی 5/4 ح 6 ، معانی الاخبار : 309 ح 1 .

3- مجمع البحرين 3/159 ماده ( عرف ) .

4- نساء : 114 .

5- نساء : 5 .

6- نساء : 19 .

7- بقره : 231 .

معروف، و هر چیزی را که شرع تقبیح و حرام نمود منکر است. بدان که از فرائض لازمه واجبه امر به معروف و نهی از منکر است، و علماء اعلام - کثر الله تعالی امثالهم - در این باب کتابها نوشته اند، و از برای آمر به معروف و ناهی از منکر شرایطی ذکر کرده اند که بیان تمام آنها در این اوراق غیر ممکن است. عجلاله آنچه منظور است مذکور می شود: عن «المعانی»: «افضل و اشرف فرائض امر به معروف است و فریضه ایست که قیام فرایض دیگر به اوست، سبیل انبیاء و منهای صلحاء است، مذاهب از وی مأمون است و مکاسب از وی حلال و مظالم از وی مردود و دین از وی پر از عدل». و شیخ مفید در «مقنعه» (1) فرمود: نبوی صلی الله علیه و آله: «لا یزال امتی یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر (2) و تعاونوا علی البر، فاذا لم یفعلوا [ذلک نزعتم منهم البرکات] سلط الله (3) بعضهم علی بعض و لم یکن لهم ناصر فی الارض و لا فی السماء». بدان که امر به معروف دو مورد واجب است و دو مورد مستحب، اما مستعمل باید بداند کدام واجب و کدام حرام است، یعنی: امر کند و نهی بنماید با علم (4). و آمر به معروف و ناهی از منکر را باید چهار شرط موجود باشد: اول: علم به احکام، یعنی: تمیز دهد بین واجب و حرام و مندوب و مکروه و مباح. دوم: در فاعل اضرار بیند. سوم: بداند تأثیر بر وی می نماید. چهارم: بداند از ضرر محفوظ است.

1- المقنعة: 808.

2- عبارت نارساست، در مقنعه چنین آمده: «لا یزال الناس بخیر ما أمروا بالمعروف و نهوا عن المنکر» که با جملات بعدی نیز تناسب دارد.

3- لفظ جلاله در مصدر نیست.

4- قال ابن طاوس طاب ثراه: الأمر بالمعروف علی ضربین: واجب و مندوب، فالأمر بالواجب منه واجب والأمر بالمندوب مندوب؛ لأن الأمر به لا یزید علی المأمور به نفسه. حاجی. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

## فرمایشات حضرت صادق علیه السلام

### در امر به معروف و نهی از منکر

و هر يك از چهار شرط فروعی دارد که دانستن آنها موكول به رجوع كتب فقهيه است . و هم چنین شرط است ناهی منکر کراهت قلبیه از منکر داشته باشد ، و به لسان هم نهی کند فعلاً مثل شکستن آلات ملاحی ، و ریختن ظرف شراب ؛ و الاً با قدرت منجر (1) نشود به ضرب و جرح و تأدیب و تعزیر نماید .

فرمایشات حضرت صادق علیه السلام در امر به معروف و نهی از منکر بدان که شیخ عالم عامل وحید ، زین الملة والدين ، شهید ثانی \_ قدس الله روحه \_ توصیه فرمود در مطالعه کتاب « مصباح الشریعة » که منسوب به حضرت صادق \_ علیه وعلی اولاده شرایف التحیات و کرایم الصلوات و التسلیمات \_ است چه در سفر و چه در حضر ، و الحق مطالعه این کتاب موجب فواید کثیره است باکتاب « توحید مفضل » و « رساله اهللبجیه » . بناءً علی ذلك اسراری که در معروف و منکر و امر و ناهی در آن کتاب شریف محرر است خوب است در ذیل این فریضه واجبه نوشته شود تا آن کسانی که آمرین به معروفند از لسان امام علیه السلام بصیر و خیر خرسند و بهره مند شوند البته : قال علیه السلام فی قوله : « من لم ینسلخ عن هواجسه (2) ولم یتخلص من آفات نفسه وشهواتها ولم یهزم الشیطان ولم یدخل فی کنف الله وتوحيده واولان عصمته لا یصلح للامر بالمعروف والنهی عن المنکر ؛ لأنه اذا لم یکن بهذه الصفة فکل ما أظهر کان حجة علیه ولا ینتفع الناس به ، قال الله تعالی : « أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ » (3) .

1- در چاپ سنگی : منذجر .

2- « هجس » گذشتن اندیشه است به دل ، و آواز نرم که شنیده شود و فهمیده نشود . صراح اللغة . ( حاشیه مؤلف رحمه الله ) .

3- بقره : 44 .

### در شرائط آمر به معروف و ناهی از منکر است

و يقال له: يا خائن! الطالب خلقى بما خنت به نفسك وارخت عنه عنانك 1». (1) رُوى أن ثعلبة الاسدى سأل رسول الله صلى الله عليه و آله عن هذه الآية: « يا أيها الذين آمنوا » إلى « لا يضرُّكم من صلَّ إذا اهتديتُمْ » (2)؟ فقال عليه السلام: « أمر بالمعروف وأنه عن المنكر واصبر على ما اصابك حتى اذا رأيت شحاً مطاعاً وهوى متبعاً واعجاب كل ذى رأى برأيه فعليك بنفسك ودع أمر العامة. وصاحب الأمر بالمعروف يحتاج إلى أن يكون عالماً بالحلال والحرام فارغاً من خاصّة نفسه مما يأمرهم به ينهاهم عنه ناصحاً للخلق رحيماً بهم باللطف وحسن البيان عارفاً بتفاوت أخلاقهم فينزل كلاً منزلتهم بصيراً بمكر النفس ومكائد الشيطان صابراً على ما يلحقه لا يكافئهم (3) بها ولا يشكو منهم، ولا يستعمل الحميّة ولا يفتاخر للسفه مجرداً نيته لله ومبتغياً لوجهه، فإن خالفوه وجفوه صبر وان وافقوه وقبلوا منه شكر مفوضاً امره إلى الله ناظراً إلى عيبه » (4).

در شرائط آمر به معروف و ناهی از منکر استبرای اینکه از این دُرر ثمينه نیز باخبر باشند خوب است بعضی فقرات آن را موجزاً به فارسی بنویسم. مخفی نماند: در ناهی منکر و آمر به معروف ده شرط لازم است:

1- مصباح الشريعة: 18 باب 7، بحار الانوار 69/223 أوائل باب 111، 97/83 ح 51.

2- مائده: 105.

3- در چاپ سنگی: مکافئهم.

4- مصباح الشريعة: 18 \_ 19 باب 7، بحار الانوار 97/83 ح 52.



اول: آنکه عالم به حلال و حرام باشد تا بداند چه چیز را امر و نهی می نماید. دوم: آنکه نفس وی مقبل به معروف و محترز از منکر باشد  
 1. سوم: مردمان را نصیحت کند بدون اینکه غرضی عاید به خودش بشود. چهارم: شیرین زبان و با لطف و رفق با بندگان خدا باشد  
 بدون غلظت و تندى. پنجم: از اخلاق مردم و مراتب تفاوت حالات مردم را بداند و در خور اخلاقتشان تکلم نماید. ششم: از مکر نفس  
 بینا باشد، مبادا امر و نهی موجب عجب نفس گردد و بگوید از این راه که تفوق یافته ام برترم و بهترم از خلق. هفتم: صبر نماید از آنچه  
 اذیت بر وی وارد می آید و امر و نهی را برای مکافات اذایای ایشان قرار ندهد، و حمیت و عصبیت و غیظ و حقد را کنار گذارد. هشتم:  
 نیت خود را خالص از برای خدا قرار دهد و از آن تقرب به خدا جوید. نهم: امر خودش را کلیه به خداوند تفویض بفرماید و لا یخافُ لَوْمَةَ  
 لائِم. دهم: به عیبهای خود نگران بوده باشد و در هر لحظه و لمحّه ای بلکه هر چه به مردم می گوید از امر و نهی خوب است برای نفس  
 خودش نیز بگوید اگر شنید آن وقت به مردم بفرماید 2. خداوند به این داعی گناهکار توفیق دهد تا آنچه بر منبر رسول اللّه صلی الله  
 علیه و آله می گوید خود نیز اقدام کند 3، ان شاء الله تعالی رساله ای که در آداب و اعظ و متّعظ [و] آمر و مؤتمر

## در جهت بیان حضرت عبدالعظیم علیه السلام ترتیب احکام را

نوشته ام شاید قدری مطالعه کرده زمان خواندن و گفتن اثری در نفس خود حاصل شود .

در جهت بیان حضرت عبدالعظیم علیه السلام ترتیب احکام را اما وجه اینکه حضرت عبدالعظیم علیه السلام این فرائض را به این ترتیب ذکر کرد و به حضور امام علیه السلام عرضه داشت و مطبوع شد خوب است اشاره ای بشود إن شاء الله تعالی . بدان اسلام بر پنج قواعد مبتنی است : یکی از آنها توحید است ، و توحید اول این اصول و قواعد است ، و از اجزاء و شرایط آن نبوت و ولایت است ، یعنی این دو مرتبه مندرجند در مرتبه توحید مانند اندراج معلول با علت و انضمام شرط با مشروط و متعلقند به توحید به مثابه تعلق مظهر به مظاهر و ولایت ، قائم مقام توحید است . و اول فرعی از فروع توحید تولا و تبراست ، بعد از آن نماز است ؛ از آنکه نماز در مرتبه ثانویه مقرر شده ؛ لما قد ورد من الأخبار القدسیة : « قَسَمْتُ الصَّلَاةَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِی » (1) . بعد از نماز زکات قرار داده شد ؛ از آنکه تطهیر اموال از اوست ، پس نماز بین تطهیرین واقع شد : اول : « لیس الصلاة الا بطهور » (2) ، و ثانی « خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ » (3) . و صوم در تلو زکات قرار داده ؛ از آنکه زمان انقضاء صوم تطهیر رقاب اهل استحقاق است به فطریه دادن ، پس مناسب بود در ضمن تطهیر اموال ذکر شود ، و صوم نیز خود

1- .روایت عامی است . رجوع کنید به : مسند احمد 2/241 و 460 ، صحیح مسلم 2/9 .

2- .مشهور : « لا صلاة الا بطهور » . بنگرید به : سرائر 1/139 ، من لا یحضره الفقیه 1/33 ح 67 ، تهذیب الاحکام 1/49 ح 144 .

3- .توبه : 103 .

### حدیث زرارہ در اینکه بناء اسلام پنج چیز است

تطهیر و تصفیہ باطن می نماید . و حج بعد از صوم مذکور شد ؛ از آنکه به جان و مال بعد از این تطهیر است که از خود کرده است پس باید به سوی حج رود ؛ از آنکه (1) آن افضل اعمال بدنیه است به واسطه اینکه تمام اعمال خیریه در اوست 2 . آنگاه غیر را به این نعمت عظمی که جهاد است بخواند تا غیر هم بذل جان و مال کند ، چون سائرین به قول و فعل وی تقلید کردند همان معنی امر به معروف و نهی منکر است .

حدیث زرارہ در اینکه بناء اسلام پنج چیز است در کتاب « محاسن » (2) برقی از زرارہ مروی است : عن الباقر علیه السلام قال : « بنی (3) الاسلام علی خمسة اشياء : علی الصلاة والزكاة والحج والصوم والولاية » . قال زرارہ : فأی ذلك أفضل ؟ قال علیه السلام : « الولاية لأنها مفتاحهن ، والوالی هو الدلیل علیهن » . قلت : ثم الذی یلی تلك فی الفضل ؟ قال : « الصلوة ، إن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ قال : الصلاة عمود دینکم » . قال : قلت : ثم الذی یلیه فی الفضل ؟

1- . کلمه در متن پاک شده است .

2- . محاسن 1/286 ح 430 .

3- . در چاپ سنگی واژه « الأمر » آمده است که در هیچ يك از مصادر یافت نشد ، به غرض صحت باید « أمر » بدون الف و لام باشد ، فتأمل .

قال: « الزكاة لأنه قرنهما بها و بدء بالصلاة قبلها ، وقال رسول الله صلى الله عليه و آله : الزكاة تذهب بالذنوب » . قلت : فالذى يليه فى الفضل ؟ قال : « الحج لأن الله تعالى قال : « وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ » » (1) ، قال رسول الله صلى الله عليه و آله « لحجة متقبلة خير من عشرين صلوة نافلة (2) ، ومن طاف بهذا البيت واحصى [فيه] اسبوعه واحسن ركعة (3) غفر له » (4) . ثم قلت : ما ذا يتبعه ؟ قال : « الصوم » . قلت : وما بال (5) الصوم صار آخر ذلك اجمع ؟ فقال : [ قال [رسول الله صلى الله عليه و آله : « الصوم جنة من النار » . ثم قال : « إن أفضل الأشياء ما ان أنت فاتك لم يكن منه توبة دون أن يرجع إليه فتؤديه بعينه ، ان الصلاة والزكاة والحج والولاية ليس شىء يقع مكانها دون أدائها ، والصوم إذا فاتك أو قصرت أو سافرت فيه أذيت مكانه أياماً غيرها وجبرت ذلك الذنب بصدقة ولا قضاء عليك وليس من (6) تلك الأربعة شىء يجزيك مكانه غيره » . آخر اين حديث است (7)

1- آل عمران : 97 .

2- ونافله به معنى زيادتى است كقوله تعالى : « وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً » [انبيا : 72] چون زياده از فرائض است نافله اش خواندند ، و انفال در آيه كريمه بدان ملاحظه تسميه شد ، يعنى غنائم خاصه كه ما افاء الله است على رسوله و من قام مقامه . ( حاشيه مؤلف رحمه الله ) .

3- در كافي : ركعتيه .

4- در كافي بين دو جمله چنين آمده : « وقال فى يوم عرفة ويوم المزدلفة ما قال » .

5- در چاپ سنگى : يلى .

6- در چاپ سنگى كلمه ناخواناست ، ممكن است « مثلك » خوانده شود . واژه « من » را از كافي نقل كرديم .

7- .نيز بنگريد به : كافي 2/18 \_ 19 ح 5 و بخشى از آن در 4/62 ح 1 .

## تضمین لعرض الدین

تضمین لعرض الدین الحمد لله الذی هدانا وما كنا لنهتدی لولا أن هدانا الله الحمد لله علی اكمال الدین و اتمام النعمة بدان شیطان در مجاری و عروق انسان مانند خون جاری است ، و زمانی از اضلال و اغواء تو غافل نیست ، و جز این کار کرداری ندارد و از تو دست بر نمی دارد تا گوهر گرانهای دین تو را که دفین در خزانه قلب تو است و به ودیعت سپرده شده است سرقت نماید . بعبارة اخرى : می خواهد جان هستی و معنی انسانیت تو را بریاید و تمام جهد و کوشش وی در زمان احتضار و انتقال تو است به نشأت اخرویه اگر در آن وقت به تو گزندى رسید نمی دانم بر تو در نشأت (1) اخرویه چه ها می رسد . پس حاصل عمر خود را سعی کن در زمان مردن به باد فناء ندهی و با دست تهی به عرصه محشر قدم نگذاری . مرحوم عیاشی از صفوان بن مهران از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند : « شیطان به نزد دوستان ما نزدیک مردن می آید از طرف راست و چپ تا او را از طریق حق منع نماید و خداوند اباء دارد و فرموده است : « يُبْتِئُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ » (2) « (3) . و صدوق طاب ثراه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند : « بر هر امتی شیطانی موکل است تا او را امر به کفر نماید و او را در امر دین به شک بیندازد تا جاننش از بدنش مفارقت کند ، و هر آنکه مؤمن است شیطان بر وی قدرت ندارد . پس در زمان احتضار مرده های خودتان را تلقین شهادتین کنید » .

1- در چاپ سنگی : نشانه .

2- ابراهیم : 27 .

3- تفسیر العیاشی 2/225 ح 16 ، بحار الانوار 6/188 ح 31 .

## در سند و مأخذ دعاء عدیله است

و در روایتی است: « کلمات فرج بر آنها بخوانید و اسامی امامها را يك يك به آنها عرضه دارید تا بشنوند و بخوانند ، پس از زهاق روح فائده ندارد » (1). و ایضاً مرویست: « هر آن کس در اوقات صلوات که منظور نظر عزرائیل است متذکر شهادتین و عقاید حقه خود شود در زمان احتضار ملك الموت شیطان را می راند » .

در سند و مأخذ دعاء عدیله استو جمعی از دوستان مأخذ و سندی از برای دعاء عدیله از داعی مسألت کردند در این وقت بخاطر آوردن آنچه مرحوم سید هاشم بحرانی در کتاب « معالم الزلفی » نقل کرده است از کتاب « ارشاد المسترشدين » که صاحب کتاب مذکور فرمود: ولنختم رسالتنا هذه بمسألة مباركة نافعة وهي أن العديلة تقع عند الموت (2). پس شیطان در نزد محتضر می آید و می خواهد او را عدول بدهد از ایمان به کفر . و در کتاب « مجمع البحرين » (3) فرمود: در فقره دعاء مرویست: « نعوذ بك من العديلة عند الموت » (4) ، یعنی: پناه می برم بتو\_ ای پروردگار من!\_ از اینکه عدول از حق کنم در زمان مردن . و اهل لغت می گویند: عدل عن الطريق عدولاً: مال عنه وانصرف . پس معنی عدول و عدیله آن میل کردن و گذشتن از راه حق و صواب است ، بناءً على ذلك عدیله صفت شخص صاحب دین است . و در بعضی از کتب مشهوره مذکور است: عدیله اسم شیطانست که موکل بر اخذ دین هر مسلمانی است در حین احتضار محتضر

- 
- 1- قریب بدین مضمون بدون استناد به روایتی ، در مقنعه شیخ مفید: 73 \_ 74 مذکور است ، نیز احکام النساء ، شیخ مفید: 59 ، النهاية ، شیخ طوسی: 30 .
  - 2- مستدرک سفینه البحار 7/122 ، وی تصریح کرده که صاحب ارشاد المسترشدين ، فخر المحققین فرزند علامه حلی است .
  - 3- مجمع البحرين 3/134 ماده ( عدل ) .
  - 4- نیز بنگرید به: اقبال الاعمال: 632 ، بحار الانوار 98/383 ح 3 .

حاضر می شود، پس هر آنکه در صبح و شام دعاء عدیله را بخواند در زمان مردن از مکر و وسوسه وی ایمن می گردد (1). و هر کس می خواهد دعاء مسطور یعنی عدیله را از کتاب « منهای العارفين » (2) بخواند. و می توان گفت: این صفت غیر مرضیه که عدول و انصراف از حق است خود شیطانی از شیاطین و ملکه ای از ملکات نفسانیه باشد، نعوذ بالله وبالائمة منه. خلاصه از کتاب مذکور عرض می کنم: ائمه هدی علیهم السلام بسیار از عدیله استعاده جسته اند (3). پس تو را لازم است ادله ایمان و اصول اسلامت را حاضر داشته باشی و مکرر در قرائت آن متذکر شوی که مبادا بغتةً پیک حق تعالی آید و آنچه مرضی خداوند است از تو بظهور نرسد، پس بخوان: اللَّهُمَّ! يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، إِنِّي قَدْ أَوْدَعْتُكَ يَقِينِي هَذَا وَثَبَاتَ دِينِي وَأَنْتَ خَيْرُ مُسَدِّعٍ، وَقَدْ أَمَرْتَنَا بِحِفْظِ الْوَدَائِعِ، فَرُدَّهُ عَلَيَّ وَقْتِ حُضُورِ مَوْتِي (4). و البته کسی گوهر قیمتی داشته باشد و به شخص امینی بسپارد هر وقت استرداد کند با کمال سلامتی به او تسلیم نماید.

- 
- 1- مرحوم علامه تهرانی در ذریعه 8/193 شماره 758 تصریح می کند که: دعای عدیله انشاء بعضی از علماء است و آنچه با عنوان دعای عدیله مشهور است عین آن الفاظ روایت نشده، لکن فقرات آن مأخوذ از ادعیه است.
  - 2- « منهای العارفين فی شرح کلام امیرالمؤمنین » همان شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی است. بنگرید به: مقدمه شرح مئة کلمه، ابن میثم: 9، ذریعه 14/41 پس از شماره 1648. البته در صورتی که ابن میثم این مطالب را در شرح مذکور نقل کرده باشد اول کسی است که دعای عدیله را ذکر کرده چون وی متوفای 679 است و فخر المحققین که دعای عدیله از ارشاد المسترشدين وی نقل شده در گذشته سال 771 می باشد. شاید هم مراد مؤلف « منهای العارفين و معراج العابدین » سید محمد حسن عسکری سمنانی است که باب سوم تا دهم آن در ادعیه می باشد (ذریعه 23/167) و سال 1266 در تهران چاپ شده و ممکن است مؤلف از آن سود جسته باشد. در این صورت اولین کسی که دعای عدیله را نقل کرده احتمالاً فخر المحققین می باشد.
  - 3- چنانچه از امام صادق علیه السلام نقل شده که در سجده می فرمودند: « اللَّهُمَّ! إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَدِيلَةِ ». بنگرید به: مستدرک الوسائل 5/143 ح 5522.
  - 4- مستدرک سفينة البحار 7/122، منازل الآخرة: 115.

پس ملخص این فقرات آن است: ای خدای من! دین خودم را در نزد تو به ودیعت گذاردم، پس در زمان مرگ که لازم است به من برگردان . حال ملاحظه کن آنچه نزد حق تعالی به ودیعت می گذاری به چه قیمت است؟ یعنی: چه می دهی و چه می خواهی؟ و آنچه ودیعت توست از اوست، و آیا همان است که به توسط رسول اکرم محمد امین علیه [وآله] الصلوات والسلام به تو رسیده است؟ و تو خواسته [ای] برای حفظ آن از شرور شیطان به خداوند سبحان برگردانی؟ بلی به مفاد « إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا » (1) هرچه بسیاری و در خزینه مأمونه الهی بگذاری همان را بعینها به تو می دهند. پس سعی کن ودائع خویش را که سالها تحصیل کرده ای و اندوخته ای تکمیل نمائی و زمان اخذ و رد آن از مشاهده آن شادمان باشی، نه شرمنده و پریشان. و به همین طریق مرویست: « هر آن کس سلامت دین خود را می خواهد و از دو ملک مقرب نکیر و منکر خائف است شهادتین و اقرار به هر يك از دوازده امام را با یقین صادق و صفاء خاطر فراموش ننماید، و بخواند: یا الله! یا رحمن! یا رحیم! أودعتك هذا الاقرار بك وبالنبي صلى الله عليه وآله وبالائمة عليهم السلام وأنت خير مستودع فرده علي في القبر عند مسألة منكر ونكير پس در زمان لقاء نکیرین سلامت خواهد بود » (2). و داعی عاصی در عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام دعائم اسلام و حدود ایمان را به قدر امکان متذکر شده از طرق اهل عصمت علیهم السلام نگاهت، برای اخذ نتیجه و فائده و آن تذکر و تأثر قلوب اهل ایمان است، و این تذکر و تأثر به نحو تمام و کمال ممکن نبوده مگر به تشریح و توضیح آنچه منظور آمد و مذکور شد، و الا اقرار به شهادتین و اقرار بما جاء به النبي صلى الله عليه وآله من الاصول والفروع والعقائد والقواعد مع الولاية لأوليائهم والعداوة لأعدائهم کفایتی است برای حقن دم هر مسلمان خدا خواهی، اما یقین کامل بدون استدلال به

1- نساء: 58 .

2- مستدرک سفينة البحار 7/122، منازل الآخرة: 115 . این مطالب از فخر المحققین نقل شده است .



### توصیه نافع: در اینکه آنچه قطع است نباید انسان غفلت ورزد

براهین قاطعه و شواهد یقینیه غیر ممکن . پس هر آنچه محبوب و مطلوب توست چگونه در طلب او همّت می گماری و آنی غفلت نمی ورزی ، چه خوش است این دین را هم که نتیجه آن شناسائی اسماء و افعال و اوصاف حق است اعزّ و اشرف محبوبات و مطلوبات خودت قرار دهی ، و حسن طلب را شعار خودت نمائی که به کار روزگاران تو این گوهر گران آید و به کعبه مقصودت رساند .

توصیه نافع: در اینکه آنچه قطع است نباید انسان غفلت ورزد بدان از آنچه قاطع است انسان نباید غافل باشد و یکی از امور قطعیه موت است . الموت کأْسٌ وکلُّ الناس شاربهو القبر (1) بابٌ وکلُّ الناس داخله 2 روزگاری که آدم علیه السلام را وفا نکرد با تو کی کند ؟ و عمری که بر نوح علیه السلام پایان رسید به تو کی بقاء دارد ؟ و اجلی که بر خلیل تاختن آورد تو را کی فرو گذارد ؟ چندین هزار سال است که اولاد آدم اندرین سفرند ، از اصلاّب به ارحام می آیند و از ارحام به پشت زمین و از پشت زمین به شکم زمین می روند ، چنانکه شیخ فرمود : تو که بر پشت زمینی همه وقت آن تو نیستی دیگران در شکم مادر و پشت پدرند آنکه پای از سر نخوت نهادی بر خاکعاقبت خاک شد و خلق بر او می گریند گوسفندی ببرد گرگ مزور همه روزگوسفندان دگر خیره بر او می نگرند پس همه عالم گورستان است سر بر آر و از آسمان پیرس که چند پادشاه یاد داری و چشم بر زمین افکن که در شکم چند نازنین گذاری !

بیت سَلِ الطَّارِمَ الْعَالِي الَّذِي عَرَفَ طِينَهُ (1) نجا ما نجا من يُوسِ عَيْشٍ وَلِينِهِ فَلَمَّا اسْتَوَى فِي الْمَلِكِ وَاسْتَعْبَدَ الْوَرَى رَسُولَ الْمَنَايَا تَلَهُ لَجْبِينَهُ وَ  
 این مضمون نزدیک است به معنی این دو بیت : سَلِ الْاَرْضَ : مَنْ عَرَسَ اشْجَارَكَ ؟ وَأَجْرِي انْهَارَكَ ؟ فَإِنْ لَمْ تُجِبْكَ جِهَاراً  
 أَجَابَتَكَ اِعْتِبَاراً ، « كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ » (2) . پس از عهد آدم إلى زماننا کسی از مرگ نرسد و توهم  
 نخواهی رست ، یعنی : این دردی است بی درمان و جراحی است بی مرهم ، مرحله ایست رفتنی ، و گلی است چیدنی ، و راهی است  
 دیدنی ، و غنچه ای است شکفتنی ، و ساغری است شکستنی ، و صیدی است رستنی ، و جامی است نوشیدنی ، و جامه ای است  
 پوشیدنی ، و پلی است گذشتنی . کسی از این دام به جُهد نَجهد ، و از این قید به کید نَرهد . فَالْعَيْشُ نَوْمٌ وَالْمَيِّتَةُ يَفْطَةُ وَالْمَرْءُ بَيْنَهُمَا خِيَالٌ  
 سَارٍ فَالْنَفْسُ إِنْ رَضِيَتْ بِذَلِكَ أَوْ أَبْتُمُنْقَادَةً بِأَزْمَةِ الْأَقْدَارِ (3) و زینهار ! پند من پدرانہ است گوش دار ، بیگانگی مورز که در دین برادری ، هر  
 که باشی خواهی مردن و هر آنچه داشته باشی خواهی گذاردن ، چگونه سلاطین جهان و ملوک دوران با کمال سلطنت و استیلاء در خانه  
 خاک خفتند ، و اعضاء وجودشان پریشان ، و خانه قبرشان ویران شد ! ترکیب وجودشان که از حرارت و رطوبت بود فاسد گشت و بریخت  
 ، و ارکان ابدانسان منزوع و متضعع یافت .

1- در چاپ سنگی : عرفطینه .

2- قصص : 88 .

3- با اختلافاتی در ذیل تاریخ بغداد ، ابن نجار 4/38 ، الکنی والالقباب 1/48 نقل شده است . این ابیات ضمن قصیده ای است مفصل  
 از تھامی شاعر معروف که در رثای فرزندش سروده است .

بیت چهار خلط مخالف سرکش چند روزی بدند با هم خوش چون یکی زاین چهار شد غالبجان شیرین برآید از قالب تا کی سخره آزی و بنده نیاز، تاکی در زمستان غم تابستان خوری، و در تابستان برگ زمستان سازی؟! آخر مرگت در قفاست یاد آر، منزلت گور است آباد دار، امروز در خوابی باش تا بیدار شوی، امروز مستی باش تا هشیار گردی. گویند: ربیع بن خثیم هر روز در قبر خود می رفت و می گفت: هر ساعتی که متذکر موت نشوم قلب من فاسد شود. و عمر بن عبدالعزیز اموی هر شب فقهاء و وعّاظ را جمع کرده به نحوی متذکر موت می شدند که گویا مرده اند و جنازه ایشان حاضر است. و چه خوش گفت شیخ آگاه: ندیده ای که چه سختی رسد به حال کسیکه از دهانش برون می کنند دندان قیاس کن که چه حالت بود در آن ساعتکه از وجود عزیزش برون رود جانی پس بخوان آیات حضرت امیر مؤمنان علیه السلام را که فرمود: الموت لا والداً یبقی ولا ولداً هذا السبیل الی أن لاتری احدا کان النبی ولم یخلد لا متهلوا خَلَدَ اللَّهُ خَلْقًا قَبْلَهُ خَلَدًا لِلْمَوْتِ فِينَا سَهَامٌ غَيْرَ خَاطِئَةٍ مَن فَاثَهُ الْيَوْمَ سَهْمٌ لَمْ يَفْتَهُ غَدَا (1) باش تا ملك الموت درآید جانت غارت کند، و ارثت درآید مالت غارت کند، شیطان درآید ایمانت غارت کند، کرم برآید گوشت و پوست بدنت غارت کند، پس تو مانی

## در روایت کعب الاحبار است

مفلسی بی مال و جان، و بی دین و ایمان، از برای آن روزت چاره ای باید، و به جهت این راه دورت توشه ای شاید. فجدیر بمن الموت مصرعه، والتراب مضجع، والدود داینه، ومنکر و نکیتر جلیسه، والقبرس مقرر، وبطن الأرض مستقره، والقیامة موعده، والجنة أو النار مورد، أن لا يكون له فكر إلا الموت، ولا ذكر إلا له، ولا استعداد إلا لأجله، ولا تدبير إلا فيه، ولا تطلع إلا إليه، ولا تعريج إلا عليه، ولا اهتمام إلا به، ولا حول إلا حوله، ولا انتظار إلا له (1).

در روایت کعب الاحبار استکعب الاحبار یهودی که در آخر کار به دایره اسلام قدم گذارد گفت: خوانده ام حق تعالی به حضرت آدم فرمود: به فرزندت شیث وصیت کن که عمرت به آخر رسید و روز مرگت نزدیک شد. گفت: مرگ چگونه است؟ نداء آمد که: روح را از کالبدت جدا کنم و تو را نزدیک خویش آورم تا کردارت را جزا دهم. عرض کرد: مرگ از آن من است یا دیگران را هم بهره ایست؟ ندا آمد: هر کس حلاوت حیات را چشید مرارت مرگ را خواهد دید. انما قضیت عليك الموت لأدخلك (2) الی الجنة التي أخرجتك منها، یعنی: دلخوش دار و اندوه مدار که تو را به بهشت جاودانی برم. آدم علیه السلام گریه آغاز کرد. عزرائیل گفت: زمان خروج از بهشت این نحو چرا گریه نکردی؟! وقال النبی صلی الله علیه و آله: «إِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْمَوْتِ ذِكْرًا وَاحْسُنْكُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا. أَلَا- وَإِنَّ مِنْ عِلَامَاتِ الْعَقْلِ التَّجَافِيَّ عَنِ دَارِ الْغُرُورِ وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَالتَّزَوُّدَ لِسُكْنَى الْقُبُورِ وَالتَّأَهُبَ لِيَوْمِ النُّشُورِ» (3).

1- قریب بدین عبارات در فیض القدیر، مناوی 5/87 مذکور است.

2- کلمه ناخواناست.

3- اعلام الدین: 333، بحار الانوار 74/176 ح 10 به نقل از اعلام الدین.

و از حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام نقل کنند: هر وقت یاد از مرگ می فرمود از بن هر موی بدنش قطره خونی محسوس بود. و رباعی خیام که مرحوم آقا آخوند در « مفاتیح الغیب » استشهد کرده بنظر آوردم: ما لُعبتْ کُنیم و فَلَکْ لَعِبْتَهُ باز از روی حقیقتی نه از روی مجاز بازیچه همی کنیم بر نطع وجود رفتیم به صندوق عمل یک یک باز پس بدان در دربار احدیت احدی را مانند حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله بدین گونه مقام و عزت نبوده معهدا خطاب آمد: « إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ » (1) خدایش فرموده: راه فنایت بیاید رفت ، و خاك لحدت بیاید خفت ، پدرت خلیل از این قهر نرسد ، برادرت کلیم از این زهر نجست . اکنون کارت تمام شد و قواعد شرع نظام گرفت ، منشور رسالت بر خواندی مکه گشادی ، بر دشمنان ظفر یافتی ، دامن کفر چاک زدی ، صناید قریش هلاک کردی ، الحال قیصر در قصر خود از بیم تو آرام است ، و نجاشی در حبشه مانند بنده و غلام ، وقت آمد که روی به نشیب مرگ آری ، و همه را یکبارگی بگذاری . البته کار چون به کمال رسد نقصان گیرد ، ماه در آسمان تا هلال بود در زیادت است ، چون بدر گردد روی به منقصت آرد ، چون بهار شود شاخهای درختان برگ آورند و گلها بشکفند و باغها را معطر دارند ، عاقبت ایشان را خزانست ، و از آنچه داشته اند نشانی نیابند . الحال گوشواره مرگ در گوش بندگی کن و برگذشتگان بنگر و قصد حضرت ما نما تا ما آن کنیم که رضای تو در آن است . و من احب لقاء الله احب لقاءه ، و من کره لقاء الله کره لقاءه . چه قدر خوش است ملاحظه کار خویش کنی ، و از مکائد روزگارت بیندیشی که : « من فکر فی العواقب آمن من المعاتب » چرا امروز به فردا حوالت دهی و از سوانح مهمات

و تسویف ملمات غفلت نمائی؟ که گفته اند: «ولا أُؤخِّرُ شغلَ اليومِ عن كسبِ ليلي غدٍ إنَّ يومَ الأعْجَزينَ غَدٌ \*\*\*» ای خردمند زمن بشنو پندتا نیفتی به تهاون در بند خار در دیده فرصت مشکنکار امروز به فردا مفکن چاره حالت لازم است به فردا فریاد وزاری تو دافع موت نیست، «لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» (1). و اذا المنيّةُ انشبت اظفارها الفيت كلّ تميمية لا ينفع (2) آخر کیست در ولایت خلقت، خلعت جاودانی یافت؟ و کدام يك از بنی آدم حدود این عالم را قرارگاه ابدی ساخت؟ انظر الى القصور العالیة والملوك الفانیة کیف نسیتهم الايام وادرکهم الحمام! خاک بغداد به مرگ خلفا می گریدورنه این شط روان چیست که در بغداد است قال الله تعالی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (3). و ایضاً فرموده است: «قُلْ إِن كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (4).

1- نساء: 98.

2- در بعضی نقلها: لا تنفع. بنگرید به: مفردات راغب: 201 ماده (رقی)، جوامع الجامع 2/259، فیض القدير 6/584.

3- جمعه: 6.

4- بقره: 94.

## در نصایح و مواعظ سودمند

### که موجب تذکر موت و احوال اوست

در نصایح و مواعظ سودمند که موجب تذکر موت و احوال اوستهان! هان! مرگ قاصد دوست است به جانب تو که به دلالت وی بخلوتخانه وصل رسی، و بر مسند عزت نشینی مرگ است که حجاب بین تو و دوست بردارد و رابطه تو را محکم کند، اگر شرمنده ای به جهت خیانتهایی که به دوست کرده ای به مفاد « وَلَا يَتَمَنَّوْهُ اَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ بِالظّٰلِمِيْنَ » (1)، عفو و اغماض این دوست از خیانات تو افزون است که گفته اند: شرمنده از آنیم که در روز مکافاتاندر خور عفو تو نباشد گنه ما و ایضاً از فقرات دعاء نماز شب جواب سؤالت را بشنو: « اللّٰهُمَّ! اِنْ كَثَرَ الذُّنُوبُ تَكُفُّ اَيْدِيْنَا عَنِ اَنْبَسَاطِهَا اِلَيْكَ بِالسُّوَالِ وَالْمُدَاوِمَةِ عَلٰى الْمَعَاصِي تَمْنَعُنَا عَنِ التَّضَرُّعِ وَالاِبْتِهَالِ وَالرَّجَاءِ يَحِثُّ عَنِ سُوَالِكَ يَا ذَا الْجَلَالِ! فَاِنْ لَمْ يَعْطِفِ السَّيِّدُ عَلٰى عَبْدِهِ فَمِمَّنْ يَنْبَغِي التَّوَالِ وَلَا تَرَدُّ اَكْفَانَا الْمُتَضَرِّعَةَ اِلَيْكَ اِلَّا الْبَلُوغُ بِالْاَمَالِ ». و اگر محبت اهل و عیال و تعلق مال و منال، تو را از این راه منصرف دارد کریمه « وَاِذَا رَاَيْتَ ثُمَّ رَاَيْتَ نَعِيْمًا وَمُلْكًا كَبِيْرًا » (2) برخوان که آن زن بعد از تو شوی دیگر خواهد، و آن خانه روی به خرابی آرد، و آن فرزند دل از بند دوستی تو بردارد، پس از خانه ای که نعیمش ابدی و ملکش سرمدی است، و قصورش از قصور دور و بنیانش با نصرت و سرور است غفلت مکن، « اَتَسْتَبْدِلُوْنَ الَّذِي هُوَ اَدْنٰی بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اَهْبُطُوْا مَصْرًا فَاِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَصَدْرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ وَالْمَسْكَنَةَ وَبَاْعُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ » (3). و اگر رفیق راه و دوست آگاه خواهی همانا کردار نیکت همراهی کن کما قال النبی صلی الله علیه و آله :

1- جمعه : 7 .

2- انسان : 20 .

3- بقره : 61 .

« وانه لابد لك [ \_ يا قيس \_ ] من قرين معك وهو حى وتدفن معه وانت ميت فان كنت كريماً أكرمك وإن كنت لثيماً أساءك ثم لا تحشر الآء معه ولا تسئل الآء عنه ، فلا تجعله الآء صالحاً فانه ان صَ لُحْ أَنَسَتْ به وإن فَسَدَ فلا تُوحِشُ الآء منه ، وهو فَعْلُكَ » (1) . وقال فى تلو الحديث [ . . . ] (2) قيس بن عاصم ابیاتاً منها : تمیز خلیطاً من فعالك انماقرین الفتی فی القبر ما كان یفعل (3) و مولوی آن [را] بدین گونه [گفته :] در زمانه مر تو را سه هم‌رهند آن یکی وافى و آن دو غدرمند آن یکی یاران و دیگر رخت و مالوآن سیم وافى است آن حسن الفعال مال ناید با تو بیرون از قصور یار آید لیک آید تا به گور چون تو را روز اجل آید به پیشیار گوید از زبان حال خویش تا بدینجا بیش همره نیستیم سرگورت زمانى بایستم فعل تو وافى است زو کی ملتحده که در آید با تو در قعر لحد پس پیمبر گفت بهر این طریق با وفاتر از عمل نبود رفیق پس سعی در تحسین عمل از برای هر انسانی غایة الأمل است . تا کی زجهان پرگزند اندیشیتا چند زجان مستمند اندیشی آنچه از تو توان ستد همین کالبد استیک مزبله گو مباش چند اندیشی خلاصه غرض از این کلمات ، آیات کریمه و احادیث نبویه صلی الله علیه و آله و منظومات شعریه

1- الخصال : 114 ح 93 ، امالی شیخ صدوق : 51 ح 4 .

2- کلمه ای در متن ناخواناست .

3- الخصال : 114 ، الامالی : 51 ، اشعار را در اصابه 2/193 شماره 4098 از صلصال دانسته است . نیز بنگرید به : بحار الانوار



و منشورات حکمیہ تذکر بہ موت است کہ بالقطع و الیقین او را فوتی نیست و آن برای مخلصین نجات و از برای مجرمین ہلاک است . ہرآن کس در دنیا خود را خالص نماید او را سوء عاقبت و عقوبت آخرتست و چنین کس طول حسرت و کثرت عبرت و دوام فکر و توقف در قیامتش بسیار است . و حضرت امیر علیہ السلام فرمود : *تَزَوَّدَ مِنَ الدُّنْيَا فَانْكَ رَاحِلُ بَادِرٍ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا شَكَّ نَازِلٌ وَانْ أَمْرٌ قَدْ عَاشَ سِتِينَ حِجَةً وَلَمْ يَتَزَوَّدَ لِلْمَعَادِ فَجَاهِلٌ (1)* و علامت تذکر موت و تہیت زاد توصیہ بہ اخوان و تجدید عہد و ایمان است و کریمہ « *وَالْعَصْرِ \* إِنَّ الْأَنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَّوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَّوْا بِالصَّبْرِ* » (2) اقوی شاهد و برہان . پس وصیت کردن را در جمیع حالات سیمما عند الوفاة بر ہر ذی نفسی لازم و متحتّم می دانم خصوص آنچه بندہ را بہ حضرت احدیت و ساحت وحدانیت از عقاید حقّہ و آداب مرضیہ و اخلاق زکیّہ نزدیک می نماید . و مرحوم سید اجل رضی الدین ابن طاوس در رسالہ « کشف المحجّجہ » کہ مشتمل بر وصایای نافعہ است بہ پسرش خطاب فرمود تا غافلین بشنوند و متذکر شوند : ای فرزند من ! در تواریخ از احوال انبیاء و اوصیاء خوانندہ ام و از ایشان وصایای مفیدہ دیدہ ام کہ بہ عزیزان از بستگان خودشان نمودہ اند ، چنانکہ سید معظم و رسول اکرم جناب ختمی مآب صلی اللہ علیہ و آلہ بہ پدر بزرگوار ما حضرت شاہ اولیاء علیہ السلام وصیّتہای سودمند فرمود و ہر یک از اوصیاء و ائمہ ہدی نیز بہ اعزّ خویشانہان کراراً تجدید و تأکید کردند . و جماعتی از علماء آن وصایا را در رسائل عدیدہ مدون نمودند و بر آنچه تدوین

1- محاسبۃ النفس ، کفعمی : 152 .

2- عصر : 1 \_ 3 (تمام سورہ) .

کردند توصیه به فرزندان خودشان نمودند مانند محمد بن احمد الصفوانی 1 و علی بن حسین بن بابویه و محمد بن محمد بن النعمان (1) \_ تعمدهم الله برضوانه ورحمته \_ . سیما کتاب « الوسيلة الى نيل الفضيلة » 3 که بسیار کتاب جیدی است بخوان که تمام آن مجموعه ای از وصایای نافع است چه در دنیای عاجله و چه در آخرت آجله . پس اقتداء و اهتداء به ایشان باید جست و از لذات دنیا باید گذشت که : « صحّة الدنيا اسقامٌ ولذّتها آلامٌ » (2) . و در خبر است : « كلُّ احوال الدنيا زلزالٌ وملکُها سلبٌ وانتقالٌ » (3) . بالجمله ، این بنده روسیاه اگر چه در جواب مرحوم سید طاب ثراه از این دو بیت جواب مسکتی دادم : پند به نادان نبود سودمند چند دهی آینه در دست کور قصه مخوان این همه با مردگانا ناک لا تُسمع من فی القبور و ایضاً شیخ فرمود : آهنی را که موریانه بخوردنتوان برد از آن به صیقل زنگ بر سیه دل چه سود خواندن و عظنرود میخ آهنی بر سنگ اما تذکره آن برای آیندگان موجب عائده فایده می شود که : « العلم یهتف بالعمل ، فان اجابه والّا فارتحل » (4) ، و اگر نه « الجهل فی الانسان اضرّ من الأكلة فی الابدان » (5) . و گفته اند : « کم من طالبٍ خائبٍ ، ومرزوقٍ غیر طالبٍ ! » (6) .

1- و مراد از محمد بن محمد بن نعمان ، شیخ مفید علیه الرحمه است . ( حاشیه مؤلف رحمه الله ) .

2- عیون الحکم والمواعظ ، لیثی واسطی : 303 .

3- عیون الحکم والمواعظ ، لیثی واسطی : 376 .

4- نهج البلاغة 4/85 حکمت 366 با اختلاف اندک ، نیز در کافی 1/44 ح 2 به نقل از امام صادق علیه السلام .

5- غرر الحکم : 47 ، عیون الحکم والمواعظ : 54 ، در هر دو منبع : البدن ، بجای : الابدان .

6- عیون الحکم والمواعظ : 380 .

## در معنی « وصیت » است و اشتقاق آن

در معنی « وصیت » است و اشتقاق آن اکنون اهل طلب بدانند: « وصیت » از حضرت احدیت جل مجده در قرآن مجید گاهی به معنی فرض و وجوب است کقوله تعالی: « يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلَّذِكْرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ . . . » (1) [\(1\)](#) إلى آخره . و گاهی به معنی احسان و عمل خیر است کقوله: « وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا » (2) [\(2\)](#) همانا توصیه به عمل خیر است . و « وصیه » بر وزن « فَعِيلَه » از وَصَى یَصِي مُشتق است و اسم آن « وصایه » بکسر و فتح است ، و معنی وصیت بر حسب لغت (3) [\(3\)](#): رسیدن چیزی است از کسی به غیر او ، یعنی : مالی که در تصرف موصی است بعد از مردن به تصرف وصی او آید و در نزد اهل شرع : هی تمليك العين أو المنفعة بعد الوفاة 4 . [\(4\)](#)

1- .نساء : 11 .

2- .عنکبوت : 8 .

3- .بنگريد به : مجمع البحرين 4/512 ماده ( وصی ) .

4- .مجمع البحرين 4/512 ، الروضة البهية ( با شرح کلانتر ) 5/11 .

و علماء فرموده اند: متعلق وصیت یا تصرف در مال یا اخراج حقی معلوم و استیفاء آن است یا تولیت بر طفل او یا مجنون است. و «عهد» نیز به معنی وصیت است کقوله: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ»، و نظائر این آیه کریمه با قرائن صحیحه نیز بسیار است. و حضرت امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: «عَهْدٌ إِلَى النَّبِيِّ بَكْدَا»، یعنی: وصیت کردند حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اینطور شود 1. خلاصه وصیت یا عهد و تجدید در اعتقادات است مانند: قول حضرت عیسی که فرموده است: «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» (1) و خود می داند (2) این وصیت عهدی است که در تمام عمر بر بندگان فرض است، چنانکه از کلمه مبارکه «مادمت حياً» ظاهر است، و خداوند به تمام بندگان تمام خصال خیر را از بر و تقوی امر و وصیت فرموده است. پس قیام به اخلاق حسنه و ترك اخلاق رذیله انحصار به وقتی دون وقتی ندارد بلکه در تمام احوال مرغوب است تا وقتی که جان از بدن انسان مفارقت نکرده؛ یا آنکه وصیت متعلق به چیزیست که از موصی فوت شده است مانند عبادات واجبه یا وصیت به اداء مال غیر است که بر ذمه موصی بوده است و احدی اطلاع نداشته است؛ یا وصیت به اتیان خیرات و قربات مانند عتق رقاب و اطعام مساکین است؛ یا وصیت به اعطاء مال مخصوص است از اجانب و اقارب سیما توصیه به اداء مال معینی به والدین کقوله تعالی:

---

1- .مریم: 31.

2- .دو کلمه اخیر در متن ناخواناست.

### دعاء صحیح عهد که بر میت محتضر باید خوانده شود

« كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ » (1)؛ یا متعلق وصیت تمام امور مسطوره است . و در آنچه اشاره نمودم ائمه طاهرین علیهم السلام من المهدی الی اللحد کمال مواظبت داشتند که اعظم آنها تجدید عهد بود قولاً و فعلاً و در روز و شب همواره بر وصایای حق الهیّه مواظب و مراقب بودند . پس ای برادر عزیز! بترس از آن زمانی که دیگر تو را مجال وصیت کردن به اخوان به کریمه « فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ » (2) ندهند و قدرت بر وصایت از آنچه به مسامحه گذرانیدی نباشد ، و اگر ترا نظر دقیق و فکر عمیق باشد می دانی تمام اقوال و افعال و احوال ائمه اطهار تبعیت به وصیت پروردگار و امر به عبادات مفروضه محتومه به ابناء روزگار بوده است .

دعاء صحیح عهد که بر میت محتضر باید خوانده شود عجالهً مضمون تجدید عهد و اقرار به کلیه اصول دین و تمام عقاید حقّه که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست بخوان و آن بدین گونه است که باید زمان حضور مردم وقت مردن هر میت محتضری بخواند ، و معروف است این دعاء به دعاء عهد ، و حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند : « این عهد و پیمان میت است با خداوند و در هر روز هر کس مواظبت کرد منظورش بر آورده می شود » : « اللَّهُمَّ! فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ! عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ! الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ! إِنِّي أَعْهَدُ إِلَيْكَ أَيُّ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ ، وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا ، وَأَنَّكَ بَاعِثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ، وَأَنَّ الْحِسَابَ حَقٌّ ، وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ ، وَأَنَّ مَا وَعَدَ اللَّهُ فِيهَا مِنَ النَّعِيمِ وَالْمَأْكَلِ وَالْمَشْرَبِ وَالنِّكَاحِ حَقٌّ ، وَأَنَّ النَّارَ حَقٌّ ، وَأَنَّ الْإِيمَانَ حَقٌّ ، وَأَنَّ الدِّينَ كَمَا وَصَفْتَ ،

1- . بقره : 180 .

2- . یس : 50 .

### در دعاء توبه که باید بر میت محتضر خوانده شود

وإنَّ الإسلامَ كما شرعت ، وإنَّ القولَ كما قُلت ، وإنَّ القرآنَ كما أنزلت ، وإنَّك أنتَ اللهُ الحَقُّ المُبِين . وإتَى أعهدَ اليك في دار الدنيا أتَى رَضِيئُ بكِ رَبًّا ، وبالاسلامِ دينًا ، وبمحمَّدٍ صَلَّى اللهُ عليه وآله نبيًّا ، وبعليِّ عليه السلام وليًّا وامامًا ، وبالقرانِ كتابًا ، وإنَّ أهلَ بيتِ نبيِّكَ - عليه وعليهم السلام - ائمتي . اللَّهُمَّ ! أنتَ ثقتي عند شدَّتي ، وَرَجائي عِنْدَ كُرْبَتِي ، وَعَدَّتِي عِنْدَ الْأُمُورِ الَّتِي تُنْزِلُ بِي ، وَأَنْتَ وَلِيِّي فِي نِعْمَتِي وَالهِيَ وَالهِ أَبَائِي ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ، وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا ، وَأَنْسِ فِي قَبْرِي وَحَشْتِي ، وَاجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا يَوْمَ الْقَاكِ مَنشورًا « (1) . وچقدر خوب است هر مسلمانی عادت دهد لسان خود را به این دو کلمه تا در زمان احتضار بر حسب عادت مستمره نیز زبانش جاری شود : « اللَّهُمَّ ! اغْفِرْ لِي الْكَثِيرَ مِنْ مَعْصِيَتِكَ وَأَقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ مِنْ طَاعَتِكَ » (2) . و همین طور است مراقبت در این فقرات : « يا من يقبل اليسير ويعفو عن الكثير ! اقبل مني اليسير واعفُ عنِي الكثير إنَّكَ أَنْتَ الْعَفُوُّ الْعَفُورُ » (3) .

در دعاء توبه که باید بر میت محتضر خوانده شود و همین طور واجب است برای حاضرین و محتضرین خواندن دعاء توبه و انابه ، و این بنده گناه کرده خواهشمندم از دوستان که از خواندن آن در هیچ وقت غافل نباشند : « اشْهَدُ اللهُ وَمَلَائِكَتُهُ وَأَنْبِيَائَهُ وَرُسُلَهُ وَالْأَنْمَةَ الْمَعْصُومِينَ أَنِّي نَادِمٌ عَلَى مَا سَلَفَ مِنِّي مِنَ الذُّنُوبِ وَالْمَعَاصِي وَالْخَطَايَا وَأَنَا مُعْتَرِفٌ بِهَا ، وَأَنَا عَازِمٌ عَلَى أَنْ لَا أُعُودَ إِلَيْهَا وَعَاهَدْتُ إِلَيْهِ عَلَى ذَلِكَ أَلْفَ عَهْدٍ يُطَالِبُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ .

1- . مصباح المتعجل : 15 و 214 ، کافی 7/2 ح 1 ، وسائل الشيعة 19/260 ح 24550 ، تفسير القمي 2/55 .

2- . اقبال الاعمال 1/43 .

3- . من لا يحضره الفقيه 1/132 ح 347 ، وسائل الشيعة 2/462 ح 2651 .

### در منظومه مرحوم بحر العلوم و دعاهائی که باید بر محتضر خواند

وَعَاهَدْتُ اللَّهَ أَنْ لَا أُزَكِّبَ الْكَبَائِرَ مِنَ الزَّانَا وَاللَّوَاطِئِ وَشَرِبَ الْخَمْرَ وَالسَّرْفَةَ وَالْقِمَارَ وَاللَّعِبَ بِالنَّرْدِ وَالشُّطْرَنْجِ وَسَائِرِ آلَاتِ الْقِمَارِ وَأَكَلَ الرِّبَا وَأَكَلَ أَمْوَالَ الْغَيْرِ عَمْدًا ظُلْمًا وَعَدْوَانًا وَقَتَلَ الْمُؤْمِنَ عَمْدًا وَعَدْوَانًا وَالْفِرَارَ مِنَ الرَّحْبِ وَالشَّرْكَ بِاللَّهِ وَأَكَلَ الْبُنْجَ وَسَائِرَ الْمُسْكِرَاتِ وَالْبُهْتَانَ وَالغَيْبَةَ وَالْإِفْتِرَاءَ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْإِثْمَةِ الْمَعْصُومِينَ وَقَذَفَ الْمُحْصِنَاتِ وَمَنْ كُفَّ مَا أَوْعَدَ اللَّهُ تَعَالَى فَاعِلُهُ بِالنَّارِ . خلاصه ادعیه ماثوره از ائمه طاهرین برای زندگان نتیجه یافتن از آنهاست در حین مردن ، و امورات بعد از مردن ، و آنچه داعی می نویسد مروی از ائمه اطهار است سیما دعاء عهد و دعاء عدیله که تمام آن تجدید دین است ، و دعاء استغفار آن اطهار ندامت و عهد بر ترک گناهان است .

در منظومه مرحوم بحر العلوم و دعاهائی که باید بر محتضر خواند بدان مرحوم سید بحر العلوم در منظومه غرویّه اش در آداب محتضر فرمود : وَلَقِنَ الشَّهَادَتَيْنِ الْمُحْتَضِرَ رَوَاذِكُرَ لَهُ الْإِثْمَةُ الْإِثْنَى عَشَرَ حَتَّى يَقْرَبَهُمْ جَمِيعًا وَلِيَتَحَصَّنَ حِصْنَهُ الْمُنِيعَا يَعْنِي : تلقین کن به محتضر شهادتین را که شهادت به وحدانیت خدا و شهادت به رسالت حضرت سید انبیاء علیه الصلاة والسلام است ، و به یاد او بیاور دوازده امام را تا آنکه اقرار نماید به تمام ایشان ، و به حصار سختشان ساکن شود . و مأخذ این اخبار بسیار است از آن جمله : در صحیح حلبی است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند : « اِذَا حَضَرَتِ الْمَيِّتَ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ فَلَقَّنْهُ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ » (1) .

1- . کافی 3/121 ح 1 ، المعتمد ، حلی 1/259 تهذیب الاحکام 1/286 ح 836 .

و دیگر خبر ابی خدیجه و خبر جبار است از حضرت صادق علیه السلام و مرسل هیشم بن واقد است از حضرت صادق علیه السلام ، و دیگر مرحوم سید فرمود : به محتضر تلقین نمائید و به یادشان بیاورید یا آنکه آن وقت یاد کنید دوازده امام را تا آنکه اقرار به تمام ایشان کند . و در حدیث حضرت رضا علیه السلام در شهر نیشابور و ذکر لا اله الا الله و تکمیل به ولایت و تزییل « بشروطها وانا من شروطها » (1) مشهور و هر يك حصار منیع رفیع متین رزین اند . باز فرمود : وَلَقَنَّاهُ كَلِمَاتِ الْفَرَجَاتِهَا تَقْضَى بِحَسَنِ الْمَخْرَجِ يَعْنِي : کلمات فرج را که دعاء غالب نمازگزاران است در وقت قنوت بر محتضر تلقین نمایند که روح وی به آسانی از بدن برآید . و روایت آن از صحیح حلبی (2) بدین طریق است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند : حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر بالین مردی از بنی هاشم زمان احتضار حاضر شدند پس به وی فرمودند : « بگوی : لا اله الا الله الحليم الكريم . لا اله الا الله العلي العظيم . سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضين السبع وما فيهن وما بينهن ورب العرش العظيم . والحمد لله رب العالمين » . بلی در این فقره حدیث کلمه « ما تحتهن » بعد از « ما بینهن » مذکور است و در کتاب « من لا يحضره الفقيه » (3) و « سلام علی المرسلین » نیز مذکور است . چون آن محتضر خواند کلمات فرج را حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود : « الحمد لله الذي استنقذه من النار » .

1- عیون اخبار الرضا علیه السلام 1/145 ح 4 ، امالی شیخ صدوق : 306 ح 349 ، روضة الواعظین : 42 .

2- کافی 3/124 ح 9 ، وسائل الشیعة 2/459 ح 2646 .

3- من لا يحضره الفقيه 1/77 ح 346 .



و در خبر عبدالله بن میمون بن قباح است که حضرت امیر مؤمنان علیه السلام بر بالین هر يك از اهل بیت خود می آمد زمان نزع روح می فرمود این کلمات را بخوان . چون می خواند می فرمود : « اذهب فليس عليك بأس » (1). و ايضاً کلمات فرج در روز جمعه در رکعت اولی در قنوت مستحب است . باز فرمود : و اتلْ لَدَيْهِ سُورَةَ الْقُرْآنِ لَسَيِّمًا يَسُ ذَاتَ الشَّانِ يَعْنِي : در نزد محتضر بخوان سوره های قرآن را سیما سوره یس را که بسیار صاحب شأن است . و در کتاب « ثواب الأعمال » مروی است : « کسی که سوره یس را يك مرتبه در عمرش بخواند خداوند متعال از برای او می نویسد بهر خلقی که در دنیاست و هر خلقی که در آخرت است ، و در آسمان بهر يك از ایشان دو هزار هزار حسنه ، و دو هزار هزار سیئه از او محو می شود ، و او را فقر و غرامت (2) و خرابی و مشقت و جنون و جذام و وسواس و دردی که ضرر برساند نمی رسد و سكرات موت بر او آسان می شود » (3). و در حدیث دیگر است : « اگر یس را بر محتضر بخواند رضوان با شرابی از بهشت بر بالین وی می آید و او را سیراب می کند » (4). باز فرمود : و آية الكرسي ثم السخريه ثم الثلاث من ختام البقره وسورة الاحزاب بعدها ولا ينسى التي يس تتلو من تلا و بخوان آية الكرسي بر محتضر و آیات سخره را که در سوره اعراف است : « إِنَّ رَبَّكُمْ

1- .کافی 3/124 ح 7 ، وسائل الشیعة 2/460 ح 2647 .

2- .در چاپ سنگی : عرامت . آنچه در متن درج شده با توجه به لفظ وارد در حدیث : « غرم » می باشد .

3- .ثواب الاعمال : 111 \_ 112 .

4- .مستدرک الوسائل 2/136 ح 1628 به نقل از مصباح کفعمی : 8 .

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (1). و بخوان بر محتضر سه آیه از آخر سوره بقره را، اولها: «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ . . .» (2) إلى آخرها. و بخوان بر محتضر سوره احزاب را بتمامها (3) و فراموش نشود خواندن سوره «والصافات» که بعد از سوره یس است. و در حدیث است: حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به فرزندش قاسم فرمودند: «برخیز و بر بالین برادرت سوره والصفات بخوان». چون قاسم شروع بخواندن نمود و به این آیه رسید: «أَهْمُ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا» (4) برادرش رحلت کرد. چون جنازه اش را برداشتند یعقوب بن جعفر عرض کرد: ما رسم داشتیم بر بالین مردگان سوره یس می خواندیم چرا امر به تلاوت سوره والصفات فرمودید؟! آن جناب فرمودند: «خوانده نمی شود این سوره نزد محتضری مگر آنکه راحت می شود نزع او» (5). خلاصه تمام آنچه اشاره نمودیم پانزده چیز است بدین گونه باید بر محتضر خواند: اول: دعاء عدیله. دوم: دعاء عهد. سوم: دعاء توبه. چهارم: دعاء یامن یقبل الیسیر. . . إلى آخره. پنجم: خواندن لا اله الا الله.

1- اعراف: 54.

2- بقره: 284.

3- سوره احزاب «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ . . .» سوره بعد از سجده است. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

4- صافات: 11.

5- کافی 3/126 ح 5، تهذیب الاحکام 1/427 ح 1358.

### وصیت نامه حضرت امیر مؤمنان علیه السلام که جامع نصایح و مواعظ بسیار است

ششم: تلقین شهادتین معاً. هفتم: ذکر اسامی ائمه اثنا عشر علیهم السلام. هشتم: خواندن کلمات فرج. نهم: خواندن سوره های قرآن عموماً. دهم: سوره یس خصوصاً. یازدهم: آیه الکرسی. دوازدهم: خواندن آیه سخره. سیزدهم: سه آیه از آخر سوره بقره. چهاردهم: خواندن سوره احزاب. پانزدهم: خواندن سوره الصافات. و غرض از این زحمات در این گونه اشارات آن است: هر مسلمانی که اعتقاد به مرگ دارد از قرائت ادعیه ای که او را نجات از نزعات و سكرات موت می دهد غافل نباشد و تکلیف حیات و ممات خود را بداند، و از وصیت کردن و وصیت نامه نوشتن گریزان نباشد، پس نظر کنند و بنگرند به ائمه طاهرین علیهم السلام چگونه وصیت نامه ها چه در زمان صحت و چه وقت رحلت مرقوم فرمودند.

وصیت نامه حضرت امیر مؤمنان علیه السلام که جامع نصایح و مواعظ بسیار است و خوش دارم بعضی از وصایای ایشان را بعینها بنویسم از آن جمله حضرت امیر مؤمنان علیه السلام وصیت نامه ها مرقوم فرمودند که یکی از آنها زمان رحلت و شهادتش بود، و تمام آن وصیت نامه در کتاب «مجالس» مرحوم شیخ مفید و «امالی» (1) مرحوم شیخ

---

1- امالی (مجالس) شیخ طوسی: 8، امالی (مجالس) شیخ مفید: 221 مجلس 26، بحار الانوار 42/203 ح 7 و 75/98 باب 18 ح 1، وفيات الأئمة علیهم السلام: 85.

طوسى طاب ثراهما مضبوط است ، بعد از حذف سند از حضرت امام حسن عليه السلام مرويست : « لَمَّا حَضَرَتِ وَالِدِي الْوَفَاةَ اَقْبَلَ يُوَصِي فَقَالَ : هَذَا مَا اَوْصَى بِهِ عَلِيٌّ بِنِ ابْنِ اَبِي طَالِبٍ اَخُو مُحَمَّدٍ رَسُوْلِ اللّٰهِ وَابْنِ عَمِّهِ وَصَاحِبِهِ اَوَّلِ وَصِيَّةِ اَتَيْتِي اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ وَخَيْرُهُ وَاخْتَارَهُ بَعْلَمَهُ وَارْتَضَاهُ لَخَيْرَتِهِ وَانَ اللّٰهُ بَاعَثَ مِنْ فِى الْقُبُوْرِ وَسَائِلُ النَّاسِ عَنِ اَعْمَالِهِمْ عَالِمٌ بِمَا فِى الصُّدُوْرِ . ثُمَّ اَتَيْتِي اَوْصِيكَ يَا حَسَنُ وَكَفَى بِكَ وَصِيًّا بِمَا اَوْصَانِي بَعْدَهُ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَاِذَا كَانَ ذَلِكَ - يَا بَنِيَّ ! - اَلْزَمَ بَيْتَكَ وَاَبَكَ عَلٰى خَطِيئَتِكَ وَلَا تَكُنْ الدُّنْيَا اَكْبَرَ هَمِّكَ وَاَوْصِيكَ يَا بَنِيَّ بِالصَّلَاةِ عِنْدَ وَقْتِهَا وَالزَّكَاةِ فِى اَهْلِهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا وَالصَّمْتِ وَالاِقْتِصَادَ وَالْعَدْلَ فِى الرِّضَا وَالغَضَبِ وَحَسْنَ الْجَوَارِ وَاكْرَامَ الضُّعْفِ وَرَحْمَةَ الْمَجْهُودِ وَاَصْلَابَ الْبَلَاءِ وَصَلَةَ الرَّحْمِ وَحُبَّ الْمَسَاكِيْنِ وَمَجَالِسَتِهِمْ وَالتَّوَضُّعَ فَانَّهُ مِنْ اَفْضَلِ الْعِبَادَةِ وَقَصْرَ الْاَمَلِ وَاذْكَرَ الْمَوْتِ وَازْهَدَ فِى الدُّنْيَا فَانَّهُ رَهْنٌ مَوْتٍ وَغَرَضٌ بَلَاءٍ وَصَرِيحٌ سَقَمٍ . وَاَوْصِيكَ بِخَشْيَةِ اللّٰهِ فِى سِرِّ امْرُوكَ وَعَلَانِيَتِكَ وَاَنْهَاكَ عَنِ التَّسْرِعِ بِالْقَوْلِ وَالْفِعْلِ فَاِذَا عَرَضَ شَيْءٌ مِنْ اَمْرِ الْاٰخِرَةِ فَاَبْدِءْ بِهِ . وَاِذَا عَرَضَ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا فَتَأَنَّهُ يَصْبُ رَشْدُكَ فِيهِ . وَاِيَّاكَ وَمَوَاطِنَ التَّهْمَةِ وَالْمَجْلِسِ الْمَظْنُونِ بِهِ السُّوْءِ فَانَ قَرِيْنَ السُّوْءِ يَعْزُّ جَلِيْسَهُ . وَكُنْ لِلّٰهِ - يَا بَنِيَّ ! - عَامِلًا - وَعَنِ الْخِنَاءِ (1) زَجُوْرًا (2) وَبِالْمَعْرُوْفِ اَمْرًا وَعَنِ الْمُنْكَرِ نَاهِيًا وَوَاخِ الْاِخْوَانَ فِى اللّٰهِ وَاَحْبِ الصَّالِحَ لِصَلَاحِهِ وَدَارَ الْفَاسِقِ عَنِ دِيْنِكَ وَاَبْغِضْهُ بِقَلْبِكَ وَزَوَائِلَهُ بِاَعْمَالِكَ لِئِنَّ لَا تَكُوْنُ مِثْلَهُ اِيَّاكَ وَالْجُلُوْسَ فِى الطَّرِيقَاتِ وَدَعِ الْمَمَارَاةَ وَالْمَجَازَاةَ مِنْ لَا عَقْلَ لَهُ وَلَا عِلْمَ وَاَقْتَصِدْ يَا بَنِيَّ فِى مَعِيْشَتِكَ وَاَقْتَصِدْ فِى عِبَادَتِكَ وَعَلَيْكَ فِيْهَا بِالْاَمْرِ الَّذِى تَطِيْقُهُ وَاَلْزَمِ الصَّمْتِ تَسْلَمَ وَاَلْزَمْ لِنَفْسِكَ تَغْنَمَ وَتَعْلَمِ الْخَيْرَ تَعْلَمَ وَكُنْ لِلّٰهِ ذَاكِرًا عَلٰى كُلِّ حَالٍ وَاَرْحَمَ مِنْ اَهْلِكَ الصَّغِيْرِ وَوَقِّرْ مِنْهُمْ الْكَبِيْرَ وَلَا تَأْكُلْ طَعَامًا حَتٰى تَصَدُقَ قَبْلَ اَكْلِهِ .

1- در امالى مفيد : الخنا ، در بحار : الخنى .

2- در امالى طوسى : زخوراً .

وعليك بالصوم فانه زكوة البدن وجنة لأهله وجاهد نفسك واحذر جليسك واجتنب عدوك . وعليك بمجالس الذكر ، وأكثر من الدعاء ؛ فأتى لم آلك \_ يا بنى ! \_ نصحاً وهذا فراق بينى وبينك وأوصيك بأخيك محمداً خيراً فإنه شقيقك وابن أبيك وقد تعلم حبي له . وأما أخوك الحسين فهو ابن امك ، ولا أزيد (1) الوصاة بذلك والله الخليفة عليكم وإياه أسأل أن يصلحكم ، وان يكف الطغاة البغاة عنكم . والصبر الصبر ! حتى ينزل الله الأمر ، ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم » . خوب است این وصیت نامه شریفه را ترجمه کنم : حضرت امام حسن علیه السلام فرمودند : « چون وقت رحلت پدر بزرگوارم رسید روی کرد برای وصیت کردن و فرمود : این وصیتی است که علی بن ابی طالب برادر پیغمبر صلی الله علیه و آله و پسر عم و مصاحب وی کرده است ، و اول وصیت اوست که : من گواهی می دهم نیست خدائی جز خدای عالم ، و گواهی می دهم محمد صلی الله علیه و آله به پیغامبری آمد به سوی بندگان ، و خداوند آن بزرگوار را به دانش خود برگزید و برتری داد ، و به درستی که خداوند بر می انگیزاند کسانی را که در گورها مدفونند و از کردارشان پرسش می فرماید ، و داناست به آنچه در سینه هاست ، پس از آن تو را \_ ای فرزند ! \_ پند و اندرز می کنم ، و بس است تو را آنچه پیغمبر خدا اندرز فرمود ، پس از آن بزرگوار من به تو می گویم از آنچه می شود : ای پسرک من ! در خانه بنشین و برگناهت گریه کن ، و دنیا را بزرگتر اندیشه خودت قرار مده . و پند می کنم \_ ای پسرک من ! \_ به نماز کردن در هنگامش ، و زکات دادن به اهل آن در محلش ، و خاموشی و میانه روی و استواء در رضاء و غضب ، و نیکی به همسایه ، و مهربانی به مهمان ، و رحم کردن بر اهل رنج و درد ، و پیوستن به ارحام ، و دوستی اهل حاجت و نشستن با ایشان ، و فروتنی که بالاترین کردار هاست ، و کوتاهی آرزو . و یاد کن مرگ را و تارك دنیا شو ؛ از آنکه تو در گرو مرگی ، و نشانه درد و ناخوشی ،

و ترا وصیت می کنم به ترسیدن از خداوند سبحان در آشکارا و پنهان ، و تو را نهی می کنم از شتاب کردن در گفتار و کردار . و اگر بر تو چیزی از امر آخرت عرضه دارند ابتدا به آن کن ، و اگر چیزی از امر دنیا بر تو عرضه شود درنگ کن تا راه راست برسی ، و پرهیز کن از جاهائی که بهتان زنند و جائی که گمان بد در آن باشد به درستی که یار بد می فریبد هم نشین خود را و باش از برای خدا ای پسرک من کار کننده و از فحش دوری کن و به نیکی فرمان ده و از بدی باز دار و در راه خدا با برادرها برادری کن و دوست بدار نیکوکار را برای نیکی کارش و با آنکه از آئین تو خارج شده نرمی کن اما به دل دشمن او باش و از کردارهایش جدائی بجوی تا مانند او نشوی و دوری جواز نشستن راهها و گذرها و پاداش مده کسی را که دارنده خرد و دانش نیست و در گذران خود میانه روی کن و در بندگی هم . و بر تو است در بندگی کردن به آنچه همیشه توانائی داری ، و بچسب به خاموشی آسایش می یابی ، بیشتر بفرست برای فردایت بهره می بری ، پیاموز نیکی را دانا می شوی ، و در هر دم خدا را یاد کن . و بر خُردسال از بستگان خودت نوازش کن ، و سالخوردهگان ایشان را بزرگ بدار ، و نخور خوردنی مگر آنکه پیش از خوردن به درویشی چیزی از آن دهی ، و بر تو است روزه گرفتن ؛ از آنکه تن را پاک می کند و سپری است از برای روزه داران ، و توانا کن جانت را ، و از هم نشین بد و دشمن دوری جو . و بر توست رفتن به جاهائی که یاد خدا می شود ، و بسیار بخوان خدا را پس به درستی که من نگذاردم ای پسرک من پندی از برای تو که نگفته باشم و این دم جدائی من است از تو . و تو را اندرز می کنم به برادرت محمد به نیکی کردن که آن برادر و مانند توست و پسر پدرت ، و می دانی که من به چه اندازه او را دوست دارم ، و ا ما برادرت حسین پسر مادر توست و دیگر برای وی اندرز نمی کنم ، و خداوند پس از من شما را نگاهدارنده است

## در وصیت نامه صدیقه طاهره

و از خداوند پرسش می کنم و می خواهم نیک کند شما را، و نگاهدارد بدی سرکشان و ستمکاران را از شما، پس شکیبائی کنید شکیبائی تا آنکه فرود آید فرمان و توانائی نیست مگر خداوندی را که بلند و بزرگ است». و صایای دیگر حضرت شاه ولایت در کتاب مستطاب « نهج البلاغه » و کتاب « اصول کافی » و کتاب « امالی » و « مجموعه ورام » و « مجالس » مرحوم شیخ مفید بخوانند و متنبه شوند و اگر این بنده بخواهم تمام وصایای آن جناب را بنویسد کتابی مبسوط می شود عجاله آنچه در این وصیتنامه بود نگاشت اهل رشاد را بهتر از این موعظه و نصیحتی نمی شود.

در وصیت نامه صدیقه طاهره صلوات الله علیها وعلی آبیها وبعلمها وبنیها و دیگر وصیت نامه مشکات نبوت و عقیده رسالت صدیقه طاهره فاطمه زهراء صلوات الله علیها است. چنانکه در جلد عاشر « بحار الأنوار » (1) مرویست چون حضرت امیرمؤمنان علیه السلام بر بالین آن مخدره حاضر شد رقعه ای یافت که بر آن نوشته شده بود: « بسم الله الرحمن الرحيم » « هذا ما أوصت به فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله أوصت وهي تشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله وأن الجنة حق والنار حق وأن الساعة آتية لا ريب فيها وأن الله يبعث من في القبور. يا علي! أنا فاطمة بنت محمد صلى الله عليه وآله زوجني الله منك وأله علي و آله زوجني الله منك لأكون لك في الدنيا والآخرة. أنت أولى بي من غيري، حنطني وغسلني وكفنتي بالليل وصل علي وادفني بالليل، ولا تعلم أحداً.

1- بحار الأنوار 43/214، الأنوار البهية: 61، كلمات الامام الحسين عليه السلام، شریفی: 114.

### در وصیت نامه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است

وَأَسْتودِعُكَ اللَّهُ وَاقرأَ عَلَي وُلْدِي السَّلَامَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ . و در کتاب « مصباح الانوار » مرویست : حضرت صدیقه طاهره بعد از پدر بزرگوار شصت روز بماند ، چون مریضه شد واشتداد یافت مرض آن مخدره این دعاء بخواند : « یا حیی یا قیوم ! برحمتک استغیث فاغثنی . اللهم ! زحزحنی عن النار وادخلنی الجنة والحقنی بأبی محمد صلی الله علیه و آله » .

در وصیت نامه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام استاما وصیت نامه حضرت امام حسن مجتبی علیه الصلاة والسلام از کتاب « بحار الأنوار » (1) محل حاجت آنرا از حدیث مبسوط می نویسد که حضرت امام حسن علیه السلام در زمان رحلت خود به امام حسین علیه الصلاة والسلام فرمودند : « ای برادر ! بنویس : هذا ما أوصی به الحسن بن علی إلى أخیه الحسین بن علی أوصی أنه یشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له وأنه یعبده حق عبادته ولا شریک له فی الملك ولا ولی له من الذلّ وأنه خلق کلّ شیء فقدره تقدیراً وأنه أولى من عبّده واحق من حُمِد من اطاعه رشد ، ومن عصاه غوی ، ومن تاب الیه اهتدی . فانی اوصیک \_ یا حسین ! \_ بمن خلّفت من أهلی ووُلدی وأهل بیتک أن تصفح عن مسیئهم وتقبل عن محسنهم وتكون لهم خلفاً ووالداً ، وان تدفنی مع رسول الله صلی الله علیه و آله ، فإنی احقّ به وببلیته وممن ادخل بیته بغير اذنه ولا کتاب جاءهم من بعده . قال الله تعالی فیما أنزله علی نبیه فی کتابه « یا ایّها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبیّ إلا أن یؤذنَ لکم » (2) . فوالله ! ما اذن لهم الدخول علیه فی حیاته بغير اذنه ولا جاءهم الاذن فی ذلك من بعد وفاته .

1- بحار الانوار 44/151 ح 22 ، امالی شیخ طوسی : 160 ، مدینه المعاجز 3/377 ، بشارة المصطفی : 417 .

2- احزاب : 53 .



### وصیت نامه جناب سید الشهداء علیه السلام برای محمد بن حنفیه وعموم بنی هاشم

ونحن مأذون فی التصرف فیما ورثناه من بعده فان ابنت علیک الامراة (1). فانشدک اللّٰه! بالقرابة التي قرب اللّٰه عزّوجلّ منک والرّحم الماسّة من رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله أن لا تهریق فی محجمة من دم حتی تلقی رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله فنختصم إلیه ونُخبره بما کان من الناس إلینا بعده». ثمّ قبض علیه السلام. الحدیث. همانا دوستان این خانواده بر این دو وصیت نامه بنگرند و بگریند برای آنکه صدیقه طاهره علیها السلام بعد از ذکر عقاید حقّه وصیت می فرماید حضرت شاه ولایت علیه السلام در شب بدن شریفش را دفن نماید تا اهل خلاف به تشییع جنازه اش حاضر نشوند، و فرزندش حضرت امام حسن علیه السلام وصیت می نماید در همین وصیت نامه که بدن مبارکش را در جوار جدّ بزرگوارش دفن نمایند برای اثاره فتنه و اراقه دماء، و عاقبت ملاحظه نمایند بر دفن آن مخدره در شب و دفن این بزرگوار در روز چه فسادها برپا نمودند و چه جسارتها کردند و خواستند بین محمد صلی اللّٰه علیه و آله و آل آن جناب تقریق و تفکیک نمایند. خلاصه مراد داعی از شرح و نقل این دو وصیت بعد از وصیت نامه حضرت شاه ولایت علیه السلام یکی به جهت میمنت و زینت این اوراق بود و دیگر خواستم عمل پاکان دین را در نوشتن وصیت نامه و تجدید عهد قدیمه و تعیین امور اخرویه و تکلیف بازماندگان را بر شما بخوانم تا آگاه شوید.

وصیت نامه جناب سید الشهداء علیه السلام برای محمد بن حنفیه [وعموم بنی هاشم] و جناب خامس آل عبا علیه الصلاة والسلام نیز وصیت نامه ای مرقوم فرمودند: یکی تجدید عقاید و تأکید عهد است و اقرار بما جاء به النبی صلی اللّٰه علیه و آله، و آنرا برای برادر بزرگوارش محمد بن حنفیه در زمان خروج از مدینه و توجه به عراق مرقوم فرمود؛ و یکی دعوت بنی

1- ذیل این کلمه در چاپ سنگی نوشته شده: عایشة.

هاشم است و خبر دادن از شهادت . اما وصیت اول : بروایت « بحار الأنوار » (1) آن بزرگوار در زمان بیرون آمدن از مدینه دوات و کاغذ خواست و این مضمون بلاغت مشحون را مرقوم فرمود : « بسم الله الرحمن الرحيم » « هذا ما أوصى به الحسين بن علي بن أبي طالب إلى أخيه محمد المعروف بابن الحنفية ان الحسين يشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأنّ محمداً عبده ورسوله جاء بالحق من عند الحق وان الجنة حق والنار حق وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور . واتي لم أخرج أشراً (2) ولا بطراً ولا مفسداً (3) ولا ظالماً وإنما خرجت لطلب الاصلاح في امة جدي أريد أن أمر بالمعروف وانهي عن المنكر واسير بسيرة جدي وأبي علي بن أبي طالب . فمن قبلني بقبول الحق فالله أولى بالحق ، ومن ردّ عليّ هذا اصبر حتى يقضى الله بيني وبين القوم بالحق وهو خير الحاكمين . وهذا وصيتي \_ يا أخي ! \_ إليك ، وما توفيقى الا بالله ، عليه توكلت وإليه أنيب . » . ملخص از ترجمه آن است : « این وصیت نامه را حسین بن علی برای برادرش محمد معروف به ابن حنفیه نوشته است و حسین شهادت به وحدانیت حق و رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله بنده اش می دهد که از جانب حق بحق آمد و بهشت و دوزخ حق است و قیامت در پیش و خداوند مبعوث می فرماید مرده ها را از قبرها و به درستی که من بیرون نمی روم از جوار جدم برای افساد و ظلم کردن بلکه می خواهم اصلاح نمایم احوال امت جدم را ، و می خواهم امر به معروف و نهی از منکر نمایم و به سیره جدم و پدرم سیر کنم . پس هر کس قبول کرد قول حق مرا خداوند اولی است بحق و هر آنکه رد کرد بر من شکیبائی و صبر می کنم تا خداوند بین من و بین قوم حکم فرماید و خداوند بهتر حکم کنندگان است .

1- بحار الانوار 44/329 ، العوالم 17/179 ، لواعج الاشجان : 30 .

2- أشراً \_ بفتح تین \_ : فریدگی . صراح . ( حاشیه مؤلف رحمه الله ) .

3- در چاپ سنگی : منسکاً .

## در وصیت نامه جناب موسی بن جعفر علیهما السلام

و این وصیت من است \_ ای برادر! \_ به سوی تو، و توفیق و توکل و بازگشت من به سوی اوست». پس این وصیت نامه را پیچید و مهر کرد و به محمد مرحمت نمود و نیمه شب از مدینه حرکت و نهضت فرمود. و اما وصیت نامه دیگر که برای عموم بنی هاشم مرقوم فرمود: مرحوم کلینی محمد بن یعقوب روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام به حمزه بن حرمان فرمودند: «جناب امام حسین علیه السلام کاغذ خواست زمانی که متوجه عراق بود و نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم» «من الحسين بن علی بنی هاشم. اما بعد؛ فانه من لحق بی منکم استشهد و من تخلف لم يبلغ مبلغ الفتح، والسلام» (1). ملخص معنی آنکه: «این نامه من به سوی تمام بنی هاشم است هر آنکس از ایشان بمن ملحق شود شهید می شود و کسی که تخلف نماید او را فتح و فیروزی در دنیا و آخرت نیست».

در وصیت نامه جناب موسی بن جعفر علیهما السلام که برای خوانندگان نفع کثیر دارد در کتاب مستطاب «عیون اخبار الرضا» (2) وصیت نامه ای از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام مرویست، خوش دارم آن را هم بنویسم برای آنکه در کتب موجوده از مناقب کمتر بنظر می آید و دیگر زحمت ندهم. و امیدوارم از برکت این وصیت نامه مبارکه بی اجر نباشم، و این مضمون وصیت را

- 
- 1- بحار الانوار 44/330، العوالم 17/179، و قریب به آن در نوادر المعجزات: 110، دلائل الامامة: 188، الخرائج والجرائح 2/771، مناقب ابن شهر آشوب 3/230.
  - 2- عیون اخبار الرضا علیه السلام 2/42 باب 5 ح 1.

جمعی از فرزندان آن بزرگوار و اصحاب اطیاب که بوده اند خبر دادند مانند : اسحاق بن جعفر بن محمد و ابراهیم بن محمد جعفری و جعفر بن صالح و معاویة بن الجعفریین و یحیی بن حسین بن زید و سعد بن عمران انصاری و محمد بن جعفر اسلمی ، و همه ایشان را شاهد و گواه گرفت ، و در اول این وصیت نامه نوشت : « إِنَّ أَبَا إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ أَشْهَدُ عَلَى وَصِيَّتِهِ اسْحَاقَ بْنَ جَعْفَرٍ . . . » إلى آخره ، \_ یعنی : « موسى بن جعفر این اشخاص را شاهد و گواه گرفت \_ انه يشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له وأن محمداً عبده ورسوله وأن الساعة آتية لا ريب فيها وأن الله يبعث من في القبور وأن البعث بعد الموت حق وأن الحساب والقصاص حق وأن الوقوف بين يدي الله عز وجل حق وأن ما جاء به محمد حق حق وأن ما نزل به الروح الأمين حق على ذلك احياءاً وعليه أبعث إن شاء الله . أشهدهم أن هذا وصيّي بخطّي وقد نسخت وصية جدّي أمير المؤمنين عليه السلام ووصايا الحسن والحسين وعليّ بن الحسين ووصية محمد بن علي الباقر ووصية جعفر بن محمد قبل ذلك حرفاً بحرف وأوصيت بها إلى عليّ ابني وبنّي بعده معي إن شاء الله تعالى ، فإن آتس منهم رشداً واحب اقرارهم فذاك له وإن كرههم وأحب يخرجهم فذاك له ولا أمر لهم معه . وأوصيت إليه بصدقاتي وأموالي وصبياني الذي خلفت وولدي إلى ابراهيم والعباس واسماعيل واحمد وأمّ احمد وإلى عليّ أمر نسائي دونهم وثلاث صدقة أبي وأهل بيتي يصنعه حيث يرى ويجعل منه ما يجعل منه ذو المال في ماله ان أحب أن أجيز ما ذكرت في عيالي فذاك إليه وإن كره فذاك إليه . وإن أحب أن يبيع أو يهب أو ينحل أو يتصدق علي غير ما استثنيت فذاك إليه وهو أنا في وصيّي في مالي وفي أهلي وولدي . وإن رأى أن يقرّ اخوته الذين سميتهم في صدر كتابي هذا اقرهم ، وإن كره فله أن يخرجهم غير مردود عليه . وإن أراد رجل منهم أن يزوّج اخته فليس له أن يزوّجها الاّ باذنه وأمره وأي سلطان كشفه عن شيء أو حال بينه وبين شيء مما ذكرت في كتابي فقد برئ من الله تعالى ومن رسوله ، والله ورسوله

بريثان منه ، وعليه لعنة الله ولعنة اللاعنين والملائكة المقربين والنبيين والمرسلين أجمعين وجماعة المؤمنين . وليس لأحد من السلاطين أن يكشفه عن شىء لى عنده من بضاعة ولا لأحد من ولدى ولى عنده مال وهو مصدق فيما ذكر من مبلغه ان اقل أو أكثر فهو الصادق وإنما أردت بادخال الذين ادخلت معه من ولدى التنويه (1) باسمائهم واولادى الاصاغر وامهات اولادى ومن أقام منهم فى منزله وحجابه فله ما كان يجرى عليه فى حياتى إن أراد ذلك . ومن خرج منهنّ إلى زوج فليس لها أن ترجع إلى حوايتى 2 الاّ أن يرى على ذلك وبناتى مثل ذلك ولا يزوّج أحد نسائى أحد بناتى هنّ اخوتهنّ من امهاتهنّ ولا سلطان ولا عمل لهنّ الاّ برايه ومشورته . فان فعلوا ذلك فقد خالفوا الله ورسوله وحادّوه فى ملكه وهو أعرف بمناكح قومه إن أراد أن يزوّج زوج وإن أراد أن يترك ترك . وقد أوصيتهم بمثل ما ذكرت فى صدر كتابى هذا واشهد الله عليهم . وليس لأحد أن يكشف وصيتى ولا ينشرها وهى على ما ذكرت وسمّيت فمن أساء فعليه ومن أحسن فلنفسه ، « وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ » (2) . وليس أحد (3) من سلطان ولا غيره أن يفض كتابى هذا الذى ختمت عليه اسفل ، فمن فعل ذلك فعليه لعنة الله وغضبه والملائكة بعد ذلك ظهير وجماعة المسلمين والمؤمنين . « . وختم موسى بن جعفر والشهود . تمّ الحديث .

1- .التنويه : بمعنى الرفعة . ( حاشيه مؤلف رحمه الله ) .

2- .فصلت : 46 .

3- .كذا ، ظاهراً : لأحد .

### در ترجمه وصیت نامه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است

در ترجمه وصیت نامه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است آنچه از معانی این فقرات شریفه تلخیص کرده ام اشاره کنم: پس از اقرار و اذعان به شهادتین و تصدیق بما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و ما نزل به الروح الامین، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند: « این وصیت را به خط خودم از وصیت جدم امیر مؤمنان علیه السلام و پدران بزرگواران دیگرم حرف به حرف نسخه کرده ام، و اکنون وصیت می کنم به فرزندم علی و فرزندان دیگر من بعد از وی که با او هستند، پس رشدی از ایشان اگر یافت و خواست ایشان را در این کار قرار و استوار کند مختار است، و اگر کراهتی پیدا کرد و بخواهد بیرون کند اختیار دارد، و ایشان را امری نیست، و وصیت می کنم به سوی او در خصوص صدقات و اموال و اطفالی که می گذارم و فرزندانم سیمما ابراهیم و عباس و اسماعیل و احمد و ام احمد، و امر زنان من در دست فرزندم علی است، و ثلث صدقه پدرم و اهل بیت من با اوست هر کجا می خواهد بگذارد و صرف نماید و چگونه ذوالمال در مال خود تصرف می کند او را نیز همین نحو قدرت بر تصرف است هر نحو بخواهد اجازه بدهد در عیال من. اگر خواست از اموال من بفروشد یا ببخشد یا صدقه دهد از آنچه استثناء نکرده ام، و آن جناب وصی منست در مال من و اهل من و اولاد من. اگر بخواهد قرار دهد برادرانش را که در اول این کتاب نامهای ایشان را ذکر کردم. و اگر بخواهد ایشان را بیرون نماید، و اگر بخواهد مردی از ایشان تزویج کند خواهر او را بدون اذن و امر او نتواند. و هر پادشاهی که بخواهد کشف کند و مانع شود از آنچه یاد کرده ام در این کتاب هر آینه از خدا و رسول خدا بیزار است و خدا و رسول هم از او بیزارند، و بر او باد لعنت خدا و لعنت لعن کنندگان و لعنت ملائکه مقرّبین و انبیاء و مرسلین و جماعت مؤمنین.

و نمی رسد احدی از پادشاهان را از مال من و از آنچه در نزد فرزندی از فرزندان من است ظاهر کند و بخواهد . و هر آنچه فرزند من علی بفرماید در مقادیر مال من از کم و زیاد راست گوی است ، و بعضی از فرزندانم را که داخل نمودم و نامهای ایشان را یاد کردم برای رفعت شأن ایشان است ، و فرزندان کوچک و مادرهای فرزندان من هر که در خانه اش نشست و در پرده اش مستور شد هر آنچه در زمان حیات من داشته اند باز بدهند . و هر يك از زنان من شوهر اختیار کرد دیگر نباید چیزی بخواهد مگر آنکه فرزندم علی بخواهد به او چیزی بدهد ، و همین طور است عمل دخترهای من . و نباید یکی از زنهای من یکی از دخترهای مرا که از مادر دیگر باشد شوهر دهد ، سلطنت و رأیی از برای ایشان نیست مگر به رأی و مشورت آن بزرگوار باشد ، و اگر بدون اذن و صلاح دید آن جناب این کار را کنند هر آینه خلاف با خدا و رسول کرده اند و معارضه در ملك وی نمودند و فرزند من شناساتر است در نکاح دادن قومش اگر بخواهد تزویج کند و اگر بخواهد بگذارد ، و ایشان را هم در اول این کتاب وصیت کرده ام و خدا را گواه گرفته ام بر ایشان . و نیست احدی را که بگشاید و باز کند وصیت نامه مرا یا آنکه اشاعه نماید ، و آن وصیت بهمین طرز است که یاد کرده ام و نام برده ام ، هر آن کس بدی کرد بر خود کرده است و هر آن کس خوب کرد به خودش برمی گردد ، و نیست پروردگار ستم کننده به بندگان ، و نمی رسد پادشاهی و غیر او را که خلاف و نقض عهد نماید و بگشاید ، و این موردی که مهر می کنم آخر وصیت نامه است ، و هر کس بگشاید بر او لعنت خدا و غضب او و ملائکه و تمام مسلمین و مؤمنین باد ! » . و آخر این وصیت نامه را حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام و جمعی از شهود مهر کردند .

و این حدیث شریف و وصیت صحیحیه تمام شد مگر آنکه صدوق علیه الرحمه در کتاب مذکور جزء دیگری که مربوط به این وصیت است در اختلاف فرزندان حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نقل نموده است برای ملاحظه اختصار از آن گذشتم . اکنون در آخر عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام و وصایا و نصایح مسطوره مذکوره این عبد ذلیل که محمّد باقر بن محمّد اسماعیل است خدمت اهل ایمان و یقین عرض دینی می نماید که خلاصه ای از اصول عقاید و فروع قواعد است و ملخّص از بیاناتیست که در این مجموعه ذخیره کرده ام و بر آنچه شرح داده ام سیما خدمت خواص عرضه می دارم و ایشان را گواه می خواهم برای نجات از احوال و افزاع قیامت تا بر این دین شهادت دهند و بر مذهب من گواه باشند . و چون اهالی ایران پارسی زبانند و بر حسب اصطلاح معتاد از غیر این لغت باید گریزان باشند لهذا به روش ایشان خواستم وصیت نامه خود را منحصر به عبارات فارسیه کنم چنانکه جماعتی از حکماء و شعراء در تحریرات نثریه و تقریرات شعریه همّت خودشان را مصروف نمودند از اصطلاح معمول و لغت مرسوم تجاوز نمایند ، و شاید بعضی برای انسی که به ترکیب لغات و تألیف اصطلاحات دارند در بدو نظر منزجر باشند و آنها را کلفت دانند شاید بعد از مرور و دقت نظر بر ایشان کلفت و مشقّتی نباشد ، و گویا کلفت نویسنده را افزون از خواننده دانند و این وصیت نامه را بزبان پارسی موسوم به « پیمان نامه » نمودم و بحول الله و عونّه و تأییده عرض می کنم :



## پیمان نامه

پیمان نامه‌در بیان نامه ای که به فارسی تحریر شده است و تمام اصول و فروع و عقاید شیعه در آن مندرج است پس از ستایش کردگار و نیایش پروردگار این بنده گناه کرده در این نامه خواست پیمان نخست را از نوک خامه تازه نماید و برادران راه را از کیش خویش آگاه کند برای آنکه برگزیدگان خدا که این آئین از ایشان است در روز رستاخیز مرا به یادی دل شاد نمایند و سزای آنچه سالهای دراز گفته ام و در خانه دلم نهفته ام از خداوند کارساز بی نیاز برای من بخواهند و از افسردگی و آزرده‌گی آن روز برآورند همانا خواننده را هم این پیمان نامه اندرز و پندی است که از هر بندی رها کند و از هر گزندی نگاهدارد پس می گویم : مر این پند را زیور گوش دارکه فردای سخت بیاید به کار از این پند و پیمان شوی سودمندبه امروز و فردا نیابی گزند که این پند پیغام یزدان بودتورا گوش باید بفرمان بود اگر بندگی خواهی این راه توستکه با دوست پیوسته ای در نخست مباش ای برادر دمی خودپرستمکن کوه از دامن دوست دست اکنون در آغاز این نامه خوشتر پناه بردن بخداوند یگانه است از دام و فریب اهریمن دیو دیوانه ؛ از آنکه وی دشمنی افسون گر و دیوی خیره سر است ، چرا از این دشمن بی باک نیندیشیم ؟ و از زیان وی در سال و ماه و هفته و روز خاموشیم ؟ روزگاریست دراز این بد اندیش در کار ماست ، و ما از وی اندیشه نداریم ، بیچاره آن کسی است پیرو گفتارش باشد ، و از پی کردارش رود ، از زیانش نپرهیزد و از آسیب وی نگریزد ، به گمان خام به دام

## در تضرع و ابتهاج حضرت آدم علیه السلام قبول توبه اش در زمین بدین گونه

آن بد فرجام افتد و پاس کیش خویش را نگاه ندارد. پس ای دوست مهربان! از راز نهانم آگاه شو، و از آنچه در نهادم نهاده ام بهره ای بخواه، و بدان این پیشوای اهریمنان و راهنمای دوزخیان را خداوند دانا نه از برای دشمنی خود آفرید و نه از برای رنج و آزار تو برگزید، خواست هر کس هستی خواهد دریغ ندارد، و هر دستی که به سوی وی برآید تهی نگذارد؛ از آنکه بخشایش این بخشنده بی بهانه است، و از برای هر آشنا و بیگانه، دری بر همه می گشاید و خودی می نماید. سخن را روشن کنم: هرگونه بدی که به گمان تو آید به بارگاه خدا راه ندارد مانند نیستی به هستیش گل دیو و فرشته را یک دست سرشته، و بر هستی ایشان جز نام نیکی پیوسته، پس زشتی کردار و بدی رفتار از خویشان است و از خدای برگشتن، که گفته اند: هر کس ما را نباشد از ما نباشد، و هر آن کس به خود آید از پای در آید. چنانکه فرمود: هر نیکی از ماست و هر بدی از تو، بنگر این دشمن سالخورده که برای گرفتن گنج نهانت رنج گران کشد و کوشش فراوان کند سالها با فرشتگان زندگی کرد و بندگی نمود، و هر آنچه در تو پنهان است در وی آشکارا بود.

در تضرع و ابتهاج حضرت آدم علیه السلام و قبول توبه اش در زمین بدین گونه پدر ما همسری کرد و برتری جست، به بازیچه ای چندان ساده دل مستمند را بفریفت، از گلشن بهشت بیرون کرد، و بدین گلخن کنش آورد، نگذارد از میوه های بهشت بهره ای بیند و گلی بچیند، چنانش افسرده و پژمرده کرد که روزگاری دراز با جفت خویش هم آغوش نگردید، و در کنج این زندان سرای سر به دامن اندوه کشید، روز و شب تن ناتوانش نزار و از جدائی بهشت چون ابر بهار زار زار بگریست، سیصد سال سر بالا نکرد و آب دیدگانش به دامن می دوید، و از هر دانه اشکش بزمین نارسیده گیاه سبز می دمید، و هماندم به آه سوزنده اش می سوزانید، مرغان خوش خوان دور از شمار و ا

فزون از هزار در کنار آن دل شکسته انجمنی افراشتند و نوائی داشتند . پس فرزندان را سزد که هر دم بنگرند و پند گیرند و از افسون و زیان وی هراسان و گریزان باشند . پس چه شد که آن زمین آسمانی گشت و از اندوه درون برست ، و از پستی نیستی بلندی هستی یافت ، لبش خندان و دلش شادان ، و خدایش نوازش فرمود ، و وی را خوشه چین خرمن دانش خود کرد ، و از لغزش گذشته اش بگذشت ، و باز به همسایگی خویش سرفرازش فرمود ، همانا لایبه و زاری ، فروتنی و خاکساری ، به همان جایگاه و بارگاه نخستین برگردانید ، و برای پناه بردن به آن درگاه آن همه بلندی و بروسندی یافت . پس سزاوار آن است تو نیز از آن دیو بد سگال کناره جوئی و روی ترش کنی ، و به خود راه ندهی ، و از فریب وی بیندیشی ، و او را دشمن بزرگ خود دانی ، و از آنچه با پدرت کرد پند گیری ، و آرزوهای درون را برون کنی ، و توشه ای در خور این راه دراز آماده سازی که این جهان جای آسایش نیست ، همانا گذرگاه هیست پر لغزش . و از اینجاست که گفته اند : هر دمی که بر فرزند خاک می گذرد خشتی از خانه زندگی او ویران می شود ، و هر گامی که می دارد به گور خویش نزدیک می گردد . پس خوب است بخوانم : برگ کاهم پیش تو ای تند بادمن نمی دانم کجا خواهم فتاد شگفت آن است که ماندگان از دوست گریخته پناه به دشمن آورده ایم ، و هر آنچه زیان دوستی و راه راست است از این دشمن گمراه می خواهیم ! دست گیری نکند آنکه خود از دست رود نه نمائی نکند آنکه به گمراهی خواست ای خدای مهربان ! تو ما را از بند این دشمن ستمکار رهائی ده ، و ریسمان شرمساری و رسوائی را از گردن ما بردار ، وی را بران ، و ما را در بیمارستان بخشش خود بخوان ، و داروی امیدواری در کام ما بریز ، و رنج ما بندگان فریب خورده را ببر ، و رشته دوستی

## در خواهش عقل و رهنمائی اوست بنده را در بدو تکلیف

این ستمگر را ببر که جز تو ما را پناهی و به هیچ در خانه راهی نیست؛ از آنکه پناه در ماندگانی و چاره ساز بیچارگان. و دیگر مرا ای برادر سخنی خوشتر است: هر کس را دو چیز در خور یکی جان و دیگری تن، جان از یزدان است و تن از برهمن، این دو درهم آمیخته اند و با هم آویخته اند، هر يك پيشه ای دارند و اندیشه ای آرند، یکی برتر از آسمان است و دیگری پست تر از زمین، یکی راهنمای بهشتیان و دیگری راهبر دوزخیان است، تن خواهنده آرایش است چه جان که دور از آرایش است، یکی خدا منش است و دیگر دیو روش، جان خدا خواه است و تن خودپرست، نشان جان بیرنگی است و نشان تن خوش رنگی، جان رویش به جانان است و گوشش به فرمان، تن از فرمان یزدان روی گردان، تن بت پرست است و جان بت شکن، جان بندگی کند و تن خدائی آغازد، تن آشیانه این اهریمن است، جان آرامگه جانان. هیچ نبود خوشتر از دیدار دوستسوی جان روزان که آنجا جای اوست

در خواهش عقل و رهنمائی اوست بنده را در بدو تکلیف پس آرزوهای این تن را بگذار و آسایش جان بخواه، و در سایه وی بنشین و آسوده شو. باری بهتر آن است بگذارم و بگذرم، و بیشتر از این نگنجد در این نامه بسپرم، و با دوستان در این پیمان نامه به میان آورم، پس خدای دانا و راهنمای توانا را گواه می خواهم که بر آن از مادر زاده ام و برای سزای خواستن آماده، نخستین خداوند یزدان که آفریننده زمین و آسمان است از بندگانش شناسائی خواست، و خرد را که فرمانفرمای کشور تن و از پرتو رویش دل و جان روشن است به راهنمائی و شناسائی راهها و نامها و نشانههای خود به سوی ما فرستاد، و چیزهایی که رستگاری ما در آن است به وی آموخت. پس

## در صفات ثبوتیه است که باید برای خدا ثابت نمود

خرد در آغاز نمایش خویش به این سراچه تن درود آفریدگار و شناسائی پروردگار را فرمان داد، و به درگاه کارساز بی انباز رهنمون شد، پس به فرمان این پیغمبر پنهان شناختن خدا و پیغمبر آشکار که آورنده فرمانهای او است و شناختن نگاهبانان این کیش بسیار پسندیده و سزاوار است چنانکه فرمود: بگروید به خدا و پیغمبرش و به آن روشنائی که از آسمان به زمین فرستادیم و آیین ما هم همین است.

در صفات ثبوتیه است که باید برای خدا ثابت نمود پس به فرمان خرد در خداوند هشت نشان باید باشد که همه آنها یکیست و آن يك از هستی وی جدا نیست: نخست: همیشگی هستی اوست که بوده است و هست و خواهد بود، نبوده است روزی که نباشد، و نشاید روزگاری جز از فرمان وی استوار گردد، و اگر نه توانگر و بی نیاز و آفریدگار و کارساز نخواهد بود. دوم: تواناست هر آنچه بخواهد می شود و توانائیش به هر چه جز اوست پیوستگی و بستگی دارد، و هر زبردستی زیر دست توانائی وی است. سوم: زنده است و زندگانی بندگان نیز از اوست، و نباید گفت: زنده بودن خداوند نشانه برون از هستی اوست چنانکه برخی از بیخردان رفته اند. چهارم: خواهشمند فرمان است از بندگان و می خواهد کارهای ناپسند که زیان آورد بجای نیارند، و این خواستن هم دانستن و دانشی است که در نیکی و بدی ایشان دارد، و هرگز کار تازه ای که در پیش سپس آید بر وی نیاید، گروهی خواست خدا را به دو گونه پنداشته اند: یکی يك است با هستیش و برون نیاید، و آن دیگری برای ماها هست شد تا پیوستگی ماها به وی باشد. پنجم: خداوند داناست؛ از آنکه همیشگی در هستی اوست و هر آنچه پیدا و نهان است از وی بپاست، ناچار باید از همه کس آگاه باشد، ببیند و بشنود و بداند و دانشش چون

## در صفات سلبيه است که بايد از خداوند سلب نمود

توانايش به همه بندگان برسد . ششم : خداوند شنوا و بيناست ، نه آنکه مانند ماها بندگان نيازی به پاره ای داشته باشد ، همانا بينائی و شنوائی وی خود هستی است . هفتم : خداوند گوياست باز نه از راه نياز به پاره ای از زبان ، و گويائی خدا آفریدن آوازیست در تنی ، و اگر جز آن است کاست و کمی و زیان به بارگاهش راه يابد (1) . آری گروهی از دانشمندان را در گويائی خداوند سخنان است ، برخی گويائی را خود هستی دانند و گروهی جدا از خدا ، و ما هر آنکه دانشمند است و خاموش گویا دانیم . هشتم : خداوند درست کار و کردار است ، و داد از ستمگر خواهد ، و به فریاد ستم رسیده برسد ، و داد خواهی نماید ، و جز کار نیک نکند ، و آنچه زشت است از وی پدید نیاید ، و خود می دانی زشت کار از دانش تهی است .

در صفات سلبيه است که بايد از خداوند سلب نمود هفت چیز دیگر است که بايد از خداوند بردارند و برای وی روا ندارند ، بدین گونه آن هشت نشانه که شمار درهای بهشتند نشانه های هستی اند ، و این هفت بشمار درهای دوزخ نشانه های نیستی : نخست : خداوند دو چیز بهم پیوسته و آمیخته نیست ، و اگر نه هر يك را به دیگری نياز است و دیگر هستی خدا جاوید نمی ماند . دوم : خداوند را تنی نیست ؛ از آنکه تن را درازی و [...] (2) فرورفتنی در خور است ، و هر آنکه دارنده تن و نماینده این نشان او را جایگاهی باید . سوم : خداوند دیدنی نیست ، و اگر چنین است باید به يك سوی و کناری باشد تا دیده شود ، و تا تابش چشم به وی برسد ، و آنان که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله سه نفر دیگر را جز داماد

1- در چاپ سنگی : باید .

2- کلمه ای در متن ناخواناست و پاك شده است .

نيك نهادش برانگيختند خدا را دیدنی می دانند ، امید است با همان خدا که چهارم پیشوایان ایشان است هم آغوش گردند . چهارم : خداوند از آلايش که در ماهاست پاك است ، و پیرایه نیست که بر جایگاهی فرود آید ، و خداوند را دو گونه نشان است : یکی همتا و برابر ندارد و از هستی وی جدا نخواهد شد مانند توانائی و زندگی ، دوم از هستی وی بیرون است مانند روزی دادن و هستی دادن ، و این نشان را همتائی است . پس بوده است روزی که روزی نمی داده است و هستی نمی بخشید . پنجم : از برای خداوند انبازی نیست ، و دو تن نباید خدائی کنند ، و اگر دو تن باشند خواهش ایشان در يك دم فراهم نیاید ، و این سخن دراز است و زبان من کوتاه . ششم : خداوند را نشانه های افزون از هستی نیست مانند دانا بودن به دانائی و توانا بودن به توانائی . هفتم : او را نیازی به بندگان نیست ، و اگر نه از توانائی دور است . پس بدان به زبان دیگر خداوند دادگر آفریننده آسمان و زمین است ، و به جز او آفریننده ای نیست ، و او را به چیزی که به او ماند نتوان شناخت ؛ زیرا که او را مانند نیست ، و او را چگونگی نبود ، و بر چیزی نبود ، و برای خود جائی نیافرید ، و پس از آفرینش بندگان توانائیش افزون نشد ، و پادشاهیش همیشگی است ، و او را سستی و ترسی از تنهائی و چیز دیگر پیدا نشود ، و فرمانهای خدا سخت است ، و کسی از خدا پرسشی نکند ، و برابری نتواند ، و هر چه خواست همان است و خواستش به ناچاری نیست ، و از بندگان بندگی خواسته است برای آنکه بهره ای دهد نه آنکه خود بهره برد . همانا باز خرد گوید : بندگی کردن تو باید به خواست خدا باشد ، و کسی خواست خدا را نداند مگر آنکه با خدا راهی پیدا کند تا آنچه پسندیده و شایسته بندگی است فراگرفته بیاموزد ، و خود روشن است همه بندگان به آن درگاه راه ندارند مگر آنان که در شمار يك صد و بیست و چهار هزار پیغام آور از پروردگار بودند .

## در ستایش پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و فرزندانش برگزیدگان آن بزرگوار است یکان یکان

در ستایش پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و فرزندانش برگزیدگان آن بزرگوار است یکان یکانو برگزیدگان از ایشان پنج تن اند ، و يك تن به آئین ما که پس از همه برانگیخته شد و در سال هزار و سیصد و هفده در خانه خدا این پایه بلند را استوار فرمود بر همگی افسری و برتری داشت ، و جامه پیغمبری را به راستی و درستی پوشید ، و بر آنان که در روی زمین بودند از خُرد و بزرگ ، پیر و جوان ، سیاه و سفید ، فرمان یزدان را رسانید ، و کوشش بی اندازه فرمود ، و هراسی از کسی در دل نداشت با آنکه رنج و آزار فراوان از بی خردان روزگار خود دید ، برای خواست خدا شکیبائی آغاز کرد ، دولب به نفرین نگشود ، و سزای ناسزاهای ایشان را روا نداشت جز خواهش آمرزش ، تا آنکه دل‌های بنده های رمیده را به سوی خداوند بی مانند برگردانید . و تاکنون افزون از يك صد هزار کرور خدا شناسند ، سپاس این پیغمبر برگزیده را فراموش نکنند ، و در پنج هنگام بر بلندیاها آوازه بزرگی و بزرگواریش را برآورند . و برای راستی گفتار آن پیغمبر بزرگوار دو گواه درخشنده تابنده همراه بود : نخست : فرمان یزدانی و نامه آسمانی است که رشته آئین این گروه انبوه به وی پیوسته و بسته است ، و هر آنچه در بالا و پست هست در اوست ، و هر کس از این آئین و دستور کناره جوید به همان نامه آسمانی سوگند می خورم که وی بدبخت است و زبانی سخت دارد . و شگفت آن است هر شیرین زبان و تیز سخنی که پاره ای از این نامه بخواند فریفته وی گشت ، و هر دانشمند بی مانندی از شنیدن گفتاری از آن ، نامه های گذشتگان و پیشینیان را بشست . پس هر کس از پیروی این نامه سر پیچد باید سرش را برداشت و به آتشش سوزانید ، و از شمار خداپرستان دورش کرد ، و پاداش همیشگی او را به فردا خواست . و گواه دیگرش : که در آستین و پروریده آن دست مهر آئین بود فرخنده داماد نیک نهاد ،



### در شش چیز از عقاید و هفت چیز از قواعد که اصول و فروع ایمان است ترجمه می شود

نماینده برازنده وی است که با بندگی پسندیده سی سال در سایه آن سایه خدا آسایش فرمود و دمی جز خواهش وی نیاسود، گفتارش را شنید و از کردارش آموخت، در راهش خونها ریخت و جانها گرفت، تا پس از سی سال و چیزی تن پاکش به خاک شد، و یازده تن از پاکان فرزندان آن بنده یزدان برای نگاهداری این آئین جانشین شدند، و سه تن از ایشان به نام پیغمبر و سه تن دیگر هم نام پدرند، و دو تن هم نام یکدیگر، و نام یک تن برانگیخته از نام برادر، و آن یک به نام چشمه دانش است، و فرزندش مانند پور عمران دور از آلاش . پس باید همیشه گفت و گروید و در دل سپرد که : هر یک از این سیزده تن با آن یکتا گوهر بی همتا که دخت پیغمبر است برابر و برادری ندارند و ما را به جز ایشان پناهی نیست، و از شناسائی و راهنمائی ایشان خدا را شناخته ایم، و در روز نخست به دوستی ایشان پیمان بسته ایم، و در این جهان راه بندگی از ایشان آموخته ایم، و در روز پسین هم از خواست ایشان به بهشت جاویدان رخت کشیم، و از آتش سوزنده دوزخ رهائی یابیم مگر چند چیز را نپذیریم و بگذاریم .

در شش چیز از عقاید و هفت چیز از قواعد که اصول و فروع ایمان است ترجمه می شود نخست : بالا رفتن پیغمبر برگزیده است از زمین به آسمانها با همان تن پاک دیده شده در پایان شب که انجام آن رفتن رسیدن به خداوند بود، و کسی هم در میان نبود و سخنان چند شنود و برگشت و به بستر خواب خویش آرید، و هر کس جز این سخن گوید پیغمبری او را نخواسته است . دوم : گرویدن به پرسش دو فرشته فرخنده است در گور . سوم : کشیدن پل است بر دوزخ برای گذشتن که درازی آن سه هزار سال می نماید . چهارم : آویختن ترازوی داد خواهی است برای سنجیدن کارها .

پنجم: هستی بهشت و دوزخ است در آسمان و زمین نه آنکه سپس آفریده شود. ششم: راست دانستن مرگ و برخاستن مردگان از گورهایشان با همان تنهای فرمان برده و گناه کرده، و برپاشدن روز رستاخیر است برای سزا دادن. و این شش چیز پی و بن و بیخ این درخت برومندند، و از آن نیز شش شاخه دمیده است که هر کسی باید به آنها چنگ زند: نخست: نماز است که ستون کیش ماست، و از وی این چادر بلند افراشته و پاست. دوم: دادن افزونی خواسته (1) به هشت گروه از درویشان. سوم: رفتن به سوی خانه خداست با توانائی. چهارم: جنگ کردن با شمشیر است با آنکه از این آئین برگردیده اند یا آنکه نگریده اند. پنجم: فرمان دادن به نیکی و باز داشتن از بدی است. ششم: دوست داشتن این چهارده تن است با دوستی دوستان و پیروان از فرزندان ایشان. و سپس فرمان ایزد است که از گناهان هفتگانه پرهیزیم و اگر نه سزاوار آتشیم: نخست: برای خدا انباز نخواهیم. دوم: پدر و مادر را نیازاریم. سوم: خون ریز نباشیم. چهارم: از خواسته (2) بی پدران و مادران نخوریم. پنجم: از می خوردن کناره جوئیم. ششم: از دادن فزونی خواسته گریز نکنیم. هفتم: از جنگ کردن با بدآئینان نگریزیم.

1- خواسته: مال، ثروت. (فرهنگ معین 1/1449)، مؤلف نیز در سطور پاینتر بدان اشاره می کند.

2- مال را به فارسی خواسته گویند. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

و خُردتر از این گناهان افزون از هفتصد است که پرهیز کار باید از آنها دوری جوید، و اگر نه خداوند بر وی خشمگین شود. و از پیشوایان ما رسیده است: « آن کس که از گناهان بزرگ دوری جست گناهان کوچک وی آمرزیده [می شود] » (1). و دیگر بازگشت به سوی خداوند از گناهان هر دم و هر هنگام فرمان یزدان است، و پاره ای از این آئین کار دل است و پاره ای کار زبان و پاره ای بر همه اندام تن. هان هان! یکی از دانشمندان فرموده است: نیک بخت ترین مردم کسی است که آهنگ چیزی کرد و بیافت، و بدبخت ترین بدبختان آن است که آهنگ چیزی کرد و از آن بار رسته شد. ای برادر! همه نیکی و خوش بختی را در تو اندوخته و نهاده اند و هر آنکه جوینده است یابنده. چرا از درخت نیک بختی دوستی خدا میوه ای نمی چینی؟ و بهره ای نمی خواهی پس از جان و دل به سوی او بشتاب، و از دریای بی پایان گیتی گوهرهای کران (2) برآور، و از آنها کامیاب شو تا به فردا آسوده باشی و خوش زندگی کنی. دانائی گفت: مردم این جهان از یگانگی خدا بیرونند و خدایان بسیار پرستش کنند، و هر آن که پرستش بسیار است خستگی اش سخت و اندوهش فراوان و پراکندگی اش بی اندازه.

---

1- در روایتی از امام موسی بن جعفر علیه السلام چنین آمده: « من اجتنب الكبائر من المؤمنین لم یُسئل عن الصغائر ». در حدیثی دیگر از امام صادق علیه السلام می فرماید: « من اجتنب الكبائر كفر الله عنه جميع ذنوبه ». بنگرید به: من لا یحضره الفقیه 3/575 ح 4967.

2- شاید: گران.

## در شرمساری جامع این اوراق است از گناهان و وجوب توبه به حضرت سبحان

در شرمساری جامع این اوراق است از گناهان و وجوب توبه به حضرت سبحانکنون کار این بنده است که جز خدا همه چیز را بنده ام ، و هر پلیدی را ستایش کننده ، نه خدا را شناخته ام ، و نه پیغمبری را دوست داشته ام ، و نه پیروی پیروان ایشان را نموده ام ، و روزگار گرنامه خود را نابود و ناچیز کرده ام ، با همه نادانی و ناسپاسی که می دانم در روزگار من گذشته است شگفت آن است در این دم ، بازگشت به سوی خدا نمی کنم با آنکه مرا هر هنگام می خواند ، و می فرماید : دَرِ بخشایش من گشاده است ، هر آنچه زود آئی دیر است . ای بنده گناه کرده ! به سوی من بیا ، امیدواری پیشه خویش کن و رشته لابه و زاری و بندگی خود را مبر ، و بدان هر آنچه بندگان من آرزوی کنند و بخواهند می دهم ، و اگر بخواهم بهر کدام آرزوی همه آفریدگان را بدهم چیزی از آنها کاسته نشود . پس بخواه تا بدهم ، و روی به من کن تا آرزویت بر آورم ، و کار به من واگذار و به کرده و داده من خشنود شو ، و دیگر از گریز پائی بگذر ، و دمی به درب خانه من گریه و زاری نما که مرا از این کار خوش آید ، و بگوی : اگر برانی توبه که روی آورم ؟ و چاره کار خود از کجا چشم دارم ؟ پس پشیمانی از گناهان کاری شایسته و پسندیده است از این کار کناره مجوی ، و بر این در پناه بیاور . پس خوشا آن کس که در نامه کردارش در زیر هر گناه بازگشتنی از دل و زبان باشد ، و کار فردا را امروز کند . و گویا دیده یا شنیده باشی : در روزگار پیش هر آنکه گناهی می کرد به در خانه اش نوشته می شد و هر کس می دانست ، و در این روزگار برای آنکه رسوا نشوی هر گناهت به در خانه دلت نگاشته می شود ، چون فردا سر از خاک برداری همه گناهانت را مردم بخوانند و رسوائی آن روز که پنجاه هزار سال درازی اوست بیشتر است از این روز کوتاه در گذر .

## در اینکه ما را دو کس لازم است : عالم با خدا و پادشاه دادخواه

و در پاره ای از نامه های خدائست : ای فرزند خاک ! مرا بخوان و به من امیدوار شو که من گناهانت بیامرزم و باک ندارم . و آورده اند : یکی از گناه کاران پشیمان شد و به روی در آمد و سر بر زمین نهاد و گفت : بار خدایا ! من منم و تو تویی ، من آنم که بر سر گناه شوم و تو آنی که بر سر آمرزش . آوازی شنید : چنین است که گفتمی ، سر بردار آمرزیده شدی . پس بهره بازگشت بنده به سوی آقای بخشنده آمرزش است . آری : تا نکنی تو نتوانیم ماگر ندهی تو چه ستانیم ما نیست در این کارگه گیر و دار جز تو کسی کاید از او هیچ کار

در اینکه ما را دو کس لازم است : یکی عالم با خدا و دیگری پادشاه دادخواه این بنده روسیاه در آغاز این پیمان نامه روی سخن به دو کس دارد و در این نامه می سپارد . پس بدان ما بندگان را دو کار است که باید بجا آوریم ، یکی کار تن است و دیگری کار جان ، و ما باید این دو را هر روز روزی شایسته دهیم تا آسوده شویم : روزی تن مانند وی نیست شود ، روزی جان چون وی همیشه بماند ، و ناچار در این جهان این دو گونه روزی و خورش ناهمتا را باید فراهم آوریم ، و پس از کوشش بی اندازه به جان و تن بخورانیم . و خداوند روزی دهنده ، این دو را بدست دو کس سپرده : یکی پادشاه دادگر است و یکی دانشمند دانشور ، و ماها برای نادانی که داریم برتر از آنچه در خور تن است روزی خواهیم ، و چون خواست ما جز از خواست خدای داناست کوشش ما را سرانجامی نیست ، و هر دم سرکشی کنیم و دشمنی نمائیم ، و خونها ریزیم ، و همه آن برای کمی و افزونی روزی است که از برای تن می خواهیم . و بدین گونه است جامه پوشیدن و خانه خواستن و جفت گرفتن ، همه آنها برای خواهش تن است .

## در مدح پادشاه جمجاه

در مدح پادشاه جمجاه که همواره عادل و دادخواه استپس خداوند دانای توانا برای آسایش و آسودگی و دادخواهی و خاموش کردن آتش زیان، پادشاهی دادگستر و فرمانفرمائی پاك گوهر برانگیزاند تا آنچه در خور هر کس است بدهد، و دادرس باشد، و نگذارد ستمگر فزونی خواهد و درویش را ستم کند، پس از این راه و از این سخن روشن من دانستی در هر جهان پادشاهی باید باشد که جهانبانی کند که آسایش هر جهانی از جهانبان است، و از دادخواهی وی روی زمین مانند گلستان، و ناچار این پادشاه باید پراکندگی بندگان خدا را که بستگان وی اند نخواهد، و از کردار هر کسی آگاه باشد، و گر نه نتواند سزای بدکاران و ستمکاران را دهد و دادرسی از ستمدیدگان نماید. و پادشاه باید خود رسیدگی و پرسش از بیچارگان کند که در نهاد نزدیکان دربار اندیشه های خام است، و آرزوهای نافرجام، هر چه نزدیک باشد اندیشه نيك پادشاه را ندارد، و پروائی از شوریدگی و بیچارگی کشوریان و لشکریان نکند، خود بلندی خواهد اگر چه همه مردم پست شوند، و بر بالش آسایش خسبد اگر همه بندگان بی خواب، و در نهاد پادشاه این اندیشه ناپسند نیست، و کیست مانند وی؟! پس بشنو پنجاه سال چیزی افزون در این جهان، این شاهنشاه کاردان زندگانی به کامرانی فرمود و بندگان خدا را هم به سایه خویش زندگی خوش داد، و دشمنان ایشان را به تازیانه خشم براند، و هر کسی را به اندازه اش از توانگر و درویش، مرد و زن، خورد و بزرگ، سیاه و سفید، دانا و نادان، نوازش بی پایان نمود، و ایشان را از پریشانی برآورد، و هر يك را به کار شایسته استوار داشت تا هر کس به آسودگی پی کار خود رود و نانی خورد، و تندرستی آن جان جهان را از خداوند یزدان خواهد، و لب به نگونساری دشمنان وی گشاید.

پس از چه راه پاره ای از این مردم زبان ستایش ندارند ، و از این آسایش و فیروزی و فرخندگی سپاس پادشاه را بجا نیاورند ، همانا ستمی بر خودشان است و آن مایه رسوائی و زیان . هان هان ! آسودگی تن برای آن است تا جان بیاساید ، و آسودگی جان برای پرستش یزدان ، و راه پرستش یزدان در دست آن دانشمند دانشوری است که در آغاز این سخنان یاد کردم و گفتم : روزی جان را از وی باید خواست و به سوی وی باید شتافت ، پس تن خاکی آشکار تو را پادشاه روزگارت نگاهداری فرمود و بهره وی را داد و آسوده اش گذارد ، اکنون باید به آستان دانشمندان و پاکان برگزیدگان که روزی جانهای ماها به دست ایشان است در پنهان رویم ، و آنچه راه رستگاری است بخواهیم . و نخست کسی که بر همه دانشمندان سرور است و از همه ایشان داناتر پیشوای دوازدهم این گروه برگزیده است ، و راهنمای بینای فرخنده که جهانیان از وی بیاست و روزی دهنده جانهاست ، چون در این روزگاران خدایش در پرده های چشم بندگان پنهانش فرمود ناچار از نمایش وی گروهی از دانایان و دانشمندان را آفرید و به جای وی نشانید تا از ایشان این گرسنه را هم خوراك و خورشی در خورش داده شود . و من شگفت از آنان دارم که دانشمندان جهانند پیوسته برای آسایش پرورش تن در هر ماه و سال روزی بیرون از شمار اندوخته کنند و یادی از جان ننمایند و وی را گرسنه و ناتوان خواهند ، پس ای مستمند ! اندوخته جان چه شد و روزی وی کجا رفت ؟ ! اندوخته تن چه تنت آشکار است ، و اندوخته جان در کجا پنهان است ؟ برگوی چه اندوخته ای ؟ و چه کردار خوش سپرده ای و در کجا نهاده ای ؟ پس تو را که با خویش این کیش است با دیگران چه اندیش داری ؟ تو جانت را تن کرده ای و به آرایش وی پرورده ای ، با این ناپاکی و بی باکی خواسته ای دیگران را از خاك و خاشاك پاك كنی ، پس مرا روی سخن با آنان است با آنکه به نام دانشمندان از کیش زشت و ناستوده خورسندند .

## در اینکه بندگان خدا به مثابه گوسفندانند و ایشان را دو شبان و پاسبان لازم است

### در روی سخن با پادشاه جهان است

در اینکه بندگان خدا به مثابه گوسفندانند و ایشان را دو شبان و پاسبان لازم است می گویم: این گوسفندان را دو شبان است و این گله پریشان را دو پاسبان، یکی کار نمای امروز است و دیگری کارپرداز فردا، هر دو را خدا برای نگاهبانی فرستاده تا دندان تیز شده دشمن به هیچ يك از ایشان گزندی نرساند، یکی توانائیش از دانائیت و دیگری را دست و بازوی توانائی، این دو تن باید بخوانند و دمی نیاسایند و از یاد این بیچارگان بی سامان بیرون نروند که گرگان گرسنه شکاری جز اینان ندارند و خود می دانی این گوسفندان از آن دو تن نیست همانا چند روزی در چراگاه این جهان به ایشان سپرده شده است، اگر این دو تن به چند همگام از چاشت و شام کنار جویند، و دشمنان از راست و چپ آنها دست یابند و آنها را نابود نمایند. پس در روز بازخواست پاسخ خداوند دادخواه را چه گویند؟ و به چه زبان بهانه آورند؟

در روی سخن با پادشاه جهان استپس پادشاه باید از یاد بندگان خدا نرود و در نهادش اندیشه داد باشد که رونق و زندگانی جهانیان از آن است، و پادشاه دادگر از باران ریزان بهتر است، و آن که ستمگر است ستم بر وی بماند و بر ستمدیده آنچه دیده است بگذرد. پنداشت ستمگر که ستم با ما کرد در گردن او بماند و بر ما بگذشت و هر آنکه با زبردستان ستم کند دشمنان را خوشدل دارد، و دیگر هر آن که ستمکار است کارش تباه و روزگارش کوتاه. آورده اند: انوشیروان پرسید: چرا روزگار باز از گنجشک کوتاه تر است؟ هم پشت (1)

1- هم پشت: وزیر را گویند. (حاشیه مؤلف رحمه الله).



وی گفت: برای آن است باز ستمگر است و گنجشک ناتوان. و دیگر پادشاه نگاهدار زینهار است و برپادارنده، و نزدیکترین ایشان به خداوند آن کس است آنچه به وی سپرده اند درست باز دهد، و بر این زینهار زیان و ستم روا ندارد. و دانشمندان فرموده اند: شیر درنده بهتر از فرمانده ستم کننده است، و هر آن که بر بستگان خود ستم کرد دشمنان خود را یاری نمود. و داد خواهی پاره ای از روز بهتر از پرستش هفتاد سال است. و مرد بینائی خوش فرمود: اگر دانم در روزگار خداوند يك خواندن مرا بشنود آنرا بر پادشاه جهان کنم تا بهره آن به همه بندگان رسد، و دیگر آنان که سر رشته کارها به دست ایشان است و از نزدیکان دربار به شمار آیند شاید از سخنان چاپلوسی و خوش آمد پادشاه را گویند، و به دروغ گوئی زبان بگشایند و فریفته اش کنند تا اندك اندك آبادانی کشور از ستم ایشان ویران شود. پس سخن راست و درست نکوهش و سرزنش ندارد، و پادشاه را از سخن راست شادمانی افزایش، و بر دل وی جای گیرد، آن گاه پندارهای آشفته و کردارهای درهم رفته را فراهم آورد، و اگر نه این گروه دشمنان شاهند نه نیک خواهان همراه، چنانکه زمین مرده از دانه های باران زنده شود آنها هم باید دلهای افسرده و تنهای پژمرده را زندگانی دهند و به سایه آسایش پادشاه آوردند و سرهای سرکشان را به سنگ خاری بکوبند، دشمن از خانه شاه بیرون کنند و دوست از برایش افزون، در خانه تاریک چراغ افروزند نه آنکه خرمن زندگانی بندگان خدا را بسوزند، دودمان چندین ساله را از بیدادی بیاد ندهند و برای خواستن و گذاردن سیم و زری کشوری را ویران نخواهند. و این بنده گستاخ می گوید: نزدیکان دربار شاهنشاه دادخواه به مانند اندام تن اند چنانکه کسی زیان و بدی هیچ يك از اندام خود را نمی خواهد پادشاه نیز چنین است، پس چرا همگی زیانی و ویرانی این تن را خواهند.

## در روی سخن با علماء کبار است

پس هر يك از بندگان درگاه و نزدیکان بارگاه سستی در انجام فرمان کند هما (1) تیشه بر ریشه هستی خود زده و از زندگانی خود کاسته و برای دشمنی و ستیزی خود برخاسته است .

در روی سخن با علماء کبار استدیگر روی سخنم به سوی دانایان و پیشوایان این آئین است ، آنان که گویند : ما راهنمای بندگانیم و در کالبد این جهان جان ، و خدا را از رنجهای فراوان بهتر از دیگران شناخته ایم ، و از راه دانش و بینش به نامها و نشانها و فروزشهای خدائی پی برده ایم ، بدین گونه بیخ و بن پی و شاخ روی و پشت هر چیزی که دیده و نادیده است بر ما روشن است ، و مردم نادان باید به سوی ما آیند و از ما خدا را بشناسند و از راهنمایی ما سزاوار بهشت شوند . پس این گروه باید به این جهان دلبستگی نداشته باشند و از این پیره زال سالخورده که چندین هزار شوی کرده باید کناره جویند ، و به مانند پیغمبران و پیروان ایشان جامه پشم و نیاز پوشند و کردارشان پند دیگران باشد و گفتارشان برای خشنودی یزدان ، خدا بنگرند و از خود بگذرند ، مردم را راهبر باشند نه راهبر ، آنچه گویند بکنند و آنچه می کنند ستایش باشد نه نمایش ، فرومایه را بر توانگری برتری ندهند و از آنچه ناشایسته است چشم پوشند ، و بر آنچه باید کنند چشم گمارند ، دلهایشان به دوستی خدا استوار و همیشه تنهایشان رنجور و نزار باشد ، مردم از بدی ایشان در پناه باشند و به نیکی آرزومند ، بر دشمن ستم نکنند و نافرمانی دوست را روا ندارند ، چون شب در آید به پای بندگی برخیزند و اشک شرمندگی بر رخساره ریزند ، گوششان به فرمان و نامه آسمانی بر زبان ، چون یاد از بهشت کنند از بسیاری امیدواری بر آن بنگرند و چون به دوزخ بنگرند از ترس و بیم خون بگریند ، چون روز آید برای در ماندگی بیچارگان بشتابند و از یاری

## در اینکه بی مبالاتی نگاهبان باعث ظهور آن اعمال قبیحه می شود

### بعضی از علائم ظهور فرج اعظم است

درویشان درنگ و دریغی ندارند، از پادشاه خواهش داد کنند و برای خواهش تن وی را رنجه ندهند، اگر کارشان برای خدا باشد گفتارشان در دل آگاه پادشاه بسیار بزرگ آید، و اگر نه از هر کس کوچکتر و از هر چیز پست تر باشند.

در اینکه بی مبالاتی نگاهبان باعث ظهور آن اعمال قبیحه می شود و همه آنها را از نگاهبان مؤاخذه می کنند پس بر ایشان است به نزد پادشاه جهان روند و نیکی هایش را یاد کنند و پادشاه را از ستمهای ستمگران آگاه نمایند، و به زبان نرم و شیرین پند و انبازی دل نشین گویند، نه اُنست نوید و امید شایسته نباشد شایسته تر از آن بیم و ترس دادن از آتش سوزنده است به آن کس که داد خواهی و به دادهای بندگان خدا گوش فرادهد.

بعضی از علائم ظهور فرج اعظم است پس این دو تن را سزد با هم که دانا و توانا هستند کارهای کشور و لشکر را به فرمان خداوند یزدان رسیدگی کنند و نگذارند مردم از کیش خودشان برگردند و از آئین پیغمبر برگزیده روگردان شوند، و اگر نه ستم شهرها را فراگیرد، و نامه آسمانی کهنه شود، و چیزهای تازه پیدا گردد، چنانکه نمک آب شود این کیش هم ناچیز گردد، و دروغ گویان بر راست گویان برتری جویند، و گناه آشکار شود. بدین گونه مردان به مردان و زنان به زنان بسازند، آنکه نیک کار است خاموش شود و گفتارش پسند نباشد، و آنکه زشت کار است دروغ گوید و کسی آنرا برنگرداند، هر کوچکی بزرگی را کوچک شمارد، و گناه کار را چون به گناه ستایش کنند بخندد، و به خردسال مزد دهند آنچه را به زن دهند، و مرد خواسته اش را در نافرمانی خدا ببخشد، همسایه همسایه را بیازارد و کسی او را باز ندارد، و آنکه گرویده به این کیش است نزد ناسپاس خوار باشد و بر وی سرزنش کند، و می را به آشکارا خورند و بر آن گرد آیند، و از

خداوند نترسند، و راه نیکی بسته شود و راه بدی باز باشد، و خانه یزدان بیکار بماند، و از رفتن به دیدن آن هم آلوده باشند، و مردان برای مردان خودشان را فربه کنند مانند زنان از برای زنان، و مرد گذرانش از سپس (1) و پشت شود چنانکه زن از پیش، و جوانان بر سر شانه زنند مانند زنان و مزد گیرند مانند ایشان، و آنکه دارنده خواسته است کمیاب و ارجمندتر باشد؛ از آنکه گرونده است، و گواه دروغ بسیار شود، و این کیش را به خواهش خویش هر کس افزون خواهد، و مرد به بهتام (2) کشته شود، و مرد برای جوان ساده بارشکنی کند که جان و خواسته اش را دریغ ندارد، و اگر مردی به نزد همخوابه اش رود او را سرزنش کنند، و مرد از کار زن روزی خواهد، و خورد و وی را به مزد دهد، و به چیز کم بسازد، و برد باخت و فروختن می آشکارا شود، و زنها خودشان را به آنان که از این کیش بیرونند ببخشند، و کسی نتواند باز دارد، و خواندن و شنیدن نامه آسمانی بر مردم گران و سنگین شود. و همسایه به همسایه مهربانی کند برای ترسی که از وی دارد، و خانه های خدا بیکار بماند، و راستگوی ترین مردم آن باشد که دروغ گوید، و بدگویی مردم نمک گفتگوها شود، و پادشاه هر ناسپاسی را بر هر خداشناسی برتری دهد، و مردمان به پادشاه جهان نزدیکی جویند برای دشنام دادن به فرزندان پیغمبر، و ریختن خونها را سبک بشمارند، و مرد حکمرانی را برای خدا نخواهد و به پلیدی زبان او را بشناسند، و خواسته مرد پاک نباشد؛ از آنکه بهره خدا را ندهد، و نماز را سبک بشمارند، و گور مرده را بشکافند، و آزار کنند و جامه [وی] را بفروشند، و مرد در هر هنگام از چاشت و شام مست باشد، و چرنده ها یکدیگر را بدرند، و مرد به جایگاه نمازش رود چون برخیزد بر او مزد و سزائی ندهند، و دلهای مردمان سخت شود، و چشمهای ایشان خشک، و یاد خدا سنگین، و نمازگزار برای مردم نمازگزار تا ببینند، و اگر کسی فرمان به نیکی دهد و از بدی کسی را باز دارد

1- کذا، شاید: پس .

2- کذا، ظاهراً: بهتان .

## در شرح کسانی که اطراف علماء عظام می باشند از نیک و بد

دیگران او را سرزنش کنند و گویند: تو را به اینکار چه؟ و مردم آنچه بدانند و برای خواستن آن کوشش کنند جز خداست، و هر آنچه به درویش ناتوان دهند از روی خنده باشد، و آنچه بسیار دهند از برای گناه است، و آنچه ندهند در راه خداست، و بدترین مردمان پدر و مادر است در نزد فرزند، و خوشتر نزد وی بهتام (1) زدن به ایشان است، و خوشنود شدن به مُردشان، و آن که نمازگزار و مردم را بدان بخواند مزدور شود. و مردم آنچه بخورند و با خودشان بخوابند باکی نکنند که آیا پسند است یا ناپسند؟، و آنکه خواسته بی پدر و مادر را بخورد برای یار خود بگوید و بر آن خرسند گردد. و پندگویان از آنچه گویند نکنند، و به جایگاه های بلند برابر مردمان برای خودنمایی برآیند. پس پیشکاران درگاه و کارگزاران پیشگاه پروردگاری از خدیو دادگستر و دانشمند دادخواه و پیروان ایشان بدانند آبادی کشور و آرایش لشکر از او آگاهی و نگاهبانی یکان یکان از زیردستان است، چو برگشت به تن کند یا جان، خوشا آن کس که از بیم فردا بیندیشد و در پی کار بندگان خدا کوشد، و بدا بدان کس خانه ناپایدار آباد دارد و خانه جاویدان را واگذارد.

در شرح کسانی که اطراف علماء عظام می باشند از نیک و بدو دیگر سختم به نزدیکان و بستگان دانایان این جهان است در برابر نزدیکان پادشاه کاردان. این گروه بهترین مردمان اند و بدترین ایشان بهترند؛ از آنکه مانند ستارگان به گرد آن دانشمند فرزانه که آموزنده چون ماه تابان است در هنگام آموختن دانش بهره مند می شوند

## در عجز و لابه این عاصی گناه کرده غافل است و وصیت آخر من و آرزوهای باطنیم

و به بندگان خدا که نادانند می آموزند ، و این آئین از انجمن ایشان خرسند است و همیشه به یاد خدا و شناسائی کردار و گفتار پروردگار می باشند ، و همواره به دانستن پرسش های فرمان و نافرمان یزدان فرو می روند ، هیچ کس را در فردای رستاخیز مزدی بیشتر از این گروه نیست . و بدترند از آنکه اندیشه های خام در نهاد ایشان است . روشن تر گویم : اگر کار زشتی به هر يك از ایشان روی کند و آن نافرمانی خداوند باشد دریغ نکنند ، و آن آموزگار آموزنده را با خودشان همراه کنند و بفریبند ، و این مردم از ایشان آئین چند ساله را بگذارند و نزدیک با گروه دستاریان نشوند ، چه می شد از این خاک پای پاکان برگزیده که شب و روز کاری و کرداری جز ستایش و یاد ایشان ندارد پندی بیاموزند و بر آنچه نوشته ام اندرزی خواهند که مردم را چشم براینان است نه بردیگران . خدا و پیغمبر و نامه بزرگ خدائی و پیشوایان ما از شماها شناخته می شوند و جامه و دستاری که پوشیده اید و بر سر گذارده اید نشانه های این کار است ، و هر آنکس این گروه را شناخت چگونه می تواند به دیگری شناساند ؟ !

در عجز و لابه این عاصی گناه کرده غافل است و وصیت آخر من و آرزوهای باطنیم پس این جامه و دستار ، دروغ و فریب و دام است . ای بیچارگان ! دمی گرد هم بنشینید و بر این آئین بگریید ، و بنگرید چه شد آن کوششهایی که بزرگان ما در ماندن این کیش کرده اند ؟ ! و آنچه داشته اند از جان و فرزند و خواسته در این راه گذارده اند . همه برای آن بود که شماها این دو ستون سخت پی را که یکتا دانستن خدا و گرویدن به پیغمبری پیشوای دو سرای است برپای و افراشته دارید و این دو را تیشه زنید و سرنگون نمائید . شگفت دارم از هر کاری دست برداشته اید و برای سرنگونی این دو ستون ایستادگی

نموده اید! چرا می گوئید و نمی کنید؟ و چرا برای خود می خواهید آنچه را که برای برادران دیگر نمی خواهید؟ و چرا به آرایش این جهان بدین گونه فرو رفته اید که دیگر نتوانید بر آید؟ اگر خدا خواهید چرا نشانه خدا در شماها نیست؟ کجا جامه و دستار نشانه پروردگار است؟ همانا نیکی کردار و پاکی رفتار پسندیده و شایسته است. هان هان! خاکم بر سر و خاکستم بستر! من هم یکی از دستاریان و فریب دهندگان بندگانم، جز گناهان دیگرم از آشکار و پنهان. گاهی به جای پیغمبر برگزیده می نشینم و مردمان را راهنمای این آئین باشم. رویم سیاه و کارم تباه! من کجا و این جایگاه بلند و جامه ناپسند؟ اگر پیغمبر مرا در این جهان به جای خود بیند چه گوید؟! اگر مرا جز این گناهی نباشد همه آتش دوزخ مرا بس است، و دیگر کسی را نشاید جز من به آتش بسوزد، مگر آنکه پس از این دوستی پیغمبران و فرشتگان و پاکان از بندگان و دیگر دوستی این یازده تن و دوستی پدر و مادرشان را با پیروی فرمانهای پیروان ایشان را روزی من کند تا درست به مرگ و گور و پرسش دو فرشته آینده و بهشت و دوزخ و آنچه پیغمبر راستگوی فرموده است که در روز رستاخیر برپا می شود بنگرم، و ترسناک و امیدوار باشم، و از خواندن نامه آسمانی کوتاهی ننمایم، و بدیدن مردگان روم، پدر و مادر را با رفته گان از دانایان یاد کنم، و به بزرگان از بندگان خدا مانند فرزندان پیغمبر دوستی پنهانی خود را آشکار کنم، و بهره ایشان و درویشان را از خواسته و اندوخته خود بدهم، و از این شهر ویران خود را بر آورم و به گورستان شهر پیغمبر برگزیده، این مشت استخوان را برسانم و در آنجا بمانم تا بمیرم، و از کامهای روندگان خاک شوم. و اگر نه هر کجا مرا مرگ رسید آنکه بازمانده من است مرا در همانجا به خاکم بسپرد که فرشتگان آسمانی برای بردن این تن ناتوان به همسایگی پیشوایان من توانائی دیگر دارند.

و دیگر بستگان و دوستان مرا سزد از آنچه جان من از آن خرسند است به آنچه توانائی دارند در شب آدینه و روزهای سوگواری دریغ ندارند و برای من آمرزش خواهند و هر آنچه کنند ده يك آن اگر به من رسد آسودگی در خانه تاريك گور من پیدا شود و دیگر مرا مرده پندارید و از آنچه بینید پند گیرید .



ص: 129

**روح وريحان دهم**

**اشاره**

روح وريحان: العاشرة

.



### در هجرت حضرت عبدالعظیم علیه السلام از حدود حجاز و عراق عرب به شهر ری

در هجرت حضرت عبدالعظیم علیه السلام از حدود حجاز و عراق عرب به شهر ری وفی سورة النساء قال الله تعالى : « وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً » (1). بدان حضرت عبدالعظیم به بیاناتی که در رحلت آن بزرگوار مذکور می شود معلوم است در زمان معتز بالله که از خلفای بنی عباس و معاصر زمان حضرت امام علی النقی علیه السلام بود از سرّ من رأی نهضت و هجرت فرمودند ، و به خطّه ری نزول اجلال کردند ، و جهت حرکت ایشان هم به امر و حکم امام علیه السلام بوده است ، و چون اصحاب حضرت جواد علیه السلام و از خیار و کبار محبّین و مقرّبین حضور مهر ظهور ابوالحسن الثالث امام علی النقی علیه السلام بود خلیفه معاصر مسطور نهایت خوف از آن بزرگوار داشته ، لهذا در مقام اذیت و قتل وی برآمد . ناچار به فرموده آن سید بزرگوار از جوار فیض آثار ایشان مهاجرت نمودند و از عیالات خود مفارقت کردند . و بعضی نقل کرده اند : به عزم زیارت مرقد منوره مطهر حضرت رضا علیه السلام از سرّ من رأی بیرون آمد و ببلاد خراسان متوجه گردید . چون به شهر ری وارد شد زمانی به جهت زیارت قبر مطهر حضرت حمزة بن موسی بن جعفر علیهما السلام توقف فرمود ، و امر آن بزرگوار مخفی بود ، و کسی آن جناب را نمی شناخت تا آنکه دوستان و شیعیان در خفاء خدمتش رسیدند ، و اطلاع از حالات حسنه اش پیدا کردند ، و مسائل حلال و حرام خودشان را

## هجرة عظیمه

سؤال نمودند، و کمال تقرب آن جناب را به امامین همامین علیهما السلام یافتند و بر ارادت و خلوص ایشان افزود. پس نگذارند آن جناب حرکت نماید. و اگر این قول اخیر را تصدیق نمائیم بعید نیست؛ از آنکه حضرت عبدالعظیم علیه السلام به زیارت لقاء حضرت رضا علیه السلام مشرف نشده بود و خواست اداء حق امام ثامن ضامن را نموده باشد. سائرین از ائمه طاهرین بنا بر حدیث مشهور که فرمودند: «هر امامی بر این امت حقی دارد، اگر کسی خواهد حق ایشان را ادا نماید باید به زیارت ایشان رود». و بیاید در اقوال علماء قولی که در کتاب رجال داعی دیده است: حضرت رضا علیه السلام تنصیص فرمود به زیارت حضرت عبدالعظیم و ثوابی برای زائران بزرگوار بیان نمود. پس حسن حالت آن جناب مقتضی بوده است که به زیارت حضرت رضا علیه السلام رود و آن جناب هم قبل از وفات و ملاقات حضرت عبدالعظیم زیارتش را از دوستانش بخواهد.

هجرة عظیمهبدان در حدیث است: «من سعادة المسلم أن یکون کسبه فی باب داره» (1). یعنی: «سعادت مرد در آن است که کسب معیشت وی در در خانه اش باشد و از خانه اش حرکت ننماید». و در حدیث است: «لا ینبغی للعاقل أن یکون ظاعنا الآ فی ثلاث: مرمة لمعاش و تزوداً لمعاد».

1- بدین عبارت در متون حدیثی نیافتم، ولی در کافی 5/257 باب ان من السعادة أن یکون معیشة الرجل فی بلده سه روایت نقل کرده به مضامین مشابه که اولین آنها این است: قال علی بن الحسین علیهما السلام: «إن من سعادة المرء أن یکون متجره فی بلده و یکون خلطاؤه صالحین و یکون له ولد یتعین بهم».

## در اقسام هجرت از حلال و حرام است

أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ « (1) . یعنی : « سزاوار نیست عاقل از خانه اش حرکت نماید مگر برای تحصیل قوت و اصلاح امور معاشیه اش یا برای تحصیل زاد آخرت یا برای لذتی که حرام نباشد » . پس حضرت عبدالعظیم با حسن عقیدت و کمال محبتی که به امام زمان داشته ، آنسی به وطن مألوف و مجاورت قبور ائمه هدی علیهم السلام و مصاحبت دوستان و فرزندان چه قدر بر وی امر صعب و سخت شد که مبادت و مهاجرت از خدمت ایشان را اختیار فرموده و به بلد غربت متحصّن گشته ، و از شهری به شهری با کمال خوف و ترس حرکت کرده و آسایش بر وی حرام گردید ، تا رسید بر ایشان آنچه رسید . نعم ما قیل : سافر إذا حاولت قدراً ساراً (2) الّهلال فصار بَدراً و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله است : « من فرّ بدینه من أرض إلى أرض وإن كان شبراً من الأرض استوجب الجنة وكان رفيق ابراهيم عليه السلام « (3) . یعنی : « هر کس بواسطه حفظ دین خود از زمینی بزمین دیگر فرار کند اگر چه يك وجب باشد بهشت بر او واجب است و در آن رفيق ابراهيم عليه السلام است » .

در اقسام هجرت از حلال و حرام استپس در این مقام عرض می کنم : هجرت دو قسم است : یکی حرام و یکی واجب .

1- .المحاسن 2/345 ح 4 ، الکافی 5/87 ح 1 ، من لا يحضره الفقيه 4/356 .

2- .در چاپ سنگی : صار .

3- .مجمع البيان 3/172 ، جوامع الجامع 1/433 و در پایان آن چنین است : وكان رفيق ابراهيم ومحمد عليهما السلام . نیز بنگرید به : کشف زمخشری 1/555 ، نور الثقلین 1/541 ، مجمع البحرين 4/499 ماده (وسع) .

## در آیات شریفه که دلالت بر وجوب هجرت دارد

اما هجرت حرام آن رفتن به بلاد کفر است با عدم اکراه و اجبار و میل خاطر . و مراد از بلاد کفر آن شهرهائی است که مهاجر به واسطه توقف در آن از واجبات شرعیه و مستحبات ملیّه مانند صوم و صلوات و خمس و زکات و حج و اذان و غیر آنها باز ماند ، و متمکن از اظهار آثار شرع نباشد به واسطه تسلّط و استیلاء و غلبه کفر . و همین طور است تعرّب بعد از هجرت ، یعنی بعد از اینکه شخص از بلاد کفر هجرت کرد به بلاد مسلمانان ، باز به بلاد کفر عود کند . پس مسلم نباید از بلد اسلام به بلاد کفر هجرت نماید مگر آنکه مضطر باشد و اگر تاجری بقصد تجارت رود در بلاد کفر نتواند دین خود را نگاهدارد نیز همین قسم است ، و بر اوست ترك تجارت کرده به سوی دین خود آید .

در آیات شریفه که دلالت بر وجوب هجرت دارد اما هجرت واجب که ممدوح است در نزد خدا و رسول صلی الله علیه و آله عبادتی است که فضیلت و ثواب بسیار دارد و ترك آن موجب عقاب و گناه است ، و خداوند سبحان در چند جای از کتاب مجید مدح مهاجرین و ذمّ تارکین او را فرموده است ، از آن جمله فرمود : « وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ » (1) . از آن جمله : « يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ » (2) . از آن جمله : « وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ » (3) . از آن جمله : « وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَا جُرْ .

1- نساء : 100 .

2- عنكبوت : 56 .

3- حج : 58 .

الْأَخِرَةَ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ \* الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ « (1). از آن جمله: « فَأَلَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ « (2). از آن جمله: « إِنَّ الَّذِينَ تَوَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجَرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا \* إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا \* فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا « (3). و این آیه کریمه صریح است در مذمت کسانی که قدرت بر هجرت دارند، مع هذا هجرت نمی نمایند به خلاف آنان که متمکن و قادر نیستند. اما حدیث نبوی صلی الله علیه و آله بسیار است به یک حدیث قناعت می شود که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله فرمودند: « هجرت قطع نمی شود تا اینکه توبه قطع شود، و توبه قطع نمی شود تا اینکه آفتاب از مغرب طلوع نماید، و آفتاب نزدیک به ظهور قیامت از مغرب طلوع می نماید « (4). و اگر طالب رجوع به بعضی از اخبار نماید می داند ائمه طاهرین علیهم السلام و فرزندان ایشان هر یک که مهاجرت فرمودند آن را عبادتی دانستند و تکلیف الهی را بر آن فهمیدند مانند حضرت امیر مؤمنان و امامین همامین جناب امام حسن و جناب امام حسین و حضرت علی بن موسی الرضا علیهم السلام و سائرین از ائمه که مجبور در هجرت از وطن مألوف شدند با

1- .نحل : 41 \_ 42 .

2- .آل عمران : 195 .

3- .نساء : 97 \_ 99 .

4- .مسند احمد بن حنبل 1/192 و 4/99، سنن الدارمی 2/240، سنن ابی داود 1/555 ح 2479، بحار الانوار 69/230 .

## روایة فیہ ہدایة

### ایضاً در ذیل روایت صحیحہ مراتب ہجرت بہ بعضی از مقالات حسنہ می شود

دوستی کہ در مجاورت قبر حضرت رسالت صلی اللہ علیہ و آلہ داشتند و در عراق عرب متحصن گشتند تا شہید شدند نیز برای ایشان عبادت بودہ . و در این مهاجرتہا ثمرات و آثاری مترتب شد ، و تاقیامت یوماً فیوماً آن آثار زیاد می شود . اما در ہجرت حضرت عبدالعظیم علیہ السلام دانستی از دست ظالم جائر بود بہ سوی بلاد مسلمین . و معلوم می شود از اخبار آتیہ در آن زمان بعضی از ساکنین ری شیعہ بودند کہ در خفاء شرفیاب حضور آن بزرگوار می شدند و احکام دین خودشان را اخذ می نمودند . پس ثمرہ ہجرت آن جناب ، تعلیم احکام و ارشاد نفوس از عباد بودہ ، و مراد از تزوّد معاد کہ در حدیث سابق ذکر شد از برای حضرت عبدالعظیم بودہ است ، و چون در این ہجرت و عبادت بہ انبیاء و اولیاء تأسی جست و توشہ آخرت خود را توسعہ داد این گونه آثار بر مزار وی الی یوم القرار برپای و پدیدار است . نعم ما قیل : فلم یستتم امر النبی بمکہفہاجر منہا واستقام بطیبہ (1)

روایة فیہ ہدایة ایضاً در ذیل روایت صحیحہ مراتب ہجرت بہ بعضی از مقالات حسنہ می شود صدوق طاب ثراہ در کتاب « زهد النبی » (2) از حضرت ختمی مرتب صلی اللہ علیہ و آلہ روایت کردہ است کہ آن بزرگوار فرمودند این عبارات را : « آہ ! شوقاً إلی اخوانی من بعدی » . فقال ابوذرّ : یا رسول اللہ ! ألسنا إخوانک ؟

1- ذکر این بیت در اوائل جلد اول نیز گذشت .

2- التحصین ابن فہد حلی : 23 ح 40 بہ نقل از کتاب الزهد شیخ صدوق .





إِلَّا قَلِيلٌ» (1). یعنی: ای کسانی که گرویده اید به اسلام! چه چیز است شما را در وقتی که گفته می شود کوچ کنید در راه خدا \_ همانا مراد از کوچ کردن برای جهاد است و هجرت از لوازم آن \_ پس سنگین می شوید به سوی زمین و زندگی دنیا؟ می خواهید جز آخرت، و متاع حیات دنیا قلیل است. و آیه کریمه: «انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالاً» (2) همانا جهاد با نفس و قطع علائق و مهاجرت از اوطان است، و فرار از اخوان از این جهت است. در «نهج البلاغه» از حضرت شاه ولایت علیه السلام مرویست: «المهاجر من هاجر ما حرم الله عليه» (3). یعنی: هر کس هجرت از محرمات و منهیات کرد و تارك آنها شد پس وی مهاجر است حقیقۀ و مجاهد است معنی. و أيضاً معنی حدیث: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْإِغْتِرَابَ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ» (4)، همانا از آن رزق معنوی و غذای روحانی که سعادت این دو جهان از آن است تعبیر توان نمود. و معاریف عرفاء با مجاهداتی که دارند و مکاشفاتی که برای خود پندارند و هر آن زمانی خود را در سیر و سلوک می دانند فرار و هجرت، غربت و عزلت، تجرید و انفراد را به بیانات خوشی تعبیر فرموده اند.

1- توبه: 38.

2- توبه: 41.

3- عبارت را در نهج البلاغه نیافتم، در روایتی نبوی که برقی در محاسن 1/285 نقل کرده چنین وارد شده است: «... والمسلم من سلم المسلمون من لسانه ويده، والمهاجر من هجر السيئات وترك ما حرمه الله».

4- من لا يحضره الفقيه 3/156 ح 3571 از امام صادق علیه السلام، وسائل الشيعة 17/77 ح 22029.

**در اشعار جامی است**

در اشعار جامی استواز جامی چند بیت از این مقام بنگارم خوب است : صوفی چه فغان است که من این الی اینانین نکته عیان است من العلم الی العین ما الحاصل فی البین چگونگی سفری کنچون خضر بجوی این گهر از مجمع بحرین بر ذمه ما دین تو از پرتو هستیکو جذب فنائی که مؤدی شود این دین در مشرب توحید بود و هم دوئی کفر در مذهب تقلید بود نفی دوئی شین این وحدت محض است که از کثرت تکرارگاه اربعه و گاه ثلاث است و گه اثین جامی مکن اندیشه نزدیکی و دوری لا قرب و لا بعد و لا وصل و لا بین و این بیت را خوش گفته اند : تا دسته گل زخار نگریختدر گردن دلبران نیاویخت پس بدان هر آنچه جز خداست علاقه به وی راهزن است و تورا از ساحت حق دور می نماید . ملک و مال و دولت و فرزند راهزندان ره حق نیست غیر راهزن پس هر آن کس مسلمان است و دین خواهد باید از همه کس و همه چیز دست بردارد ، و خوش مضمونی است این بیت : گر با همه ای چوبی منی بی همه ای گری همه ای چو با منی با همه ای

عجالةً عرض می کنم : مجاهد و مهاجرِ ظاهر و باطن ، [و] منعزل و منفرد از اهل و عیال که دید و به اعلی درجه صبر و شکر و تواضع به حدّ کمال خود را رسانید حضرت عبدالعظیم علیه السلام بود ، و بعد از این شرح این بیانات موجزه را بر حسب توفیق خواهم داد و مدد از انفاس شریفه زائرین و مجاورین این بزرگوار خواهم خواست . و غرض از شرح این اخبار صحیحه و اقوال ملیحه آن بود که بدانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام از زمره کسانیست که بر حسب آثار و علائم ظاهره عزلت از همه چیز و هجرت از همه کس جست ، و حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله هم از مشتاقین لقای وی بود و اظهار شوق ملاقات وی را می فرمود ، و در دار غربت هجرت و رحلت به خانه آخرت کرد ، سلام الله علیه و علی اجداده .

ص: 141

**روح وريحان يازدهم**

**اشاره**

روح وريحان: الحادي عشر

.



## در شرح احادیث حضرت عبدالعظیم علیه السلام

در شرح احادیث حضرت عبدالعظیم علیه السلام در شرح احادیثی که حضرت عبدالعظیم علیه السلام از معصومین علیهم السلام بدون واسطه و با واسطه از اصحاب موثقین ائمه طاهرین علیهم السلام نقل فرموده اند و احادیثی که جمعی از روات ثقات از ایشان نقل نموده اند . بدان مرحوم ثقة المحدثین صدوق طاب ثراه کتابی در اخبار مرویه از حضرت عبدالعظیم علیه السلام تالیف فرموده اند و آن را موسوم به « اخبار عبدالعظیم » نموده اند و قدماء علماء در کتب رجال این کتاب را در تعداد کتب آن مرحوم اجل ذکر کرده اند ، و هر قدر داعی ساعی شدم آن کتاب را تحصیل نمایم این سعادت را نیافتم ، ناچار از کتب اربعه و چند کتاب دیگر این احادیث را جمع نمودم ، و برای تسهیل خوانندگان به فارسی ترجمه کردم ، و در ذیل هر حدیثی به قدر میسر شرح مختصری دادم . و چون علم حدیث اشرف علوم است و شیوع آن در این زمان خجسته اوان معلوم ، لهذا بعضی از اصول و رؤوس مطالب و مسائل متعلقه آن را برای اهل منبر که نشر حدیث و خبر را از ایشان به نحو صحیح خواسته اند و باید به نهج صواب بیان و اداء نمایند مقدمه اشاره می نماید ، و بر حفظ کلیه احادیث آل عصمت و طهارت علیهم السلام و ضبط این احادیث نیز توصیه می کند . عجاله در این عنوان و مقدمه روح و ریحان ده مطلب است :

## درایهٔ وافیه

### مطلب اول: در علم درایه است

درایهٔ وافیه مطلب اول: در علم درایه استمخفی نباشد یکی از علوم شریفه که فهم آن برای هر محدّثی لازم است علم درایت و روایت است، و جوهری در «صباح اللغة» (1) گفته است: درایه و دریهٔ دَرّی به معنی دانستن است، چنانکه گویند: دَرّیْتُهُ ای عَلِمْتُهُ، و چون علم به اصول حدیث از آن معلوم می شود لهذا درایت اصطلاح خاص شد، و شهید ثانی طاب ثراه در رساله «هدایه فی علم الدرایه» (2) در تعریف و موضوع و غایت آن فرموده است: اما تعریفه هو علم یبحث فیهِ عن متن الحدیث و طرقه من صحیحها و سقیمها و علیها (3) و ما یحتاج الیه لیعرف المقبول منه و المردود (4). ملخص معنی آن که: از شناختن این علم صحت و سقم طریقه های احادیث شناخته می شود، و هر راوی حدیثی که مقبول و مردود است حالش معلوم می گردد. اما موضوعه: الراوی و المروی من حیث ذلك، و موضوع آن علم روایت کننده و روایت است. اما غایت: معرفة ما یقبل من ذلك لیعمل به و ما یردّ فیهِ یجتنب عنه، یعنی: فائده این علم آن است که از دانستن آن، آنچه باید بکند و بجا بیاورد می فهمد و آنچه را که باید نکند اجتناب و احتراز می نماید.

1- صباح اللغة 6/2335، مجمع البحرین 2/29 ماده (دری).

2- ظاهراً مراد همان کتاب «بداية الدرایه» شهید ثانی باشد، چون این تعریف در بدایه مذکور است. مرحوم علامه تهرانی در ذریعه 3/58 شماره 160 از کتابی بنام «البداية فی سبیل الهدایه» از شهید ثانی نیز نام برده که حر عاملی در امل الآمل آنرا پس از بداية الدرایه ذکر کرده، و از آن فهمیده می شود که دو کتاب بوده اند.

3- در چاپ سنگی: علیها.

4- دراسات فی علم الدرایه، غفاری: 9 به نقل از بداية الدرایه، سپس تعریف آن را از وجیزه شیخ بهائی چنین نقل کرده: علم یبحث فیهِ عن سند الحدیث و متنه و کیفیة تحمله و آداب نقله.



## در فرق بین « حدیث » و « خبر » و « اثر » است

### در خبر متواتر لفظاً أو معنیاً أو معاً

و این علم را اصطلاحات خاصه و فروع کثیره است، عمدۀ آن که در افواه و السنه شایع است حدیث و خبر و اثر است، و هر چه گفته می شود از معانی آنهاست، و قدری در شرح « السلام علیک ایها المحدث العلیم » زحمت افزا شدم، عجالهً برای اطلاع و تذکره مزاحم می شوم.

در فرق بین « حدیث » و « خبر » و « اثر » است اما « خبر » آن است: روایت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام و صحابی و تابعی شود. و « حدیث » آن است: مروی از امام و معصوم باشد. و « اثر » اعم از حدیث و خبر است، یعنی حدیث و خبر را اثر می گویند. بعبارة اخری: خبر اعم است و حدیث اخصّ و اثر اعمّ از هر دو است. و ایضاً علماء فرموده اند: اگر خبر مطابق واقع شد از محکیّات و ملفوظات آن صدق است و اگر مطابق با واقع نشود آن کذب است (1).

در خبر متواتر لفظاً أو معنیاً أو معاً باز فرموده اند: خبر بر سه قسم است: متواتر لفظی و متواتر معنوی و متواتر لفظی و معنوی (2). اما متواتر لفظی: آن خبر دادن جماعتی است به کلام واحد بدون تغییر که مفید علم شود، یعنی هر کس قطع نماید که آنچه این جماعت بدون زیاده و نقصان فرموده اند صادر از امام علیه السلام شده است، مانند خبر غدیر. و بعضی از علماء فرموده اند: خبر بنفسه مفید علم نیست اگر چه خبر دهنده عادل

1- در باره فرق بین حدیث و خبر رجوع کنید به: الفروق اللغویة، ابو هلال عسکری: 210\_211، شماره 828.

2- در باره اقسام خبر رجوع کنید به: نهایة الدراية، صدر: 95\_97، قوانین الاصول: 420.

## تشیق رشیق

## مطلب دوم: در خبر صحیح و حسن و موثق و ضعیف است

باشد؛ برای آنکه احتمال خطاء در غیر معصوم معلوم است مگر آنکه خبر متواتر باشد آن وقت افاده علم می کند، و این مسأله را فروع بسیار است و شقوق بی شمار. اما متواتر معنوی: آن است که جماعتی بر معنی خبری و کلامی اتفاق نمایند اگر چه الفاظ آن به توسط روایت مختلف باشد، یعنی هر کس بخواند بداند از این کلام این معنی خاص را خواسته اند مانند خبر ولایت. اما متواتر لفظی و معنوی: آن است جماعتی بدون اختلاف خبر دهند که این خبر و کلام صادر از امام است بدون اختلاف در لفظ و معنای آن، مانند بعضی ادعیه و اذکار، و نظائر آن نیز زیاد است. و برای میمنت در تقسیم خبر عبارت یکی از علماء اعلام را می نویسم: الخبر ینقسم الی المتواتر الذی یفید بنفسه العلم العقلی بالصدق مع ذکر الواسطة عند وجودها واستواء الطرفين والواسطة فی البلوغ الی حد یمتنع عند العقل تواطؤهم علی الکذب، والی التظافر الذی یفید بنفسه العلم العادی بالصدق أو العقلی مع اسقاط الواسطة عند وجودها، والی الواحد المحفوف بالقرائن القطعیة، والی الواحد غیر العلمی. وهو ینقسم الی المرسل والمسند، المنقسم الی الصحیح والحسن والموثق والقوی الاعلی أو الأوسط أو الأدنى والضعیف ونحو ذلك.

تشیق رشیق مطلب دوم: در خبر صحیح و حسن و موثق و ضعیف استواضح است که اصول اسانید احادیث و اخبار در نزد محدثین معتمدین چهار است: اول: صحیح، دوم: حسن، سوم: موثق، چهارم: ضعیف. و مرحوم فیض در «وافی» فرمود: این اصطلاحات جدید در نزد قدماء از اصحاب ما مرسوم نبوده است بلکه مرحوم علامه \_ اعلی الله مقامه \_ تنويع و توزیع فرمود و به شقوق

اربعه تقسیم کرد، و بر همین منوال علماء رجال مشی کردند و آن اصطلاحات را شیوع دادند. و مرحوم شیخ محمد حسین طاب ثراه در کتاب «فصول» فرمود: خبر بر دو قسم منقسم می شود: صحیح و غیر صحیح. اما خبر صحیح: آن است معتضد به امارات و قرآنی باشد که موجب اعتماد و وثوق گردد چه از جهت وثاقت روات و چه از جهت دیگر، اما خبر غیر صحیح خود بدیهی است. و [به] بیان دیگر: علماء متقدمین اعتضاد و استناد به عمل جماعتی از روات داشته اند یا آنکه هر يك از ایشان اعتماد به قول استاد و شیخ خود می نمودند، یعنی: اگر استاد می فرمود: این روایت صحیح است، آن را صحیح می دانستند و الا فلا؛ چنانکه صدوق بر تصحیح شیخ و استادش محمد بن حسن بن ولید تصریح فرمود. و دیگر قرب به زمان ائمه طاهرین علیهم السلام و معاصر بودن با تابعین ایشان کمال مدخلیت در صحت و سقم روایت دارد. اما متأخرین بنا بر این که زمانشان با ازمنه ائمه طاهرین علیهم السلام دور شد، و روایات مندرس گردید، و حالات روات بر حسب استعدادات اختلاف یافت، و زلل و خلل در کلمات منقوله پیدا گردید، و ناچار هر قدر زمان از مبدء دورتر است خطاء و نسیان بیشتر ظاهر می شود چنانکه گویند: كثرة الوسائط تدلُّ على كثرة المفاسد، از این جهت اجلاء علماء برای توثیق روات و تحرّز از کذب، این اصطلاحات [را] که ادوات تحصیل علم است تعیین فرمودند تا از آنها معانی هر يك از الفاظ معلوم و واضح شود. اما روایت صحیح در آن کتاب بنحوی که تعریف شده است: وهو ما كان جميع سلسلة سنده اماميين موثقين مع الاتصال بالمعصوم صريحاً أو مفهوماً بالفحوى والامارات كمضمرات

سماعة . . إلى آخر ما قال (1). یعنی: صحیح آن است که همه سلسله سند او امامیه باشد و موثق باشند و آن روایت به توسط آنها متصل به معصوم باشد چه از روی صراحت و چه از روی مفهوم، و امارات دیگر مانند مضمرات سماعة بن مهران. و خواهی دانست که یکی از وجوه روایت مضمر است؛ از آنکه ارجاع ضمیر را راوی بمعصوم علیه السلام می کند، و در کتاب «قوانین» (2) عدالت و ضبط را هم ضم فرموده اند. اما روایت حسن: وهو ما كان جميع سنده اماميين ممدوحين بما يعتد به مع عدم توثيق الكل. یعنی: حسن آن است که همه سند آن امامیه باشند و ممدوح به نحوی که موجب اعتماد شود اگر چه به حدّ وثوق نرسد. اما روایت موثق: وهو ما كان جميع سنده موثقين مع عدم الكل امامياً، وقد يسمي هذا القسم قوياً. یعنی: موثق آن است که همه سند آن از راویان موثق باشند اگر چه همه آنها امامیه نباشند، و این قسم را قوی هم می خوانند. و بعضی از علماء ماهیت موثق را ارجح از ماهیت حسن دانسته اند، و می توان حسن و موثق را به راوی معین اطلاق نمود. اما روایت ضعیف: وهو ما لا يتّصف رجال سنده باحد الأوصاف المتقدّمة. یعنی: ضعیف آن است بعضی از سند رجال آن متّصف به أوصاف مذکوره در اقسام ثلاثه نباشد. و توان گفت: اگر تمام رجال روات امامی و ممدوح و موثق نباشند استناد 3 بدان

---

1- قوانین الاصول: 483.

2- در چاپ سنگی: باستناد.

**در معنی « سند » و « استناد »****در انواع خبر که سی نوع است**

محلّ کلام است .

[ در معنی « سند » و « استناد » ] و بدان معنی « سند » راه حدیث است ، و معنی « اسناد » نسبت دادن آن است به گوینده ای چه از نبی صلی الله علیه و آله و چه از امام علیه السلام . و علماء رجال (1) می گویند : فلان سَنَدُ ای معتمد ، و اسناد که مصدر باب افعال است از فعل « اَسَنَدَ » بمعنی اعتماد است ، و « اسناد » جمع سَنَد است ، و هر دو قسم بر حسب مورد از جمع و مصدر استعمال می شود . چون علماء اعلام در صحت و سقم احادیث از این جهت استناد و اعتماد نموده اند لهذا بدین گونه اصطلاح مخصوص ایشان شد . و غیر از طرق اربعه مرحوم میرزا در « قوانین الاصول » (2) برای تمیز بین اخبار صحاح و ضعاف عباراتی بیان فرمود ، بعضی از آنها بر حسب معانی يك اند اگر چه بر حسب الفاظ مختلف می باشند .

[ در انواع خبر که سی نوع است ] خبر متظافر ، و خبر مرسل ، و خبر مقطوع ، و خبر معلق ، و خبر مفصل ، و خبر مرفوع ، و خبر موقوف ، [ و خبر ] مُعَنَّع ، و خبر موصول ، و خبر مضمّر ، و خبر مسلسل ، و خبر مسند ، و خبر واحد ، و خبر محفوف ، و خبر متصل ، و خبر قوی ، و خبر مفرد ، و خبر مدرج ، و خبر مشهور ، و خبر غریب ، و خبر مصحف ، و خبر شاذ ، و خبر مزید ، و خبر مختلف ، و خبر ناسخ و منسوخ . و تمام این عبارات از قرار نقل مرحوم شهید ثانی به سی قسم منقسم است ، اکنون

1- الرواشح السماویة : 27 .

2- قوانین الاصول : 486 .

اشاره ای اجمالاً در معانی بعضی از اخبار مسطوره و عبارات مصطلحه می شود: بدان خبر مسند: آن است هیچ يك از روات آن سقط نشده باشد. و خبر مرسل و خبر معلق هر دو يك معنی دارد، و برابر مسند است بدین گونه: هو الذی اسقط راویه من اوله، یعنی: خبریست که راوی آن ساقط شده باشد. و خبر مضممر: آن است که اسنادش بضمیر باشد. و خبر واحد: آن است یکنفر بیشتر آن را روایت نکند. و خبر معنعن: آن است که تکریر به حرف «عن» شود. و خبر موصول: آن است از جهت فوق سند وی متصل به معصوم علیه السلام شود. و خبر محفوف: آن است که قرائن بر صدق مفاد وی دلالت نماید. و خبر عالی: آن است وسائط روات وی کم باشد. و خبر معضل: آن است علاوه از يك نفر روات از وسط ساقط شود. و خبر مسلسل: آن است که روات وی در شیء خاص مانند اسم و لقب شریک باشند. و خبر متصل همان خبر موصول است، و آن خبری است که سند وی متصل به معصوم علیه السلام باشد، و هر يك از روات از دیگری که پیش از اوست شنیده باشند. اما خبر ناسخ و منسوخ: بیان آن محتاج است به دانستن معنی نسخ، و هو ازالة الحكم الشرعی الثابت بالدلیل الشرعی علی وجه الاستمرار الظاهری بدلیل شرعی آخر متراخ عن الاول (1). یعنی: به دلیل شرعی حکم ثابت شرعی سابق را که دلیل شرعی داشته است از آن برداشته شود و ناسخ بردارنده حکم شرعی است. و منسوخ: آن است حکم شرعی او برداشته شود.

---

1- تعریف از ابن حاجب است. بنگرید به: تفسیر الثعالبی 1/292.

## در بیان ناسخ و منسوخ اخبار است

در بیان ناسخ و منسوخ اخبار استنباء علی هذا، علماء ما فرموده اند: چنانکه در قرآن که کلام خداست ناسخ و منسوخ معین است در احادیث هم ناسخ و منسوخ جائز است، و جهت نسخ هم واضح است که برای تغییر مصالح و احوال ابناء زمان است، مانند نسخ شرائع به یکدیگر و نسخ تمام آنها به شریعت حقّه محمدیه. اما نسخ کتاب مانند کریمه «فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» (1) یعنی: بعد از هفده سال که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله به سوی مسجد بیت المقدس نماز می گزارد در بین نماز ظهر بعد از اداء دو رکعت در مدینه طیبه مأمور به انحراف و انصراف از آن جهت گردید به جهت خانه کعبه، و همین طریق است ناسخ و منسوخ دیگر آیات کریمه. اما نسخ در احادیث و سنت، مرحوم شهید ثانی استشهاد جست به قول نبوی صلی الله علیه و آله: «نهیتکم عن زیارة القبور فزوروا» (2)، یعنی: «شما را از زیارت کردن مردگان نهی کردم اما اکنون امر می کنم» (3). و باز علماء عظام ما فرموده اند: الحق امکان النسخ عقلاً لجواز صیوروة الحسن بالذات قبیحاً بالعرض وبالعکس أو نحوه وجواز تعسر (4) المصالح بتغییر الاحوال والأزمان وكذا الحق وقوعه كما فی نسخ الشرائع بشریعة نبیّنا ونسخ وجوب الاستقبال إلى بیت المقدس وآية النجوى (5) ونحو ذلك.

1- بقره: 144.

2- علل الشرائع 2/439، بحار الانوار 63/498، المبسوط 8/60، السرائر 3/130، تذکرة الفقهاء 2/128.

3- ودو فقره دیگر در این حدیث مذکور است در قوانین. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

4- کذا، شاید «تغییر» یا «تغییر» باشد.

5- آیه نجوی آیه 12 سوره مجادله است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ».

**مطلب سوم : تعریف لِمَنْ روى**

و باز فرموده اند که : نسخ بر دو قسم است : نسخ مجموع و نسخ بعض ، و شرط در نسخ هم آن است : ناسخ و منسوخ هر دو شرعی باشند و بین زمانشان فصلی باشد و آن تعلق به حکم داشته باشد نه به موضوع . و تمیز أحدهما هم به امور تنصيص و اجماع و تضادّ خطابین است . خلاصه ، الأصح جواز النسخ بالاجماع بمعنی کونه کاشفاً و رافعاً لکونه دليلاً علی حکم الله الواقعی . و معنی حدیث مختلف جز ناسخ و منسوخ است ، و نظیر آن مانند حدیث « لا عدوی » (1) و حدیث « لا یورد ممرض علی مصحح » (2) .

مطلب سوم : تعریف لِمَنْ روى این حدیث مأثور از امام علیه السلام است : « اِعْرِفُوا مَنَازِلَ الرِّجَالِ مَنَّا عَلٰی قَدْرِ رَوَايَاتِهِمْ عَنَّا » (3) ، یعنی : « منزل و مکانت هر يك از رجال را که از ما هستند به مقدار روایاتی که از ما می کنند بشناسید » . و سابقاً دانستی هر آن کس احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام نقل کرد او را کثیر الروایة خواندند ، مانند حضرت عبدالعظیم علیه السلام که کثیر الروایة و ممدوح در نزد ائمه \_ صلوات الله علیهم \_ بوده است .

1- حدیث به الفاظ مختلف نقل شده است . روایت کافی 8/196 ح 234 چنین است : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : « لا عدوی ولا طيرة ولا هامة ولا شوم ولا صغر ولا رضاع بعد فصال ولا تعرب بعد هجرة ولا صمت يوماً إلى الليل ولا طلاق قبل نکاح ولا عتق قبل ملك ولا يتم بعد إدراك » . نیز بنگرید به : دعائم الاسلام 2/141 ح 495 ، وسائل الشیعة 11/506 ح 15384 .

2- طرائف : 213 ح 310 ، الصراط المستقیم 3/251 ، در معانی الاخبار : 282 و وسائل الشیعة 11/507 ح 15385 لفظ روایت نبوی چنین است : « لا یوردنّ ذو عاهة علی مصحح » .

3- الهدایة ، صدوق : 224 ، بحار الانوار 2/82 ح 1 و 2/150 ح 23 ، المحاسن 2/381 ، قرب الاسناد : 21 .



## در شرائط راوی اخبار است

در شرائط راوی اخبار استاکنون خوب است شرائطی که برای راوی نقل شده است اشاره کنم تا آگاه شوی \_ از رساله مرحوم شهید ثانی طاب ثراه \_ : شرط اول : اسلام است ، یعنی : زمانی که راوی روایت می کند باید مسلمان باشد ، فلا تقبل رواية الكافر وإن علم من دینه التحرز من الكذب (1) . شرط دوم : بلوغ است ، یعنی : راوی زمانی که روایت می کند باید بالغ باشد . شرط سوم : عقل است ، پس فرمود : لا يقبل رواية الصبي والمجنون مطلقاً لارتفاع القلم عنهما الموجب لعدم المؤاخذه المقتضى لعدم التحفظ لارتكاب الكذب على تقدير تميزه ومع عدمه لاعتبره له . شرط چهارم : عدالت است ، یعنی : راوی سالم از اسباب فسق و صوارف مروّت باشد مانند اتیان کبائر و اصرار بر صغائر . و در نزد جمهور علماء این شرط نیز لازم است و مشهور . شرط پنجم : ضبط و حفظ است ، یعنی : هر چه روایت می کند و در کتاب ضبط کرده و حفظ دارد از غلط و تحریف و تصحیف مصون و محفوظ باشد . بلی ذکورت و حریت و علم به فقه و عربیت تماماً و بینائی و امثال آن در راوی شرط نیست . و شهید علیه الرحمه فرمود : عدالت راوی به دو چیز ثابت می شود : یکی تنصیص دو نفر عادل ، و دیگری به استفاضه و شهرت بین اهل نقل که بگویند : این شخص راوی عادل است . و جمعی از علماء تزکیه راوی را به يك نفر عادل اکتفاء کرده اند ، و در بیان جرح

1- .الرعاية في علم الدراية: 181 \_ 182 ، به نقل از تهذیب المقال 1/102 .

## در بیان الفاظ جرح و تعدیل است

و تعدیل و تعارض آن این مسأله شرحی اوفی دارد (1)، و جرح را بر تعدیل مقدم داشته اند، و در آنجا هم به جرح جارح واحد قناعت فرموده اند؛ از آنکه در بیان تعدیل سببی نخواستند. اما در جرح تفسیر و بیان سبب ملحوظ است و جهت آن برای اخبار معدّل است از ظاهر حال، اما جارح از باطن مخفی مجروح خبر می دهد، پس دلیل از جارح باید خواست نه از معدّل. و مرحوم شیخ در «فصول» فرمود: اذا تعارض الجرح و التعدیل قیل: یقدم الجرح مطلقاً، وقیل: یقدم التعدیل مطلقاً. وفصل بعضهم فرجّح الجرح إن كان التعارض من حیث الإطلاق واجب والرجوع إلى المرجحات كالأكثرية والأورعية إن كان التعارض من حیث الخصوص. وذلك كما لو قال الجارح: وجدته يشرب الخمر في وقت كذا، فقال المزمّی: انی وجدته فی ذلك الوقت نائماً أو مصلياً أو إنه توفی قبل ذلك الوقت أو أشبه ذلك، وهذا هو الأظهر (2).

در بیان الفاظ جرح و تعدیل استو خوب است الفاظ جرح و تعدیل که مصطلح بین علماء و رجال است در این مقام برای شناسائی خوانندگان نوشته شود: اما الفاظ تعدیل مانند «عدل» و «ثقه» و «حجت» و «عین» و «صحیح الحدیث» و «صدوق» و «حافظ» و «ضابط» و «متقن» و «شیخ جلیل» و «مشکور» و «خیر فاضل» و «صالح الحدیث» و «واسع الاخبار» و «مسکون الی روایت» و «مشکور» و «یحتج بحدیثه» و «یکتب حدیثه» و «ینظر فیہ» و «کثیر الروایة» و «قریب الامر»

1- محقق داماد در راشحه 32 از رواشح سماویه: 103 تحقیقی در این باره نموده است، فراجع، نیز بنگرید به: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید 14/83، قوانین الاصول: 475.

2- نیز بنگرید به: قوانین الاصول، میرزای قمی: 475.

## تَحْمَلُ لِمَنْ تَأْمَلُ

### مطلب چهارم : در اقسام سبعة وجوه تحمّل است

و نظائر این الفاظ است که هر يك را در مورد خاص که صریح است یا اشاره قریبه شرح داده اند . اما الفاظ جرح بسیار است مانند : « ضعیف » ، « کذاب » و « وضاع » و « غالی » و « مضطرب الحدیث » و « متروک » و « مرتفع القول » و « متّهم » و « مخلّط » و « ساقط » و « واهٍ » و « ناسی » و « لاشیء » و « لیس بذاک » و نظائر آنها نیز کثیر است . و داعی در نقل این اصطلاحات غرض جز اطلاع و آگاهی اهل حدیث ندارد ، شاید از التفات و توجّه یکی از ایشان در شناسائی یکی از اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلام منجات و استخلاصی از مهالك قیامت مرا حاصل آید .

تَحْمَلُ لِمَنْ تَأْمَلُ مطلب چهارم : در اقسام سبعة وجوه تحمّل استبدان راوی هر روایت استنادش یا به معصوم است یا به غیر معصوم ، علیّیّ حال به نحو اجمال وجوه تحمّل حدیث هفت قسم است : اوّل : سماع است ؛ یعنی راوی از معصوم و غیر معصوم که استاد او است بدون واسطه یا از حفظ یا از روی کتاب روایتی را بشنود ، و این قسم اعلیّ اقسام تحمّل است چنانکه شهید علیه الرحمة فرمود : والسّماع ارفع الطرق عند جمهور المحدثین ، و عبارت راوی است در سماع از امام و استاد : « حدّثنی » یا « حدّثنا » ، « أخبرنی » یا « أخبرنا » ، « أنبأنی » یا « نبأنا » (1) . و شیخ مرحوم فرمود : السّماع منه توجّه الخطاب إلیه وحده أو مع غیره ، وهذا أعلاها لسلامته عن احتمال الاشتباه والقصور المتطرّق إلی ما عده . و بر این بیان فروعی تفریع فرموده اند .

1- نیز بنگرید به : مقدمة ابن الصلاح : 98 .

دوم: قرائت است؛ یعنی راوی حدیثی را یا احادیثی از کتاب را بر استاد خود عرضه بدارد و بخواند، چه از اول و چه از وسط و چه از آخر. و بر حجیت این قسم روایت عبدالله بن سنان مرویست، و معلوم است سامع از قاری احفظ است؛ از آنکه بین شنیدن و خواندن فرقه‌است. سوم: اجازه است؛ یعنی شیخ استاد در روایت حدیثی یا در روایاتی که در کتاب معین مشخص اوست و مأمون از غلط و تصحیف است بعد از تصحیح به راوی بفرماید: رخصت دادم تو را که این روایت را یا این روایات از کتب اربعه را مثلاً نقل نمائی، و عبارت مجیز است: «أجزت لك أن تروی عني هذا» أو «أزوتني». و فائده اجازه بیاید که از برای تیمن است و عمل مشایخ ثلاثه و علماء قدما بر استجازه بوده است. پس اجازه می شود به طریق تقييد باشد و می شود به طریق اطلاق. چهارم: مناو له است؛ یعنی استاد کتابی یا روایتی به راوی می دهد و می گوید: این مسموعات من است از استادم یا از امام علیه السلام شنیده ام، اگر اجازه در ذکر و نقل آن منضم شود اشکالی در قبول آن نیست و اگر نه به فرموده شیخ مرحوم در «فصول» دو قول است، قول به قبول آنچه است. و در کتاب «کافی» (1) است: احمد بن عمر خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: یکی از اصحاب به من کتابی داد و گفت از من روایت کن، جائز است روایت از او؟ فرمود: «اگر می دانی از اوست روایت کن». و بعضی فرموده اند: اگر استاد کتاب یا روایت را بفرستد نیز مناو له است. پنجم: مکاتبه است؛ یعنی بنویسی مسموعات استاد را و بفرستی نزد وی یا آنکه بنویسد روایتی [و] از برای غیر راوی بفرستد، پس راوی بداند خط اوست و نقل نماید.

---

1- کافی 1/52 ح 6 باب رواية الكتب والحديث وفضل الكتابة والتمسك بالكتب.

## مقاله فی اختلاف الروایة

## مطلب پنجم : در اختلاف روایت است و اختلاف حالات روایات

و این فقره نیز موقوف به اذن و اجازه و رخصت است . ششم : وجاده \_ به کسر واو \_ است ؛ و آن وجدان احادیثی است به خط آنکه روایت از وی می کند و معاصر اوست ، یا آنکه بدانند از روایات استاد است مانند کتب اربعه در دست اهل علم ، و در حدیث مبسوط مروی است : « حدّثوا بها فانّها حق » (1) . هفتم : اعلام است ؛ و آن جزء اجازه است ، و بعضی از اهل علم گفته اند : روایتی که شیخ بر راوی می خواند و دیگری حاضر است و می شنود آن اعلام است . و بر این بیان تأمل است . و معانی بعضی از این اقسام مرتبط و از جهاتی متحدند .

مقاله فی اختلاف الروایة مطلب پنجم : در اختلاف روایت است و اختلاف حالات روایات چون اختلاف احادیث محل ابتلای ابناء زمان است و غالباً داعی مسؤول است لهذا این عبد عاثر بنا بر فهم قاصر خود برای رفع بعضی از شبهات و اختلاف روایات آنچه دانسته است در این اوراق یاد می کند : اولاً : از امام علیه السلام مرویست : « نحن اوقفنا الخلافَ بینکم لانه ابقى لنا ولکم » (2) ، یعنی : « ما ائمه ایقاع خلاف بین شماها کردیم ؛ از آنکه برای ما و شما باقی می ماند » به اینطور که گاهی ذکر عام می فرمودند بعد از آن ذکر خاص ، یعنی عام اول مخصّص می شد به خاص ثانی ، و گاهی بیان مطلب مجمل می فرمودند بعد از آن در مورد دیگر که مقام حاجت بود شرح مفصّل می دادند ، و گاهی نصی در حکم و امری بیان می کردند بعد از آن به مقتضای وقت بنصّ دیگر نسخ می نمودند ، و بعضی از راویان که در بیان ناسخ بودند در نصّ منسوخ

1- کافی 1/53 ح 15 .

2- در مجامع حدیثی یافت نشد .

حضور نداشتند و همین طور در عام و خاص ، مطلق و مقید . و ثانیاً : اختلاف اخبار و روایات بواسطه ازمنه ، تقیه ، و خوف از سلاطین جور بود ، پس ایقاع خلاف به جهت حفظ اموال و نفوس موالی و احباء ایشان بوده ، یعنی : در مجلسی به کسی بیان حکمی می فرمودند که حکمتی در آن بوده و در مجلس دیگر بیانی ذکر می نمودند که از آن بیان معلوم می شد آنچه سابقاً فرمودند از روی تقیه و مصلحت بوده . و در اوراق سابقه دانستی چنانکه در کتاب خدا ناسخ و منسوخ است در احادیث اهل بیت عصمت هم چنین است ، و این اختلاف از معنی نسخ شناخته می شود . و این وجه نیز نزدیک است به وجه سابق . ثالثاً : مراتب ناس و مقامات اشخاص از علم و عمل ، ذکاوت (1) و غباوت ، قلت و کثرت ، حفظ و ضبط ، همیشه مختلف بوده است اختصاص به این زمان ندارد همیشه اوقات چنین بوده است ، و اصحاب ائمه طاهرین نیز مقاماتشان در معارف و علوم و ایمان و حفظ و ضبط و خلوص عقیده و انس به اقوال ائمه هدی و کثرت تردد ایشان و استیحا ش بعضی واضح است . دیگر بطی کثرت مراوده و بطنی که در تشرف حضور ائمه داشته اند سبب اختلاف شد ، پس بعضی اهل ظاهر بودند و بعضی از اهل باطن ، بعضی داخل بودند و بعضی خارج ، بعضی از اصحاب امور دنیا بودند و بعضی دیگر از اصحاب امور دین ، و بعضی از اصحاب فتوی ظاهر بودند ، و بعضی هم از اصحاب فتوی و ظاهر و باطن و امر دین و دنیا و داخل و خارج ، و بعضی از عامه و ناصبین و خوارج ، و بعضی از فرقه های شیعه مانند کیسانیه و ناووسیه و زیدیه و جارودیه و فطحیه و اسماعیلیه و واقفیه ، و بعضی هم مراوده داشتند برای آنکه اوامر و نواهی ایشان را بشنوند و مخالفت کنند یا بعضی را امثال نمایند و بعضی

دیگر را بگذارند مانند اصحاب حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله که در خلوص ایمان و نفاق و ارتداد و علم و جهل و عدالت و فسق و مراعات امور ظاهره و باطنه کمال اختلاف را داشتند، یعنی: همه آنها عادل نبودند و همه آنها فاسق نبودند و همه آنها ضابط و حافظ و ناسی و غبی شمرده نمی شدند. پس بر حسب اختلاف مراتب و استعدادات و جوه روایات را به الفاظ و معانی مختلف استدرک می کردند و به خیالات واهییه تبدیل و تغییر می دادند، چنانکه در حقّ ائمه طاهریین بر حسب قصور افهامشان دعاوی غیر مرضیه نمودند، و بعضی از ایشان را خدا و پیغمبر گمان کردند، مقالاتشان را هم به تأویلات ما لا یرضی صاحبهُ شروح غیر جیده دادند. و از این جهت بر طعن و لعن بعضی از ایشان ائمه طاهریین فرمایشات مکرّره فرمودند مانند أبو الخطاب محمّد بن مقلاص، و مغیره بن سعید، و یونس بن ظبیان، و بیان، و صائد فهری، و عبدالله بن حارث، و حمزة بن عماره زبیدی، و حسن بصری، و تابعین ایشان از شلمغانی عزاقری (1) و امثال آنها. همین طور ائمه هدی تبری جستند از کسانی که دعوی بایّه کردند به کذب و خدعه و مکر و جعل با خطاً و نسیان و نقیصه ای که در ایمانشان بوده است. پس بنا بر این بیان موجز اخیار یا اشرار کذّابین با صدیقین، مقبولین با مطرودین خلط شدند، حق و باطل با یکدیگر ممتزج شد، و از طرفین کتابها نوشتند، و در میان قبائل آنها را از السنه ائمه طاهریین نشر دادند، مردم ادانی و اواسط هم بر حسب استعدادات و میولاتی که به حق و باطل داشتند میل کردند و اقتداء نمودند چنانکه در این زمان هم دیده می شود، ناچار علماء رجال کتابها در درایت و تصحیح روایت از روایت ثقات تدوین فرمودند، و از برای تمیز افهام ماها قراردادی مقرر داشتند، از آن جمله فرمودند که:

---

1- در چاپ سنگی: غراقری. مرحوم شهید ثانی در شرح لمعه 3/139 (شرح کلاستر) تصریح کرده که عزاقری به عین مهمله و زاء منسوب به ابوالعزاقری می باشد.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: « قد کثر علیّ الکذّابةُ . . » (1) « فلو وصل إليکم متّ حديثاً فوافقوه کتاب الله فان وافق الکتاب فخذوه وإلاّ فأضربوه علی الحائطِ » (2). یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: « دروغ گوی بعد از این بسیار می شوند اگر بسوی شما از ما حدیثی برسد موافق با کتاب خدا کنید اگر مطابق و موافق شد آن را اخذ نمائید و اگر نه بزیند او را به دیوار ». و دیگر فرموده اند: « خُذ بما اشتهر بین أصحابک ودع الشاذّ النادر؛ فان المجمع علیه لا ريب فيه » (3). پس، از اصول اربعمائه به تدریج و مرور زمان تنقیص و تحریف شد و کتب احادیث مؤلفه در ازمنه ائمه علیهم السلام مندرس گردید، و به همین نحو کتابهای پیروان ایشان از طاطریین و نوبختیین و اشعریین و کوفیین و قمیین، و در این زمان منحصر است مأخذ اخبار و آثار به کتب اربعه، یعنی: « کافی » از مرحوم محمّد بن یعقوب کلینی، و « من لا یحضره الفقیه » از مرحوم صدوق، و « تهذیب » و « استبصار » از مرحوم شیخ \_ نور الله مراقدهم و مضاجعهم اجمعین \_ و اعتماد سابقین و حاضرین از مجتهدین بر این چهار کتاب است.

در اعتماد اخباریین است به کتب اربعه اخباریین به نحوی به این چهار کتاب متمسک اند و دعوی قطعیت اخبار آنها را می نمایند که دیگر رجوع به علم رجال و درایت نمی نمایند، چنانکه مرحوم ملا امین استرآبادی بر این دعوی تصریحات دارد و برای تثبیت مدّعا به خود شواهد و تأکيدات

- 
- 1- در کافی 1/62 ح 1 روایت از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدین صورت نقل شده است: « أیها الناس! قد کثرت علیّ الکذّابة، فمن کذب علیّ معتمداً فلیتوب معده من النار . . ». نیز بنگرید به: الخصال 225 ح 131.
  - 2- مضمون بعضی از روایات است، چنانچه شیخ طوسی در عدة الاصول 1/351 (تحقیق انصاری) بدان اشاره کرده است. نیز بنگرید به: التبیان 1/5، مجمع البیان 1/27.
  - 3- قوانین الاصول: 374، در مجامیع حدیثی فقط تا لفظ « النادر » روایت شده مانند: مستدرک الوسائل 17/303 ح 2، عوالی اللالی 4/133، بحار الانوار 2/245.



اقامه کرده است. و نحاریر و فحول مجتهدین از علماء این مذهب حق در جواب فرموده اند: چگونه توان گفت تمام احادیث منقوله در این چهار کتاب قطعیة الصدور است با اختلافاتی که در اخبار آنها دیده می شود؟! و هر يك از آنها را نیز شرح داده اند. پس قطعیة الصدور بودن احادیث مدونه در این چهار کتاب در نزد عقل مقبول نیست، و آیه و روایتی در قبول منقولات آنها نرسیده است، پس ناچار می خواهیم در غیبت ائمه معصومین علیهم السلام کسی را که اجتهاد کامل کند و مناط در اثبات تکلیف شرعی را بدست بیاورد و بفهماند، پس مراد خدا و رسول و امام را بفهمد، و چنین کسی در این زمان مجتهد جامع الشرائط است. و دیگر [آنکه] (1) اخباریین را به اجتهاد و استنباط مجتهد و فتاوی وی اعتمادی نیست، می گویند: در قضایای خاصه و وقایع مخصوصه ما را نصوص وارده متواتره کفایت است و به آنها عمل می نمائیم و اگر نه عمل باحتیاط می کنیم مانند ما لا نصّ فیه که در آن احتیاط و احتراز لازم است، و ما می بینیم در این اجتهادات صعبه مسالکی به مهالك منجر می شود و آراء پنج مجتهد تاکنون موافق نشده است چه در اصول و چه در فروع من باب الطهارة إلى باب الدیات و این تشاخ و تنازع و هرج و مرج به جهت این اجتهادات مستحدثه مبتدعه است با آنکه کلام الله یکی است، پس باید شخص سعی کند تا خود را به حکم الله واقعی برساند و حکم الله را تابع رأی خود قرار ندهد، پس اختلاف آراء مجتهدین باعث بطلان اجتهاد است. اما اهل اجتهاد فرموده اند: از کجا اختلاف آراء موجب بطلان اجتهاد مجتهدین می شود؟ و چگونه توان در ما (2) لا نصّ فیه عمل به احتیاط کرد؟ مثلاً غلیان کشیدن و قهوه خوردن و تفنگ انداختن و غالب مأكولات و مشروبات و ملبوسات در زمان ائمه علیهم السلام

1- قریب بدین لفظ روی کلمه « استنباط » آمده که ظاهراً مربوط بدینجاست.

2- در چاپ سنگی: مما.

نبوده و نصوص بر نفی و اثبات آنها نرسیده بلکه در این زمان شایع و ذایع شده اگر بخواهیم تمام آنها را اجتناب و احتراز نمائیم همانا عسر [و] حرج است ، پس به اباحه اصلیه و عمومات آیات و نصوص مطلقه عمل می نمائیم مانند کریمه : « خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً » (1). و کریمه : « وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا » (2). و حدیث : « لا تنقض اليقين بالشك ابدأ ولا تنقض اليقين إلا بيقين مثله » (3). و حدیث : « كلّ شيء لك حلال حتى تعلم انه حرام بعينه » (4). و حدیث : « كلّ شيء طاهر حتى تعلم انه قذر » (5). پس از عمومات وارده در معرفت مكلف و مكلف به و تكليف به ميسور و عدم تكليف به معسور و ما لا يطاق و دفع ضرر مظنون و دفع ضرر از نفس و مال و غير آن توان گفت كه : احتراز و احتياط لازم نيست . و همچنين بعضى از مجتهدين ارتكاب شبهات را ملحق به ما لا نصّ فيه کرده اند و عمل به اطلاقات آیات و عمومات روايات نمودند با آنكه حدیث « من ارتكب الشبهات فقد اقتحم فى الهلكات » 6 را خوانده اند .

1- بقره : 29 .

2- بقره : 275 .

3- قریب بدین مضمون در : من لا يحضره الفقيه 1/61 ح 136 ، بحار الانوار 2/274 ح 17 ، نهاية الاحكام 1/59 ، كافي 3/56 ح 1 .

4- قریب بدین مضمون در : بحار الانوار 2/273 ح 12 ، كافي 5/313 ح 40 ، تهذيب الاحكام 7/226 ح 9 .

5- صریح روايات چنین نيست . بله شيخ صدوق در مقنع : 15 چنین نقل فرموده : « كل شيء طاهر إلا ما علمت أنه قذر » ، و به نقل از وی در مستدرک الوسائل 2/583 ح 2794 با لفظ « حتى تعلم » بجای « الا ما علمت » . در اكثر روايات نیز بجای « كل شيء » لفظ « الماء » آمده مانند روايت كافي 3/1 ح 2 و 3 ، من لا يحضره الفقيه 1/5 ح 1 .

و دیگر از زمان غیبت صغری فضلاء ملت و علماء این شریعت مانند محمدین ثلاثه 1، و مرحوم شیخ طوسی، و سیدین (1)، و حلّیین 3، و محققین (2)، و فاضلین 5، و شهیدین (3) و مجتهدین دیگر الی زماننا با جدّ و جهد در فصول اصول به قدر استفراغ و سع، استنباط احکام شرعیّه و فروع مستخرجه از قواعد کلیه که مأخوذه از اهل بیت عصمت علیهم السلام بوده است کرده اند، فشکر الله مساعیهم! علی ما بذلوا جهدهم و صرفوا اعمارهم فی معرفة احکام الله و احکام رسوله و الائمة الهادین المهدیین من آل طه و یاسین صلوات الله علیهم أجمعین .

---

1- سیدین (سیدان): سید مرتضی علی بن حسین موسوی (436) و سید ابن زهره حمزة بن علی حلّبی (585). معجم الرموز والاشارات: 255 \_ 256.

2- محققین: محقق حلّی جعفر بن حسن (676) و محقق کرکی نور الدین علی بن عبدالعالی (940). معجم الرموز والاشارات: 305.

3- شهیدین: شهید اول محمد بن مکی عاملی (786) و شهید ثانی زین الدین بن علی عاملی (965). معجم الرموز والاشارات: 260.

و همه ایشان بر این داعیه بوده اند و اجتهادات فرموده اند تا ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین را از حکم خدا و قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اوصیاء آن بزرگوار آگاه شدند، و از زیاده و نقیصه، تغییر و تبدیل، ادخال و اسقاط روایات اطلاع بهم رسانیدند و در مقام کشف و بیان برای ما عوام برآمدند و حکم به حجیت بعضی دون بعض نمودند. پس ما راست قلاده اطاعت ایشان را بر گردن خودمان بگذاریم و آنچه فرموده اند حق و حکم الله پنداریم و دیگر دلیل نخواهیم. اما اختلاف بین آراء مجتهدین مانند اختلاف در افهام و طباع و استعدادات ما مقلدین است فرقی نمی کند، فرقی که دارد آن است مجتهد مطاع است و ما مطیع؛ برای اجتهاد و زحمتی که کشیده است و این راه را به صعوبت پیموده است و حکم الله را از طریقه اهل بیت بدست آورده و خبر داده است، اگر چه به نحو ظن بعد از انسداد باب علم یافته باشد و بفرماید: *کلما اَدّی الیه ظنی فهو حکم الله فی حقی و حق مقلدی*. همانا برای مقلدین حجت است، و ظن قائم مقام علم است در اتیان به مکلف به، و علم آن مطابق واقعی است که عقل احتمال نقیض در آن ندهد. اما در ظن که طرف راجح است احتمال نقیض می رود پس فقره فاذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال (1) بالعلم حق است. خلاصه مجتهد از آنکه معصوم نیست ممکن است به حکم الله واقعی و نفس الامری نرسد، و حکم به حکم ثانوی ظاهری به قدر استنباط خود کند، پس بر مردم است در صورتی که به حکم واقعی مانند مجتهدین نرسیدند عمل به حکم ثانوی به قول وی کنند تا تکلیف مرفوع نشود و بماند.

---

1- در چاپ سنگی: الاستبدال.

افادۀ و در این مقام خوب است برای افهام عوام اطاله لسان کنم که فهمیدن این مطلب لازم است: بدان که اخباریین می گویند: چنانکه حکم الله واقعی بر امام علیه السلام منکشف بود و عمل بعلم خود می نمود و اخبار به مردم می کرد و به امور دینی و دنیوی ایشان را آگاه می نمود، در این زمان که زمان غیبت امام علیه السلام است باز باب علم مفتوح است نه مسدود چنانکه باب تکلیف مفتوح است و غیر مرفوع، پس چگونه می شود تکلیف باقی باشد و باب علم محجوب و مسدود گردد و مأخذ خیال و مناط استدلال ایشان به آیات کریمه است و احادیث نبویه صلی الله علیه و آله کقوله تعالی: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (1) ولا يكلف نفساً الا بعد البيان . وفي الخبر: «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ . . .» منها: «ما لا يعلمون» (2). و ايضاً: «رُفِعَ عَنِ النَّاسِ مَا حَجَبَ عَنْهُمْ» 3. پس از این استشهادات گفته اند: باب علم مسدود نیست. و دیگر می گویند: عمل به ظنون خاصه و عامه نتوان کرد بلکه حرام است عمل بظن کردن در اصول و فروع، و واجب است عمل به علم مطلقاً و باب علم مفتوح است چنانکه در زمان معصوم علیه السلام مرسوم بوده است. و آیه «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» (3) و آیه «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً» (4) دلالت می کند بر

1- بقره: 286.

2- الخصال 417 ح 9، التوحيد: 353 ح 24، وسائل الشيعة 15/369 ح 1، بحار الانوار 2/280 ح 47 و 5/303 ح 14.

3- حجرات: 13.

4- يونس: 36.

## در انسداد باب علم است اجمالاً

تحرّز و اجتناب از عمل به ظن که وقوع آن اثم است ، و نشاید بندگان خدا را عبادت نمایند به عملی که مذموم و مأثوم بوده باشد .

در انسداد باب علم است اجمالاً اما مجتهدین فرموده اند : باب علم اجمالاً به فوت شارع اقدس و غیبت امام و انقطاع وحی و الهام مسدود گردید ، و کتاب و سنت دلالت بر علم قطعی و حکم نفس الامری برای غیر معصومین نمی کند ؛ از آنکه قرآن قطعی الصدور است و ظنی الدلالة و سنت ظنی الصدور است و ظنی الدلالة . پس از اینکه احتمال اراده حقیقت و مجاز از الفاظ کتاب و سنت رود استدلال علمی باطل می شود ، پس در عمل به ظنون نجات است کتاباً و سنّةً ، عقلاً و نقلاً . رفع تکلیف هم از عباد محال و قبیح است . پس اگر باب علم مفتوح باشد باید تمام مردم بر يك صراط مستقیم و نهج قویم باشند ، و اگر باب علم از برای بعضی مفتوح باشد و از برای بعضی مسدود این ظلم و قبیح است بالنسبة به مسدود علیه ، و دیگر بقاء ظلم علی ظلم و قبیح علی قبیح است و اگر تکلیف مرفوع شود خلاف ضرورت است . پس مادامی که تکلیف باقی است و علم مسدود است ناچار باید عمل به ظنون اجتهادیّه کرد . و علماء را ظن خاص و ظن عام و ظن اخص و اصطلاحات خاصه دیگر است . خلاصه جواب آن است که : خداوند را در هر واقعه دو حکم است : حکم نفس الامری اولی ، و حکم ثانوی ظاهری ، بر مردم است که خود را به حکم اولیه رسانند و به آن عمل نمایند و بر خداست ابواب علم بر ایشان بگشاید اگر از ایشان آن علم را بخواهد ، و اگر باب علم را سد نماید به جهت غیبت امام نباید خداوند حکم واقعی را از ایشان بردارد و اگر نه سدّ سیل می شود و تکلیف مرفوع می گردد .

## در معنی « اجتهاد » و « تقلید » است

و جهت انسداد علم همانا به واسطه عدم اقبال خلق است به حقّ، یعنی خودشان سبب از برای سد شده اند، پس هر زمانی که مردم مکلفند وصول تکلیف اولی نفس الامری از ایشان مرفوع نیست، بعد از اینکه از آن ممنوع شدند باید رجوع به تکلیف ثانوی که مستفاد از ادله ظنیه است کنند و آن را حکم الله بدانند، یعنی حکم ثانوی قایم مقام حکم اول است مانند ظن که به جای علم است. و اگر مکلف، مظنون او خطاء رفت همان تکلیف واقعی اوست در حقّ خودش و مقلدش، اگر چه بعضی جمع بین قولین و رفع نزاع بین فریقین را از تطابق علم عادی و ظن عقلی دانسته اند و این دو را متحد یافته اند. بالجمله، دامان این گونه سخنان وسیع است، و فهم و درک این نادان قاصر، خواستم اشاره ای به جهت اختلاف اخبار و احادیث کرده باشد قلم تحریر از محفوظات خاطر کرد. پس مرا در آخر این اخبار مرویه از حضرت عبدالعظیم علیه السلام عرضی است که شنیدن آن فائده دارد، و ملخص مراد این است: ناصحین و ذاکرین این زمان که در مجامع ناس بر منابر بر می آیند باید نقل از کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله و اقوال ائمه اطهار سلام الله علیهم نمایند، و معنی « کتاب » آن کلمات منزله بر پیغمبر معظم صلی الله علیه و آله است که برای ارشاد و هدایت ما به طریق اعجاز نازل شد، و در دست ماها بین الدفتین زیارت می شود، و مراد از « سنت » قول آن کس است که از کذب و خطا منزه و مبراست و آن پیغمبر ذی شأن محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است، و خبری که مرادف حدیث است حاکی از قول معصوم است حقیقه او حکماً، یا حکایت از فعل او می کند.

در معنی « اجتهاد » و « تقلید » استو معنی « اجتهاد » بذل جهد عالم است در استنباط احکام شرعیه تفصیلیه، یعنی عالم حکم خدا را از کتاب و قول رسول صلی الله علیه و آله که از او تعبیر به سنت می شود با کمال جدّ و جهد بفهمد چه از روی علم و چه از روی ظن.

و اصولیین فرموده اند: اجتهاد دو قسم است: قطعی و ظنی، و هر یک از این دو می شود به نحو اطلاق باشد و می شود به نحو تجزی باشد. و معنی « تقلید » آن فراگرفتن قول مجتهد است که از آن عمل به احکام شرعی شود بدون دلیل خاصی که کاشف از صدور حکم مخصوص باشد. پس چنانکه اجتهاد جائز بلکه واجب است برای تصحیح عمل و معرفة الله و تحقق نیت قربت به مفاد کریمه « لِيَتَّقَهُوا » (1) و حدیث: « اطلبوا العلم . . . » (2) و حدیث: « طلب العلم فریضة . . . » (3) تقلید هم برای صنف دوم از مکلفین نیز لازم است برای شناسائی احکام فرعیه. اما در اصول دین جائز نمی دانند و اگر نه لازم می آید جواز شرك و ظلم در اخلاص کفار، و حق تعالی می فرماید: « قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ » (4)، و لکن ممکن است در زمانی مجتهد نباشد و عقل و نقل امتناعی ندارد و همچنین جائز است خطا کردن مجتهد به جهت عدم عصمت او. و علماء ما فرموده اند: مجتهد مخطی مقصر آثم است و هر آنکه در اصول دین مقصر و قاصر شد کافر است. و حضرت عسکری علیه السلام در علائم مجتهد فرموده است: « فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِعًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا لِهَوَاهُ » (5) مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ

1- توبه: 122.

2- اشاره به حدیث « اطلبوا العلم ولو بالصين » که بیشتر در منابع عامی آمده مانند كشف الخفاء 2/44 و فيض القدير 1/692 ح 1110، یا حدیث « اطلبوا العلم وتزينوا معه بالحلم والوقار . . . » مروی در امالی صدوق: 440 ح 585 و روضة الواعظین: 10، یا آنچه بر السنه مشهور است: « اطلبوا العلم من المهد إلى اللحد ».

3- کافی 1/30 ح 1، روضة الواعظین: 12، وسائل الشیعة 27/26 ح 16، بحار الانوار 1/171 ح 24.

4- بقره: 111، نمل: 64.

5- در بعضی نقلها: علی هواه.



يقلدوه» (1). و امام عليه السلام تمام شرائط اجتهاد را در این کلمات شریفه بیان فرموده، یعنی: «هر يك از فقهاء كه جان و دين خود را نگاه دارد و خلاف هواء نفس عمل نمايد و اطاعت امر آقای خود را كند پس بر عوام است او را تقلید نمایند». و یکی از شرائط اجتهاد تحصیل علم عربیه است از صرف و نحو و منطق و بیان و لغت و رجال و درایت و اصول و فقه و تفسیر و کلام و علم حدیث. پس مجتهد آنچه از شارع مقدس صادر شد و خواست از مکلفین و واجب است عمل کردن به آن همه را باید بداند و طریق دانستن معانی کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله اکتساب این علوم مسطوره است. به عبارت فارسی باز عرض می کنم: مجتهد باید معنی کتاب خدا و اقوال سید انبیاء را بفهمد و احکام تکلیفیه که راجع به ماها مکلفین است از این دو مأخذ و مصدر استنباط و استخراج کند، و در کوشش آن به قدر امکان تقصیر نرزد، حال که چنین است مرتبه اجتهاد در تلو امام است چنانکه امامت در تلورسالت است و رشته رسالت هم به ساحت الوهیت و ربوبیت پیوستگی دارد و آنان که مقلدین اند در مرتبه آخرین اند. بناءً علی هذا به مفاد «فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (2) خوب است بعضی از اهل منبر تصحیح هر حدیث و خبر را از اهلش بخواهند. و از علومی که مذکور شد باید مجتهد بداند علم رجال و درایه و حدیث است چه قدر شایسته است ذاکر در این امر اَهَمَّ غافل نشود، و از مجتهدین این زمان استجازه از احادیث مدونه در کتب اربعه یا مؤلفات او نمایند یا عموم کتابهای احادیث عربیه و فارسیه، و مشربش را بطریقه واحده قرار دهد که در اجازه مجتهد عالم و انفاس قدسیه وی اثر دیگر است، و این استجازه هم من حیث المجموع تقلیدی از قول مجتهد، و در دنیا و آخرت ناقل

1- وسائل الشیعة 27/131 ح 20، الاحتجاج، شیخ طبرسی 2/263، بحار الانوار 2/88 ح 12، مستند الشیعة 17/34.  
2- نحل: 43.

### در جواز عمل است به اخبار ضعیفه

احادیث مستجازه مصون و محروس است و بر او حرجی نیست، و اگر ذاکر و محدثی خود را به مجتهدی شناسانید و آن مجتهد او را بر حسب استعدادش اذن به قرائت احادیث مخصوصه از کتابی مخصوص یا عموم کتابهای مجلسی مرحوم مستقلاً داد ثمره اش این است که در ذکر روایت مرسل و مقطوع و ضعیف و امثال آنها که مذکور شد دیگر بر او بحثی نیست.

در جواز عمل است به اخبار ضعیفه این بنده که خاک نعال محدثین محسوب نمی شود اخبار ضعیفه را بنا بر اجازه مجتهد مجیز خود جائز می داند در مسنونات و مکروهات، و این اجازه و اذن برای جواز تسامح است بواسطه حدیث: « من سمع شیئاً من الثواب علی شیء فصنعه کان له أجره وإن لم یکن ما بلغه » (1)، یعنی: « کسی که چیزی از ثواب بشنود برای به جای آوردن چیزی پس بجا آورد، اگر چه در واقع آنچه را که از ثواب شنیده است نباشد به وی همان ثواب را می دهند ». و این حدیث از محمد بن یعقوب کلینی در کتاب « اصول کافی » از علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم که تماماً از روات ثقات اند، و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است. و ایضاً در آن کتاب از حضرت باقر علیه السلام مرویست: « من بلغه ثواب من الله علی عمل فعمل ذلك العمل ذلك الثواب اوتیه وإن لم یکن الحدیث كما بلغه » (2). و در کتاب « ثواب الأعمال » (3) حدیث سابق مرویست از حضرت صادق علیه السلام به مضمون

1- کافی 2/87 ح 1، فلاح السائل، سید ابن طاوس: 12، وسائل الشیعة 1/82 ح 187، اقبال الاعمال: 627.

2- کافی 2/87 ح 2، وسائل الشیعة 1/82 ح 188، بحار الانوار 2/256 ح 4.

3- ثواب الاعمال: 132 و 320.

مذکور، و در آخر آن فرموده است: « وإن كان رسول الله صلى الله عليه وآله لم يقله » یعنی: « ترتیب چیزی از ثواب را بر عملی وجوداً یا عدماً بشنود و به تیت آن ثواب آن عمل را به فعل آورد به او اجر داده می شود اگر چه پیغمبر صلی الله علیه و آله نفرموده باشد ». و مرحوم شیخ علی کرکی در بعضی از مصنفات خود و مرحوم شهید ثانی در « شرح لمعه » تصریح نموده اند، و مرحوم میرداماد در « حاشیه من لا یحضره الفقیه » فرمود: الحدیث الضعیف من المسنونات والمکروهات حجة فلیعمل به، یعنی: حدیث ضعیف در مسنونات و مکروهات حجت است پس باید عمل کرد به آن (1). علی ای حال این حدیث، سند و مأخذ جواز نقل حدیث ضعیف است، و معتمد علماء اعلام است، و علماء اصولیین فرموده اند: الاصح حجیة الخبر الموثق والحسن والقوی والضعیف المنجبر بالشهرة ونحوها لحصول المناط، وأيضاً الأصح حجیة الأخبار الضعیفة فی السنن والکراهة (2). و سابقاً عرض شد: یکی از اقسام اربعه حدیث خبر ضعیف است ولیکن هر کسی نمی تواند تمیز دهد هر حدیثی را از جهت مسند و مرسل بودن چنانکه بین مکروه و مستحب، واجب و حرام، اباحه و رخصت نیز تمیز می خواهد، نقاد و ممیز آنها مجتهدی است که عالم به علم حدیث و درایت و رجال باشد، پس آن عالم اجازه از نقل هر کتاب و حدیثی به هر کسی البته نمی دهد و بی جهت امر به این اثم عظیم نمی فرماید و معلوم شد صحت سند در تجویز نقل حدیث ضعیف در مکروه و مستحب، اما باید حدیث ضعیف را دانست و فهمید چگونه است و متعلق او چه چیز است؟ مثلاً روضه خوان اگر حدیث ضعیفی در گریه کردن شیعیان که عمل مستحبی است نقل

1- بنگرید به: الفصول الغروية: 306 (چاپ سنگی)، فوائد الاصول، کاظمی 3/413، منتهی الاصول 2/212.

2- رجوع کنید به: نهاية الافکار، آقا ضیاء عراقی 2/278، دروس علم الاصول، صدر 1/261، مصباح الاصول 2/321.

## در معنی « احتیاط » است

کند جائز است، اما آن حدیث ضعیف را هم شرائطی است و باید فهمید از کجا خوانده است و به چه جهت مأذون در نقل او شده است، و چرا با صحاح اخبار اعتماد به ضعیف نموده است؟ و اگر کسی بی باک باشد در دانستن این امور برای او خواندن اشعار و مراثی کفایت است و تجاوز از آن جایز نیست. بلی، نقل حدیث را بالمعنی و حکایت از آن به عبارت دیگر بنا بر مشهور منصور جائز است برای حصول مناظ و تحرّز و حذر از عسر و مشقّت. و چنانکه بعضی از علماء خبر واحدی که خالی از قرائن قطعی باشد حجت دانسته اند در صورتی که مفید ظن باشد، بلی در صورتی که مخالف قاعده کلیه باشد و افاده مظنه نکند خلاف است عمل به آن. پس ای برادر! امام علیه السلام فرمود: « اخوك دينك فاحتط لدينك بما شئت » (1)، یعنی: « برادر تو دین توست، پس احتیاط کن از برای حفظ دین خود هر نحوی که برای خود حافظ می باشی ».

در معنی « احتیاط » استو معنی « احتیاط » آن اخذ به اوفق و خروج از خلاف و عمل به آن چیز است که ذمه مکلف را زمان شك در مکلف معین در نزد خدا واقعاً بریء کند. و معنی احتیاط در این زمان غیر معلوم است سیما احتیاط در نقل اخبار ضعیفه و مرسله به واسطه اختلاط بعضی از نادانان و بی خردان متروک و مهجور. پس هر آنکه محتاط است باید در قول و فعل هر دو احتیاط کند که هر دو راجع به اعتقاد جنان است، و معنی ایمان همین است، و بی احتیاطی هر يك موجب خلل در دین و یقین می شود.

1- الامالی، شیخ طوسی: 109 ح 168، الامالی، شیخ مفید: 283 ح 9، بحار الانوار 2/258 ح 4، وسائل الشیعة 27/167 ح 33509.

## در امتزاج ثقات از راویان و مخالفین ایشان است

بالجمله نتیجه عرایض این دعاگو آن است: به شرط انصاف و تبری از اعتساف خوانندگان چشم بگشایند و هر حدیثی را درست نقل نمایند

در امتزاج ثقات از راویان و مخالفین ایشان استبدان که در صدر اسلام که سید انام از دنیا رحلت فرمود رایات خلاف افراشته شد و در خلافت هم بین مهاجر و انصار مشاجره و منازعه گردید، و بنیان این گونه محاربات و مباحضات از آن وقت تأسیس یافت، و همه آن مردم که محاربه و مقاتله می کردند عمل کردن به احکام قرآن و احادیث نبویه صلی الله علیه و آله را مدعی بودند. پس شیعه و مخالفین ایشان مأخذ دعوی خودشان را کتاب و سنت قرار دادند، دامنه این نزاع کشید به زمانهای ائمه طاهرین علیهم السلام، این فرق کثیره که پیدا شدند از کیسانیه و امثال آن، پس از آن بنیان در زمان بنی عباس جمعی که معاصر ائمه علیهم السلام بودند فروع آن بنیان را به مقتضای امتداد زمان افزودند، و در اصول و فروع این دین تغییر و تبدیل کلی نمودند، و برای تبعیت خلفاء جور و طمع زیاد و اهواء فاسده و آراء کاسده از نسیان حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله اخبار کثیره و احادیث وفیره جعل و وضع کردند، آن گاه مخلصین ائمه با منافقین ایشان مخلوط شدند و مردم در نقل روایات به واسطه اختلاف حالات ثقات و غیرهم به شبهه افتادند. مثلاً زرارة بن اعین و هشام بن حکم و هشام بن سالم و محمد بن مسلم و ابو بصیر و معلی بن خنیس و ریّان و هرثمه و علی بن یقطین و علی بن جعفر و مفضل بن عمر و فضیل بن یسار با اشرار زمان خودشان ممتزج شدند و پرده تقیه بر روی ایشان کشیده شد، و مردم خواص ائمه و اعدای ایشان را تمیز نمی دادند، و ائمه طاهرین برای حفظ جانهایشان در آشکارا به ایشان تعییر می کردند و اعراض می فرمودند، و در خفاء اظهار محبت و مهربانی می کردند. پس چنانکه در آن زمان خوب و بد تمیز داده نمی شد مگر قلیلی که تقیه نکردند

و شهید شدند مانند معلی بن خنیس و امثال آن، اقوال ایشان نیز ممزوج و مخلوط گردید و مردم از خواندن آنها تا کنون به شبهه اند. پس لازم است کسی زحمت بکشد و تمیز بدهد بین اخبار صحیحه و ضعیفه مرسله، یعنی زشت و زیبا، بد و خوب را جدا کند و حل این مشکل را باید شخص بااطلاعی کند و آن در عهده شخص شریف مجتهد جامع الشرائط است. پس نگویند: مجتهد حدیث نمی داند، ای بیچاره! هر کس حدیث دانست مجتهد است نه آنکه هر که خود را مجتهد داند حدیث دان باشد؛ از آنکه مصدر و مأخذ اجتهاد مجتهد از کتاب الله و احادیث نبویه صلی الله علیه و آله است، پس چند حدیث تو را در فضائل و مصائب، اگر مجتهد در نظر نداشته باشد، یا سکوت نماید از روی حکمت و مصلحت، دلیل نیست بر نادانی او از کلیه اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلام. عجلتاً در این کار تسامح و تکاسل جائز نیست و هر آنکس با علم، عمل خود را بر کذب به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام قرار دهد بی عاقبت است و اجری در آخرت ندارد و اجرت مخصوصی که در دنیا از این ممر می خورد حرام و سُحْت (1) است. پس بدان بعضی از عبادات به صورت ظاهره عبادتند اما در واقع معصیتند بلکه عرض می کنم: این گونه کارها و کردارها چون بیع اعیان نجسه است و خوردن قیمت آنها حرام است، و همین طریق است غیبت مردمان بر منابر مسلمانان و اجرت خواستن از برای آن، البته این شخص غیبت کننده را اجرتی نیست و استحقاق ندارد، چه اینکه صاحب خانه راضی شود یا نشود؛ از آنکه منبر وضع برای ارشاد و تکمیل نفوس عباد است، و بیان اخبار صحیحه از لسان ائمه هُداة علیهم السلام، و اگر در موضوعی خاص مقتضی شود امری دیگر است

### در حدیث میمون بن عبدالله و مذمت کسانی که به حضور امام احادیث مجعوله نقل کردند

در حدیث میمون بن عبدالله از رجال کشی و مذمت کسانی که به حضور امام احادیث مجعوله نقل کردند خوب است در خاتمه این عنوان ، این حدیث را از « کتاب کشی » (1) نقل نمایم : میمون بن عبدالله گفت : جماعتی بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدند برای آنکه از آن جناب حدیث بشنوند و آن بزرگوار را نمی شناختند ، همین قدر می دانستند در مدینه محدثی است آگاه و شخصاً نمی شناختند ، اما اسماً از حالات آن سرور مطلع بودند ، پس حضرت صادق به یکی از انصار فرمودند : « تو این اشخاص را می شناسی ؟ » . عرض کرد : نه . فرمودند : « از برای چه آمده اند ؟ » . گفت : این جماعت از شهرهای خودشان بیرون آمده اند برای آنکه حدیث بشنوند از هر کس باشد و هر چه باشد ، آنگاه به یکی از ایشان فرمود : « شما از غیر من حدیث شنیده اید ؟ » . عرض کرد : بلی . فرمود : « يك حدیث برای من بیان کن » . آن مرد در جواب گفت : ما آمده ایم حدیث بشنویم نه آنکه حدیث بگوئیم . پس به دیگری فرمود . نیز آن کس عذر آورد . آن جناب فرمودند : « محدث شما عهد کرده است آنچه به شما گفته است به دیگری نگوئید ؟ ! » . گفتند : نه . فرمود : « آنچه اقتباس کرده اید از علم قدری بگوئید » .

1- . اختیار معرفة الرجال معروف به رجال کشی 2/692 \_ 699 ح 741 .

## در مقالاتی که شخصی از سفیان ثوری شنیده و خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض می کرد

پس گفت یکی از ایشان: سفیان ثوری از جعفر بن محمد (ع) ما را خبر داده است که آن جناب فرمود: النبیذ کله حلال الا الخمر، ثم سکت.

در مقالاتی است که شخصی از سفیان ثوری شنیده و خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض می کرد و بدان سفیان ثوری \_ به فتح ثاء مثلثه \_ به قول ابن خلکان ابن سعید ثوری کوفیست و یکی از علماء عامه است و در بصره سال یک صد و شصت و یک وفات کرد. یعنی: سفیان ما را خبر داد نبیذ تمامش حلال است مگر شراب، پس ساکت شد. آن جناب فرمودند: « زیاد کن ». آن شخص گفت: مرا خبر داد آنکه از حضرت باقر (ع) شنید که فرمود: کسی که مسح نکند بر خُفین خود صاحب بدعت است و کسی که شرب نبیذ نکند صاحب بدعت است، و کسی که جرّیث (1) نخورد و طعام ذمی و ذبایح ایشان را پس گمراه است، اما نبیذ را عمر خورد، اما مسح خُفین را عمر در سفر سه مرتبه در یک شبانه روز بجای آورد، اما ذبایح اهل ذمه را حضرت امیر (ع) خورد و فرمود: بخورید، و خداوند می فرماید: « الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ » (2). آن جناب فرمود: « زیاد کن ». عرض کرد: از هر چه شنیده ام خبر بدهم؟ فرمود: « هر چه شنیده ای همین طور است؟ ». عرض کرد: نه. فرمود: « بگو ». گفت: خبر داد به من آنکه از عمرو بن عبید و از حسن بصری شنیده بود که گفت: بعضی

1- جرّیث: نوعی ماهی است. (صحاح اللغة 1/277 ماده جرث).

2- مانده: 5.



چیزهاست مردم تصدیق می نمایند و در کتاب خدا نیست و اصل ندارد مانند عذاب قبر و میزان و حوض و شفاعت و نیتی که مرد در خیر و شر دارد (1) و عمل نمی کند و مثاب می شود و نمی شود . پس میمون بن عبدالله خندید از این اقوال سخیفه جعلیه ایشان به نحوی که گفت : حضرت صادق علیه السلام دست مرا فشرده و فرمود : « ساکت شو تا حدیث بشنویم » ، پس آن مرد سرش را بلند کرد و دانست عبدالله بن میمون می خندد ، گفت : آیا از حق می خندی یا از باطل ؟ گفت : خنده من تعجب است از اینکه این احادیث را چگونه حفظ کرده ای ؟ ! حضرت صادق علیه السلام باز فرمودند : « حدیث بگو » . عرض کرد : سفیان ثوری خبر داد از محمد بن منکدر که وی گفت : حضرت امیر علیه السلام را بر منبر کوفه دیدم و شنیدم که می فرمود : هر آن کس مرا بر ابی بکر و عمر تفضیل بدهد حدّ مفتری می دهم ! آن جناب فرمود : « زیاد کن » . گفت : سفیان خبر داد از جعفر بن محمد (ع) که فرمود : دوستی ابابکر و عمر ایمان است و دشمنی ایشان کفر . حضرت صادق علیه السلام فرمود : « زیاد کن » . عرض کرد : یونس بن عبید از حسن خبر داد که حضرت امیر (ع) از بیعت ابی بکر تأمل فرمود ، ابو بکر گفت : یا علی ! چه چیز ترا بازداشت ؟ من قصد داشتم گردن تو را بزنم ، حضرت امیر (ع) فرمود : یا خلیفه رسول الله (ص) ! لا تتریب ، ابی بکر هم گفت : لا تتریب . باز حضرت فرمود : « زیاد کن » . عرض کرد : سفیان خبر داد از حسن که ابی بکر امر کرد خالد بن ولید گردن حضرت امیر را بزند و ابو بکر در بین نماز گفت : یا خالد ! لا تَفْعَلْ ما امرتُک .

---

1- . دال خط خورده و ظاهراً کلمه تبدیل به « دارند » شده است .

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « زیاد کن ». گفت: نعیم بن عبدالله از جعفر بن محمد (ع) روایت کرد که فرمود: امیر مؤمنان (ع) دوست داشت به نخایلات نیع باشد و استظلال از آنها کند و از برگ آنها بخورد و در وقعه جمل و نهروان حاضر نشود! و سفیان باز خبر داد از حسن که گفت: عباد از حضرت صادق (ع) خبر داد: حضرت امیر (ع) چون در جمل بسیاری خونهای کشتگان را دید به حضرت امام حسن (ع) فرمود: ای فرزند! هلاک شدم. امام حسن (ع) فرمود: آیا شما را نهی نکردم از خروج؟! فرمود: نمی دانستم کار به اینجا می کشد. حضرت صادق علیه السلام فرمود: « زیاد کن ». گفت: سفیان ثوری خبر داد که جعفر بن محمد (ع) فرمود: چون حضرت امیر (ع) جمعی از اهل صفین را کشت بر ایشان گریه کرد و فرمود: خداوند بین ما و ایشان در بهشت جمع کند. میمون بن عبدالله گفت: از این احادیث جعلیه سینه من تنگ شد و عرق کردم و نزدیک بود از پوست برآیم، نزدیک به آن رسیدم برخیزم و پای بر فرق آن مرد گوینده این حدیث بگذارم، پس یاد آوردم آنچه آن جناب به غمز و فشردن دست من اشاره کرد، آن گاه ساکت شدم. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « از اهل کدام شهری؟ ». عرض کرد: از اهل بصره. فرمود: « این احادیث را از آنکه نقل می نمائی که جعفر بن محمد است می شناسی؟ ». گفت: نه. فرمود: « آیا از وی حدیث شنیده ای؟ ». گفت: نه. فرمود: « این احادیث در نزد تو حق است ».

### حدیثی که حضرت صادق علیه السلام به شخص بصری فرمود

گفت: آری. فرمود: «چند وقت است شنیده ای؟». عرض کرد: این احادیث شهر ماست، و روزگاریست ما حفظ کرده ایم و شکی در آنها نیست. فرمود: «اگر جعفر بن محمد بگوید این احادیث کذب است و اصل ندارد آیا تصدیق می نمائید؟». گفت: نه. فرمود: «از برای چه؟». گفت: از آنکه مردهایی چند شهادت دادند در حجیت و صدق این احادیث که اگر بخواهند پای بر گردن مردم بگذارند جایز است.

حدیثی که حضرت صادق علیه السلام به شخص بصری فرمود فرمود: «پس این حدیث را بنویسید: بسم الله الرحمن الرحيم حدیثی ابی عن جدی. آن شخص وقتی که این بیان را به این نسبت شنید که آن حضرت فرمود، عرض کرد: اسم شما چه چیز است؟ فرمود: «از اسم من سؤال مکن» «إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: خلق الله الأرواح قبل الأجساد بألفي عام، ثم اسكنها الهواء فما تعارف منها ائتلف وما تناكر منها اختلف، ومن كذب علينا اهل البيت (ع) حشره الله تعالى يوم القيامة أعمى يهودياً وإن أدرك الدجال آمن به في قبره» (1). یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند ارواح را پیش از اجساد به دو هزار سال خلق کرد

## کتابه مستطابه

بعد از آن در هواء آنها را ساکن فرمود ، پس الفت و شناسائی در این زمان و اختلاف و انکار ابناء زمان به جهت آن روز است ، و کسی که بر ما اهل بیت علیهم السلام دروغ ببندد فردای قیامت یهودی و کور محشور می شود و اگر دجال را ادراک کند ایمان می آورد به او . و این حدیث تمام شد . اکنون عرض می کنم : نباید سفیان ثوری نوعی را زیاد کرد ، آن فسادى که در آن زمان از آن سفیان شخصی و امثال آن از ابو حنیفه و حسن بصرى در جعل احادیث شد کفایت است ، و هر آنکه پرهیز از صحت و سقم احادیث نکند و هر آنچه در کتابهای مخالفین است نقل نماید در زمان خود سفیان ثوریست . و در « اصول کافی » در خبر مبسوط است که : حضرت صادق علیه السلام در مسجد الحرام به سدید صیرفی فرمودند : « می خواهی به تو بنمایم کسانی را که از طریق حق و دین خدا مردم را منع می نمایند ؟ » . عرض کرد : بلی . پس اشاره فرمود به ابو حنیفه و سفیان ثوری ، و این دو نفر با جماعتی حلقه زده بودند و کاری جز عمل به قیاس و استحسان و استخراج احکام فرعیه از آراء سخیفه و جعل اخبار غریبه و وضع اخبار غیر مرضیه نداشتند .

کتابه مستطابه مطلب ششم : در حسن کتابت احادیث و ضبط و حفظ آنها بدان حسن حال راوی بر کتابت حدیث است ، یعنی محفوظات خود را از روایات و احادیث بنویسد تا بماند چنانکه در کتاب « اصول کافی » در باب یکصد و چهل و شش احادیثی در این خصوص منقول است از آن جمله : حضرت صادق علیه السلام به ابن ابی عمیر

### مطلب ششم: در حسن کتابت احادیث و ضبط و حفظ آنها

فرمود: « القلب يتكلم على الكتابة » (1). و أيضاً از ابو بصیر مرویست که آن جناب فرمودند: « اکتبوا فانکم لا تحفظون حتی تکتبوا » (2). و أيضاً مرویست از آن جناب: « اِحْفَظُوا بکُتُبِکُمْ فانکم سوف تحتاجون إليها » (3). و أيضاً فرمودند به مفضل بن عمر: « اکتب وبتَّ عملک فی اخوانک فإنَّ مِتَّ فاورث کتبتک بِنیک فانه یأتی علی الناس زمان هرج لا یأسون الا بکتبهم » (4).

در حفظ کردن احادیث است به نوشتن پس از نوشتن حدیث در کتاب قلب را اعتماد و اتکالی حاصل می شود و بعد از کتابت حفظ پیدا می شود و یک وقتی هم محتاج به آن خواهد شد، و دیگر باعث نشر علم بین اخوان می گردد، و بعد از مردن در زمان هرج به کار آیندگان می آید، و عمل اصحاب و تابعین و علماء متقدمین و متأخرین - رضوان الله علیهم اجمعین - بر تدوین اخبار و آثار اهل البیت علیهم السلام بوده است مانند کتاب سلیم (5) بن قیس هلالی که به نظر شریف حضرت علی بن الحسین علیهما السلام رسید و ابان بن ابی عیاش راوی اوست و حالت وی با حجّاج بن یوسف ثقفی مشروح است (6).

1- کافی 1/52 ح 8.

2- کافی 1/52 ح 9.

3- کافی 1/52 ح 10.

4- کافی 1/52 ح 11.

5- سلیم به ضم سین است، و از خیار اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

6- مازندرانی در شرح اصول کافی 2/207 پس از ضبط سلیم از علامه حلّی به نقل از سید علی بن احمد عقیقی می نویسد: کان سلیم بن قیس من اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام طلبه الحجّاج لیقتله فهرب وأوی إلى أبان بن أبی عیاش، وهو فی ناحیه فارس، فلما حضرتته الوفاة قال لأبان: إن لك علیّ حقاً وقد حضرني الموت. یا بن اخی! انه كان من الأمر بعد رسول الله صلی الله علیه و آله کیت و کیت، وأعطاه کتاباً، فلم یرو عن سلیم بن قیس أحد من الناس سوی أبان. . . الی آخره.

## در کتب مؤلفه حضرت عبدالعظیم علیه السلام است و کتاب یوم و لیله و معنی آن و کسانی که بدین اسم کتاب نوشته اند

و مانند کتاب معاویه بن عمّار و کتاب ابان بن تغلب و کتاب ابان بن عثمان و کتاب جمیل بن دراج و کتاب جریر بن عبداللّه و کتاب علی بن جعفر و کتاب علی بن یقظین، و کتاب علی بن اسباط و هزار کتاب یونس بن عبدالرحمن در ردّ عامه و اهل سنت و جماعت، و کتاب ابن ابی عمیر. و مرحوم مجلسی در « اربعین » فرمود: کتب ابن ابی عمیر مشهور است در نزد محدثین در اصول اربعه در نزد ما. و مرحوم میرزا در مسأله تعادل و تعارض استشهاد کرده است در حجیت اخبار مضبوطه در « کافی » از ابن ابی عمیر (1). و تا کنون اگر بخواهند تعداد کتب تمام علماء اعلام را نمایند از یکصد هزار کرور علاوه می شود، همانا تمام آنها در شرح اصول و فروع این دین و مذهب حق بوده است.

در کتب مؤلفه حضرت عبدالعظیم علیه السلام است و کتاب یوم و لیله و معنی آن و کسانی که بدین اسم کتاب نوشته اند در عنوان این روح و ریحان عرض کردم: اخبار مرویه از حضرت عبدالعظیم علیه السلام را صدوق طاب ثراه کتابی مدون فرمود لیکن از خود آن بزرگوار چند کتاب در کتب رجال مذکور است: یکی « خطب امیر مؤمنان علیه السلام » است (2) و دیگری کتاب « یوم و لیله » است، و ظاهراً معنی کتاب « یوم و لیله » اعمالی است که بر حسب اخبار از ائمه طاهرین با اذکار خاصه روایت شده است که باید هر مکلفی در تمام روز و شب بجا آورد از واجبات

1- ابن ابی عمیر پس از شهادت امام رضا علیه السلام گرفتار حبس مأمون شده، و اموالش مصادره گشت و کتابهایش نابود شد. آنچه در حافظه داشت مشتمل بر چهل مجلد بود که آنها را « نوادر » نامید، و اصحاب بر مراسیل وی اعتماد کرده اند. بنگرید به: اختیار معرفة الرجال 2/854 ح 1103، و سائل الشیعة 20/310 (چاپ اسلامی).

2- خلاصه: 130 شماره 12، رجال نجاشی: 247 شماره 653، منتهی المقال 4/140 شماره 1643.

و مستحبات مانند « مفتاح الفلاح » مرحوم شیخ بهائی علیه الرحمه ، و این کتاب شریف از آن جناب به دست نیامده است . و صاحب ابن عباد کافی الکفاة فرمود در احوال حضرت عبدالعظیم : وله کتاب یسمیه کتاب « یوم و لیلہ » و کتب ترجمتها روایات عبدالعظیم بن عبداللہ الحسنی . وقد روی عنه من رجالات الشیعة خلق كأحمد بن أبی عبداللہ البرقی [وأحمد بن محمد بن خالد] (1) و ابو تراب الرویانی (2) . و از این کلمات دانستی مرحوم صاحب بن عباد کتابهای حضرت عبدالعظیم را ترجمه کرده است که تمام آنها روایات است . و از عبارت « و کتب ترجمتها » (3) معلوم است آن بزرگوار کتاب بسیار تألیف فرمود ، و شاید اسم مجموعه کتاب صاحب علیه الرحمه روایات آن جناب بوده است . و دیگر فرمود : خلق بسیاری از رجالات شیعه از وی روایت کرده اند مانند احمد و ابو تراب به نحوی که ذکر می شود . و هر آنکه بخواهد از اسلوب کتاب « یوم و لیلہ » حضرت عبدالعظیم آگاه شود ، خوب است کتاب « یوم و لیلہ » شیخ الطایفه شیخ طوسی علیه الرحمه را به دست بیاورد ؛ از آنکه داعی در تعداد کتب مؤلفه آن مرحوم دیده است ، و در زمانهای ائمه طاهرین جمعی از اصحاب را به خاطر دارم کتابها به این اسم نوشته اند از آن جمله یونس بن عبدالرحمن است . و در حدیث است : دو نفر از ائمه اطهار کتاب او را دیدند و برایش ترجمه فرستادند : اول : حضرت جواد علیه السلام بود که به عیادت یکی از اصحاب تشریف بردند بر بالای سر او این کتاب را دیدند از اول تا به آخر ورق زدند ، آن گاه فرمودند : « رحم اللہ یونس !

1- .زیاده از مستدرک است .

2- . خاتمة المستدرک 4/405 به نقل از صاحب بن عباد .

3- . در چاپ سنگی او زائده مندرج است که حذف شد .

رحم الله يونس! « (1) . دوم : حضرت امام حسين عسکری عليه السلام از ابا جعفر جعفری کتاب « یوم و ليله » یونس را گرفتند و فرمودند : « هذا ديني و دين آباي كله وهو الحق كله » (2) . و دیگری کتاب « یوم و ليله » محمد بن ابی عمیر مولی ازدی است که خدمت موسی بن جعفر علیهما السلام شرفیاب شده بود و چهار کتاب تصنیف کرد از آن جمله کتاب « یوم و ليله » است ، و شیخ طوسی علیه الرحمه فرمود : هو اوثق الناس عند الخاصة والعامة وانسكهم نسكاً واورعهم واعبدهم . وادراك خدمت سه نفر از ائمه را نمود و چهار سال در حبس مأمون بود و خواهرش از برای خوف قتل تمام کتابهایش را دفن کرد و تلف شد (3) . و دیگری فضل بن سلیمان بغدادی کاتب منصور و مهدی است ، و از دو امام اخبار بسیار روایت کرد ، و او راست کتابی بدین اسم . و دیگری ابو عبدالله صفوانیست که با قاضی موصل مباحله کرد و روی قاضی سیاه و دست وی منتفخ شد و وی نیز صاحب کتاب « یوم و ليله » است (4) . و دیگری محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش است ، و در حق وی گفته اند : هو جلیل القدر واسع الاخبار بصیر بالروایة (5) . و ناقلی گفت : شاید جهت تسمیه این کتاب برای آن باشد : هر خبری و روایتی که بر ایشان در روز و شب عرضه می داشتند ضبط می فرمودند و قید می کردند . گویا وجه اول اوجه باشد .

- 
- 1- تهذیب الاحکام 10/83 رقم 66 ، وسائل الشیعة 27/100 ح 33319 .
  - 2- رجال الکشی ( اختیار معرفة الرجال ) 2/484 ح 915 و 2/780 ح 916 ، وسائل الشیعة 27/100 ح 33320 .
  - 3- بنگرید به : الفهرست ، شیخ طوسی : 142 ، رجال النجاشی : 250 ، الکنی والالقباب 1/199 ، تنقیح المقال 2/61 .
  - 4- رجال ابن داود : 162 شماره 1296 .
  - 5- خلاصة الاقوال : 246 شماره 38 ، نقد الرجال 4/321 ، فهرست شیخ طوسی : 153 شماره 675 .



## استناد لاهل الرّشاد

## مطلب هفتم : حدیث اصول کافی مروی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

استناداً لاهل الرّشاد مطلب هفتم : حدیث اصول کافی مروی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بدان در کتاب مستطاب « اصول کافی » (1) مرویست : حضرت امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند : « اذا حَدَّثْتُمْ بِحَدِيثٍ فَأَسْنَدُوهُ إِلَى الَّذِي حَدَّثَكُمْ بِهِ ، فَإِنْ كَانَ حَقًّا فَعَلَيْكُمْ وَإِنْ كَانَ كَذِبًا فَعَلَيْهِ » ، یعنی : چون حدیث می گوئید آن را نسبت بدهید به کسی که به شما خبر داد اگر حق است پس ثوابش برای شماست و اگر دروغ است برای اوست عقابش . و در کتاب مذکور (2) در باب عقل و جهل از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمودند : « اياكم والكذب المفترع » . قيل : وما الكذب المفترع ؟ قال عليه السلام : « من يحدثك الرجل بالحديث فتركه وترويه عن الذي حدثك عنه » . یعنی : « از کذب مفترع بپرهیزید » . عرض کردند : آن کدام است ؟ فرمودند : « کسی از برای تو حدیثی می گوید و تو از آن حدیث کننده روایت نمی کنی و از آنکه روایت کرده است روایت می نمائی » . و مرحوم آخوند در شرح حدیث فرمود : شاید « مفترع » از فرع باشد به معنی علو (3) . و در کتاب « نهایه » (4) است : فرع کل شیء اعلاه والفرع ما علا من الارض وارتفع . یعنی : راوی می خواهد از محدث اعلائی روایت کند و محدث خود را بگذارد بلا واسطه و آن دروغ بلند است .

- 
- 1- کافی 1/52 ح 7 ، شرح اصول کافی 2/219 ، وسائل الشیعة 27/81 ح 33259 .
  - 2- کافی 1/52 ح 12 ، معانی الاخبار : 158 ح 1 ، شرح اصول کافی 2/223 .
  - 3- شرح اصول کافی 2/223 .
  - 4- النهایة فی غریب الحدیث والاثر 3/436 ماده ( فرع ) ، لسان العرب 8/246 .

و مرحوم مجلسی فرمود در جلد اول « بحار » (1) در معنی کذب مفتوح: فرع به معنی حاجز است چون این گونه دروغ حایل و حاجز بین گوینده و قبول روایت می شود بدین اسم موسوم گردید، یا به معنی ازاله است، یعنی برمی دارد چیزی را که موجب قبول روایت راویست. و در آن کتاب (2) در حدیث یکصد و سی مرویست از زید شحّام که از ابا جعفر یا حضرت صادق علیهماالسلام سؤال کرد از معنی « فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ » (3) که مراد از طعام چیست؟ فرمود: « آن علم انسان است که باید بداند از که اخذ می نماید » (4). اکنون بدان طریق روایت حضرت عبدالعظیم علیه السلام از جماعتی ثقات است، اجمالاً دوازده نفر از ایشان را برای میمنت یاد می نمایم: اول: پدر بزرگوارش عبدالله قافه است. دوم: جدّ والا تبارش علی شدید است. سوم: معمر بن خلّاد است. چهارم: سلیمان بن ابی حفص مروزی است. پنجم: موسی بن محمّد است. ششم: ابی عمیر است. هفتم: محمّد بن محمّد است. هشتم: ابن ابی عمیر است. نهم: حرب است. دهم: علی بن اسباط صاحب اصلی از اصول اربعمائه است، و در زمان حضرت

1- بحار الانوار 2/158 ذیل ح 4.

2- کافی 1/49 \_ 50 ح 8.

3- عبس: 24.

4- نیز بنگرید به: نهج السعادة، محمودی 7/38 به نقل از رجال کشی: 11 ح 6.

صادق علیه السلام بود، وهو اوثق الناس واصدقهم لهجةً، و کتاب نوادر از اوست . یازدهم : محمد بن فضیل است ، و محمد بن فضیل چند نفرند ، و از القاب و نسب تمیز داده می شوند : یکی ارزق (1) ، و یکی ازرقی ، و یکی کوفی ، و یکی ازدی است . دوازدهم : ابراهیم بن ابی محمود خراسانی است ، نجاشی و کشی او را توثیق کرده اند و همان است که حضرت جواد علیه السلام برایش بهشت را ضمانت فرمود ، و وی از اصحاب حضرت رضا علیه السلام است ، و کتابی بعد از رحلت آن بزرگوار خدمت حضرت جواد علیه السلام آورد به خط شریف پدر بزرگوارش ، پس آن جناب گرفتند و بوسیدند و فرمودند : « واللّه ! خط ابی » ، آن گاه عرض کرد : پدرت مکرر به من می فرمود : « اسکنک الله الجنة أدخلک الله الجنة ! » فرمود : « من هم می گویم » ، آن گاه برایش ضمانت در دخول جنت فرمود (2) . اکنون حضرت عبدالعظیم از هر کس روایت کرد دلالت بر جلالت قدر وی می کند ، پس فقره « فَلْيَنْظُرِ الْأَنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ » (3) را فراموش مکن . خلاصه چنانکه از برای هر یک از مشایخ و اساتید اهل علم از معاصرین و متقدمین طریق روایتی است حضرت عبدالعظیم علیه السلام هم از جماعتی که موثق بوده اند و ادراک خدمت سابقین از ائمه طاهرین علیهم السلام را کردند از این طرق و اسانیدی که اسامی آنها مذکور شد و در صدر هر روایتی خواهی خواند احادیث و روایاتی نقل فرمود . وایضاً خواهی دانست استاد حقیقی حضرت عبدالعظیم امامین همامین علیهما السلام بودند ، مسموعات و مرویات آن جناب از ائمه اطیاب علیهم السلام علاوه است از آنچه در این اوراق بتحریر آید .

1- عبس : 24 .

2- کذا ، البته بدین صورت یعنی تقدیم راء بر زاء در بعضی کتب رجال نیز آمده ، ولی ظاهراً تصحیف است .

3- اختیار معرفة الرجال 2/838 ح 1073 .

### مطلب هشتم : در اسامی اشخاصی است که از حضرت عبدالعظیم روایت حدیث کرده اند

سَنَدٌ مَعْتَمَدٌ مطلب هشتم : در اسامی اشخاصی است که از حضرت عبدالعظیم روایت حدیث کرده اند اما کسانی که راوی حضرت عبدالعظیم علیه السلام بوده اند و احادیث از آن جناب روایت نمودند چند نفر از ایشان را بنویسم :

[سهل بن زیاد آدمی] اول : ابو سعید سهل بن زیاد آدمی رازی است که معاصر ابوالحسن ثالث علیه السلام بود و از سه نفر از ائمه روایت کرد و وی از اهل ری است . بعضی از علماء رجال او را تضعیف کرده اند برای اعتمادی که به مراسیل و مجاهیل داشت ، و وفاتش در سال دویست و پنجاه و پنج بود ، و احمد بن محمد اشعری او را از بلده قم بیرون کرد به جهت نسبت غلو و کذب به ری فرستاد ، و وی را با حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مکاتبه ایست (1) . و داعی غالب روایاتی که در کتاب « روضه کافی » (2) است از سهل بن زیاد دیده است ، و یکی از طرق روایت صدوق و محمد بن یعقوب طاب ثراهما به اوست چنانکه در اواخر کتاب « من لا یحضره الفقیه » (3) صدوق علیه الرحمه فرمود : و ما رویته عن علی بن احمد بن موسی رحمه الله ، عن محمد بن أبی عبداللّٰه الکوفی ، عن سهل بن زیاد الآدمی ، عن عبدالعظیم علیه السلام . و ایضاً طرق روایت مرحوم میرزا محمد ابن علی مرحوم استرآبادی صاحب کتاب « رجال » به علامه اعلی الله مقامه است ، و علامه رحمه الله فرمود : طریق روایات ما متعدده است :

- 
- 1- در باره سهل بن زیاد آدمی رجوع کنید به : رجال شیخ طوسی : 375 شماره 5556 ، الفهرست : 142 شماره 339 ، معالم العلماء : 92 شماره 383 ، وی او را تضعیف کرده است ، خلاصة الاقوال : 356 شماره 2 ، رجال ابن داود : 249 شماره 229 .
  - 2- مانند کافی 8/33 ح 6 ، 49 ح 10 ، 50 ح 11 ، 57 ح 18 ، 69 ح 25 و 26 . .
  - 3- من لا یحضره الفقیه 4/468 .

یکی به سوی شیخ سعید ابو جعفر طوسی ، و یکی به سوی شیخ صدوق ابی جعفر بن بابویه است ، و یکی به سوی شیخ ابو عمرو و کشی ، و یکی به سوی احمد بن عباس نجاشی رحمهما الله تعالی است . و مرحوم میرزا در طریق روایت صدوق از حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرمود : آنچه که در آخر « من لا یحضره الفقیه » است . خلاصه سهل بن زیاد رازی موثق است و به قول جمعی مراسیل وی بهتر است از مسانید سائرین از رواة .

[احمد بن ابی عبدالله برقی] دوم : احمد بن ابی عبدالله ابو جعفر برقی است ، و « برقه » از نواحی بلده قم است (1) و اصل وی کوفیست : و صاحب کتاب « بصائر » اخبار و روایات او را بسیار نقل کرده است ، و کتاب « محاسن » برقی مشهور است ، و جد سوم وی بعد از شهادت زید بن علی بن الحسین در حبس یوسف بن عمر وفات کرد ، فرزندش عبدالرحمن از کوفه فرار کرده به قم آمد و در آن ساکن شد (2) . و ابو جعفر برقی صاحب کتابی است مشتمل بر یکصد باب از ابواب فقه که در آنها اصول و فروع و توحید و علل شرعیه مندرج است . و ابن غضائری گفته است : برقی در سال دویست و هفتاد و چهار وفات کرد . کلام در این است برقی کدام است : آیا احمد است یا محمد ؟ شیخ طوسی و نجاشی احمد بن خالد را برقی نوشته اند نه پسرش محمد بن احمد را ، و اگر هر دو برقی باشند صحیح است ، و صدوق علیه الرحمه فرمود : ما کان فیہ عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی فقد رویته عن محمد بن موسی المتوکل ، عن علی بن الحسین السعدآبادی ، عن احمد بن ابی عبدالله البرقی ، عن

- 
- 1- در کتب رجال نسبت به « برقه رود » داده شده ، مانند رجال ابن داود : 272 شماره 447 ، نیز بنگرید به : معجم البلدان 1/390 .
  - 2- نقد الرجال 1/154 \_ 155 ، مجمع الرجال 1/138 .

عبدالعظیم بن عبداللہ الحسنی (1). مراد این است: مرحوم صدوق در طریق روایت خود ضبط احمد فرموده است نه محمد، و حق همین است. و مرحوم سید بحر العلوم در رساله «رجال» (2) خود شرحی از بنو خالد بن عبدالرحمن نقل فرمود، و قید به ابو عبداللہ محمد بن خالد کرد، و در اوایل کتاب «مشرق الشمسین» مرحوم شیخ بهائی نیز بیان مشروحی دارد.

[احمد بن مهران] سوم: احمد بن مهران است، کلینی در «کافی» اخباری کثیره از وی نقل کرده است و ابن غضائری او را ضعیف شمرده است.

[عبدالله رویانی] چهارم: عبدالله بن موسی رویانی است، و گویا «رویانی» کلارستاق مازندران است (3).

[ابوعبیدالله حارثی] پنجم: ابو عبیدالله بن (4) حارثی است.

[حسن بن زیاد آدمی] ششم: حسن بن زیاد آدمی رازی است. و دیگر کسانی که از آن جناب روایت کرده اند در اوایل روایات آتیه خواهی دانست لیکن از این چند تن ابو سعید رازی و احمد بن خالد برقی بسیار در کتب رجال مذکور شده اند.

1- من لا یحضره الفقیه 4/468.

2- الفوائد الرجالية 1/331 به عنوان: بنو خالد البرقی القمی.

3- در باره رویان بنگرید به: معجم البلدان 3/104.

4- کذا.

## تحديث لأهل الحديث

مطلب نهم: در ذکر جمله ای از علم حدیث

مطلع اول: در مذمت زیاد و کم کردن حدیث است

تحديث لأهل الحديث مطلب نهم: [در ذکر جمله ای از علم حدیث] چون خواص و عوام این حدود، از کار و کردار این ذره بی مقدار آگاه اند، بناءً علی هذا آنچه در داعی است و پسندیده می نماید خوش است از من بخواهد، و آن علم به جمله ای از اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلام است. و در این کتاب بعضی از اخبار را به اشاره نقل نمودم و محل احتیاج هر حدیثی را بیان کردم، شاید جمعی از اهل فضل و احتیاط در این گونه اشارات و استشهادات تأمل فرمایند، همانا از این عشرت و زلت معذرت می خواهم و راه عذری هم برای خود گذارده ام. عجاله بعد از شرح این مقدمات موجه که راجع به علم درایت و حدیث بود در ذیل این مطلب خدمت اهل حدیث ده گونه اطلاعات جدیدی ای که دارم عرض می کنم که از آنها تعبیر به «مطالع» نموده ام.

مطلع اول: در مذمت زیاد و کم کردن حدیث استدر مذمت زیاد و کم کردن حدیث است، قال الله تعالى: «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (1). در کتاب «اختصاص» (2) مرویست که: ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام از معنی این آیه سؤال کردند، فرمودند: «هم المسلمون لآل محمد صلى الله عليه وآله اذا سمعوا الحديث أدوه كما سمعوه لا يزيدون ولا ينقصون»، یعنی: «این بندگانی که استماع حدیث می نمایند و تابع احسن آن می باشند مسلمین از آل محمد صلی الله علیه و آله اند یا تسلیم کنندگان به آل محمد صلی الله علیه و آله که در وقتی که

1- زممر: 17\_ 18.

2- الاختصاص: 5، بحار الانوار 2/158 ح 1.

### مطلع ثانی: در اینکه حدیث آل محمد صعب و مستعصب است

حدیث را می شنوند همان قسم بدون زیاده و نقصان اداء می نمایند». و ایضاً در «امالی» (1) مرویست که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که حدیثی از من روایت کند و بداند دروغ است هرآینه یکی از دروغ گویان است». و در کتاب «بصائر» است: حضرت امیر علیه السلام فرمودند: «علیکم بالدرایات لا بالروایات» (2). و قال: «همة السفهاء بالروایة وهمة العلماء بالدرایة» (3). در کتاب «غوالی اللآلی» (4) حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند رحمت کند کسی را که مقالات مرا بشنود و نگاهدارد و همان را اداء نماید به نحوی که شنیده است». بعد فرمود: «فربّ حامل فقه لیس بفقیه» (5) و «ربّ حامل فقه إلی من هو أفقه منه».

مطلع ثانی: در اینکه حدیث آل محمد صعب و مستعصب است در اینکه حدیث آل محمد صلی الله علیه و آله صعب و مستعصب است و باید در آنها تدبیر کرد و اجر یافت. و در کتاب «معانی الاخبار» (6) و «خصال» (7) و «امالی» (8) مرویست از شعیب حداد که

- 
- 1- الامالی، شیخ طوسی: 402 ح 897، بحار الانوار 2/158 ح 3.
  - 2- در بصائر یافت نشد، بنگرید به: السرائر 3/640، بحار الانوار 2/206 ح 97.
  - 3- کنز الفوائد: 194، بحار الانوار 2/160 ح 12، هر دو با لفظ: «الروایة»، و «الدرایة».
  - 4- غوالی اللآلی 4/66 ح 24 و 25، منیة المرید: 371، بحار الانوار 2/161 ح 20.
  - 5- در چاپ سنگی: فربّ، یعنی دو روایت را پشت سرهم نقل کرده با حرف عاطفه فاء، ولی در غوالی چنین دارد: وفي رواية: «رب حامل فقه إلی من هو...». در بحار چنین آمده: وفي رواية: فرب حامل..
  - 6- معانی الاخبار: 189 ح 1.
  - 7- خصال: 624 به لفظ: إنّ امرنا صعب.
  - 8- الامالی، صدوق: 52 ح 6، بصائر الدرجات: 42 ح 7، قرب الاسناد: 21، بحار الانوار 2/183 ح 1.



حضرت صادق علیه السلام فرمود: « ان حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملك مقرب أو (1) نبی مرسل أو عبد امتحن الله قلبه للايمان أو مدینه حصینة ». عمرو بن بسیع گفت: از شعیب حداد سؤال کردم: یا ابا الحسن! مدینه حصینة چه چیز است؟ گفت: از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم فرمود: « قلب مجتمع است ». مرحوم مجلسی در شرح این بیان فرموده است (2): مدینه حصینة آن است اوهام باطله و شبهات مضلّه وارد بر آن نشود، و به جهت شکوک و اهواء خارجه متفرق و پریشان نگردد. و ایضاً در کتاب « معانی الاخبار » (3) مرویست که: حضرت صادق علیه السلام فرمود به ابراهیم کرخی: « یک حدیث بدانی بهتر است؛ از آنکه هزار حدیث بخوانی و روایت کنی، و نیست کسی از شما فقیه مگر آنکه منقیات احادیث ما را بداند؛ از آنکه هر کلمه ای از کلمات ما به هفتاد وجه منصرف است ». و در کتاب « علل الشرایع » (4) مرویست: کسی خدمت حضرت ابا محمد صلی الله علیه و آله عریضه ای نوشت و از معنی حدیث سابق: « ان حدیثنا مستصعب .. » إلى آخره سؤال کرد. جواب مرقوم فرمود: « هیچ ملک نمی تواند متحمل شود حدیث ما را، پس به ملک دیگر مانند خود می دهد، و همین طور پیغمبری به پیغمبر دیگر، و مؤمنی به مؤمن دیگر، و انما معناه أن لا- یحتمله فی قلبه من حلاوة ما هو فی صدره حتی یخرجه إلى غیره ». و در کتاب « بصائر » (5) مرویست که: حضرت صادق علیه السلام به جهت یکی از خدام خود نوشتند: « اما بعد حدیثنا هیوب دُعور فان کنت تری أنّک تحمله فاکتب إلینا، والسلام ».

1- در چاپ سنگی: ولا .

2- بحار الانوار 2/183 .

3- معانی الاخبار: 2 ح 3، بحار الانوار 2/184 باب 26 ح 5 .

4- در علل الشرایع آنرا نیافتم، ولی شیخ صدوق آن را در معانی الاخبار: 188 ح 1 نقل کرده، و به نقل از وی در بحار الانوار 2/184 باب 26 ح 6 و وسائل الشیعة 27/93 باب 8 ح 33301 مذکور است .

5- بصائر الدرجات: 23 باب 11 ح 13، بحار الانوار 2/193 باب 26 ح 38 .

## مطلع ثالث: در فضل حدیث گفتن است

و أيضاً در آن کتاب از حضرت امیر علیه السلام مرویست: « ان حدیثنا تشمأز منه القلوب ، فمن عرف فزیدوهم ومن انکر فذروهم » (1).  
 أيضاً از آن جناب مرویست: « ان امرنا صعب مستصعب لا يعرفه الا ملك مقرب . . » (2) إلى آخره . و در کتاب « منیة المرید در آداب مفید و مستفید » (3) از مرحوم شهید مرویست که: حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمود: « من ردّ حدیثنا بلغه عنّا فانا نخاصمه یوم القيامة ، فاذا بلغکم عنی حدیث لم تعرفوا فقولوا : الله اعلم » (4). وقال صلی الله علیه و آله : « من کذب علیّ متعمداً أو ردّ شیئاً امرت به فلیتبوء بیئاً فی جهنّم » (5)، وقال صلی الله علیه و آله : « من بلغه عنی حدیث فکذب به فقد کذب ثلاثة : الله ورسوله والذی حدّث به » (6). پس عرض می کنم: اهل حدیث و صاحبان علم، احادیث آل رسول صلی الله علیه و آله را تا بتوانند محاملی قرار دهند و تأملی نمایند.

مطلع ثالث: در فضل حدیث گفتن استدر کتاب « معانی الاخبار » (7) از حضرت امیر علیه السلام مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

- 
- 1- بصائر الدرجات: 23 باب 11 ح 12، بحار الانوار 2/193 باب 26 ح 37.
  - 2- روایت به الفاظ مختلف نقل شده، رجوع کنید به: بصائر الدرجات: 27 و 28، تفسیر فرات: 427، الخرائج 2/793، الخصال 2/624، مستدرک الوسائل 12/296 باب 23 ح 14131، بحار 2/71 باب 13 ح 30.
  - 3- منیة المرید: 372 با اختلاف لفظی، کنز العمال 10/236 ح 29249.
  - 4- ذیل حدیث همچنین مضمون روایتی است از امام باقر علیه السلام که فرموده اند: « ما علمتم فقولوا وما لم تعلموا فقولوا: الله اعلم » . رجوع شود به: محاسن برقی 1/206 ح 62، کافی 1/42 ح 4.
  - 5- منیة المرید: 372، کنز العمال 10/234 ح 9236، مسند ابی یعلی 1/75 ح 73.
  - 6- منیة المرید: 372، مجمع الزوائد 1/148.
  - 7- معانی الاخبار: 374 ح 1، من لا یحضره الفقیه 4/420 ح 5919، عیون اخبار الرضا علیه السلام 1/40 ح 94، امالی صدوق 247: ح 266.

فرمودند: «اللَّهُمَّ! ارحم خلفائي، اللهم! ارحم خلفائي، اللهم! ارحم خلفائي». کسی عرض کرد: یا رسول الله! خلفاء تو کیانند؟ فرمود: «بعد از این بیایند جمعی که حدیث و سنت مرا روایت کنند». و در جلد اول «بحار الانوار» (1) مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند: حضرت امیر علیه السلام فرمود: «ذکرنا اهل البيت شفاء من الوبع والاسقام و سواس الريب، وحبنا رضی الرب تبارک و تعالی». و مرحوم مجلسی از «محاسن» (2) برقی از جابر روایت کرده است که: حضرت باقر علیه السلام فرمودند: «سارعوا فی طلب العلم...» یعنی: «در طلب علم سرعت نمائید، قسم به حق آن کسی که جان من بدست او است که يك حدیث در حلال و حرام از راست گوئی اخذ نمائی بهتر است از دنیا و ما فیها اگر چه تمام آن طلا و نقره باشد، و خداوند فرموده است: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (3). و أيضاً از آن کتاب مرویست: «يك حدیث در حلال و حرام بهتر است از آنچه آفتاب بر او طلوع و غروب می کند» (4). و بنگرند محدثین اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلام که رفعت قدر و شأن حدیث دانی و خوانی چه قدر است که بدین گونه تأکید فرموده اند و تشویق کرده اند. از آن جمله بر این دو حدیث نظر نمایند: در «مجالس» (5) مفید طاب ثراه مرویست: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «نفس المهموم لظلمنا تسبیح، وهمه لنا عبادة، وکتمان

1- بحار الانوار 2/145 ح 10 بنقل از محاسن برقی 1/62 ح 83، وسائل الشیعة 16/348 ح 21732.

2- محاسن 1/227 ح 156، بحار الانوار 2/146 ح 14.

3- حشر: 7.

4- محاسن 1/227 ح 157، بحار الانوار 2/146 \_ 147 ح 15.

5- مجالس (امالی) شیخ مفید: 338، امالی شیخ طوسی: 115 ح 178، همین مضمون از امام صادق علیه السلام نیز در کافی 2/226 ح 16 منقول است.

### مطلع رابع: در اینکه هر حدیث را به هر کس نتوان گفت

سرّنا جهاد فی سبیل اللّٰه « . بعد از آن فرمودند: « سزاوار است این حدیث به آب طلا نوشته شود ». حدیث دیگر أيضاً: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « ای پسر مارد! واللّٰه آتش نمی خورد قدمی را که غبار آلوده شود در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام چه پیاده رفته باشد یا سواره » آنگاه فرمود: « یابن مارد! این حدیث را به آب طلا بنویس » (1). و مرحوم مجلسی فرمود: ممکن است به این دو حدیث استدلال کنیم به جواز کتابت حدیث به طلا، ولیکن ظاهراً غرض امام علیه السلام بیان رفعت شأن خبر و حدیث است و معنی حقیقی منظور نیست (2). در امثال این اطلاقات عجالتاً این چند حدیث موجز را برای میمنت نگاشتم تا خوانندگان قدر هر حدیث و روایت آن را بدانند.

مطلع رابع: در اینکه هر حدیث را به هر کس نتوان گفت در جلد اول « بحار الأنوار » مرویست از ابو بصیر که گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم فرمودند: « خداوند سبحان سرّی را به جبرئیل سپرد، و جبرئیل هم به حضرت رسول صلی الله علیه و آله سپرد، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله هم به حضرت امیر علیه السلام سپرد، و حضرت امیر علیه السلام هم به هر کس خواست به يك يك از فرزندان سپرد، و شماها آن سرّ را در سر راه ها و کوچه ها می گوئید! » (3). و این بیان قدح و ذمّ است برای کسانی که اسرار و احادیث آل رسول صلی الله علیه و آله [را] همه جا نقل می نمایند.

- 
- 1- تهذیب الاحکام 6/21 ح 49، منتهی المطلب (چاپ تبریز) 2/890، وسائل الشیعة 14/377 ح 19421، مصباح الزائر: 24، بحار الانوار 2/147 ح 17.
  - 2- بحار الانوار 2/147 ذیل ح 17.
  - 3- بحار الانوار 75/351، معجم رجال الحدیث 7/112.

## در حدیث سلمان است که از عذاب قبر و احوال آن خبر داد

وقال الصادق عليه السلام: « ليس منّا من أذاع حديثنا فانه قَتَلْنَا قَتْلَ عَمْدٍ لَا قَتْلَ خَطَأً » (1).

در حدیث سلمان است که از عذاب قبر و احوال آن خبر داد و در آن کتاب مرویست از زید شحام که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد از عذاب قبر؟ فرمود: حضرت باقر علیه السلام خبر داد: « مردی آمد به نزد سلمان فارسی و گفت: مرا حدیث بگوی، سلمان ساکت شد. باز اعاده کرد، سلمان سکوت نمود. پس آن مرد برگشت و این آیه را می خواند: « الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ » (2). ملخص از معنی مذمت کسانیست که کتمان بیّنات و حدیث می نمایند. پس سلمان فرمود: ای مرد! بیا. چون مراجعت کرد فرمود: ما اگر امینی بیاییم هرآینه حدیث می گوئیم و خبر می دهیم لیکن مهیا شو از برای منکر و نکیر در وقتی که به خانه قبر تو بیایند و سؤال نمایند از پیغمبر تو اگر شك کرده باشی یا مسامحه و مماطله در آن، آن گاه بر سرت گزری زند که خاکستر شوی، پس در قبر معذب خواهی شد » (3). و أيضاً در آن کتاب روایت است: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « من از برای مردی حدیث می گویم و می رود آن مرد همان نحوی که از من شنیده است بعینه خبر می دهد، مع ذلك لعن بر آن مرد حلال است و تبرّی از وی لازم » (4). و مراد امام علیه السلام در این فقره آن است: آن مرد از برای کسی که متحمل نیست

1- بحار الانوار 2/79 ح 72، الاختصاص: 32، قریب به آن در کافی 2/371.

2- بقره: 159.

3- بحار الانوار 2/76 و 6/235، تفسیر العیاشی 1/71، مستدرک الوسائل 12/295 ح 14126.

4- بحار الانوار 2/79 ح 75.

و صلاحیت ندارد حدیث می گوید (1). پس عرض می کنم: نقل بعضی از احادیث، القاء شبهه است در قلوب مستضعفین که چاره آن بسیار مشکل است، و نباید به هر کس هر حدیث و خبری را خبر داد و گفت. بلی در حدیث است: «عالمی که علم خود را کتمان نماید فردای قیامت مبعوث می شود و از هر بوئی بوی او بدتر است، و هر دابه ای از دواب زمین از کوچک و بزرگ او را لعنت کنند» (2). و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعَةُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ» (3). همانا جواب: در حدیث سابق سلمان فرمودند اشخاص مختلفند در استماع اسرار و احادیث آل رسول علیهم السلام. و حضرت رضا علیه السلام به یونس بن عبدالرحمن که شکایت از وقیعه اصحاب کرد فرمودند: «دَارِهِمْ فَإِنَّ عَقُولَهُمْ لَا تَبْلُغُ» (4). یعنی: با ایشان مدارات کن که عقلهایشان نمی رسد. خلاصه: مراد از حدیث گفتن در اینگونه احادیث خبر دادن از احادیث مشکله و اخبار [..]. (5) آل عصمت و طهارت علیهم السلام است یعنی: در این گونه کلمات و مقالات حدیث گفتن عموم دارد.

1- . مستفاد از بیان مرحوم علامه مجلسی در ذیل حدیث پیشین .

2- . بحار الانوار 2/72 ح 36 به نقل از محاسن برقی 1/231 ح 177 ، وسائل الشیعة 16/270 ح 21539 .

3- . کافی 1/54 ح 2 ، دعائم الاسلام 1/2 ، علل الشرایع 1/236 ح 1 ، عیون اخبار الرضا علیه السلام 2/103 ح 2 ، محاسن : 231 ح 176 ، وسائل الشیعة 16/269 ح 21538 .

4- . التحریر الطاوسی : 623 ، اختیار معرفة الرجال : 488 ش 929 ( 2/783 چاپ آل البيت ) ، تهذیب المقال ، ابطحی 1/274 .

5- . کلمه ای در متن ناخواناست .

### مطلع خامس: در اینکه حدیث را باید از اهل حدیث اخذ کرد

توضیح هر يك بر حسب قرائن و امارات و متعلقات آنها می شود مانند قول حضرت عیسی علیه السلام به بنی اسرائیل: « لا تُحَدِّثُوا [بالحكمة] الْجُهَّالَ (1) فتظلموها ولا تمنعوها [اهلها] فتظلموهم » (2). و این باب طویل الذیل است، « مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلُّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا » (3).

مطلع خامس: در اینکه حدیث را باید از اهل حدیث اخذ کرد در « بحار الأنوار » (4) مرویست: حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از برای علی بن سواد سائی در زندان مرقوم فرمودند: « معالم دین خود را اخذ مکن از غیر شیعیان ما و اگر نه دینت را از خائنین اخذ کرده ای، آن کسانی که به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و به امانات ایشان خیانت کرده اند و کتاب خدا را تحریف و تبدیل داده اند. پس بر ایشان لعنت خداوند و لعنت رسول صلی الله علیه و آله و لعنت پدران و لعنت من و لعنت شیعیان تا روز قیامت باد! ». و در حدیث ابا جعفر علیه السلام است: « کَلَّمَا لَا- يَخْرُجُ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ » (5). و کلینی (6) روایت کرده است: توقیعی به خط شریف حضرت صاحب الامر علیه السلام بیرون

- 
- 1- در چاپ سنگی: لا تحدثوا بالجهال .
  - 2- من لا يحضره الفقيه 4/400 ح 5858، امالی شیخ صدوق: 382 ح 486، معانی الاخبار: 196 ح 2، روضة الواعظین: 466.
  - 3- كهف: 17 .
  - 4- بحار الانوار 2/82 ح 2 به نقل از رجال كشي 1/7 ( چاپ آل البيت )، وسائل الشيعة 27/150 ح 33457 .
  - 5- بصائر الدرجات: 531 ح 21، وسائل الشيعة 27/74 ح 33236، الفصول المهمة 1/526 ح 769 .
  - 6- روایت را صدوق در اكمال الدين: 484 ح 4 از محمد بن يعقوب ( كليني ) از اسحاق بن يعقوب نقل کرده، شيخ طوسي نیز در كتاب الغيبة: 176 سند را به محمد بن يعقوب رسانده ولی روایت در كافي یافت نشد. نیز رجوع كنید به: وسائل الشيعة 27/140 ح 33424، الفصول العشرة: 10، الفصول المهمة 1/539 ح 2 .

## مطلع سادس : در اینکه احادیث ائمه طاهرين عليهم السلام از حضرت ختمی ماب صلی الله علیه و آلهاست

آمد که فرمودند : « اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا فانهم حجّتی علیکم وأنا حجّة الله » . و حضرت صادق علیه السلام فرمودند : « علماء ورثة انبياء هستند ، و انبياء درهم و دینار ارث نگذارند بلکه احادیث ارث گذاردند ، هر کس چیزی از آن احادیث اخذ کند هر آینه بهره ای برده است ، پس نگاه کنید علم را از که اخذ می کنید ، پس در میان ما اهل بیت در هر پستی عدولی هستند که برمی دارند تحریف غالین و امتحان مبطلین و تأویل جاهلین را » الخبر (1) . عن الصدوق ، عن الصادق علیه السلام : « کذب من زعم أنه من شيعتنا وهو متمسك بعروة غيرنا » (2) . وأيضاً مرویست : این آیه کریمه « اتَّخَذُوا أَحِبَّاءَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ » (3) در حق کسانیست که احادیث را از اهلش اخذ نمی نمایند .

مطلع سادس: در اینکه احادیث ائمه طاهرين عليهم السلام از حضرت ختمی ماب صلی الله علیه و آله استدر کتاب « اختصاص » از جابر جعفی مرویست که : حضرت باقر علیه السلام فرمودند : « ای جابر ! اگر ما حدیث بگوئیم از برای شما برای خودمان هلاک می شویم ، ولیکن احادیث حضرت رسول صلی الله علیه و آله در نزد ما مخزونست چنانکه طلا و نقره در نزد کسانی که

- 
- 1- دعوات راوندی : 63 ح 157 ، کافی 1/32 ح 2 ، بحار الانوار 2/151 ح 31 ، بصائر الدرجات : 10 ح 1 ، اختصاص : 3 .
  - 2- این حدیث را شیخ صدوق در صفات الشيعة : 3 نقل کرده و قریب به همین مضمون را در معانی الاخبار : 399 ح 57 ( به لفظ «يعرفنا» بجای «من شيعتنا» ) روایت کرده است ، نیز بنگرید به : وسائل الشيعة 27/117 ح 33359 .
  - 3- توبه : 31 .



گنج کنند» (1). و در کتاب «بصائر» (2) از فضیل از ابی جعفر علیه السلام مرویست که فرمود: «لو أنّا حدثنا برأینا ضللنا کما ضلّ من کان قبلنا، ولكن حدّثنا نبیّه من ربنا وینبّه لنا». و در کتاب «جامع الاخبار» بدین گونه است: عن ابی جعفر علیه السلام أنه قال: «انا علی بیّنة من ربّنا بینها لنبیّه صلی الله علیه و آله فبینها نبیّه صلی الله علیه و آله لنا، فلولا ذلك کُنّا كهؤلاء الناس» (3). أيضاً در کتاب «اختصاص» (4) و «بصائر» (5) است از حضرت ابو الحسن علیه السلام سؤال کردند: شما هر آنچه می گوئید از کتاب و سنت است یا از رأی خودتان چیزی می فرمائید؟ فرمودند: «هر چه می گوئیم از کتاب و سنت است». و أيضاً در کتاب «بصائر» (6) است شخصی از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد: امام علیه السلام از چه فتوی می دهد؟ فرمود: «به کتاب خدا». عرض کرد: اگر در کتاب نباشد؟ فرمود: «به سنت رسول صلی الله علیه و آله». عرض کرد: اگر در کتاب و سنت نباشد؟ فرمود: «نیست چیزی که در کتاب و سنت نباشد». پس آن جناب زمانی مکث کرد و فرمود: «یوفّق ویسدّد ویسّدّ کما تظنّ». مرحوم مجلسی فرمود: معنی یوفّق ویسدّد ای لا- یعلم من الکتاب والسنة لئلا ینافی الاخبار السابقة واول (7) هذا الخبر أيضاً (8). و در کتاب «محاسن» (9) برقی مروی است حضرت باقر علیه السلام فرمود به برید عجلی: مراد

- 
- 1- اختصاص شیخ مفید: 280، بحار الانوار 1/115 و 2/172 ح 3، بصائر الدرجات: 320 ح 4.
  - 2- بصائر الدرجات: 319 ح 2، الفصول المهمة 1/531 باب 16 ح 780، بحار 2/172 ح 2.
  - 3- بصائر الدرجات: 321 ح 9، اختصاص: 281، بحار الانوار 2/173 ح 7.
  - 4- اختصاص: 281.
  - 5- بصائر الدرجات: 321 ح 1، بحار الانوار 2/174 ح 8 به نقل از اختصاص و بصائر.
  - 6- بصائر الدرجات: 408 ح 4، بحار الانوار 2/176 ح 17.
  - 7- در چاپ سنگی: «ما دلّ» بجای «و اول».
  - 8- بحار الانوار 2/176 ح 17.
  - 9- در محاسن برقی یافت نشد. بنگرید به: بصائر الدرجات: 536 ح 41، مختصر بصائر الدرجات: 64، بحار الانوار 2/178 ح 25 به نقل از بصائر.

### مطلع سابع: در اینکه حدیث نبوی صلی الله علیه و آله مأخوذ از کتاب الله است

از آیه « صَدْحُفًا مُطَهَّرَةً » آن احادیث ماست که پاك است از دروغ . و ایضاً در کتاب « محاسن » (1) برقی است : حضرت باقر علیه السلام فرمودند : « إِنَّ اللَّهَ بَرَأَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ ثَلَاثٍ : أَنْ يَقُولَ عَلَى اللَّهِ ، أَوْ يَنْطِقَ عَنْ (2) هَوَاهُ ، أَوْ يَتَكَلَّفَ » . و مرحوم مجلسی (3) فرمود : مراد از « تقول » افتراء بر خداست کقوله تعالی : « وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ » (4) و تقول آن قول متکلف است ایضاً . « وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى » (5) اشاره به معنی سابقه است و معنی تکلف آن تصنع است کقوله تعالی : « وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ » (6) و آن ادعاء ما لیس بأهله (7) است .

مطلع سابع: در اینکه حدیث نبوی صلی الله علیه و آله مأخوذ از کتاب الله استدر کتاب « محاسن » (8) برقی است حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود : « ایها الناس ! إذا حدّثتم عني الحديث فأنحلوني أهناً وأسهله وأرشدّه ، فإن وافق كتاب الله أنا قلته وان لم يوافق كتاب الله فلم اقله » . یعنی : ای مردمان در وقتی که شما حدیث گوئید از من به حدیثی پس اخذ نمائید و بگیریید گواراتر و آسان تر آن را پس اگر موافق با کتاب خدا شد من گفته ام و اگر موافق نشد من نگفته ام . مرحوم مجلسی در شرح این حدیث فرمود : « نحلة » در کلمه « فأنحلوني » به معنی

1- . محاسن برقی 1/271 ح 362 ، بحار الانوار 2/178 ح 26 .

2- . چاپ سنگی : « من » .

3- . بحار الانوار 2/178 .

4- . حاقه : 44 .

5- . نجم : 3 .

6- . ص : 86 .

7- . در بحار : من اهله .

8- . محاسن 1/221 ح 131 ، بحار 2/242 ح 40 .

عطیه است ، و آن کنایت از قبول قول و سهولت اخذ به آن امر امام علیه السلام است . و محتمل است این صفات قایم مقام مصدر باشد  
 ای انحلونی اهنأ نحلّ واسهله وارشده ، و حاصل مراد آن است : آنچه بر شما وارد می شود به احسن قبول ، قبول نمائید (1) . و أيضاً در آن  
 کتاب روایت است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند : « كل شیء مردود إلى كتاب الله والسنة وكل حديث لا يوافق كتاب الله فهو  
 زخرف » (2) . و در « نهج البلاغه » (3) از حضرت امیر مؤمنان علیه السلام است در آن عهدی که برای مالک اشتر مرقوم فرمودند : «  
 واردد إلى الله ورسوله صلى الله عليه وآله ما يضلحك من الخطوب ويشتهه عليك من الأمور فقد قال الله تعالى لقوم أحبّ ارشادهم  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ » (4) فالردّ إلى الله الأخذ  
 بمحكم كتابه والردّ إلى الرسول الأخذ بسنّته (5) الجامعة غير الفرقة » (6) . و کلمه «يضلحك» در حدیث در صورتی که به ظاء مشاله باشد  
 به معنی میل و عجز و تأخیر است و اگر به ضاد اخت الصاد باشد بمعنی سنگینی است می گویند : يضلحك أي يتقلك ، یعنی : هر آنچه بر  
 تو سنگین شود تا تو را عاجز نماید کتاب خدا و سنت رسول را بخواه و بگیر و جنگ بز (7) .

- 
- 1- بحار الانوار 2/242 ذیل ح 40 .
  - 2- بحار الانوار 2/242 ح 37 ، الحق المبين ، فيض كاشاني : 9 ، المحاسن 1/219 \_ 220 ح 128 ، مشكاة الانوار : 266 .
  - 3- نهج البلاغة 3/93 خطبه 53 ، عهدنامه مالک اشتر .
  - 4- نساء : 59 .
  - 5- در چاپ سنگی : بسنة .
  - 6- نیز بنگرید به : وسائل الشيعة 27/120 ح 33370 ، امالی شيخ طوسی 1/236 ، تحف العقول : 84 ، مستدرک الوسائل 13/165 ، بحار 33/605 .
  - 7- رجوع کنید به : نهاییه ابن اثیر 3/96 ماده (ضلع) ، لسان العرب 8/227 ، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة 17/55 وجه خواندن به (ضاد) را بر (ظاء) ترجیح داده است .

### مطلع ثامن : در اینکه محدث عمل خود را به حدیث احادیث کتب اربعه قرار دهد اصوب است

و حق تعالی در سوره انعام فرموده است : « مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ » (1). و حضرت صادق علیه السلام فرمودند : « خداوند اباها دارد چیزی را بدون اسباب جاری کند ، پس هر چیزی را سببی است ، و هر سببی را شرحی ، و هر شرحی را مفتاحی و هر مفتاحی را علمی و از برای هر علمی بابی ناطق قرار داد هر کس آن باب را شناخت خدا را شناخته است و هر کس منکر شد خدا را منکر شده است » آنگاه فرمود : « ذلك رسول الله ونحن » یعنی : « این باب پیغمبر است و ما اهل بیتیم » (2). پس همه چیز در قرآن است و راه شناسائی قرآن کما کان از احادیث اهل بیت طاهرین علیهم السلام است . بعبارة اخری : سنت و حدیث بیان و شرح کتاب الله است و برای ماها مردم آنچه راجع بتکلیف است و واجب از قرآن استخراج شده است . و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اولاد معصومین آن بزرگوار بر آورده اند و القاء کرده اند و فهمانیده اند . اما آنچه راجع نیست به احکام تکلیفیه از بطون و حقایق قرآنیه فهم آنها در خدمت خودشانست . بلی هر آنکه نزدیکتر است بر حسب معنی به ائمه هدی علیهم السلام نزدیکتر است به فهمیدن بعضی از معانی آیات کریمه .

مطلع ثامن: در اینکه محدث عمل خود را به حدیث احادیث کتب اربعه قرار دهد اصوب استبدان این چهار کتاب خلاصه ای از اصول اربعمائه اند و طرق روایات و اسانید علماء حاضرین و متقدمین منتهی می شود به این چهار کتاب و سابقاً اشاره ای نمودم در ضمن

1- انعام : 38 .

2- بصائر الدرجات : 26 ح 1 و 2 .

### در توصیف کتاب مستطاب اصول کافی است و کتاب من لا یحضره الفقیه

یکی از مطالب مسطوره . پس خوبست محدثین زمان ما غفلت نورزند و از این چهار کتاب نگذرند که اغلب احکام از مسائل حلال و حرام با لوازمات این دین و مکملات و متممات این مذهب در این چهار کتاب مندرج و مندمج است و بیاید احصاء تمام احادیث و اخبار در شرح احوالشان . و برای عوام اخباری که مرحوم مجلسی از این طرق به طریق فارسی روایت کرده است کفایت است لیکن امور خارجه در فهم معانی احادیث و علم آن لازم است که فرقی بین فارسی و عربی نمی کند .

در توصیف کتاب مستطاب اصول کافی است و کتاب من لا یحضره الفقیهها کتاب اول : « اصول کافی » است مؤلف آن مرحوم محمد بن یعقوب کلینی است و احوال وی را در شرح احوال مجتهدین علماء کلین بعد از این شرح می دهم و این کتاب در غیبت صغری نوشته شده است ، و زمان مؤلف آن متصل و قریب به زمانهای ائمه طاهرین علیهم السلام بوده است ، و هر راوی که مرحوم کلینی مانند ابن محبوب و فضل بن شاذان و ابن ابی عمیر و محمد بن اسماعیل توثیق کرد آن موثق است و هر که را آن مرحوم توثیق نماید محض اعتماد به وی و نقل روایت کثیر از راوی همان حجت است . و مرحوم مجلسی در « اربعین » در حدیث سی و پنجم در احوال بندقی نیشابوری که محمد بن اسماعیل است و مرحوم کلینی او را توثیق کرده است فرمود : *إنّ رواية الكلینی عنه فی اکثر الاخبار التی اوردها فی « الکافی » واعتماده علیه یدلّ علی ثقته و عدالته و فضله .*

و مرحوم میرزا در « قوانین الاصول » (1) یکی از اسباب وثاقت راوی را اکثار روایت کلینی دانسته است و عبارت او است: « ومنها اکثار الكلینی الروایة عن رجل أو « الفقیه » . و یکی دیگر: بودن روایت راوی است در « کافی »: « ومنها وجود الروایة فی « الکافی » (2) . و یکی دیگر روایت راوی معمول به باشد در نزد کسانی که عمل به خبر واحد نمی نمایند مانند مرحوم سید مرتضی و ابن ادریس (3) . خلاصه ، کتاب دوم « من لا یحضره الفقیه » است ، مؤلف آن مرحوم صدوق محمد بن بابویه قمی است و عجب آن است در کتاب مذکور صدوق علیه الرحمه فرموده است: انی لا اورد [فی] هذا الكتاب الا ما افتی به واحکم بصحّته وهو حجةٌ بینی و بین ربّی (4) . یعنی: هر چه در این کتاب ایراد می کنم همه را فتوی می دهم و حکم به صحت می کنم و آن کتاب حجت است بین من و بین پروردگار من . و مرحوم کلینی هم در اول « اصول کافی » 5 فرمود به آن کسی که خواهش از تألیف کتاب نمود: انک تحبّ أن یکون عندک کتاب کاف مجمع 6 من جمیع فنون علم الدین والعمل به ، بالأثار الصحیحة عن الصادقین ، یعنی: تو می خواهی و دوست داری در نزد تو کتابی جامع تمام فنون علم دین باشد و عمل به آن مطابق با آثار امامین حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام ، وقد یر اللّٰه وله الحمد تألیف ما سألت وأرجو أن یکون بحیث توخّیت . و بیاید شرح حال صدوق إن شاء اللّٰه تعالی .

1- قوانین الاصول: 485 .

2- من لا یحضره الفقیه 1/3 ، نیز بنگرید به: وافیه ، فاضل تونی: 262 .

3- کافی 1/8 خطبه کتاب ، وافیه تونی: 262 .

4- در کافی: یجمع .

## در تعریف کتاب تهذیب و استبصار مرحوم شیخ طوسی

در تعریف کتاب تهذیب و استبصار مرحوم شیخ طوسی سوم و چهارم: از مرحوم شیخ طوسی علیه الرحمه است و آن « تهذیب » و « استبصار » است، و شیخ مرحوم بعد از صدوق است چنانکه صدوق بعد از مرحوم کلینی است و شیخ طوسی طریق روایتش منتهی به صدوق است چنانکه در « فهرست » (1) خود در ترجمه حال صدوق علیه الرحمه فرمود: صدوق را سیصد مصنف و مؤلف است که به تمام کتابها و مؤلفات وی جماعتی از اصحاب ما خبر داده اند از آن جمله شیخ ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان و ابو عبدالله حسین بن عبدالله غضائری (2) و ابو الحسین بن جعفر بن حسن بن حسکه قمی و ابو زکریا محمد بن سلیمان حمرانی است پس ظاهر شد اجمالاً مرحوم شیخ از مرویات مرحوم صدوق روایت کرده است چنانکه لاحقین بعد از مرحوم شیخ . عجالاً عرض می کنم: این چهار کتاب به صواب دید اهل سداد و صواب بهتر است از کتب دیگر؛ از آنکه عمل و اعتماد تمام علماء این مذهب بر احادیث آنها بوده است و هست و اهل علم هزار سال است بر اخبار و آثار کتابین « کافی » و « فقیه » توغل و تأمل فرموده اند و نتوانسته اند خدشه و خللی وارد آورند . پس تجاوز از آن دو کتاب و کتابین مرحوم شیخ جایز نیست اگر چه دانسته که نمی توان بر صحت هر حدیثی که در کتب اربعه است اعتماد نمود و گفت این حدیث خاص قطعاً از معصوم است؛ از آنکه غیر معصوم را سnoch سوانح و وقوع وقایع از غفلات و زلات و اشتباهات با احتمال اختلاط اخبار از فریقین ظاهر است، یعنی نمی توان حکم بقطعیة الصدور بودن اخبار و احادیث کلیه چه از کتب اربعه و غیرها از ائمه معصومین علیهم السلام نمود و بر آن عمل را طریق قاطع جازم قرار داد مگر آنکه فتوای مفتی و رأی مجتهد که مستدرک و مستنبط است تو را امر نماید، و العهدة علیه .

1- فهرست شیخ طوسی: 156 شماره 695 .

2- در چاپ سنگی: غفاری .

### مطلع ناسع : در اینکه برای حدیث دان فوائد کثیره است

پس مذهب ظنی الصدور و ظنی الدلالة بودن سنت اصلی است اصیل و حقی است واضح و همانا تقریر احادیث برای ارشاد و هدایت عباد مانند تألیف آنها سبب نمی شود که بگوئیم روایات قطعیة الصدور از ائمه طاهرین اند و اگر قلم را جاری نمایم بر اینگونه سخنان پایان ندارد و اصولی مضبوطه از اقاویل ملحوظه علماء معاصرین و سابقین می شود .

مطلع ناسع: در اینکه برای حدیث دان فوائد کثیره استدر کتاب « تفسیر امام حسن عسکری » (1) و کتاب « احتجاج » (2) مرویست که حضرت امیر علیه السلام فرمود: هر کس مسکین و ضعیفی را در دین و معرفتش تقویت و تأیید کند و ناصب مخالفی را افحام و الزام نماید خداوند به وی تلقین می کند آن وقتی که به قبرش می رود تا بگوید: « اللّٰه ربّی و محمّد نبیّ و علیّ ولیّ و الکعبه قبلتی و القرآن بهجتی و عدّتی و المؤمنون اخوانی ». « پس خداوند می فرماید: ای بنده من به حجت و برهان حق را ظاهر کردی اکنون اعلی درجات جنان برای تو واجب است پس قبرش انزه ریاض جنت می شود » (3). و أيضاً در این دو کتاب (4) مسطور است مردی خدمت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام هدیه ای آورد آن جناب فرمودند: « در عوض این هدیه کدام از این دورا می خواهی: بیست هزار درهم به تو بدهم یا به روی تو بگشایم دری از علم که فلان ناصبی که در شهر تو است از آن مقهور شود، ضعفاء اهل آن شهر از شرّ وی نجات یابند؟ اگر خوب اختیار کردی هر دو از برای تو است و اگر نه مخیّری هر کدام را می خواهی بخواه»، عرض کرد:

1- تفسیر الامام العسکری علیه السلام: 346 ح 228 .

2- احتجاج 1/10 .

3- نیز بنگرید به: بحار الانوار 2/7 ح 14 .

4- احتجاج 1/11 ، تفسیر الامام الحسن العسکری: 348 ح 230 .



### مطلع عاشر: در جواز نقل احادیث عامه اگر معارض نباشد

ثواب من در مغلوبیت و مقهوریت ناصبی و استنقاذ ضعیفاء از دست او بیشتر است و قدر آن از بیست هزار درهم افزون . فرمود: « بلی به بیست هزار هزار درهم » عرض کرد: چگونه ادون را بخواهم و افضل را بگذارم؟ فرمود: « خوب اختیار کردی پس کلمه ای به وی تعلیم کرد و بیست هزار درهم هم مرحمت نمود، پس مرخص شد و بدان کلمه آن ناصب را ملزم کرد . پس از زمانی که شرفیاب حضور آن بزرگوار گردید آن جناب فرمود: ای مرد! منفعت احدی مانند منفعت تو نیست؛ از آنکه تو کسب کرده ای مودت و دوستی خدا را اولاً، و مودت محمد و علی را ثانیاً، و مودت دوستی آل طاهرین ایشان را ثالثاً، و مودت ملائکه را رابعاً، و مودت اخوان مؤمنین را خامساً، و کسب کرده ای بعد هر مؤمن و هر کافر چیزی که افضل از دنیا است هزار مرتبه فہنیئاً ثم ہنیئاً لك » (1). پس عرض می نمایم: غلبه و الزام بر نواصب و طواغیت از اهل کفر بواسطه دانستن علوم و احادیث آل محمد علیہم السلام است و ثمره آن ارشاد بندگان و استنقاذ ضعیفاء و مساکین است از تیه غوایت و خسران . و آیه کریمه « وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً » (2) شاهد مدعی است .

مطلع عاشر: در جواز نقل احادیث عامه اگر معارض نباشد در اینکه احادیث عامه را توان نقل نمود یا نه . بدان علماء عامه وضع و جعل احادیث را بنا بر مذهب خودشان جائز می دانند و هر آنکه از طریق ایشان آگاه است می داند چه عرض می کنم، و حکایت سمرة بن جندب و اختلاف وی در روایت نبوی صلی الله علیہ و آلہ به امر معاویہ به ازاء چهار صد هزار درهم معروف

1- نیز رجوع شود به: بحار الانوار 2/8 \_ 9 ح 16 .

2- مانده: 32 .

و مشهور است، و تغییر معانی آیات و تأویل بعضی از آنها در ذمّ حضرت امیر علیه السلام و مدح قاتل آن بزرگوار در کمال وضوح است . بلی مرحوم شیخ طوسی فرموده است: جائز است عمل به اخباری که امامیه در کتب متداوله دائره مدوّن فرموده اند و عمل اصحاب هم بر همین است، و اخبار سنّیان در صورتی که از معارض سالم باشد نیز چنین است (1). و در «عده» (2) فرمود: جائز است عمل به اخبار مخالفین در وقتی که از امامهای ما روایت نمایند، و در روایات اصحاب ما هم مخالف و معارضی نداشته باشد، و حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «لو انزلت بکم حادثه لا تجدون حکمها فیما روی عنّا فانظروا الی ما رووه عن علی علیه السلام فاعملوا به» 3 . یعنی: اگر حادثه ای بر شما نازل شود و حکمی از برای آن ندانید در آنچه روایت شده است از ما اهل بیت، پس نظر کنید به آنچه روایت از حضرت امیر علیه السلام کرده اند، آنگاه عمل نمائید. و عمل طائفه بر روایت حفص بن غیاث و غیاث بن کلوب و نوح بن دراج و سائرین از عامه است که از ائمه طاهرین علیهم السلام روایت نموده اند و منکر نشده اند و خلاف هم ظاهر نشده است، عجالتاً از هر گونه تسامح در اخبار توان تحمل کرد و از هر طریقی هم تأمل محتمل است مگر از این طریق و آنکه اجتهاد در برابر نص کند و عقیده اش بر جعل و وضع حدیث باشد پس از طریق ایشان نباید رفت و بر حدیث ایشان هم نباید اعتماد نمود که آنچه اینان و این فتره دونان کرده اند و بر آن رفته اند از اصول و فروع مشرکان و کافران فرا گرفته اند رفته اند و برفته اند .

1- .عدة الاصول 1/379 چاپ آل البيت عليهم السلام، 1/149 تحقیق انصاری .

2- .بحار الانوار 2/253، الاصول الاصلیة: 103، قوانین الاصول: 458، الفصول المهمة 1/574 باب 29 ح 1 .

## در ثواب آنکس چهل حدیث حفظ کند و اجر آن و معانی چهل حدیث

و دیگر اعتمادی که مرا در این زمان بر بعضی کتابهای سنّیان است شاید به اخبار برخی از ابناء زمان خودمان نباشد؛ از آنکه قلبی از سنّیان احادیثی که از ائمه طاهرين عليه السلام بیان کرده اند که هر يك از آن را با احادیث شیعه موافق و مطابق یافته ایم اما دیگران اعتماد به اخبار سنّیان کرده اند و در کتابهای شیعه با آنکه مطابق آنرا نیافته اند یاد کرده اند.

فیمن حفظ اربعین حدیثاً در ثواب آنکس چهل حدیث حفظ کند و اجر آن و معانی چهل حدیث بدان هر يك از علماء قداماء امامیه که مشرب و مذهب خود را بر نشر احادیث آل رسول عليهم السلام قرار داد برای میمنت و حسن خدمت به شرع و شریعت چهل حدیث از احادیث صحیحۃ الاسناد نبویاً أو امامیاً انتخاب کرده من اوله إلى آخره شرحی نوشت، و آنچه با دقت نظر و حقایق آن یافت نگاشت و به همین طریق علماء سنت و جماعت هم مشی کردند و کتابهایی که موسوم به « اربعین » است از فریقین بسیار است، و جهت اقتصار به عدد اربعین برای روایت نبویّه صلی الله علیه و آله است که مأخذ و سند عامه و خاصه است. اما روایت عامه بدینگونه است: قال رسول الله صلی الله علیه و آله « من قرأ علی امتی اربعین حدیثاً کنت له شفیعاً یوم القیامة » (1). و معنی آن واضح است. اما در کتب خاصّه مرویست از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله: « من حفظ اربعین حدیثاً من السنّة کنت له شفیعاً یوم القیامة » (2).

1- الجامع الصغیر 2/595 ح 8636 با لفظ « من حفظ » بجای « من قرأ »، نیز فیض القدر 6/154، در منیة المرید شهید ثانی نیز ص 371 این روایت آمده و در حاشیه به پاره ای از منابع ارجاع شده است.

2- ینابیع المودة 2/271 ضمن ح 772، خصال: 542 ح 16، وسائل الشیعة 27/94 ح 33303، بحار 2/154 ح 4، این روایت در طرق عامه نیز آمده مانند: کشف الخفاء عجلونی 2/246، الکامل الضعفاء 1/330، الجامع الصغیر 2/595 ح 8636، کنز العمال 10/225.

### در اینکه مراد از چهل حدیث فضائل ائمه طاهرين است

و در جلد اول « بحار الانوار » (1) تعداد چهل چیز فرموده است از اصول و فروع مانند ایمان به خدا و قیام به صلاة و امثال آن . و در حدیث دیگر است : « من حفظ اربعین حدیثاً بعثه الله عالماً فقیهاً » (2) . و در حدیث دیگر است : « من حفظ اربعین حدیثاً من أحادیثنا من الحلال والحرام [بعثه الله يوم القيامة فقیهاً عالماً ولم يعذبه] » (3) .

در اینکه مراد از چهل حدیث فضائل ائمه طاهرين استو محمد بن ادریس شافعی رئیس طائفه شافعیه گفته است : مراد از چهل حدیث فضائل و فواضل آل محمد است ، یعنی : هر کس چهل حدیث از فضیلة و منقبت ایشان حفظ کند شفیع وی حضرت رسول است (4) . و عجب است احمد بن حنبل رئیس فرقه حنابله گفته است : حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم از آن جناب سؤال کردم : مراد از چهل حدیث چیست ؟ آیا در مسائل حلال و حرام است یا در اصول دینی و عقاید یقینیّه یا در فضایل اهل بیت تو ؟ فرمودند : « حق همان است که ابن ادریس گفته است » (5) .

- 
- 1- در باره این حدیث مفصل رجوع کنید به : بحار الانوار 2/154 ح 7 ، این چهل حدیث از وصایا و سفارشات حضرت نبوی به جناب علوی صلوات الله علیهما و آلهما می باشد . اصل روایت در خصال شیخ صدوق : 543 ح 19 مروی است .
  - 2- کافی 1/49 ح 7 ، امالی شیخ صدوق : 382 ح 488 ، وسائل الشیعة 27/79 ح 33250 .
  - 3- خصال صدوق : 542 ، وسائل الشیعة 27/95 ح 33306 ، بحار الانوار 2/154 ح 6 .
  - 4- ینابیع المودة 2/271 ح 772 .
  - 5- أمان الأمة من الاختلاف ، صافی : 214 به نقل از ابن ابی الفوارس در « اربعین » خود ، قریب بدین مضمون در ینابیع المودة 2/271 منقول است ، درباره اختلاف اقوال نسبت به مضمون چهل حدیث رجوع شود به : فیض القدر 6/154 .

### در معنی حفظ چهل حدیث است از مرحوم مجلسی و ملا صدرا طاب ثراهما

و حکم به صحت این خواب توان کرد برای اتمام حجت تا از برای بیننده آن یقظه از غفلت دست دهد . خلاصه این عاصی هم خواستم چهل حدیث از احادیث مرویه آل طه و یس علیهم السلام در این کتاب ضبط و ثبت نمایم و از ترجمه ظاهری هر يك هم تجاوز ننمایم تا بر حسب احادیث شریفه ای که مقبول الطرفین است مرا نیز بهره و حظی باشد و خوشتر احادیث مرویات و مسموعات حضرت عبدالعظیم علیه السلام را دانستم که این اوراق از آنها زینت دیگر خواهد یافت و بر قوالب الفاظ و حروف این مسوده و ظروف جامعه جانی روان خواهد بود سیما آن احادیثی که حضرت عبدالعظیم علیه السلام بدون واسطه از سه امام علیهم السلام استماع فرموده از کتب اربعه بنظر آوردم که نزدیک به چهل حدیث می شود و ضبط کردم . و علاوه از چهل حدیث از کسانی که استماع و روایت از آن بزرگوار کرده اند و از کسانی که تابعین و اصحاب مکرمین ائمه طاهرین بوده اند و حضرت عبدالعظیم علیه السلام روایت از ایشان کرده است چنانکه اشاره نمودم می نویسم ، و هر يك را به فارسی برای سهولت ترجمه می کنم تا این اوراق و کتاب مجموعه روایات آن جناب شود . و اگر حیاتی روزی شود و عمری باقی باشد و توفیقی مدد کند شاید اربعینی از احادیث حضرت عبدالعظیم به طریق مشروح بتوانم جمع کنم و مشتاقین و طالبین را بر آن تشویق نمایم .

در معنی حفظ چهل حدیث است از مرحوم مجلسی و ملا صدرا طاب ثراهما و بدان مرحوم آخوند مجلسی طاب ثراه در جلد اول « بحار » (1) و مرحوم آخوند در « شرح اصول کافی » (2) از برای حفظ چهل حدیث سه معنی کرده اند :

1- بحار الانوار 2/156 ذیل ح 10 .

2- شرح اصول الکافی ، مازندرانی 2/192 ، نیز رجوع شود به : مجمع البحرین 3/421 ماده ( فقه ) .

### در عمل مشایخ ثلاثه به ذکر سند و حذف آن و حذف اسانید روایات حضرت عبدالعظیم علیه السلام

اول: آن است که: شخص الفاظ و عبارات چهل حدیث را تماماً حفظ کند چه در خاطر و چه در دفاتر. دوم: آن نقش بر خاطر است نه رسم در دفاتر یعنی حفظ متبادر از ظهر القلب است. سوم: آن ادراک معانی و حقایق و استنباط حکم و معارف و عمل به آنهاست چنانکه حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله به جناب ولایت علیه السلام فرمودند: «چهل حدیث ایمان به خدا و امتثال آن است...» (1). و البته این قسم اعلی مراتب حفظ حدیث است و در حدیث سابق دانستی هر کس چهل حدیث حفظ کند فقیه محشور می شود، و فقه بمعنی فهم است یعنی مدلول و دال هر حدیثی را امتیاز دهد و درست بفهمد، و به اصطلاح معروف مراد خدا و رسول و امام را بهتر از دیگران استنباط و استخراج کند، و هر آنکس چهل حدیث بدینگونه فهمید البته اصول عقاید و کرائم قواعد وی نیکو و پسندیده است و مانند وی کسی نخواهد بود، و آن کس که به اسرار و حکم و معارف و دقایق و حقایق اخبار و آثار عترت حضرت سید مختار کما هی آگاه و بینا گردید حضرت عبدالعظیم است و اگر اهل این بلده ناصره، این اخبار [را] گاهی نظری اندازند البته از علو و سمو قدر و مقام آن بزرگوار و عظمت مزارش خبری خواهند یافت، و امیدوارم ثمری مفید و نافع بیابند، إن شاء الله.

ختم مسکدر عمل مشایخ ثلاثه به ذکر سند و حذف آن و حذف اسانید روایات حضرت عبدالعظیم علیه السلام مرحوم سید سند بحر العلوم - طاب ثراه و جعل الجنة مثواه - در کتاب «رجال» مختصر خود فرموده است: هر يك از مشایخ ثلاثه یعنی مرحوم محمد بن یعقوب کلینی و مرحوم

صدوق و مرحوم شیخ طوسی رحمة الله عليهم در کتب اربعه در صدر وسند روایات مسلکی خاص داشتند . اما مرحوم کلینی در « کافی » به طریق قدماء جمیع سند روایت را نقل فرمود مگر بنحو ندرت و شاذ به جهت اعتماد به رواة و اخبار اوائل بعضی از اسناد را ترك و حذف کرده است ، و این قسم به اصطلاح متقدمین مرسل و معلق می نماید . و از مرحوم میرزا در « قوانین الاصول » دیده ام ، از مرحوم مجلسی در حدیث سی و پنجم از کتاب « اربعین » نقل فرمود که : ما احتیاج به ذکر سند از این اصول اربعه نداریم (1) و اگر سندی ذکر نمائیم برای میمنت است و تبرک و اقتداء به سند سلف ، و شاید به سند ضعیفی مجهولی رسد ، و این باب نافع و واسع است و شواهد کثیره از ممارست اخبار و تتبع سیره قدماء علماء اخیار (2) در دست است ، و مرحوم کلینی سندی متصل به ابن محبوب و به ابن ابی عمیر یا غیر این دو راوی از اصحاب کتب مشهوره ذکر فرموده است پس به ابن محبوب ابتداء کرده و ما تقدّم را ترك فرموده این فقره به نظر آنکه دانائی ندارد می نماید که مرسل است ، و نیست چنین ، بلکه اخذ خبر از کتاب آن راوی کرده و به ایراد سند واحد اکتفاء نموده (3) . و از این بیان بدان که مشرب و مسلک مرحوم کلینی به ذکر تمام اسناد حدیث بوده است الا ما شدّ و ندر . اما مرحوم صدوق در کتاب « من لا یحضره الفقیه » عملش به اختصار اسانید بوده است با حذف اوائل سند لیکن در اواخر کتاب تعریف از مشیخه خود با طرق روایات فرموده است ، بلکه در بعضی به وضعی اخلال کرده است که به نظر می نماید سند آن معلق است .

- 
- 1- . مرحوم نراقی نیز در مستند الشیعة 9/159 تصریح می کند که با وجود خبر در اصول معتبره خصوصاً کتب اربعه ، قصور سند ضرری نمی رساند .
  - 2- . در چاپ سنگی : اخبار .
  - 3- . رجوع شود به : سماء المقال 2/405 .

## عبارت مرحوم میرزای قمی در قوانین

اما شیخ طوسی در « تهذیب » و « استبصار » به وضع مرحوم کلینی نقل روایات را با تمام اسناد ذکر کرده است و حذف بعضی از صدور اخبار را نیز مانند صدوق کرده است . و مرحوم شیخ مانند مرحوم صدوق در اواخر این دو کتاب مشیخه معروفه را بأسمائهم یاد کرده است بنحو واحد نه مختلف ، و بعضی از روات را به جهت قلت روایت ترك نموده است و حواله داده است تفصیل را به فهرست های شیوخ متقدمین و فهرستی که خود تصنیف کرده است و فهرست شیوخ در این اوقات متروک است و اثر از آنها نیست .

عبارت مرحوم میرزا[ی] قمی در قوانینو داعی در « قوانین » (1) مرحوم میرزا خوانده است که در حق مرحوم شیخ طوسی فرمود : إنَّ الشیخ قدس اللّٰه روحه فَعَلَ مِثْلَ فِعْلِ الصّدوق لکن لم یترك الا سانید طراً فی کُتبه فاشتبہ الأمر علی المتأخّرين لأن الشیخ عمل لذلك کتاب الفهرست و ذکر فيه اسماء المحدثين والرواة من الامامية و کتبه وطرقه إليهم و ذکر قليلاً - من ذلك فی مُختتم کتابی التهذیب والاستبصار فاذا اورد رواية ظهر للمتتبع الممارس ان اخذه من شیء من تلك الاصول المعتبرة وكان الشیخ فی الفهرست إليه سند صحیح فالخبر صحیح مع صحّة سند الكتاب إلى الامام وإن اکتفی الشیخ عند ایراد الخبر بسند ضعیف . خلاصه مرحوم میرزا فرمود : غرض از حذف اسناد از صدوق و شیخ و ترك وسائل قصد اختصار است و عدم احتیاج به مشیخه . و غرض داعی از این مقدمات آن است تبعاً واقتداءً لما ذهب به الشیخان الثقتان العدلان برای رفع پریشان شدن حواس خوانندگان اسانید روایت حضرت عبدالعظیم علیه السلام را حذف کردم و اقتصار به خود آن بزرگوار نموده تنویه بنام سامی حضرت عبدالعظیم علیه السلام نمودم همان قدر اسم کتاب در اول هر حدیث ذکر می شود از هر يك از اصول اربعه است

1- با مروری در قوانین یافت نشد ، ولی کلباسی در سماء المقال 2/407 آنرا نقل کرده است .



خوانندگان را کافی است . و اشهد الله وكفى بذلك شهيداً بقدر مقدور از جمع هر يك از اين احاديث غفلت نوزدیدم و با کمال مسکنت مسألت می نمایم از خوانندگان از زلالت این کلب عاوی که مادح آل رسول عليهم السلام است بگذرند .

## الحديث الاول : حديث عرض دين حضرت عبدالعظيم عليه السلام

### الحديث الثانى : دعائى كه حضرت عبدالعظيم در رؤيت هلال از حضرت جواد عليه السلامدر شهر رى نقل فرمودند

الحديث الاول: حديث عرض دين حضرت عبدالعظيم عليه السلاممسم الله الرحمن الرحيم عن الصدوق : رواية عرض دين عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى عليه السلام على بن محمد الهادى صلوات الله وسلامه عليهما كما مرّ .

الحديث الثانى: دعائى كه حضرت عبدالعظيم در رؤيت هلال از حضرت جواد عليه السلام در شهر رى نقل فرمودند فى « دعوات » (1) فى « دعوات » 2 : سيد بن طاوس عليه الرحمة ، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى عليه السلام قال : صلّى أبو جعفر محمد بن على الرضا عليهما السلام صلاة المغرب فى ليلة رأى فيها هلال شهر رمضان فلما فرغ من الصلوة ونوى الصيام رفع يده فقال عليه السلام : اللَّهُمَّ ! يَا مَنْ يَمْلِكُ التَّدْبِيرَ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ، يَا مَنْ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَتُجْنُ الضَّمِيرُ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ . اللَّهُمَّ ! اجْعَلْنَا مِمَّنْ نَوَى فَعَمِلَ ، وَلَا تَجْعَلْنَا مِمَّنْ شَقِيَ وَكَسَلَ ، وَلَا مِمَّنْ هُوَ عَلَى غَيْرِ عَمَلٍ يَتَكَلَّمُ . اللَّهُمَّ ! صَحِّحْ أَسْئَلَنَا مِنَ الْعِلَلِ ، وَأَعِنَّا عَلَى مَا افْتَرَضْتَ عَلَيْنَا مِنَ الْعَمَلِ ، حَتَّى يَنْقَضِيَ عَنَّا شَهْرُكَ هَذَا وَقَدْ أَدَيْنَا مَفْرُوضَكَ فِيهِ عَلَيْنَا .

1- اقبال الاعمال ، ابن طاوس 1/76 فصل 10 ، مستدرک الوسائل 7/444 ح 8620 .

اللَّهُمَّ! أَعِنَّا عَلَى صِيَامِهِ، وَوَقِّفْنَا لِقِيَامِهِ، وَنَشِّطْنَا فِيهِ لِلصَّلَاةِ، وَلَا تَحْجُبْنَا مِنَ الْقِرَاءَةِ، وَسَهِّلْ لَنَا فِيهِ إِيْتَاءَ الزَّكَاةِ. اللَّهُمَّ! لَا تُسَلِّطْ عَلَيْنَا وَصَبًا وَلَا تَعَبًا وَلَا سَقَمًا وَلَا عَطْبًا. اللَّهُمَّ! ازْرِقْنَا الْأَفْطَارَ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ. اللَّهُمَّ! سَهِّلْ لَنَا [فِيهِ] مَا قَسَمْتَهُ مِنْ رِزْقِكَ، وَيَسِّرْ مَا قَدَّرْتَهُ مِنْ أَمْرِكَ، وَاجْعَلْهُ حَلَالًا- طَيِّبًا نَقِيًّا مِنَ الْأَثَامِ، خَالِصًا مِنَ الْأَصَارِ وَالْأَجْرَامِ. اللَّهُمَّ! لَا تُطْعِمْنَا إِلَّا طَيِّبًا غَيْرَ حَبِيثٍ وَلَا حَرَامٍ، وَاجْعَلْ رِزْقَكَ لَنَا حَلَالًا لَا يَشُوبُهُ دَسٌّ وَلَا أَسَقَامٌ. يَا مَنْ عَلَّمَهُ بِالسَّرِّ كَعَلَّمَهُ بِالْأَعْلَانِ، يَا مُتَفَضِّلًا عَلَى عِبَادِهِ بِالْأَعْسَانِ، يَا مَنْ هُوَ بِكُلِّ (1) شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَبِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ خَبِيرٌ، أَلْهَمْنَا ذِكْرَكَ، وَجَنَّبْنَا عُسْرَكَ، وَأَنَلْنَا يُسْرَكَ، وَاهْدِنَا لِلرَّشَادِ، وَوَقِّفْنَا لِلسَّدَادِ، وَاعْصِمْنَا مِنَ الْبَلَايَا، وَصُنِّتْنَا مِنَ الْأَوْزَارِ وَالْخَطَايَا. يَا مَنْ لَا يَغْفِرُ عَظِيمَ الذُّنُوبِ غَيْرُهُ، وَلَا- يَكْشِفُ السُّوءَ إِلَّا- هُوَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، وَأَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ، وَاجْعَلْ صِيَامَنَا مَقْبُولًا وَبَالِبًا وَالتَّقْوَى مَوْصُولًا، وَكَذَلِكَ فَاجْعَلْ (2) سَعِينًا مَشْهُورًا، وَقِيَامَنَا مَبْرُورًا، وَقُرْآنَنَا مَرْفُوعًا، وَدُعَاءَنَا مَسْمُوعًا. وَاهْدِنَا لِلْحَسَنِ، وَجَنَّبْنَا الْعُسْرَ، وَيَسِّرْنَا لِلْيُسْرِ، وَأَعْلِنَا الدَّرَجَاتِ، وَضَاعِفْنَا لَنَا الْحَسَنَاتِ، وَأَقْبَلْ لَنَا (3) الصَّوْمَ وَالصَّلَاةَ، وَاسْمَعْ لَنَا الدَّعَوَاتِ، وَاغْفِرْ لَنَا الْخَطِيئَاتِ، وَتَجَاوَزْ عَنَّا السَّيِّئَاتِ. وَاجْعَلْنَا مِنَ الْعَامِلِينَ الْفَائِزِينَ، وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ، حَتَّى يَنْقُضِي شَهْرَ رَمَضَانَ عَنَّا وَقَدْ قَبِلْتَ فِيهِ صِيَامَنَا وَقِيَامَنَا، وَزَكَّيْتَ فِيهِ أَعْمَالَنَا، وَغَفَرْتَ فِيهِ ذُنُوبَنَا، وَأَجَزَلْتَ فِيهِ مِنْ

1- در بعضی منابع : علی کلّ .

2- در چاپ سنگی : واجعل .

3- در مصدر : متّا .

## الحديث الثالث : رواية حضرت عبدالعظيم عليه السلام

### در جزاء آنکه کافری را دعوت به اسلام نماید

كُلُّ خَيْرٍ نَصَبْنَا، فَإِنَّكَ الْأَيْلَةُ الْمُجِيبُ، وَالرَّبُّ الْقَرِيبُ، وَأَنْتَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ . . . تمّ الدعاء .

اما ترجمه : در کتاب « دعوات » مرحوم سید بن طاوس مسطور است که حضرت عبدالعظیم علیه السلام در شهر ری فرمودند : حضرت امام محمد تقی علیه السلام در شبی که هلال ماه مبارک رمضان را دیدند بعد از فراغت از نماز مغرب قصد روزه گرفتن فرمودند و دستهای مبارک را بلند کردند و این دعاء مبارک را خواندند : اوله : یا [من] یملک التّدییر . . . إلى آخره .

داعی عاصی مستدعی است از مجاورین روضه شریفه حضرت عبدالعظیم علیه السلام علاوه از ادعیه وارده از ائمه طاهرین که در استهلال شهر رمضان المبارک در کتب دعوات مسطور است از این دعاء شریف که راوی آن حضرت عبدالعظیم است و در شهر ری نقل فرموده است و اختصاص به آن جناب دارد غفلت ننمایند و عبارات این دعاء خود حکایت از صحّت آن می نماید امیدوارم خداوند سبحان به خوانندگان این دعاء اجر و ثواب جزیل عنایت نماید .

الحديث الثالث: رواية حضرت عبدالعظيم عليه السلام در جزاء آنکه کافری را دعوت به اسلام نماید فی « الامالی » (1) و « البحار » (2) : فی « الامالی » (3) و « البحار » 4 : بحذف الاسناد ، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی ، عن علی بن محمد الهادی علیه السلام ، عن علی علیه السلام قال : « لَمَّا كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ الْهَيَّ! مَا جِزَاءُ مَنْ دَعَا نَفْسًا كَافِرًا إِلَى الْإِسْلَامِ؟ » .

1- .امالی شیخ صدوق : 276 .

2- .بحار الانوار 2/15 ح 27 ، نیز بنگرید به : مستدرک الوسائل 12/240 ح 13995 .

3- .کافرة ، بدل . ( حاشیه مؤلف رحمه الله ) .

## الحديث الرابع: حديث حضرت عبدالعظيم در اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور به مدارای مردم شده

قال: يا موسى! اءذن له في الشفاعة يوم القيامة لمن يريد .» .

اما الترجمة: در کتاب « امالی » و جلد اول « بحار الانوار » به حذف سند مرویست که حضرت عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی فرمود که: حضرت امام علی النقی [علیه السلام] فرمود که: « جناب شاه ولایت علیه السلام فرمودند: چون خداوند سبحان با حضرت موسی بن عمران تکلم کرد عرض نمود: ای خدای من! چه چیز است جزاء کسی که کافری را به اسلام دعوت نماید و بخواند؟ فرمود: ای موسی! از برای دعوت کننده اذن شفاعت کردن می دهم در روز قیامت از برای هر کس می خواهد شفاعت نماید .» این مذهب عرض می کند: این حدیث در فضیلت کسان نیست که مردم را دعوت به حق می نمایند و اهل شرك و کفر را به ایمان و اسلام می خوانند و آنها البته علماء عاملین اند که مرشدین عباد و راشدین نیک نهاد می باشند .

پس بنابر این حدیث شریف نظر کن چه قدر از مردم شهر ری را حضرت عبدالعظیم فردای قیامت [ . . . ] (1) دهد و بر عشرات و هفوات گناهکاران قلم عفو کشیده می شود .

الحديث الرابع: [ حديث حضرت عبدالعظيم در اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله ] [ مأمور به مدارای مردم شده ] فی « البحار » (2): فی « البحار » 3: بحذف الاسناد، عن عبدالعظيم الحسنی، عن محمّد بن علی الرضا علیهما السلام، عن آبائه، عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: « انا أمرنا \_ معاشرَ الانبياء \_

1- . کلمه ای در چاپ سنگی پاک شده است .

2- . بحار الانوار 2/69 ح 23، نیز بنگرید به: غوالی اللئالی 2/103 ح 284 .

## الحديث الخامس : حديثي که حضرت امام علی النقی به حضرت عبدالعظیم فرمودند

### در فضیلت اهل قم و اهل آبه به واسطه زیارت حضرت رضا علیه السلام

أن نكلم الناس بقدر عقولهم « . قال : فقال النبي صلى الله عليه وآله : «أمرني ربي بمدارة الناس كما أمرنا باقامة الفرائض » .

اما الترجمة : در جلد اول « بحار الانوار » [از] حضرت عبدالعظیم حسنی روایت شده است که حضرت امام محمد تقی از پدران بزرگوارش از امیر مؤمنان علیهم السلام روایت کرده که آن جناب فرمود : حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند : « ما معاشر انبياء مأمور شديد با مردم به قدر عقلهای ایشان تکلم نمائیم » . باز فرمودند که : پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : « پروردگار من مرا امر کرده است به مدارات با مردمان چنانکه امر فرموده است ما را به بر پا داشتن احکام واجبه » . الحديث الخامس

حديثي که حضرت امام علی النقی به حضرت عبدالعظیم فرمودند در فضیلت اهل قم و اهل آبه به واسطه زیارت حضرت رضا علیه السلام فی « العيون » (1) : بحذف الاسناد ، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی قال : سمعت علی بن محمد العسکری يقول : « اهل قم و اهل آبه مغفور لهم لزيارتهم لجدي علی بن موسى الرضا بطوس . ألا فمن زاره فاصابه في طريقه قطرة من السماء حرم الله جسده علی النار » .

اما الترجمة : یعنی : حضرت عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی علیه السلام فرمود : من شنیدم از حضرت امام علی النقی علیه السلام که می فرمود : « اهل قم و اهل آبه آمرزیده شده است از برای ایشان از برای زیارتی که از برای جد من علی بن موسی الرضا علیه السلام می نمایند آگاه باشید کسی که آن

1- . عيون اخبار الرضا عليه السلام 1/291 ح 22 ، وسائل الشيعة 14/558 ج 19816 ، بحار الانوار 57/231 ح 73 و 99/38 ح 31 .

بزرگوار را زیارت کند و به وی در راه زیارت آن جناب قطره ای از باران برسد حرام می کند خداوند بدن او را به آتش « .

داعی عرض می کند: بنابراین خبر و خبر دیگر، یکی از بلدان ممدوحه « آبه » است و جماعتی از علماء عامه آن را به واو ضبط کرده اند یعنی « آوه » نوشته اند. اما در کتاب « معجم البلدان » (1) از ابن مردویه (2) نقل کرده است: وی از اعمال اصفهان است، و به باء موخّده باید خواند. و حق این است آبه از قرای ساوه است و در برابر آن، و دوفر سنگ بین ساوه و آبه مسافت است و همیشه در آبه شیعه ساکن بوده است چنانکه در ساوه سنی، و در تشیع اهل آبه یکی از عامه گفته است: وقائلة اتبغض اهل آبوهوم اعلام نظم والکتابه فقلت الیک عتی ان مثلیعادی کلّ من عادی الصحابه (3) یعنی: گوینده ای گفت: آیا دشمن داری اهل آبه را و همه ایشان نشانه های نظم و کتابت اند \_ گویا اشاره باشد که ایشان اهل سیف و قلم اند \_ پس گفتم: دور شو از من، آیا مانند من دشمن می دارد هر کس را که با صحابه رسول دشمن است؟! و حدیث معراج که دلالت بر فضل شهر آبه می کند در شرح فضل شهر قم خواهد آمد. و مرحوم سید جید قاضی نور الله تستری \_ قدس الله تربته \_ در « مجالس المؤمنین » فرموده است: از اکابر متأخرین اهل آوه میر شمس الدین محمد آوی است که از جمله صلحاء و فضلاء مقربین ملک خراسان سلطان علی مؤبّد بوده، و شیخ اجل سعید شهید اول عالم ربانی قدس الله تربته کتاب « لمعه دمشقیه » را به التماس او نوشته است و به صحابت

- 
- 1- معجم البلدان 1/51 ماده (آبه)، نیز الانساب سمعانی 1/59 واژه (آبی)، الفوائد الرجالية، بحر العلوم 2/185.
  - 2- وی حافظ ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه است، چنانچه در معجم البلدان بدان تصریح شده است.
  - 3- معجم البلدان 1/51 ماده (آبه).

## الحديث السادس : در فضیلت زیارت حضرت امام رضا علیه السلام است

وی برای سلطان فرستاده شد (1).

الحديث السادس: در فضیلت زیارت حضرت امام رضا علیه السلام استقی « الامالی » (2) فی « الامالی » 3 : بحذف الاسناد ، عن عبدالعظیم بن عبداللہ الحسنی ، قال : سمعت محمد بن علی الرضا یقول : « ما زار أبی أحد فصابه أذى من مطر أو برد أو حرّ الا حرّم اللّٰه جسده علی النار » .

اما الترجمة: یعنی حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرمودند: من شنیدم از حضرت امام محمد تقی علیه السلام که می فرمود: « زیارت نمی کند پدرم را احدی پس به وی اذیتی از باران یا سرما و گرما برسد مگر آنکه خداوند جسد او را به آتش حرام می کند » . عرض می کنم : حدیث سابق خاص بود و این حدیث عام ، حدیث سابق از حضرت امام علی النقی علیه السلام روایت شده بود و این حدیث از حضرت جواد صلوات اللّٰه علیهما ، در حدیث سابق همان بیانی از قطره باران فرمود ولیکن در این حدیث ذکری از اذیت رسیدن در این راه نمودند ، و بعد از آن وضع اذیت را تفریع فرمودند که از رسیدن باران و گرما و سرما باید باشد .

علیّیّ حال در هر یک از این سه فقره تقصّل مخصوص الهی است بر زوّار آن بزرگوار ، و می توان گفت : حدیث سابق که انحصار به رسیدن قطره باران داشت برای جلالت قدر اهل آبه اختصاص داشته باشد ، و حدیث ثانی از برای سائرین ؛ از آنکه در آن حدیث عنوان تقصّل زیادتر است ، و اخباری دیگر در ثواب تحمل اذایا در راه محبت ائمه

1- رجوع شود به : طرائف المقال 2/426 .

2- امالی شیخ صدوق : 752 ح 1010 ، وسائل الشیعة 14/560 ح 19822 .



### الحديث السابع : ايضاً در فضل ثواب زیارت حضرت امام رضا علیه السلام

طاهرين واهل بيت عصمت رسیده است با انحصار به ترجمه کردن مقتضی نیست در این مقام . و عرض دیگر داعی آن است : رسیدن قطرات باران به ابدان حاضرین و مسافرین عموماً استحسان دارد ، و حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله هر وقت برق و رعد و ابرهای مختلف می دیدند متوحش بودند مبادا عقوبتی آید تا آنکه قطره بارانی به بدن شریفشان می رسد ، آن وقت اظهار بشاشت می فرمودند و بشارت می دادند . بناءً علی هذا ، از برای آنکه در راه زیارت آن بزرگوار باران می خواهد شاید او را دو اجر باشد .

الحديث السابع: ايضاً در فضل ثواب زیارت حضرت امام رضا علیه السلام استفی « الكافی » (1) فی « الكافی » (2) : عن عبدالعظیم بن عبداللہ الحسنی علیه السلام قال : قلت لأبی جعفر [علیه السلام] : قد تحیرتُ بین زیارة قبر أبی عبداللہ علیه السلام و بین زیارة قبر أبیك بطوس فما تری ؟ فقال لی : « مكانك » ! ثم دخل و خرج ودموعه تسيل علی خده فقال : « زوار قبر أبی عبداللہ كثیرون و زوار قبر أبی بطوس قليل » .

اما الترجمة : یعنی : حضرت عبدالعظیم بن عبداللہ حسنی گفت : عرض کردم خدمت امام محمد تقی علیه السلام : بتحقیق متحیر هستم بین زیارت قبر جناب سید الشهداء [علیه السلام] و زیارت قبر پدرت بطوس پس چه می بینی ؟ فرمود : « از برای من بایست در این مکان » ، آنگاه داخل خانه شد و بیرون آمد و اشکهایش به رو و صورتش 3 جاری بود و فرمود :

- 
- 1- .روایت از کافی یافت نشد . بنگرید به : عیون اخبار الرضا علیه السلام 1/287 ح 8 ، وسائل الشیعة 14/563 ح 19831 ، بحار الانوار 99/37 ح 26 به نقل از عیون .
  - 2- .در چاپ سنگی : بر دو صورتش .

### الحديث الثامن: ايضاً در فضل ثواب زيارت حضرت رضا عليه السلام است عارفاً بحقّه

« زوار قبر جناب سيد الشهداء عليه السلام بسيارند و زوار قبر پدرم به طوس کم است » .

این عبد مفتاق عرض می کند: از سؤال حضرت عبدالعظیم افضلّیت زیارت این دو بزرگوار را نمی فهماند چنانکه در جواب حضرت جواد علیه السلام هم ترجیح زیارت هیچ يك معلوم نیست همان قدر معلوم است از جواب امام علیه السلام حضرت رضا علیه السلام قلیل الزوار است و حضرت سيد الشهداء علیه السلام کثیر الزوار و بر این حدیث توان شروح کثیره نگاشت .

الحديث الثامن: [ايضاً در فضل ثواب زیارت حضرت رضا علیه السلام است عارفاً بحقّه] فی « الکافی » (1) : فی « الکافی » 2 : عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسني ، عن أبي جعفر محمد بن علي الرضا قال : « ضمنت لمن زار أبي بطوس عارفاً بحقّه الجتّة علي الله » .

اما الترجمة: حضرت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی فرمودند: از حضرت جواد علیه السلام شنیدم که فرمود: « ضامن شده ام بهشت را از برای کسی که پدرم را زیارت کند و عارف به حقّ وی باشد » .

اولاً: آنچه به فهم ابن عاصی نزدیک است مراد از عرفان زائر همان اذعان به ولایت و امامت ایشان است که اصل اصیل در معرفت است ، و این اذعان ظاهر و باطنی دارد فی الجملة ، و اگر نه معرفت کلیت در حق ایشان منافی با عقل و نقل است . و از این جهت مرویست : کسی که ایشان را حسباً و نسباً و اسماً و وصفاً بشناسد و به قدر میسور و مقدور از مقامات ایشان مطلع شود همان عرفان حق است . بلی قید به لفظ « عارفاً بحقّه » اهل سنت و جماعت خارج می شوند ؛ از آنکه خواست این طایفه منافیست با معرفت خاصه ای که در شیعه و فرقه خاصه موجود است .

1- روایت در کافی موجود نبود . رجوع کنید به : من لا یحضره الفقیه 2/583 ح 3186 ، عیون اخبار الرضا علیه السلام 1/286 ح 7 ، وسائل الشیعة 14/553 ح 19804 .

## در اشعاری که صدوق در عیون اخبار الرضا روایت کرده

پس اینان به محض دانستن حسب و نسب و اسم بخواهند بهشت روند برای زیارت کردن آن بزرگوار سزاوار نیست، و ضمانت کفالت است و البته آن بزرگوار زعیم و کفیل دشمن خود نمی شود و شفاعت شفعاء آل محمد صلی الله علیه و آله شامل خصماء خودشان که اعداء الله و اعداء الرسول اند نخواهد شد. و ثانیاً: در آخر این حدیث کلمه « علی الله » است و می گویند: حرف « علی » از برای تعهد آمده است مانند فقره « و علی الید ما اخذت حتی تؤدی » (1) و نظائر آن بسیار است یعنی چون امام علیه السلام از برای زائر پدرش ضمانت جنت را فرمود با معرفت حقه بر خداست که ضمانت و شفاعت وی را قبول فرماید، بلکه این ضمانت هم به امر پروردگار است.

در اشعاری است که صدوق در عیون اخبار الرضا روایت کرده و مرحوم صدوق در « عیون اخبار الرضا » (2) در باب مرثی اشعار خوش بیان فرموده است چند شعر آن مضمون این حدیث است: من زاره فی الله عارف حقها لمس منه علی الجحیم حرام و مقامه لا شک یحمد فی غدوله بجنات الخلود مقام وله بذات الله اوفی (3) ضامناً قسماً الیه تنتهی (4) الاقسام پس بر تو است ترک زیارت آن بزرگوار را نمائی و بر حضرت جواد علیه السلام است ضمانت جنت و بر خداست اجابت مسألت آن سید معظم.

1- روایت نبوی صلی الله علیه و آله است چنانچه در خلاف شیخ طوسی 3/228 آمده، و نقل شده از: سنن ابن ماجه 2/802 ح 2400، سنن ترمذی 3/566 ح 1266، سنن ابی داود 3/296 ح 3561، مسند احمد بن حنبل 5/8 و 12 و 13، السنن الکبری 6/95، المستدرک علی الصحیحین 2/47.

2- عیون اخبار الرضا علیه السلام 1/282، بحار الانوار 49/319.

3- در چاپ سنگی: وفی.

4- در چاپ سنگی: ینتهی.

### الحديث التاسع : در اینکه حضرت امیر چهار چیز فرمود و خدا در قرآن تصدیق نمود

اللهم! ارزقنا زیارته وشفاعته و مجاورته وثبتنا علی محبته بحقه . نعم ما قیل : من سرّه أن رای قبراً برؤیته یفرج الله عن زاره کربه فلیأت ذا القبر إن الله اسکنه سلاله من نبی الله منتجبه (1)

الحديث التاسع: در اینکه حضرت امیر چهار چیز فرمود و خدا در قرآن تصدیق نمود فی اول « البحار » (2) : عن « الامالی » (3) ، عن عبدالعظیم الحسنی الرازی ، عن ابي جعفر الثاني ، عن آباءه ، عن علی علیهم السلام قال : فی اول « البحار » 4 : عن « الامالی » 5 ، عن عبدالعظیم الحسنی الرازی ، عن ابي جعفر الثاني ، عن آباءه ، عن علی علیهم السلام قال : « قلت أربعاً انزل الله تعالی تصدیقی بها فی کتابه ، قلت : المرء مخبوء تحت لسانه فاذا تكلم ظهر ، فانزل الله تعالی : « وَتَعْرِفَهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ » . قلت : من جهل شيئاً عاداه ، فانزل الله تعالی : « بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ » . وقلت : قيمة كل امرء ما يحسنه ، فانزل الله تعالی فی قصه طالوت : « إِنَّ اللَّهَ اصَّ طَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ » . وقلت : القتل يقل القتل ، فانزل الله تعالی : « وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ » .

اما الترجمة : حضرت عبدالعظیم حسنی رازی فرمودند : از حضرت ابا جعفر ثانی که جناب امام محمد تقی علیه السلام است روایت کرد ، و آن بزرگوار از پدران والاتبارش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمودند : « من چهار چیز گفته ام و خداوند بر تصدیق من در کتاب مجید آن چهار چیز را نازل فرمود ، من گفته ام : « المرء مخبوء تحت لسانه » یعنی : مرد پنهان

1- عیون اخبار الرضا علیه السلام 1/313 ، بحار الانوار 49/328 .

2- بحار الانوار 1/165 \_ 166 ح 5 ، نیز 68/283 ح 33 .

3- امالی شیخ طوسی : 494 ح 1082 .

## در معنی و بیان « لحن القول » است

است در زیر زبانش ، چون تکلم کرد ظاهر می شود آنچه در اوست ، و خداوند فرمود : « وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ » یعنی می شناسی ایشان را که از صواب عدول می نمایند بر حسب معنی . و من گفته ام : « من جهل شیئاً عاداه » یعنی : کسی که به چیزی جاهل باشد آن مجهول را دشمن دارد ، و خداوند سبحانه فرموده است در مذمت کفار که : تکذیب کردند به چیزی که علمشان احاطه به آن نیافت .

و من گفته ام : قیمت و مقدار هر مردی بواسطه آن چیزی است که تحسین کرده و نیکو نموده است ، و خداوند در قصه طالوت فرموده است که : خداوند او را بر شما برانگیخت و او را وسعت علم داد . و من گفته ام : کشتن و خون ریختن کم می کند کشتن را ، خداوند فرموده است : هر آن کس بکشد کسی را باید قصاص نمود .

در معنی و بیان « لحن القول » استاین گناه کرده عرض می کند : مرحوم مجلسی طاب ثراه در شرح این حدیث فرمودند : « مخبوء » به معنی مستور است یعنی انسان کمال و نقص ، صدق و یقین ، کذب و نفاقش معلوم نیست مگر آنکه تکلم کند ، « ولتعرفتهم » جواب قسم محذوف است ، و « لحن القول » تغییر اسلوب و میل دادن اوست به جهت تعریض و توریه (1) . و شاعر گفته است : ولقد لحن لکم لکیما تفقهواواللحن يعرفه ذوو (2) الالباب کذا (3) فی « المجمع » (4) .

1- بحار الانوار 1/166 ذیل ح 5 .

2- در چاپ سنگی : ذو .

3- در چاپ سنگی : وکذا .

4- مجمع البحرین 4/114 ماده ( لحن ) ، نیز بنگرید به : جوامع الجامع : 450 .

### الحديث العاشر: این دو حدیث از حضرت عبدالعظیم در معنی « اولی لك » و کلمه « رجیم » است

ومخطی را لاحن می گویند؛ از آنکه به کلام خود عدول از صواب می کند و « بسطة » در آیه کریمه « وَزَادَهُ بَسْطَةً » به معنی وسعت است . پس معنی آیه این است : ای محمد! قسم به خدا! تو می شناسی ایشان را به قول و گفتار غیر صوابشان . و حضرت باقر علیه السلام فرمودند : « يا ابا عبيدة! انا لا نعدّ الرجل فقيهاً عالماً حتّى يعرف لحن القول ، وهو قول الله عزّوجلّ » (1) . و در کتاب « مجمع البحرين » (2) لحن القول را به فحوی القول تعبیر فرمود . و در کتاب مذکور است که امام علیه السلام فرمود : « نحن نعرف شيعتنا في لحن القول » . وقيل : لحن القول بغض على عليه السلام . و ايضاً فرمود : « اللحن الخطأ في الاعراب » . و بدان نظیر قول حضرت امیر علیه السلام فرمایش دیگر آن بزرگوار است در « نهج البلاغه » که فرمود : « الناس اعداء ما جهلوا » (3) .

الحديث العاشر: این دو حدیث از حضرت عبدالعظیم در معنی « اولی لك » و کلمه « رجیم » استفی « العيون » (4) : فی « العيون » 5 : عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنى ، قال : سألت محمد بن علي بن

- 
- 1- .مجمع البحرين 4/114 ، بصائر الدرجات : 109 ضمن ح 1 از باب 16 .
  - 2- .مجمع البحرين 4/114 .
  - 3- .نهج البلاغة 4/42 حکمت 172 وص 102 حکمت 438 ، خصائص الأئمة : 110 ، شرح ابن ابی الحدید 18/403 شماره 174 ، شرح ابن میثم 5/336 .
  - 4- .عیون اخبار الرضا علیه السلام 1/59 ح 205 ، بحار الانوار 90/142 ح 2 .

**الحديث الحادى عشر : در معنى رجيم**

موسى الرضا عليهم السلام عن قول الله عزوجل « **أُولَى لَكَ فَأُولَى \* ثُمَّ أُولَى لَكَ فَأُولَى** » (1) ؟ فقال : « يقول الله عزوجل : بُعداً لك من خير الدنيا وبُعداً لك من خير الآخرة » .

اما الترجمة : حضرت عبدالعظيم فرمود : از حضرت امام محمد تقى عليه السلام سؤال كردم از اين آيه كريمه « **أُولَى لَكَ** » . . . إلى آخره ، فرمود : خداوند فرموده است : تورا از خير دنيا و آخرت دور مى نمايد .

و صاحب « مجمع البحرين » (2) فرمود : اين كلمه تهديد و وعيد است مانند « ويل لهم » ، و در اين مقام اشاره است كه شترى به تو خواهد رسيد حذر نما و دور كن . و در « صراح اللغه » 3 است : اولى لك تهديد و وعيد . قال الاصمعى : معناه قاربك ما يهلكك (3) . حاشيه بحار الانوار 18/169 ذيل آيه شريفه . . و « اولى » به معنى آخرى ، و به فارسى سزاوارتر است .

الحديث الحادى عشر : [در معنى رجيم] فى « معانى الاخبار » (4) : فى « معانى الاخبار » 6 : عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى ، قال : سمعت أبا الحسن على

1- . قيامت : 34 \_ 35 .

2- . مجمع البحرين 4/557 ماده ( أول ) .

3- . در چاپ سنگى : يهلك .

4- . معانى الاخبار : 139 باب معنى الرجيم ح 1 ، بحار الانوار 60/242 ح 91 .

### الحديث الثاني عشر : در کراهت مجامعت در اول و وسط و انتهای ماه

بن محمد العسکری علیهما السلام یقول : « معنی الرّجیم اّنه مرجوم باللّعن مطرود من مواضع الخیر لا یذکره مؤمن الاّ لعنه ، وان فی علم اللّٰه السابق اّنه اذا خرج القائم علیه السلام لا یبقی مؤمن فی زمانه الاّ رَجَمَهُ بِالْحِجَارَةِ کما کان قبل ذلك مرجوماً باللّعن » .

اما الترجمة : مرجوم صدوق در کتاب « معانی الاخبار » از حضرت عبدالعظیم بن عبداللّٰه الحسنی روایت کرده است که گفت از حضرت امام علی النقی علیه السلام شنیدم که فرمود : رجیم که لقب شیطان است به معنی مرجوم به نفرین و رانده شده است از مواضع خیر ، و هیچ مؤمنی شیطان را یاد نمی کند مگر آنکه لعن می نماید ، و به درستی که در علم سابق خدا گذشته است چون امام منتظر حجت ثانی عشر قیام می فرماید هیچ مؤمنی نمی ماند مگر آنکه در آن زمان مانند نفرین سنگ بر وی می زند و او را دور می سازد .

این بنده شرمسار که گرفتار زخارف روزگار است عرض می کند : این لقب برای شیطان مانند ابلیس از خداوند مقرر شد چنانکه فرمود : « فَأَخْرَجَ مِنْهَا فِرْعَانَ رَجِيمًا وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ » (1) . و در معنی رجیم صاحب « مجمع البحرین » (2) در لغت « رجم » همین عبارات حدیث شریف را ذکر فرموده است .

الحديث الثاني عشر: [در کراهت مجامعت در اول و وسط و انتهای ماه] فی « العیون » (3) : فی « العیون » 4 : عن عبدالعظیم بن عبداللّٰه الحسنی ، قال : حدّثنی علی بن محمّد

1- حجر : 34\_ 35 .

2- مجمع البحرین 2/154 ماده ( رجم ) .

3- عیون اخبار الرضا علیه السلام 2/260 ح 35 ، بحار الانوار 100/272 \_ 273 ح 27 .



### الحديث الثالث عشر: در فضل زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلامدر بیست و سیّم ماه رمضان

العسکری، عن أبيه محمّد بن علي، عن ابيه الرضا علي بن موسى، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه عليهم السلام قال: « يكره للرجل أن يجامع في أول ليلة من شهر وفي وسطه وفي آخره، فانه من فعل ذلك خرج الوليد مجنوناً، ألا ترى أن المجنون اكثر ما يصرع في أول الشهر ووسطه [وآخره]. وقال عليه السلام: « من تزوّج والقمر في العقرب لم ير الحسنی » (1). وقال: قال عليه السلام: « من تزوّج في محاق الشهر فليسلم (2) بسقط الولد » (3).

اما الترجمة: در کتاب « عیون اخبار الرضا » از صدوق طاب ثراه روایت است که: حضرت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی فرمودند که: حضرت امام علی النقی از پدر بزرگوارش حضرت جواد، و آن جناب از حضرت رضا، و آن جناب از حضرت موسی بن جعفر، و آن جناب از پدر بزرگوارش علیهم السلام روایت کرده است که فرمودند: « کراحت دارد از برای مرد اینکه در شب اول هر ماه و در وسط و آخر آن مجامعت کند، و اگر چنین کند و نطفه ای بسته شود دیوانه خواهد شد، آیا نمی بینی دیوانه در اول و آخر هر ماه مصروع می شود؟ ». و فرمودند: « هر آن کس زن گیرد و قمر در عقرب باشد نیکی نمی بیند ». و فرمود که: آن جناب فرمودند: « کسی که در محاق ماهی تزویج نماید از سقط ولد سالم نیست ».

الحديث الثالث عشر: در فضل زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام در بیست و سیّم ماه رمضانعجالةً این حدیث را از کتاب « تحفة الزائر » (4) به عبارت فارسی حکایت و نقل

1- عیون اخبار الرضا علیه السلام 2/260 ح 365، بحار الانوار 100/273 ح 28.

2- در چاپ سنگی: یسلم. پس از آن در عیون « لسقط » آمده با حرف جرّ لام.

3- عیون اخبار الرضا علیه السلام 2/260 ح 365، بحار الانوار 100/273 ح 29.

4- روایت را ابن طاوس در اقبال الاعمال: 212 نقل کرده است. نیز مرحوم حر عاملی در وسائل الشیعة 14/474 ح 19632.

### الحديث الرابع عشر : در خصوصیات و ظهور حضرت قائم عجل الله تعالى فرجه

می نمایم : به سند معتبر از حضرت امامزاده عبدالعظیم منقول است که :عجالةً این حدیث را از کتاب « تحفة الزائر » (1) به عبارت فارسی حکایت و نقل

---

1- .روایت را ابن طاوس در اقبال الاعمال : 212 نقل کرده است . نیز مرحوم حر عاملی در وسائل الشیعة 14/474 ح 19632 .

می نمایم : به سند معتبر از حضرت امامزاده عبدالعظیم منقول است که : حضرت امام محمد تقی علیه السلام فرمود که : « هر که زیارت کند حضرت امام حسین علیه السلام را در شب بیست و سیّم ماه رمضان المبارک \_ و آن شبی است که امید هست شب قدر باشد و در آن شب هر امر محکمی جدا و مقدر می شود \_ مصافحه (1) کنند با او روح صدو بیست و چهار هزار پیغمبر که همه رخصت طلبند از خدا در زیارت آن حضرت در این شب » .

الحديث الرابع عشر: [در خصوصیات و ظهور حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه] « کمال الدین » (2) : للصدوق طاب ثراه ، عن عبدالعظیم بن عبداللّه الحسنی علیه السلام قال : « کمال الدین » (3) : للصدوق طاب ثراه ، عن عبدالعظیم بن عبداللّه الحسنی علیه السلام قال : قلت لمحمد بن علی : انی لأرجو أن يكون القائم من أهل بيت محمد الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً . فقال : « يا أبا القاسم ! ما منّا إلا قائم بأمر الله وهاذ إلى دين الله ولكن القائم الذي يظهر الله عزّ وجلّ به الأرض من أهل الكفر والجحود ويملاً عدلاً وقسطاً ، هو الذي يخفی (4) على الناس ولادته ، ويغيب عنهم شخصه ، ويحرم عليهم تسميته ، وهو سَمِيّ رسول الله وكَنِيّه (5) ، وهو [ الذي تطوى ] له الأرض ويدلّ له كلّ صعب ، ويجتمع إليه من أصحابه عدّة أهل بدر ثلاث مئة وثلاث عشر رجلاً من اقاصى الأرض ، وذلك قول الله « أَيَنْ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » 6 .

1- در نسخه سنگی : و مصافحه .

2- کمال الدین : 377 ح 2 ، كفاية الاثر : 281 ، الاحتجاج 2/249 ، بحار الانوار 52/283 ح 10 .

3- در کمال الدین : تخفی .

4- در چاپ سنگی : کنیته .

5- بقره : 148 .

### الحديث الخامس عشر : در اینکه مهدی موعود حضرت حجت الله اعظم علیه السلام است

وإذا اجتمعت هذه العدة من أهل الاخلاص أظهر أمره ، فان كمل له العقد وهو عشرة ألف رجل خرج باذن الله ، فلا يزال يقتل أعداء الله حتى يرضى الله تبارك . قال عبدالعظيم : قلت : يا سيدى ! كيف يعلم ان الله قد رضى ؟ قال : « يُلقى في قلبه الرَّحمة فإذا دخل المدينة أخرج اللات والعزى فأحرقهما » .

اما الترجمة : این حدیث بسیار شریف و صحیح است از حضرت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی مرویست که گفت : من خدمت حضرت جواد عرض کردم من امیدوارم قائم از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله آن کسی که زمین را پر از قسط و عدل می کند چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد شما باشید . پس آن جناب فرمود : « ای ابوالقاسم ! نیست از ما ائمه کسی مگر آنکه قائم و ایستاده به امر خداست و هدایت کننده به سوی دین خدا ، ولیکن قائمی که خداوند ظاهر می سازد در زمین و غلبه برای کفر و انکار می دهد و از وی زمین را پر از عدل و داد می کند آن کسی است که ولادت او بر مردمان مخفی است و شخص او غائب و پنهان می شود و حرام است بر مردم نام او را ببرند ، و آن بزرگوار به نام و کنیه پیغمبر است ، و آن جناب کسی است زمین از برای او پیچیده می شود ، و هر صعبی برای او ذلیل می گردد . و جمع می شوند به سوی او از اصحابش عددی از اهل بدر که سیصد و سیزده مردند از اقاصی زمین ، و این فرموده خداوند است « [1](#) ) یعنی هر کجا بوده باشید خداوند شما را جمع می کند و بر هر چیزی قدرت دارد ، چون این عدد از اهل اخلاص جمع شدند امرش ظاهر می شود . پس اگر کامل شود از برای او این که ده هزار نفرند بیرون می آید به امر خدا ، پس همیشه دشمنان خدا را می کشد تا خدا راضی شود » .

## الحديث السادس عشر : حدیثی که حضرت عبدالعظیم علیه السلام از حضرت جواد علیه السلام روایت کرده و تمام

آن کلمات قصار حضرت امیر علیه السلام است

حضرت عبدالعظیم گفت : عرض کردم : آقای من ! از کجا می داند که خدا راضی شده است ؟ فرمود : « در دلش القاء رحمت می شود و دست از قتل بر می دارد و داخل مدینه طیبه می شود لات و عزّی که آن دو نفرند بیرون می آورد و می سوزاند .

الحديث الخامس عشر: در اینکه مهدی موعود حضرت حجت الله اعظم علیه السلام استفی « اکمال الدین » (1) عن الصدوق طاب ثراه : بحذف الإسناد عن عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن أبي طالب صلوات الله عليهم قال: فی « اکمال الدین » 2 عن الصدوق طاب ثراه : بحذف الإسناد عن عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن أبي طالب صلوات الله عليهم قال : دخلت علی سیدی محمّد بن علی بن موسى بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسين بن علی بن أبي طالب عليهم السلامونا أريد أسأله عن القائم : أهو المهدي ؟ أو غيره ؟ فابتدأني فقال لي : « يا ابالقاسم ! انّ القائم متّا هو المهدي الذي يجب أن ينتظر في غيبته ويطاع في ظهوره ، وهو الثالث من ولدي ، والذي بعث محمّداً بالنبوة وخصّنا بالامامة أنّه لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد يطوّل الله بذلك اليوم حتى يخرج فيه فيملا الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً ، وإن الله تبارك وتعالى ليُصلح له امره في ليله كما أصلح أمر كلمه موسى اذ ذهب ليقبّس لأهله ناراً فرجع وهو رسول الله » . ثمّ قال : « أفضل أعمال شيعتنا انتظار الفرج » .

اما الترجمة : در این حدیث ذکر نسب حضرت عبدالعظیم علیه السلام شده است چنانکه از اجداد و آباء فخام و عظام امام علیه السلام آن بزرگوار یاد فرمود ، و آن بزرگوار بدون واسطه روایت کرده که

1- .اکمال الدین : 377 ح 1 ، اعلام الوری : 408 ، بحار الانوار 51/156 ح 1 ، اثبات الهداة 3/478 ح 174 ، مدينة المعاجز 7/408 ح 2415 .

خدمت حضرت جواد علیه السلام مشرف شدم و می خواستم از آن جناب سؤال کنم: آیا قائم که مهدی موعود است اوست یا غیر او؟ پس آن بزرگوار ابتداء فرمود و گفت: « ای ابو القاسم! به درستی که قائم ما آن مهدی است که انتظار غیبت او واجب است و وقتی که ظاهر می شود مطاع است، و سوم از فرزندان من است، به حق آن کسی که محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت فرستاد، و مخصوص کرد ما را به امامت، اگر باقی نماند از دنیا مگر يك روز خداوند طولانی می کند این روز را تا آنکه بیرون آید آن بزرگوار و پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه از جور و ستم پر شد، و خداوند سبحان امر او را اصلاح می کند در همان شبی که فردای آن ظاهر می شود چنانکه اصلاح فرمود امر حضرت موسی علیه السلام را در وقتی که رفت آتش از برای عیالش بیاورد پس مراجعت کرد در حالتی که پیغمبر خدا بود. » بعد از آن فرمود: « افضل اعمال شیعه ما انتظار فرج است. »

الحديث السادس عشر: حدیثی که حضرت عبدالعظیم علیه السلام از حضرت جواد علیه السلام روایت کرده و تمام آن کلمات قصار حضرت امیر علیه السلام استفی « العیون » (1): فی « العیون » 2: عن عبدالعظیم بن عبداللّه الحسنی، قال: قلت لأبی جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام: یا بن رسول الله! حدّثنی بحديث آبائك. فقال علیه السلام: « حدّثنی أبی، عن جدّی، عن آبائه، قال: قال أمير المؤمنين علیه السلام: « لا يزال الناس بخير ما تفاوتوا فاذا استووا هلكوا ». قال: فقلت له: زدنی یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله .

1- .عیون اخبار الرضا علیه السلام 1/58 ح 204، الامالی، شیخ صدوق: 530 ح 718، بحار الانوار 74/383 ح 10.

قال : « حدّثني أبي ، عن آبائي ، قال : قال أمير المؤمنين : لو تكاثفتم ما تدافنتم » . قال : فقلت له : زدني يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله . قال : « حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آبائه ، قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : « انكم لن تسعوا الناس باموالكم فسعواهم بطلاقة الوجه وحسن اللقاء ، فأتى سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : انكم لن تسعوا الناس باموالكم فسعواهم باخلاقكم » . قال : فقلت له : زدني يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله . فقال : « حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آبائه عليه السلام : قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : « حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آبائه ، قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : مجالسة الأشرار يورث سوء الظن بالأخيار » . قال : فقلت له : زدني يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله . قال : « حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلام : قال أمير المؤمنين عليه السلام : بنس الزاد إلى المعاد العدوان » . قال : فقلت له : زدني يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله . قال : « حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلام : قال أمير المؤمنين عليه السلام : قيمة كلّ امرئ ما يحسنه » . قال : فقلت له : زدني يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله . قال : « حدّثني أبي عن جدّي عن آبائه عليهم السلام : قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : المرء مخبوء تحت لسانه » . قال : فقلت له : زدني يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله . قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : « ما هلك امرء عرف قدره » . قال : فقلت له : زدني يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله .

## ترجمه حدیث شانزدهم

قال: « حدّثنی اُبی عن جدّی عن آبائه علیهم السلام ، قال : قال أميرالمؤمنین علیه السلام : « التدبیر قبل العمل یؤمنک عن الندم » . قال : فقلت له : زدنی یابن رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله . قال : قال أميرالمؤمنین علیه السلام : « من وثق بالزمان صرع » (1) . قال : فقلت له : زدنی یابن رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله . فقال : « حدّثنی اُبی عن جدّی عن آبائه علیهم السلام ، قال : قال أميرالمؤمنین علیه السلام : « حدّثنی اُبی عن جدّی عن آبائه علیهم خاطر بنفسه من استغنی برأیه » . قال : فقلت له : زدنی یابن رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله . فقال : « حدّثنی اُبی عن جدّی عن آبائه علیهم السلام ، قال : قال أميرالمؤمنین علیه السلام : « قلة العیال أحد من الیسارین » (2) . قال : فقلت له : زدنی یابن رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله . فقال : « حدّثنی اُبی عن جدّی عن آبائه علیهم السلام ، قال : قال أميرالمؤمنین علیه السلام : « من دخله العجب هلك » . قال : فقلت له : زدنی یابن رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله . فقال : « حدّثنی اُبی ، عن جدّی ، عن آبائه علیهم السلام ، قال : قال أميرالمؤمنین علیه السلام : « من یقن بالخلف جاء بالعطیة » . قال : فقلت له : زدنی یابن رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله ، قال : « حدّثنی اُبی ، عن جدّی ، عن آبائه علیهم السلام ، قال : قال أميرالمؤمنین علیه السلام : من رضی بالعافیة ممّن دونه رزق السلامة ممّن فوقه » . قال : فقلت : حسبی .

ترجمه حدیث شانزدهم که کلمات قصار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام استاما الترجمة: به حذف اسناد حضرت عبدالعظیم فرمودند که: خدمت حضرت جواد اُبی جعفر علیه السلام عرض کردم: خبر بدهید مرا از حدیثی که از پدران بزرگوارت رسیده است، فرمود: « مرا خبر داد پدرم از جدّم از پدرانش که حضرت امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: مردمان مادامی که بین ایشان تفاوت است در خیرند، وقتی که مساوی می شوند به هلاکت می افتند، پس تفاوت بین بندگان در هر جهتی خیر و مصلحت ایشان است ». عرض کردم: زیاد فرمائید، و حدیث دیگر ذکر نمائید. فرمود: « پدرم مرا خبر داد از پدرانش از امیرمؤمنان علیه السلام که فرمودند: اگر طلب کشف می کردند هر آینه آنچه مکشوف می شد نمی توانستید پنهان نمائید ». عرض کردم: زیاد فرمائید ای فرزند رسول خدا. فرمود: « پدرم مرا خبر داد [از] پدرانش از امیرمؤمنان علیه السلام که فرمودند: اگر نمی توانید وسعت بدهید مردم را به اموال پس به طلاق و وجه و نیکی ملاقات، ایشان را وسعت بدهید ». و در « نهج البلاغه » (3) است در وصیتی که به عبدالله بن عباس زمان خلافت و حکومت بصره فرمود: « وسع الناس بوجه و مجلسک و حکمک ، و ایاک والغضب فانه طيرة من الشيطان . . » « ای آخر ما قال علیه السلام . و در این حدیث می فرماید: از حضرت خاتم النبیین صلی اللّٰه علیه و آله شنیدم که فرمودند: « اگر وسعت نمی دهید مردمان را به مالهای خودتان، به اخلاق حسنه وسعت بدهید » .

1- در چاپ سنگی: ضرع .

2- قوله تعالى « فنظرة إلى ميسرة » أي إلى سعة والميسرة خلاف الميمنة واليسار بالفتح خلاف اليمين ولا تقل يسار بالكسر واليسار الغنى واليسر القليل . كذا في « المجمع » . ( حاشیه مؤلف رحمه الله ) .

3- نهج البلاغة 3/136 رقم 76 ، بحار الانوار 33/498 ح 704 .



عرض کردم: زیاد فرمائید ای فرزند رسول خدا. فرمودند: « پدرم مرا خبر داد از جدّ من از پدرانش که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند که: نشستن با اشرار مورث سوء ظن به اخیار و نیکان می شود ». عرض کردم: زیاد فرمائید. فرمودند: « پدرم مرا از پدرانش از امیر مؤمنان علیه السلام که فرمودند: بد توشه ایست از برای روز معاد و قیامت ظلم کردن به بندگان ». عرض کردم: زیاد بفرمائید. فرمودند: « پدرم مرا خبر داد از پدرانش که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: قیمت هر مردی بر حسب احسان و نیکی است که می کند هر آنقدر نیکی نماید بر قدر قیمت وی البته افزوده می شود ». عرض کردم: زیاد فرمائید ای فرزند رسول خدا. فرمودند: « پدرم مرا خبر داد از جدّ من از پدرانش از حضرت امیر مؤمنان علیه السلام که فرمودند: « مرد پنهان است در زیر زبانش ». به عبارت دیگر: کمالات دیگر از زبان ظاهر می شود. و داعی در تلو کلمات قصار حضرت شاه ولایت علیه السلام در اواخر « شرح نهج البلاغه » (1) ابن ابی الحدید معتزلی دیده ام به این عبارت که فرموده اند: « تکلموا تعرفوا فان المرء مخبوء تحت لسانه » (2)، و شارح مسطور گفته است: این کلمه از کلماتی است که قیمت ندارد، و شعری می نویسد: لسان الفتی نصفٌ ونصفٌ فؤاده فلم یبق الا صورة اللحم والدم (3)

1- شرح نهج البلاغه. ابن ابی الحدید 19/340.

2- نهج البلاغه 2/93 حکمت 392.

3- شرح نهج البلاغه 19/340، در حاشیه آن به زهیر یا احنف بن قیس نسبت داده شده و به سرح العیون: 112 نیز ارجاع شده است.

خلاصه حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرمودند: عرض کردم: زیاد فرمائید. فرمود: « پدرم مرا خبر داد از جدم از پدرانش از امیر مؤمنان علیه السلام که: تدبیر پیش از عمل تو را از ندامت ایمن می کند »، اشاره است به اینکه انسان باید عاقبت عمل خود را ملاحظه کند. عرض کردم: زیاد نمائید. فرمود: « پدر من مرا خبر داد از جدم از پدرانش از امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: کسی که به زمان وثوق برساند مصروع می شود ». عرض کردم: زیاد فرمائید ای فرزند رسول خدا. فرمودند: « پدرم مرا خبر داد از جدم از پدرانش از امیر مؤمنان علیه السلام که فرمودند: هلاک می شود کسی که به رأی خود مستغنی شود ». داعی در « مجمع البحرین » (1) دیده است این عبارت را به این قسم: « خاطر بنفسه من استغنی برأیه » (2) و « بس الخطر لمن (3) خاطر الله بترك طاعته » (4)، و این فقره را نیز شروحي است که مقتضی بسط آن نیست (5). عرض کردم: زیاد نمائید ای فرزند رسول خدا. فرمود: « پدرم مرا خبر داد از جدم از پدرانش از امیر مؤمنان علیه السلام که فرمودند: « کمی عیال یکی از دو یسار است ». ابن ابی الحدید گفته است: یسار ثانی کثرت مال است و قلت عیال و یا فقر مثل یسار حقیقی است با کثرت عیال (6) و یسار خلاف یمین است و به معنی غنی آمده است.

1- مجمع البحرین 1/664 ماده (خطر).

2- من لا یحضره الفقیه 4/388.

3- در چاپ سنگی: بس بخطیرین.

4- کافی 8/407.

5- در باره شرح این فقره رجوع کنید به: شرح اصول کافی، مازندرانی 11/182.

6- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید 18/339.

پس به عبارت دیگر: عیال موجب فقر است چنانکه قلت آن موجب غنی می شود. و در مثل عرب است: «العیال ارضة المال» (1). عرض کردم: زیاد نمائید ای فرزند رسول خدا. فرمود: «پدرم مرا خبر داد از جدم از پدرانیش از امیرمؤمنان علیه السلام که فرمودند: کسی که به صفت عجب متّصف باشد هلاک می شود». عرض کردم: زیاد کن ای فرزند رسول خدا. فرمود: «پدرم مرا خبر داد از پدرانیش از امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: کسی که یقین کند به خلف هرآینه امساک در سماحت و جودت و عطاء نمی نماید». و مراد از خلف بتحریک مال است و در فقره دعاء نقل شده است: اللهم اعط کلّ منفق خلفاً (2)، مراد مالی است که عوض داده شوند به آنچه منفق اتفاق کرده است، چون منفق ملاحظه فقر را می نماید لهذا در عطا امساک می نماید، پس در صورتی که مالی داشته باشد به ملاحظه ترسیدن از فقر و فاقه بدل می کند. عرض کردم: زیاد نمائید ای رسول خدا. فرمود: «پدرم مرا خبر داد از جدم از امیرمؤمنان علیه السلام که فرمودند: کسی که عافیت مادون خود را خواست از فوق خود سالم است». پس حضرت عبدالعظیم علیه السلام عرض کرد: مرا کفایت است. و حدیث تمام شد. مخفی نماناد که: این کلمات قصار و فقرات حسان از لثالی و درر منضوده حضرت شاه ولایت علیه السلام است که در «نهج البلاغه» و غیره با شروح کثیره دیده شده است، و حضرت جواد علیه السلام برای جناب عبدالعظیم علیه السلام وقتی که اشاره می نمود با کمال ادب و تواضع بیان می فرمودند تا آنکه عرض نمود: کافیت مرا، و خوب است بر این نصایح سودمند

1- شرح ابن ابی الحدید 18/339.

2- کافی 4/68 ضمن ح 6.

## الحديث السابع عشر : در بیان شناخت کبائر است

و مواظب علویه خوانندگان بسیار تأمل و توغل نمایند و منتفع گردند و بهره های وافى برند .

الحديث السابع عشر: در بیان شناخت کبائر است [فى الكافى] (1): [فى الكافى] (2): عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى ، قال : حدّثنى أبو جعفر الثانى ، قال : « سمعت أبى يقول : سمعت أبى موسى بن جعفر يقول : دخل عمرو بن عبيد على أبى عبدالله فلمّا سلّم وجلس تلا هذه الآية « الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْأَعْثِمِ وَالْفَوَاحِشِ » (3) ثم امسك ، فقال له أبو عبدالله : ما أمسكك (4) ، قال : أحبّ أن أعرف الكبائر من كتاب الله عزّوجلّ ، فقال : نعم يا عمرو ! اكبر الكبائر الشرك بالله ، يقول الله عزّوجلّ : « إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ » (5) ويقول الله عزّوجلّ : « مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ » (6) . بعده اليأس من روح الله لأنّ الله عزّوجلّ يقول : « لَا يَبْتَاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ » (7) . ثمّ الأمان من مكر الله لأنّ الله عزّوجلّ يقول : « فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ » (8) . ومنها عقوق الوالدين ، لأنّ الله سبحانه جعل العاق جباراً شقيماً (9) . وقتل النفس التى حرّم الله إلاّ بالحقّ لأنّ الله عزّوجلّ يقول : « فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِداً فِيهَا » 10 .

- 
- 1- كافي 2/285 ح 24 ، من لا يحضره الفقيه 3/562 ح 4932 ، علل الشرايع 2/391 باب 131 ح 1 .
  - 2- شورى : 37 .
  - 3- فقال أبو عبدالله : ما أسكتك . ( نسخة أخرى ) . ( حاشيه مؤلف رحمه الله ) .
  - 4- نساء : 48 .
  - 5- مائده : 72 .
  - 6- يوسف : 87 .
  - 7- اعراف : 99 .
  - 8- فى قوله تعالى : « وَبَرّاً بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّاراً شَقِيماً » [ مريم : 32 ] . ( حاشيه مؤلف رحمه الله ) .
  - 9- نساء : 93 .

وقذف المحصنة لأن الله عزوجل يقول: « لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ » (1). ابتدأ آيه: « إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمَرْحُومَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا . . . » چنانچه در حاشیه چاپ سنگی بدان اشاره شده است . . واكل مال اليتيم لأن الله عزوجل يقول: « إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا » (2). والفرار من الزحف لأن الله عزوجل يقول: « وَمَنْ يُؤْلِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ » (3). واكل الربا لأن الله عزوجل يقول: « الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ » (4). والسحر لأن الله عزوجل يقول: « لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ » (5). والزنا لأن الله عزوجل يقول: « وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا \* يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا » (6). واليمين الغموس الفاجرة لأن الله عزوجل يقول: « إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ » (7). والغلول لأن الله عزوجل يقول: « وَمَنْ يَعْدَلْ يَتَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » (8). ومنع الزكاة المفروضة لأن الله عزوجل يقول 9: « فَتَكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ

1- نور: 23.

2- نساء: 10.

3- انفال: 16.

4- بقره: 275.

5- بقره: 102.

6- فرقان: 68 \_ 69.

7- آل عمران: 77.

8- آل عمران: 161.

### روایت حضرت عبدالعظیم که عمرو بن عبید از حضرت صادق علیه السلام سؤال از کبائر نمود و جواب شنید

« (1) . ادامه آیه : « . . هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ » چنانچه در حاشیه چاپ سنگی بدان اشاره شده است . .  
 وشهادة الزور وكتمان الشهادة لأنَّ الله عزَّوجلَّ يقول : « وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ » (2) « وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ » (3) . وشرب الخمر  
 لأنَّ الله عزَّوجلَّ [نهی عنها] (4) كما نهى عن عبادة الأوثان . و (5) ترك الصلاة متعمداً \_ وهو أفضل شىء (6) مما فرض الله \_ لأن  
 رسول الله قال : من ترك الصلاة متعمداً فقد برئ من ذمة الله وذمة رسوله . ونقض العهد ، وقطيعة الرحم لأنَّ الله عزَّوجلَّ يقول : « لَهُمُ  
 اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ » (7) . قال : فخرج عمرو وهو يبكى ويقول : هَلَكَ مَنْ قَالَ بِرَأْيِهِ وَنَازَعَكُمْ فِي الْفَضْلِ وَالْعِلْمِ . تَمَّ الْحَدِيثُ .

روایت حضرت عبدالعظیم که عمرو بن عبید از حضرت صادق علیه السلام سؤال از کبائر نمود و جواب شنیداما الترجمة :

- 1- توبه : 35 .
- 2- فرقان : 73 . این فقره در کافی نیامده ولی در عیون اخبار الرضا علیه السلام مروی است ، و مؤلف نیز آن را در حاشیه چاپ سنگی افزوده است .
- 3- بقره : 283 .
- 4- زیاده از کافی است .
- 5- در چاپ سنگی : الاوثان نهی عن ترك . . که عبارت ناموزون است .
- 6- در کافی : متعمداً ، أو شيئاً مما فرض الله . عبارت متن مناسبتر بنظر می رسد ، والله العالم .
- 7- رعد : 25 .

یعنی: حضرت عبدالعظیم روایت کرده که حضرت اُبی جعفر ثانی علیه السلام فرمودند: «از پدرم حضرت رضا شنیدم که فرمودند: من از پدرم موسی بن جعفر شنیدم که فرمودند: عمرو بن عبید داخل شد بر پدرم حضرت صادق علیه السلام، چون سلام کرد و نشست آیه «إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ . . .» که در سوره نساء است خواند تا کلمه «فواحش» ، پس ساکت شد ، حضرت صادق علیه السلام فرمود: که چه چیز تو را ساکت نمود؟ عرض کرد: دوست دارم بشناسم کبائر را از کتاب خدا، فرمود: بلی! ای عمرو! بزرگترین کبیره ها: اول: شرك آوردن به خداست؛ از آنکه خداوند فرمود: هر کس شرك بخدا بیاورد بهشت را بر وی حرام کرده است. دوم: یأس از رحمت خداست، خداوند فرمود: کافرین از رحمت خدا مأیوس می شوند. سوم: ایمنی از مکر خداست؛ از آنکه فرمود: اهل خسران مأمونند از مکر خدا. چهارم: عقوق والدین است؛ از آنکه فرمود: عاق پدر و مادر جبار شقی است. پنجم: قتل نفس است که خداوند حرام کرده و فرموده است: جزاء آن جهنم است با خلود. ششم: قذف محصنه است که قذف کننده ملعون است در آخرت و از برای او عذاب عظیم است. هفتم: خوردن مال یتیم است، و خوردن آنرا خداوند فرموده است در شکم وی آتش است در آخرت. هشتم: فرار از جهاد است، جزای وی غضب حق است و مأوای وی جهنم است. نهم: خوردن مال ریاست. دهم: سحر کردن است که فرمود: از آخرت سحر کننده بهره ای ندارد. یازدهم: زناست که فاعل آن عذاب مضاعف در کوهی شدید العقوبة خواهد دید و مخلد در آن می شود.

## شرح کبیر : در بیان و تفسیر گناهان کبیره است

دوازدهم : قسم دروغ است که خداوند فرموده است : کسانی که می فروشند عهد خدا را و قسمهای خودشان را به قیمت کم از برای ایشان نصیبی نیست در روز قیامت . سیزدهم : کینه داشتن است ، خداوند فرموده است : هر آنکه در سینه اش غلّ است فردای قیامت مغلول می شود . چهاردهم : منع زکات است ، خداوند فرموده است : فردای قیامت پیشانیها و پهلوها و پشتهای کسانی که مانع زکاتند داغ می کنند . پانزدهم و شانزدهم : شهادت دروغ و کتمان آن است ، خداوند فرموده است : کتمان کننده شهادت باطناً معصیت کار است . هفدهم : شراب خوردن است . هیجدهم : ترك نماز است از روی عمد ، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است : هر کس نماز را از روی عمد ترك کند از ذمه خدا و من بیرون رفته است . نوزدهم و بیستم : شکستن عهد و قطع رحم است ، که خداوند فرموده است : از برای این طایفه لعنت است و خانه بد . پس عمرو بن عبید بیرون رفت و گریه می کرد و می گفت : هر کس به رأی خود چیزی گوید و با شما خاندان علم و فضل منازعه کند هر آینه هلاک شده است .

شرح کبیر در بیان و تفسیر گناهان کبیره استبدان در معنی کبائر که خداوند سبحانه در قرآن یاد فرمود بین علماء تفسیر اختلاف است (1) ، جمعی گفته اند : هر گناهی که خداوند در کتاب عزیزش وعده عقاب داده است

---

1- بعضی از این آراء را مازندرانی در شرح اصول کافی 9/257 ذیل حدیث شریف « الکبائر التي اوجب الله عليه النار » بیان کرده است ، نیز بنگرید به : تفسیر صافی 1/444 ذیل آیه 31 سوره نساء .



آن کبیره است . و جمعی گفته اند : هر گناهی که فاعل آن تهاون در دین کند آن کبیره است . و جمعی گفته اند : هر گناهی که حرام است آن کبیره است . و ابن مسعود گفته است : بخوانید اول سوره نساء تا « **إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ** » (1) هر آنچه در این سوره نهی شده است تا این آیه کبیره است . و طایفه ای گفته اند : تمام گناهان کبیره است به جهت آنکه در خلاف امر و نهی تمام آنها شرکت دارند اما یکی را صغیره و دیگر را کبیره می نامند بالاضافه است مثل اینکه بوسه زن اجنبیه بالنسبه به زنا صغیره است ، نظر کردن به شهوت بالنسبه به بوسه همین قسم است . و از ابن عباس سؤال کردند : آیا گناهان هفت است ؟ فرمود : اگر هفتصد باشد اقرب به صواب است . و حضرت باقر علیه السلام فرمودند : « **الكبائر ما أوعد [الله] عليه النار** » (2) . و حضرت صادق علیه السلام فرمودند : « **الكبائر التي أوجب الله [عليها] النار** » (3) . و بعضی از ائمه تعیین فرموده اند عدد کبائر را ، و بعضی عموماً فرموده اند و تعیین نکرده اند ، و مرحوم مجلسی کبیر طاب ثراه رساله ای در کبائر نوشته است و هفتاد گناه تعداد فرموده است ، و بعضی از تعیین آن متعسر شده اند . و آنچه به فهم قاصر می رسد هر کبیره را صغیره ایست و مراد از صغائر ذنوب و معاصی در آیه سابقه که عمر و بن عبید خواند همان « **لمم** » است و فواشش موبقه همان « **کبائر** » است ؛ از آنکه سوق آیه دلالت بر تشقیق و تفکیک می نماید بین صغیره و کبیره معنی به مفاد

1- نساء : 31 .

2- من لا يحضره الفقيه 3/569 ح 4944 ، وسائل الشیعة 15/317 ح 20624 .

3- کافی 2/276 ح 1 ، شرح اصول کافی 9/257 .

### الحديث الثامن عشر : مهمانی کردن سلمان ابوذر را رضی الله عنهما

آیه کریمه « إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ » (1)، و به ظاهر کریمه « إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ » (2)، و آیه « وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ » (3) کبیره فاحشه است، و صغار ذنوب لمم است، و آن گناهی است که بر خلاف عادت از روی جهالت شود، پس فاعل آن نادم و پشیمان می گردد و استغفار می کند. و مؤید مراد همان آیه « إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكْفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ » (4) می باشد و مراد از سیئات گناهان صغیره است که آمرزیده می شود. و مرحوم فیض در کتاب « صافی » (5) فرموده است که: اگر دو گناه رو کند به انسان یکی اکبر از دیگری بوده باشد مثل نظر کردن به زنی یا تمکین زنا کردن با آن، پس نظر کند و با قدرت زنا نکند خداوند او را می آمرزد اگر نادم شود و توبه کند، پس هر آنکه از کبائر اثمیه اجتناب کرد سیئات صغیره اش آمرزیده می شود. و در این آیه هم کبیره و صغیره تعیین و تعریف شده است نوعاً اگر چه تحدید نشده باشد شخصاً و عدداً، و اگر چه سیئات و لمم است از جنس کبایر و محظور است نه مانند مکروهات که از سنخ محرمات.

الحديث الثامن عشر: مهمانی کردن سلمان ابوذر را رضی الله عنهما فی « الکافی » (6): فی « الکافی » 7: بحذف الاسناد، حدّثنا عبدالعظیم بن عبداللّه الحسنی، عن الامام

1- نساء: 31.

2- اعراف: 33.

3- نساء: 19.

4- نساء: 15.

5- صافی 1/446 ذیل آیه 31 سوره نساء.

6- در کافی یافت نشد. رجوع کنید به: عیون اخبار الرضا علیه السلام 1/57 ح 203، امالی شیخ صدوق: 527 ح 715، مستدرک الوسائل 16/294 ح 19934، در امالی و مستدرک فقط قضیه اول نقل شده. در بحار 22/320 ح 8 هر دورا با هم به نقل از عیون روایت کرده است.

محمد بن علی، عن أبيه الرضا، عن موسى بن جعفر، عن أبيه الصادق جعفر ابو محمد، عن جده عليهم السلام قال: « دعا سلمان اباذرّ رحمة الله عليهما إلى منزله فقدم إليه رغيفين، فاخذ ابوذرّ الرغيفين فقلّبهما (1) فقال سلمان: يا اباذرّ! لأيّ شيء تقلّب هذين الرغيفين؟ [قال: خفت أن لا يكونا نضيجين فغضب سلمان من ذلك غضباً شديداً، ثم قال: ما أجراك حيث تقلّب هذين الرغيفين!] (2) فوالله! لقد عمل في هذا الخبز الماء الذي تحت العرش وعملت فيه الملائكة حتى القوه إلى الريح وعملت فيه الريح حتى القاه إلى السحاب وعمل فيه السحاب حتى امطره إلى الارض وعمل فيه الرعد والبرق والملائكة حتى وضعوه مواضعه وعملت فيه الارض والخشب والحديد والبهائم والنار والحطب والملح ما لا احصيه أكثر، فكيف لك أن تقوم بهذا الشكر؟ فقال ابوذرّ: إلى الله أتوب واستغفر الله ممّا أحدثت وإليك اعتذر ممّا كرهت ». وقال: « دعا سلمان اباذرّ رحمة الله عليهما ذات يوم إلى الضيافة، فقدم إليه عن جراه كسرة يابسة وبلّها (3) من ركوته (4)، فقال: ما اطيب هذا الخبز لو كان معه ملح! فقام سلمان وخرج ورهن ركوته بملح فحمل إليه، فجعل ابوذرّ يأكل ويذر عليه ذلك الملح ويقول: الحمد لله الذي رزقنا هذه القناعة. فقال سلمان: لو كانت لا تكون ركوتي مرهونة! » (5).

اما الترجمة: یعنی: حضرت عبدالعظیم فرمودند که: امام همام حضرت جواد از پدرش حضرت

- 
- 1- در چاپ سنگی: فقّبَلهما .
  - 2- بین دو قلاب در منابع حدیثی ذکر شده، ولی ظاهراً نسخه ای که مؤلف از آن نقل کرده سقط داشته، لذا در ترجمه نیز این فقره مذکور نیست .
  - 3- کلمه در متن ناخواناست . آنرا از بحار نقل کردیم .
  - 4- در چاپ سنگی: رکوتیه . آنچه نقل کردیم مطابق نقل بحار و با توجه به ترجمه مؤلف است .
  - 5- عیون اخبار الرضا علیه السلام 1/57 ح 203، بحار الانوار 22/320 ح 8، الدرجات الرفیعة: 216 .

رضا از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از جدش علیهم السلام روایت کرده است که: « سلمان ابوذر را در منزل خودش دعوت کرد، پس سلمان دو قرص نان برای وی آورد. اباذر قرص نان را می گرفت و برمی گردانید. سلمان فرمود: ای اباذر! از برای چه می گردانی این دو قرص نان را؟ قسم به خداوند که در این نان آبی که در زیر عرش است کار کرده است، و ملائکه ای چند مأمور شدند تا آن آب را به توسط باد در ابر قرار دهند، پس بواسطه ابر به زمین ببارد و در آن رعد و برق و ملائکه کار نمودند، و در محل وی هر قطره آن را گذاردند، و زمین و آهن و حیوانات و آتش و چوب تر و خشک در آنها کار کردند و نمک که نمی توانم احصاء بتمامه کرد، پس چگونه می توانی قیام به وظایف شکر نمائی؟ پس ابوذر گفت: به سوی خدا توبه می کنم و استغفار می نمایم از آنچه ظاهر کردم و معذرت می خواهم از آنچه کراهت داشتی. و ایضاً روایت کرده است: سلمان دعوت کرد ابوذر را، پس از انبان نان خشکی بیرون آورد و به آب رکوه اش (1) تر کرد. پس ابوذر گفت: چه قدر خوب بود اگر نمک بود. پس سلمان برخاست، رکوه اش را گرو گذارد و قدری نمک گرفت و آورد. پس ابوذر نان را می خورد و بر آن نمک می ریخت و حمد می کرد خدا را به واسطه قناعتی که از خوردن نان و نمک اظهار نمود. سلمان فرمود: اگر قناعت می بود هر آینه رکوه گرو نمی رفت.

1- ابن اثیر در نهایه 2/261 ماده (رکا) می گوید: الرکوة: اناءٌ صغیر من جلد یشرب فیہ الماء، والجمع رکاء.

## الحديث التاسع عشر : نحوه نشستن رسول خدا صلى الله عليه وآله

### الحديث العشرون : در سؤال ابو حنیفه از امام کاظم علیه السلام در باره معصیت

الحديث التاسع عشر: [نحوه نشستن رسول خدا صلى الله عليه وآله] فى « الكافى » (1): فى « الكافى » (2): عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى العلوى ، قال : كان النبى صلى الله عليه وآله يجلس ثلاثاً القرفصاء ، وهو أن يقيم ساقيه ويستقبلهما بيده ويشدّ يده فى ذراعه وكان يجثو (3) على ركبتيه وكان يثنى رجلاً (4) واحدة ويبسط عليها الاخرى ولم ير متربّعاً (5) قط . . « الحديث .

اما الترجمة: يعنى : حضرت عبدالعظيم فرمود : حضرت رسول صلى الله عليه وآله بر سه قسم مى نشست : قسم اول : ساقين مبارك را بلند مى فرمود و ذراع شريف را به دست ديگر مى گرفت . وقسم دوم : آن جناب به دوزانو مى نشست . قسم سوم : يك پاى مبارك را بر روى پاى ديگر مى گذارد ، و هرگز ديده نشد كه آن جناب چهار زانوى نشسته باشد .

الحديث العشرون (6): [در سؤال ابو حنیفه از امام کاظم علیه السلام در باره معصیت] فى « الكافى » 7: فى « الكافى » 8 : عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى ، عن الامام على بن محمد ، عن أبيه

1- .كافى 2/484 ح 1 ، وسائل الشيعة 12/106 ح 15772 .

2- .در چاپ سنگى : يحثوا .

3- .در چاپ سنگى : يثنى رجل .

4- .در چاپ سنگى : مرتبّعاً .

5- .در چاپ سنگى : العشرين . و همچنين عناوينى كه پس از اين مى آيد تماماً به حالت جزى با ياء درج شده كه با توجه به قواعد نحوى ، وجه صحيحشان با واو ثبت شد .

6- .روايت در كافى منقول نيست . بنگريد به : امالى شيخ صدوق : 495 ح 675 ، التوحيد : 96 ح 2 ، خاتمة المستدرک 5/239 ، بحار الانوار 5/4 ح 2 .

محمد بن علی، عن أبيه علی بن موسی الرضا، قال: «خرج أبو حنیفة ذات یوم من عند الصادق علیه السلام فاستقبله موسی بن جعفر فقال له: یا غلام! ممّن المعصية؟ قال: لا تخلو من ثلاث: إمّا أن تكون من الله تعالى وليست منه ولا ينبغی الکریم أن يعذب عبده بما لا یکتسبه (1)، وإمّا أن تكون من الله عزّوجلّ ومن العبد فلا ینبغی للشريك القوی أن یظلم الشريك الضعیف، وإمّا أن یكون من العبد وهی منه، فإن عاقبه الله فبدء به وإن عفی عنه فبكرمه وجوده» (2).

اما الترجمة: یعنی: حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرمودند که: حضرت امام علی النقی ابا الحسن الثالث از پدرش حضرت جواد از پدرش حضرت رضا علیهم السلام روایت کرده اند که: «أبو حنیفه وقتی خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف بود، چون بیرون آمد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را ملاقات نمود. عرض کرد: ای غلام! معصیت و گناهان از کیست؟ حضرت فرمودند: از این سه شق خارج نیست: اول: این است که بگوئیم: معصیت از خداوند است و حال آنکه از خداوند نیست، پس سزاوار نیست کریم عذاب کند بنده خودش را به چیزی که خودش متصدی نشده است. شق دوم: آن است که بگوئیم معصیت از خدا و بنده است، پس سزاوار نیست از برای شریک قوی ظلم کند به شریک ضعیف. و شق سوم: آن است که بگوئیم: معصیت از بنده است، و از بنده هم هست اگر خداوند او را معاقب نماید بواسطه گناه او است و اگر ببخشد و عفو نماید به کرم و جود حق است». و این حدیث بهتر احادیث است و خوشترین بیانات.

1- در چاپ سنگی: یکتبه.

2- در چاپ سنگی: فیکرمه وجود.

## الحديث الحادى والعشرون : دیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله زنهائی که در دوزخ معذب می باشند

الحديث الحادى والعشرون: دیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله زنهائی که در دوزخ معذب می باشند فی « الکافی » (1) : فی « الکافی » (2) : عن عبدالعظیم بن عبداللہ الحسنی ، عن محمد بن علی الرضا علیهما السلام ، عن آباءه ، عن امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام قال : « دخلت أنا وفاطمة علی رسول اللہ صلی الله علیه و آله فوجدته يبکی بكاءً شديداً ، فقلت : فداك أبی وأمی یا رسول اللہ ! ما الذى أبکاک ؟ فقال صلی الله علیه و آله : یا علی ! ليلة أسرى بی إلى السماء رأیت نساءً من أمّتی فی عذاب شديد فأنكرت شأنهنّ ، فبکیت لهما رأیت من شدّة عذابهنّ ، ورأیت امرأة معلقة بشديها ، ورأیت [امرأة] تأکل لحم جسدها والنار توقد من تحتها ، ورأیت امرأة معلقة بشعرها يغلی دماغ رأسها ، ورأیت امرأة معلقة بلسانها ويصبّ الحمیم فی حلقها ، ورأیت امرأة قد شد رجلاها إلى يديها وقد سلّط عليها الحيّات والعقارب ، ورأیت امرأة صمّاء عمياء خرساء فی تابوت من النار ، ورأیت امرأة يقطع لحم جسدها مقدّمها ومؤخّرها بمقاريض من نار ، ورأیت امرأة رأسها من الخنزير وبدنها بدن الحمار وعليها ألف ألف لون من العذاب ، ورأیت امرأة على صورة الكلب والنار تدخل من دبرها وتخرج من فيها والملائكة يضربون رأسها وبدنها بمقامع من نار . فقالت فاطمة عليها السلام : یا حبيبي وقرّة عيني ! ما كان عملهنّ وسيرتهنّ حتّى وضع الله عليهنّ هذا الباب ؟ فقال : یا بنتی ! أمّا المعلقة بشعرها فانها كانت لا تغطّي شعرها من الرجال ، وأمّا المعلقة بلسانها فانها كانت تؤذی زوجها ، واما المعلقة بشديها فانها كانت تمنع من فراش زوجها ، واما المعلقة برجليها (3) فانها كانت تخرج من بيتها بغير اذن زوجها ، واما التي تأكل لحم جسدها فانها كانت تزين 4 بدنها للناس ، واما التي شدّ يداها إلى رجليها وسلّط عليها الحيّات والعقارب فانها كانت

- 
- 1- .روایت در کافی یافت نشد . بنگرید به : عیون اخبار الرضا علیه السلام 1/13 ح 24 ، وسائل الشیعة 20/213 ح 25457 ، بحار الانوار 8/309 ح 75 .
  - 2- .در چاپ سنگی : رجليها .
  - 3- .در چاپ سنگی : تزید .

قدر [ة] الوضوء فذرة الثياب وكانت لا تعتدّ (1) من الجنابة والحیض ولا تنتظف فكانت تستهين (2) بالصلاة، وأمّا العمیاء الصّماء الخرساء فانها تلد من الزنا فتعلقه فی عنق زوجها، وأمّا التي تعرض لحمها بالمقاریض فانها كانت تعرض نفسها على الرجال، واما التي كانت تحرق وجهها وبدنها وهي تأكل امعاءها فانها كانت قوادة، واما التي كانت رأسها رأس الخنزیر وبدنها بدن الحمار كانت نواحة كذّابة، واما التي كانت على صورة الكلب والنار تدخل فی دبرها وتخرج من فیها فانها كانت قتیة مزّاحة حاسدة. ثمّ قال علیه السلام: ویل لامرأة أغضبت زوجها [و] طوبی لامرأة رضی عنها زوجها. اما الترجمة: یعنی حضرت عبدالعظیم فرمودند که حضرت جواد علیه السلام از آباء مکرمین خودش روایت کرده که حضرت امیر علیه السلام فرمودند: « با فاطمه زهرا علیها السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدیم، یافتیم جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله گریه می کند. عرض کردم: پدر و مادرم فدای شما باد یا رسول الله! چه چیز شمار را گریانید؟ فرمود: یا علی! در شبی که به معراج رفتم زندهای چند از امت خود دیدم که به عذاب سخت معذب بودند و اکنون تفکر از حال ایشان کردم گریستم بواسطه آنچه را دیدم از عذابهای ایشان، از آن جمله زنی دیدم که به موی سرش آویخته بود دماغش می جوشید، و زنی را دیدم که به پستانهای خودش آویخته بود، و زنی را دیدم گوشت بدن خودش را می خورد و آتش از زیرش مشتعل بود، و دیدم زنی را که به زبانش آویخته بود و حمیم جهنم به حلق وی می ریختند، و زنی را دیدم که پاهای او را به دستهایش بسته بودند و مارها و عقربها بر وی مسلط بودند، و زنی دیدم کور و کر و لال در تابوتی از آتش دماغ سرش از منخر آن بیرون می آمد و بدن وی از جذام و برص قطعه قطعه شده بود، و زنی را دیدم که پاهایش آویخته بود در تنوری از آتش، و دیدم زنی که گوشت بدنش را از جلو

1- در عیون: لا تغتسل.

2- در چاپ سنگی: تشهین.



## در عذاب زنها و سؤال صدیقه طاهره از رسول خدا صلی الله علیه و آله

و عقب به مقراضهای آتشین جدا می کردند، و زنی را دیدم که صورت و دست او را به آتش می سوزانیدند و امعاء خودش را می خورد، و زنی را دیدم که سرش مانند سر خوک و بدنش مانند بدن خر و بر وی هزار هزار قسم از عذاب دیده می شد، و زنی را دیدم که صورت سگ که آتش از دُبرش وارد می شد و از دهانش بیرون می آمد و ملائکه به گرزهایی از آتش بر سر و بدنش می زدند.

در عذاب زنها و سؤال صدیقه طاهره از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد: ای حبیب من و نور چشم من! خبر بدهید که اعمال آن زنها در دار دنیا چه بوده است تا اینکه مستحق این عذاب شدند؟ فرمود: ای دختر من! اما آن زنی که به موی سرش آویخته بود در دنیا موی سرش را از مردها نمی پوشانید. اما آنکه بزبانش آویخته شوهرش را اذیت می کرد. اما آنکه به پستانهایش آویخته بود شوهرش را از بستر خود منع می نمود. اما آنکه به پاهایش آویخته بود از خانه اش بدون اذن شوهرش بیرون می رفت. اما آنکه گوشت بدنش را می خورد بدنش را از برای مردم زینت می نمود. اما آنکه دستهایش به پاهایش بسته بود و مارها و عقربها بر وی مسلط بود از نجاست جامه و غیر آن پرهیز نداشت، و غسل جنابت و حیض و نظافت نداشت، و به نمازها اهانت می نمود. اما آنکه کور و کر و لال بود از زنا می زائید و نسبت به شوهرش می داد. اما آنکه گوشت بدنش را به مقراضها می چیدند خودش را به مردهای دیگر عرضه می داشت. اما آنکه امعاء و روده های خودش را می خورد و صورت و بدنش از آتش می سوخت زنهایی برای مردها می برد.

## الحديث الثانی والعشرون : در مذمت غاصبین خلافت

اما آنکه سرش مانند سر خوک بود و بدنش مانند بدن خر سخن چین و دروغ گو بود . و اما آنکه به صورت سگ بود و آتش از دبرش داخل می شد (1) و از دهانش بیرون می آمد جاریه نوحه گر بود و اظهار حسد می کرد . پس فرمود : ای وای بر آن زنی که به غضب بیاورد شوهر خودش را ، و خوشا به حال آن زنی که شوهرش از وی راضی باشد .

الحديث الثانی والعشرون: [در مذمت غاصبین خلافت] فی « الکافی » (2) : عن عبدالعظیم بن عبداللہ الحسنی ، قال : حدّثنی سیّدی علی بن محمّد بن علی الرضا ، عن أبيه ، عن آبائه ، عن الحسين بن [علی] عليهم السلام قال : قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله : « إنّ أبابکر متّی بمنزلة السمع وان عمر متّی بمنزلة البصر وإنّ عثمان متّی بمنزلة الفؤاد ! قال : فلَمّا كان من الغد دخلت إليه وعنده أمير المؤمنين عليه السلام وأبو بكر وعمر وعثمان ، فقلت له : يا ابي ! سمعتك تقول في أصحابك هؤلاء قولاً فما هو ؟ فقال صلی اللّٰه علیه و آله : نعم ، ثمّ أشار إليهم فقال هم السمع والبصر والفؤاد ، ويسئلون عن وصيّی هذا ، وأشار إلى علی بن أبي طالب عليه السلام . ثمّ قال : إنّ اللّٰه عزّوجلّ يقول : « إنّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً » (3) . ثمّ قال : وعزّة ربّي ! إنّ جميع أمتی لموقوفون (4) يوم القيامة ومسؤولون عن ولايته ، وذلك قول اللّٰه تعالى « وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ » (5) .

- 1- در چاپ سنگی : می شود .
- 2- روایت را در کتاب کافی نیافتیم . بنگرید به : معانی الاخبار : 387 باب 429 ح 23 ، بحار الانوار 30/180 ح 41 .
- 3- اسراء : 36 .
- 4- در چاپ سنگی : لموقوفون .
- 5- صفات : 24 .

## در اینکه ابابکر به منزله گوش و عمر به جای چشم و عثمان به منزله دل حضرت رسول صلی الله علیه و آله هستند!

در اینکه ابابکر به منزله گوش و عمر به جای چشم و عثمان به منزله دل حضرت رسول صلی الله علیه و آله هستند! اما الترجمة: یعنی: حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرمودند: آقای من حضرت امام علی النقی فرمودند: از پدرش حضرت جواد از پدرش حضرت رضا از پدرش موسی بن جعفر از پدرانش از جناب امام حسین [علیهم السلام] که فرمودند: رسول خدا فرمود: ابا بکر از برای من به منزله گوش است و عمر به منزله چشم و عثمان به منزله دل است. چون فردا شد من داخل شدم خدمت جدم رسول خدا در وقتی که امیر مؤمنان در خدمتش مشرف بود، آن سه نفر هم بودند، عرض کردم: ای پدر! شنیدم در حق اصحابت فرمایشی فرموده ای، چه چیز است؟ فرمایش نما. پس اشاره کرد به آن سه نفر و فرمود: سمع و بصر و فؤاد من از این بزرگوار که علی بن ابی طالب است سؤال کرده می شوند». و این حدیث شریف به نظر داعی اثبات می نماید امامت حضرت امیر علیه السلام را به بیان صحیحی که هشام بن حکم در محاجّه عمر و بن عبید بصری خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد، و اشاره است به اینکه اعضاء و جوارح هر يك عملی و شغلی دارند از دیدن و شنیدن و گفتن و قبض و بطش، که ممیز هر يك عاقله لطیفه ربانیه است تا این دل صوری صنوبری. پس امام در اجزاء عوالم کلیه به منزله قلب شریف ربّانیهست. و جهت تعبیر ابی بکر به سمع آن است که می گفت در بیان احکام: من شنیده ام، و تعبیر عمر به بصر آن است که می گفت: من خود دیده ام که آن جناب فرمود و کرد فلان عمل را. و تعبیر عثمان به فؤاد از آنکه می گفت: من می دانم آن جناب ختمی مآب چنین فرموده است. یعنی: از آنچه دیدند و شنیدند و دانستند از ولایت حضرت شاه ولایت سؤال کرده

### الحديث الثالث والعشرون : در حدیثی که تشویق به محبت اهل بیت و شیعیان می کند

می شوند « وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ » (1)، یعنی از ولایت امیر مؤمنان یا از آنچه معاهده کردند از مسموعات و مبصرات و معلومات اظهار نمایند خلاف معاهده خود و وفا ننموده اند .

الحديث الثالث والعشرون: [در حدیثی که تشویق به محبت اهل بیت و شیعیان می کند] عن « الكافي » (2): بحذف الاسناد ، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی ، عن أبي جعفر الثاني ، عن أبيه ، عن جدّه صلوات الله عليهم أجمعين قال : قال أميرالمؤمنين عليه السلام : قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : « إنَّ الله خلق الاسلام فجعل له عرصة وجعل له نوراً وجعل له حصناً وجعل له ناصرًا ، فأما عرصة الاسلام القرآن ، وأما نوره الحكمة ، وأما حصنه فالمعروف ، وأما انصاره فأنا واهل بيتي وشيعتنا ، فأحبوا اهل بيتي وشيعتهم وانصاره ؛ فانه لما أسرى بي إلى السماء الدنيا أمسكني جبرئيل لأهل السماء استودع الله حبي وحب اهل بيتي وشيعتهم في قلوب الملائكة فهو عندهم وديعة إلى يوم القيامة وهبط بي إلى أهل الأرض فاستودع الله حبي وحب اهل بيتي وشيعتهم في قلوب المؤمنين من أمتي ، فمؤمنوا أمتي يحفظون وديعتي وأهل بيتي إلى يوم القيامة . ألا فلوان الرجل من أمتي عبد الله عزوجل عمره ايام الدنيا ثم لقي الله عزوجل لأهل بيتي مبغضاً وشيعة ما شرح الله صدره الآ عن نفاق » .

اما الترجمة: یعنی : حضرت عبدالعظیم فرمودند: از حضرت جواد شنیدم که از پدرش روایت کرد از جدش از امیرالمؤمنین علیهم السلام که فرمودند: « حضرت رسول فرمود: خداوند خلق کرد اسلام را پس از برای وی فضائی و عرصه ای قرار داد و از برای آن نوری قرار داد و از برای

1- . صافات : 24 .

2- . کافی 2/46 ح 3 ، شرح اصول کافی 8/140 ، بحار الانوار 65/341 ح 13 ، صدر روایت در وسائل الشیعة 15/184 ح 20233 نقل شده است .

### الحديث الرابع والعشرون : در نوم حضرت نوح و کیفیت حام و یافث و سام پسران آن جناب است

آن حصارى قرار داد و از برای آن ناصرى قرار داد . اما عرصه اسلام قرآن است ، و نور آن حکمت است ، و حصار آن معروف است ، و انصار اسلام من و اهل بیت من اند و شیعیان ، پس دوست دارید اهل بیت من و شیعیان و انصار ایشان را ، پس به درستی که در شب معراج که به آسمان دنیا رسیدم جبرئیل مرا نگاه داشت از برای اهل آسمان و خداوند محبت مرا ودیعت گذارد با محبت اهل بیت من و شیعیان ایشان را در دلهای مؤمنین از امت من ، پس مؤمنین از امت من حفظ می نمایند امانت و ودیعت و اهل بیت مرا تا روز قیامت . پس آگاه باشید اگر مردی از امت من خداوند را عبادت کند در تمام عمر دنیا و خداوند را ملاقات نماید با دشمنی من و اهل بیت من سینه او را خداوند شرح نمی دهد مگر آنکه نفاق اهل بیت من در آن بوده باشد . و آنچه به نظر داعی می رسد ودیعه گذاردن همان تجدید عهد است و تأکید ؛ از آنکه در روز نخست و عوالم دیگر به مفاد آیه کریمه و اخبار متواتره ملائکه مجبول و مفطور شده اند در محبت اهل بیت ، پس چگونه می شود که قبل از معراج رسول ملائکه را بهره ای از ولایت اهل بیت نباشد ! و مراد از ابداع ولایت به اهل زمین همان ظهور بعثت و اوان اظهار مقامات محبت ایشان است به خلائق کافه .

الحديث الرابع والعشرون: در نوم حضرت نوح و کیفیت حام و یافث و سام پسران آن جناب استفتی « العلل » (1) فی « العلل » 2 : عن عبدالعظیم بن عبداللہ الحسنی ، قال : سمعت علی بن محمد العسکری [علیه السلام] یقول : « عاش نوح ألفین وخمسائة سنة ، وكان يوماً فی السفینة نائماً

1- .علل الشرائع 1/31 باب 28 ح 1 ، بحار الانوار 6/314 ح 22 و 11/291 ح 4 .

فهبت ریح فکشف عورته فضحك حام ویاث ، فزجرهما سام ونهاهما عن الضحك وكان کلما ما غطی سام [شیئاً] تکشفه الريح کشفه سام ویاث ، فانتبه نوح فرآهم وهم یضحکون فقال : ما هذا ؟ فاخبره سام ما کان یرفع نوح یده إلى السماء یدور ویقول : اللهم ! غیر ماء صلب حام حتی لا یولد له الا السودان ، اللهم ! غیر ماء صلب یاث . فغیر الله ماء صلبیهما ، فجميع السودان حیث کانوا من حام وجميع الترك والصقالب ویاجوج ویاجوج والصین من یاث حیث کانوا وجميع البیض سواهم من سام . فقال نوح لحام ویاث : جعل ذریتکما خولاً لذریة سام إلى یوم القیامة ؛ لأنه برّ بی وعققتُمانی فلا زالت سمة عقوکتکما [فی ذریتکما] (1) ظاهرة وسمّة البرّ بی فی ذریة سام ظاهرة ما بقیت الدنیا .

اما الترجمة : حضرت عبدالعظیم فرمودند از جناب امام علی النقی علیه السلام شنیدم که می فرمودند : حضرت نوح دو هزار سال تعیش و زندگی نمود ، روزی در کشتی خوابیده بود که باد جامه اش را حرکت داد و عورت آن جناب نمودار شد ، حام و یاث خندیدند هر [چه] [سام ایشان را منع فرمود مفید نشد ، و هر قدر عورت پدر را ستر می کرد باد کشف می نمود تا آنکه نوح علیه السلام از خواب برخاست و ایشان را خندان یافت . سام خبر داد پدر را از آنچه گذشت ، پس آن پیغمبر جلیل دست به سوی آسمان بلند کرد و عرض نمود : خداوندا ! تغییر ده نسل و آب صلب حام و یاث را . پس تمام سیاه ها از حام اند و تمام ترک و صقالبه و یاجوج و یاجوج و چین از یاث ، و جميع سفیدها از سام . پس فرمودند به حام و یاث : « خداوند ذریّه شما را تغییر داد و خدام ذریّه سام نمود تا روز قیامت ؛ از آنکه وی نیکی کرد و شما عاق من شدید ، و نشانه عقوق شما در ذریّه شما ظاهر است چنانکه نشانه ذریه سام مادامی که دنیا باقیست این دو نشانه هست . »

### الحديث الخامس والعشرون : در سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله به قرابتش

### الحديث السادس والعشرون : در علت بدی بوی فضله آدمی

بدان عبارت « وجعل من ذریتکما خولاً » مأخوذ از آیه کریمه است : « اتخذوا عباد الله خولاً » 1 . فی « المجمع » (1) : مراد از آن خدمتکاران و بندگانش ، یعنی : ذریه شما را بندگان ذریه سام خداوند علاء قرار داد .

الحديث الخامس والعشرون: در سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله به قرابتش فی « العلل » عن الصدوق طاب ثراه \_ یکی از روایات این حدیث حضرت عبدالعظیم است \_ به حذف اسناد از حضرت باقر علیه السلام مرویست که : « حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مجمع ناس فرمودند : « أَحِبُّوا اللَّهَ لِمَا يَقْضُوکُمْ بِهِ مِنْ نِعْمَةٍ وَأَحِبُّونِي لِلَّهِ فَاحْبَبُوا قَرَابَتِي لِي » .

یعنی : « خدا را برای نعمتی که مرحمت می نماید دوست بدارید ، و مرا برای خداوند دوست بدارید ، و نزدیکان [مرا] برای نسبت به من و خاطر من دوست دارید .

الحديث السادس والعشرون: [ در علت بدی بوی فضله آدمی ]

### الحديث السابع والعشرون : حديث شریفی که حضرت عبدالعظیم از صفوان بن یحیی نقل فرموده است

در کتاب « حیاة القلوب » (1) علامه مجلسی طاب ثراه به سند معتبر (2) نقل فرموده اند که: در کتاب « حیاة القلوب » 3 علامه مجلسی طاب ثراه به سند معتبر 4 نقل فرموده اند که: حضرت عبدالعظیم علیه السلام عریضه ای نوشت خدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام که: چه علت دارد که غایط و فضله آدمی بوی بد می کند؟ در جواب نوشت: « وقتی که حق تعالی آدم علیه السلام [را] خلق کرد جسد طیب وی چهل سال افتاده بود و ملائکه می گذشتند بر او و می گفتند: از برای امر عظیمی آفریده شد، و شیطان از دهانش داخل می شد و از جانب دیگر بیرون می شد. پس به این سبب چنین شد که هر چه در جوف آدم باشد خبیث و بدبو و غیر طیب باشد.

الحديث السابع والعشرون: حديث شریفی که حضرت عبدالعظیم از صفوان بن یحیی نقل فرموده استفی کتاب « الغیبة » 5: عن الصدوق علیه الرحمة بحذف الاسناد، عن عبدالعظیم بن

1- هنگام تخریج مصادر، حیاة القلوب در نزد نگارنده نبود، ولی اصل حدیث در علل الشرائع مرحوم صدوق 1/275 باب 183 ح 2 نقل شده است. مرحوم مجلسی نیز آنرا در بحار 11/109 ح 22 نقل کرده، نیز بنگرید به: مستدرک الوسائل 2/557 ح 2713، مناقب ابن شهر آشوب 3/490.

2- سند بنا بر نقل شیخ صدوق در علل الشرائع چنین است: حدثنا علی بن احمد بن محمد رضی الله عنه، قال: حدثنا محمد بن ابی عبدالله الكوفی، عن سهل بن زیاد الآدمی، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی.



عبدالله الحسنى، قال: فى كتاب « الغيبة » 1 : عن الصدوق عليه الرحمة بحذف الاسناد، عن عبدالعظيم بن

## در شرح احوال صفوان بن يحيى و كتب اوست

عبدالله الحسنى ، قال : حدّثنا صفوان بن يحيى ، عن ابراهيم بن أبى زياد ، عن أبى حمزة الشمالى ، عن أبى خالد الكابلى ، قال : دخلت على سيدى على بن الحسين زين العابدين عليه السلام فقلت له : يا بن رسول الله ! من الذين فرض الله عزوجل طاعتهم ومودتهم وأوجب على عباده الاقتداء بهم بعد رسول الله صلى الله عليه وآله ؟ فقال لى : « يا كابلى ! إن أولى الأمر الذين جعلهم الله ائمة للناس وأوجب عليهم طاعتهم اميرالمؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام ، ثم انتهى الأمر إلينا » ثم سكت . فقلت : يا سيدى ! روى لنا ان اميرالمؤمنين عليه السلام قال : « ان الأرض لا تخلو من حجة الله على عباده » ، فمن الامام والحجة بعدك ؟ فقال : « ابنى محمد ، واسمه فى التوراة باقر يقر العلم بقرّاً ، هو الحجة والامام بعدى ، ومن بعد محمد ابنه جعفر ، واسمه عند أهل السماء الصادق » . فقلت له : يا سيدى ! فكيف اسمه الصادق وكلّكم صادقون ؟ فقال : « حدّثنى أبى ، عن أبيه عليهما السلام أنّ رسول الله قال : اذا ولد ابنى جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن أبى طالب عليهم السلامالصادق فإن الخامس من ولده الذى اسمه جعفر يدعى [الامامة] اجترأ على الله عزوجل وكذباً عليه ، فهو عند الله جعفر الكذاب المفترى على الله والمدعى ما ليس له بأهل ، المخالف على أبيه والحاسد لأخيه ، الذى يروم كشف سرّ الله عند غيبة ولى الله عزوجل » . ثم بكى على بن الحسين عليهما السلام بكاءً شديداً ، ثم قال : « كأتى بجعفر الكذاب وقد حمل إلى طاغية زمانه على تفتيش أمر ولى الله والمغيب فى حفظ الله والموكل بحرم أبيه ؛ جهلاً منه بولادته وحرصاً منه على قتله أن ظفر به طمعاً فى ميراث أخيه حتى يأخذ بغير حق » . قال ابو خالد : فقلت له : يا بن رسول الله ! وإن ذلك لكائن ؟ ! فقال : « اى وربى ! إنه مكتوب عندنا فى الصحيفة التى فيها ذكر المحن التى (1) تجرى علينا بعد

رسول الله صلى الله عليه وآله . قال أبو خالد : يا بن رسول الله ! ثم ماذا يكون ؟ قال : « تمتد الغيبة بولي الله عز وجل الثاني عشر من أوصياء رسول الله صلى الله عليه وآله والأئمة بعده عليهم السلام ، يا أبا خالد ! إن أهل زمان غيبته القائنين بامامته والمنتظرين لظهوره أفضل من كل زمان ؛ لأن الله تبارك وتعالى أعطاهم من العقول والأفهام والمعرفة ما صارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة ، وجعلهم في ذلك الزمان بمنزلة المجاهدين بين يدي رسول الله بالسيف ، أولئك هم المخلصون حقاً وشيعتنا صدقاً والدعاة إلى دين الله عز وجل سرّاً وجهراً » . وقال علي بن الحسين : « انتظار الفرج من أفضل العمل » . تم الحديث .

اما الترجمة : این حدیث را حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام از صفوان بن یحیی روایت کرده است که به سه واسطه منتهی می شود از وی به حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که ایشان به ابو خالد کابلی فرمودند .

در شرح احوال صفوان بن یحیی و کتب او استخوب است بدانی قبل از شروع ترجمه ، صفوان بن یحیی از اجلاء روات وثقات و از خواص اصحاب اطیاب ائمه طاهرین است ، و در جلالت قدر او کفایت است که حضرت عبدالعظیم این حدیث شریف را از قول وی نقل کرده است . و شیخ طوسی علیه الرحمه فرمود : صفوان اوثق اهل زمان خود بود و در نزد اهل حدیث هم موثق است ، و اوست که هر روز یک صد و پنجاه رکعت نماز می گزارد ، و سه ماه روزه می گرفت ، و سه مرتبه زکات مالش در هر سال می داد ، و جهت اینکه به این اعداد مخصوصه نماز بجا می آورد آن بود با عبدالله بن جندب و علی بن نعمان در بیت الله الحرام معاهده کردند هر یک زودتر مردند آنکه می ماند نماز فوت شده و روزه اش را بجای آورد

و زکاتی از مال خود بدهد، و صفوان بن یحیی چون بماند بعد از آن دو نفر اداء حقوق ایشان می کرد، بلکه هر کار خیری که برای خود می نمود برای آن دو نفر هم می نمود. و صفوان در خدمت حضرت رضا علیه السلام مکانت و منزلت دیگر داشت، و صفوان مکتبی به ابو محمد است و از اهل کوفه (1). و نجاشی فرمود: صفوان بن یحیی ابو محمد البجلی بیاع السابری کوفی ثقة ثقة عین روی ابوه عن ابی عبدالله علیه السلام، و روی هو عن الرضا علیه السلام، و کانت له عنده منزلة شریفة (2). و کشتی نیز از زهد و عبادت و منزلت صفوان نقل کرده است (3). و بعضی سی کتاب از مصنفات صفوان بن یحیی بأسمائها نقل نموده اند از آن جمله: کتاب «بشارات» و کتاب «تجارات» (4) و کتاب «فرائض» و کتاب «محبت و وظائف» (5)، کتاب «آداب»، کتاب «وصایا». و در هر یک از احکام نیز کتاب مخصوصی تصنیف فرموده، و در سال دویست و ده از هجرت گذشته، بعد از رحلت حضرت رضا به هشت سال فاصله وفات کرد، و حضرت جواد حنوط و کفن وی را مرحمت فرمود، و امر نمود اسماعیل بن موسی بر او نماز گزارد (6).

خلاصه ابو خالد کابلی \_ که موسوم به وُزْدان و ملقب به کنکر است، و حالت وی در کتب رجال مشهور (7) \_ گفت: \_ که موسوم به وُزْدان و ملقب به کنکر است، و حالت وی در کتب رجال مشهور 8 \_ خلاصه ابو خالد کابلی گفت: خدمت حضرت علی بن الحسین علیهما السلام مشرفیاب شدم و گفتم:

- 
- 1- خلاصه الاقوال: 170 شماره 1 به نقل از شیخ طوسی، نقد الرجال 2/422 شماره 2637.
  - 2- رجال النجاشی: 197 ابتدای باب صاد شماره 524.
  - 3- خلاصه الاقوال: 170 وی را به نقل از کشتی جزء اصحاب اجماع بر توثیقشان ذکر کرده است، رجال النجاشی: 197.
  - 4- احتمالاً همان است که در رجال نجاشی از آن تعبیر به کتاب الشراء والبیع شده است.
  - 5- کذا، چنین عنوانی در کتابهای صفوان نیامده، شاید صحیح کتاب الحج و کتاب الوصایا باشد.
  - 6- در باره کتابهای صفوان و سال وفاتش رجوع کنید به: رجال النجاشی: 197.
  - 7- در باره ابو خالد کابلی بنگرید به: خلاصه الاقوال: 287 شماره 3، رجال ابن داود: 156 ش 1249 و 197 ش 1648، نقد الرجال 5/24 ش 5616.

## الحديث الثامن والعشرون : این حدیث شریف را حضرت عبدالعظیم علیه السلام از علی بن جعفر نقل

فرموده است

یابن رسول الله! آن کسانی که طاعت و مودتشان را خداوند واجب کرد و اقتداء به ایشان را لازم نمود آنها کیانند؟ پس فرمود از برای من: « ای کابلی! به درستی که اولی الامر آن چنانی که خداوند ایشان را پیشوایان مردمان قرار داده و طاعت ایشان را واجب کرده امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است، پس امر منتهی می شود به ما ». آن گاه آن جناب سکوت فرمود. ابو خالد گفت: عرض کردم: روایت شده است از برای ما که امیر مؤمنان فرموده: « زمین خالی از حجت نمی ماند » آیا امام و حجت بعد از شما کیست؟ فرمود: « پسر من محمد است، و در تورات به نام باقر موسوم، و علم را می شکافد شکافتنی، و وی حجت و امام است بعد از من، و بعد از وی پسرش جعفر است، و اسم او نزد اهل آسمانها صادق است ». پس گفتم: ای آقای من! چگونه اسم او صادق است و حال آنکه همه شماها صادق می باشید؟ فرمود: « پدرم مرا خبر داد از پدرش که حضرت رسول فرمودند: در وقتی که پسر من جعفر بن محمد الصادق متولد شود پنجمین از فرزندان او نیز به نام جعفر است و تجرّی می نماید و دروغ بر خدا می بندد، و او در نزد خدا جعفر کذابِ مفتریست که افتراء بر خدا می بندد و مخالف امر پدر و حسد بر برادر می ورزد و می خواهد بداند و بطلبد سرّ غیبیت امام ولیّ خدا را ». پس حضرت علی بن الحسین علیهما السلام گریست گریستن شدیدی و فرمود: « گویا می بینم جعفر کذاب را که می رود در نزد خلیفه طاغی و در مقام تقیّش امر ولیّ خدا که در حفظ حق تعالی است و موکّل است بر حرم پدرش برمی آید در حالتی که نادان است به ولادت آن بزرگوار، و حرص دارد خونس را بریزد در صورتی که ظفر بیابد؛ برای طمع می که در

میراث برادرش دارد و بدون حق می خواهد اخذ کند». ابو خالد گفت: گفتم: یابن رسول الله! آیا این امر می شود؟ فرمود: «آری به حق پروردگام، و آن نوشته شده است در صحیفه ای که نزد ماست و در او محنت هائی که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری می شود ضبط است». ابو خالد گفت: عرض کردم: یابن رسول الله! بعد از آن چه می شود؟ فرمود: «غیبت ولیّ خدا وصی دوازدهم از اوصیاء رسول الله کشیده می شود و طول می کشد. ای ابا خالد! اهل زمان غیبت ولیّ خدا آناند که قائلند به امامت آن بزرگوار و انتظار می کشند ظهورش را، آنها افضلند از اهل هر زمان؛ از آنکه خداوند سبحانه به ایشان عطا کرده است عقلها و فهمها و معرفتی که غیبت در نزد ایشان به منزله مشاهده است، و خداوند ایشان را در این زمان به منزله مجاهدین در حضور رسول الله صلی الله علیه و آله قرار داده است، و اینان از روی حقیقت مخلصند و شیعه اند از روی صدق، و می خوانند مردم را در پنهان و آشکار». و باز آن بزرگوار فرمود: «انتظار فرج بهترین عمل است».

الحديث الثامن والعشرون: این حدیث شریف را حضرت عبدالعظیم علیه السلام از علی بن جعفر نقل فرموده استفی «علل الشرایع» (1) فی «علل الشرایع» 2: بحذف اسناده، عن عبدالعظیم الحسنی، عن علی بن جعفر، عن أخیه موسی بن جعفر، عن أبیه، قال: قال علی بن الحسین علیهما السلام: «لیس لك أن تقف مع من

1- .علل الشرایع 2/605 ح 80، بحار الانور 2/116 ح 13، صدر آن در وسائل الشیعة 16/264 ح 21525.

### الحديث التاسع والعشرون : در معنی آیه « قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ »

شئت ؛ لأنَّ الله تبارك وتعالى يقول : « وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ » (1) . وليس لك أن تتكلم بما شئت ؛ لأنَّ الله عزوجل قال : « وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ » (2) ولأنَّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال : «رحم الله عبداً قال خيراً فغنم أو صمت فسلم» . وليس لك أن تسمع ما شئت ؛ لأنَّ الله عزوجل يقول : « إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً » (3) .

اما الترجمة : حضرت عبدالعظيم فرمودند که : علی بن جعفر از برادر بزرگوارش موسی بن جعفر علیهما السلام ، و آن جناب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که : حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمودند : «روا نیست متابعت و پیروی نمائی هر کس را که بخواهی ؛ از آنکه خداوند سبحانه می فرماید به حضرت ختمی مرتبت : اگر ببینی کسانی که فرو می روند در آیات ما پس اعراض از ایشان کن تا فرو روند در حدیثی دیگر و آنچه را شیطان از خاطر تو ببرد ، پس نشین بعد از یاد آوردن با گروه ستم کنندگان . و روا نیست که تکلم نمائی به آنچه می خواهی ؛ از آنکه خداوند سبحان فرموده است که : متابعت مکن به آن چیزی که تو را علم نیست ، و هر آینه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که : خدا رحمت کند بنده ای را که بگوید خیری را پس غنیمت برد .

و در نسخه دیگر به جای « فغنم » ، « فعلم » است یعنی بداند ، و این سخن انساب می نماید ، یعنی : با دانش بگوید کلام خوبی را یا ساکت شود پس سالم بماند . و روا نیست اینکه بشنوی هر آن چیزی را می خواهی ؛ از آنکه حق تعالی می فرماید : به درستی که گوش و چشم و دل تماماً از وی سؤال کرده می شوند .

1- انعام : 68 .

2- اسراء : 36 .

### الحديث الثلاثون : حديث شریفی که حضرت عبدالعظیم علیه السلام از پدر بزرگوارش عبدالله قافه روایت کرده است

بدان مرحوم مجلسی طاب ثراه فرمود : در آیه اولیه « إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ » یا عام است یا آنکه مخاطب به حضرت رسول صلی الله علیه و آله است ، و مراد امت است تماماً و معنی « وَلَا تَقْفُ » ای لا تتبع ، و معنی آیه سوم بدینگونه است که : کُلِّ اَعْضَاء و اجزاء وقتی که مسؤول شد جاری مجرای عقلاء هستند و شهادت بر صاحب خودشان می دهند ، و آیات کریمه دیگر بر این مطلب شاهد است . و این روایت را حضرت عبدالعظیم به نحو دیگر بیان فرمودند که ذکر شد .

الحديث التاسع والعشرون: در معنی آیه « قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ » فی « تفسیر علی بن ابراهیم » (1) : فی « تفسیر علی بن ابراهیم » (2) : بحذف الاسناد ، عن عبدالعظیم الحسنی ، عن عمر بن رشید ، عن داود بن کثیر ، عن ابي عبدالله عليه السلام فی قول الله عز وجل : « قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ » 3 قال : « قل للذين مَنَّا عليهم بمعرفتنا أن يعرفوا الذين لا يعلمون فاذا عرفوهم فقد غفروا لهم » .

اما الترجمة : حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام از عمر بن رشید ، از داود بن کثیر ، از حضرت صادق علیه السلام روایت فرمودند در معنی آیه کریمه که خداوند متعال به حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است : بگویی از برای کسانی که ایمان آورده اند پیامرزدند مر کسانی را که ایمان به روزهای خدا ندارند ، یعنی : اهل ایمان آنانند که بر ایشان منت گذاریم به معرفت خودمان .

1- . تفسیر القمی 2/293 ، نور الثقلین 5/3 ح 6 ، تأویل الآيات فی فضائل العترة الطاهرة ، استرآبادی 2/576 ح 4 ، بحار الانوار 2/15 ح



اینکه بشناسانند نمی دانند، پس این تعریف غفران ایشان است برای جاهلان .

اکنون خواص بخوانند آنچه را که در کتاب « مجمع البحرین » (1) در لغت ( غفر ) است : قوله تعالى « قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ » (2) ، قال الشيخ ابو على : أى قل للذين اغفروا يغفروا ، فحذف المفعول له لدلالة جوابه عليه « لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ » أى لا- يتوقعون وقائع الله بأعدائه ، وهو من قولهم « ايام العرب » لوقائعهم ، وقيل : لا- يأملون الأوقات التى وقتها الله لثواب المؤمنين ووعدهم الفوز . وقوله « قوماً » والمراد به الذين آمنوا للثناء عليهم . وقوله « لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ » (3) أى يكسبونه من الثواب العظيم باحتمال المكاره وكظم الغيظ . كذا فى (4) « جامع الجوامع » . وفى الحديث عن أبى عبد الله عليه السلام قال : « قل للذين مننا عليهم بمعرفتنا أن يعرفوا الذين لا يعلمون فاذا عرفوا فقد غفروا لهم » (5) .

الحديث الثلاثون: حديث شريفى كه حضرت عبدالعظيم عليه السلام از پدر بزرگوارش عبدالله قافه روايت کرده استفى « الامالى » 6 عن الصدوق: فى « الامالى » 7 عن الصدوق : بحذف اسناده ، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى ، عن

1- مجمع البحرین 3/320 ماده ( غفر ) .

2- جائیه : 14 .

3- در چاپ سنگى : من .

4- نیز بنگريد به : البرهان 4/168 .

5- الامالى : 388 ح 501 با اختلافات لفظى فراوان ، مرحوم شريف رضى روايت را در نهج البلاغه 3/4 كتاب 3 نقل کرده ، و به نقل از وى در بحار الانوار 33/484 ح 690 .

## ترجمه حدیث خانه خریدن شریح قاضی

أبيه ، عن ابان مولى زيد بن علي ، عن عاصم بن بهدلة قال : قال لى شريح القاضى : اشتريت داراً بثمانين ديناراً فبلغه ذلك فاستدعاه وقال : بلغنى أنك ابتعت داراً بثمانين ديناراً ؟ فقال شريح : قد كان ذلك يا امير المؤمنين ! فنظر إليه نظر مغضب ثم قال : يا شريح ! أما إنه سيأتيك من لا ينظر فى كتابك ولا يسأل عن بيتك (1) حتى يخرجك منها شاخصاً ، فانظر \_ يا شريح ! \_ لا تكون ابتعت هذه الدار من غير مالك أو فقدت الثمن من غير حلالك ، فاذا أنت قد خسرت دار الدنيا ودار الآخرة ، أما إنك لو كنت أتيتنى عند شرائك ما اشتريت لكتبْتُ لك كتاباً على هذه النسخة ، فلم ترغب فى شراء هذه الدار بدرهمٍ فما فوقه ، والنسخة هذه : هذا ما اشترى عبداً ذليلاً من عبد ميت أزعج للرحيل ، اشترى منه داراً من دار الغرور من جانب الفنانين وخطّة الهالكين وتجمع هذه الدار بحدود أربعة : الحد الاول : ينتهى إلى دواعى الآفات . والحدّ الثانى : ينتهى إلى دواعى المصيبات . والحدّ الثالث : ينتهى الى الهوى المردى . والحدّ الرابع : ينتهى إلى الشيطان المغوى ، وفيه يشرع باب هذه الدار . اشترى هذا المغترّ من هذا المزعج بالأجل هذا الدار بالخروج عن عزّ القناعة والدخول فى ذلّ الطلب والضراعة ، فما أدرك هذا المشتري فما اشترى فعلى مُبلبلى اجسام الملوك وسالب نفوس الجبابرة ومزِيل ملك الفراعنة مثل كسرى وقيصر وتبع وحمير . ومن جمع المال على المال فأكثر ومن بنى وشيّد (2) ورخرف نجد (3) وارّخر واعتقد ونظر بزعمه للولد اشخاصهم جميعاً إلى موقف العرض والحساب وموضع الثواب والعقاب اذا وقع الامر

1- در چاپ سنگی : نبيك .

2- در امالى : بنى فشيّد .

3- در چاپ سنگی : وجد . نجد البيت : زيّنه بستور وفرش ، چنانچه در حاشيه امالى مذکور است .

### الحديث الحادي والثلاثون : در اینکه باید علوم را از اهل علم یعنی اهل بیت گرفت

بفصل القضاء « وَحَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ » (1). شهد علی ذلك العقل اذا خرج عن أسر (2) الهوى وسلم عن علائق الدنيا . تمّ الحديث

ترجمه حدیث خانه خریدن شریح قاضیاما الترجمة: صدوق طاب ثراه در کتاب « امالی » روایت کرده از حضرت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی ، از پدر بزرگوارش تا منتهی می شود به شریح قاضی که گفت : خانه ای خریدم به هشتاد دینار ، پس به حضرت امیر علیه السلام این خبر رسید ، او را طلبید و فرمود : رسید به من که تو خریده ای خانه ای به هشتاد دینار ؟ پس شریح گفت : به تحقیق چنین است . پس به نظر خشم بر وی نگریست ، بعد از آن فرمود : ای شریح ! زود باشد که بیاید به سوی تو کسی که نظر ننماید در قباله تو و سؤال نکند از گواه تو تا آنکه بیرون برد تو را از آن سرای در حالتی که مجرد باشی از خانمان ، پس بر حذر باش از آنکه نباشی که خریده باشی این خانه را از غیر مال خود یا کم کرده باشی قیمت آن را از غیر حلال خود ، پس در آن حالت زیان کار شوی هم در خانه دنیا و خانه آخرت . بدان اگر بودی تو و می آمدی نزد من \_ نزد خریدن آنچه را که خریدی به هشتاد دینار \_ هر آینه می نوشتم برای تو قباله ای به این نسخه که دیگر رغبت در خریدن به هیچ از آن نمی کردی اگر چه به یک درهم بود یا فراتر ، و آن نسخه این است : این آن چیزی است که خریده بنده خار بی مقدار از بنده مشرف به موت که برانگیخته شده است برای رحلت از دنیا ، خرید مشتری از بایع سرائی را از خانه فریب ، از طرف

1- غافر : 78 .

2- در چاپ سنگی : امری .

رفتگان و بقعه هلاك شدگان . و احاطه نموده به این سرا چهار حد : اما حد اول : منتهی می شود به خواننده آفتها . و حد دوم : منتهی می شود به خواننده های مصیبتها . و حد سوم : به سوی آرزویی که هلاك کننده است . و حد چهارم : به سوی دیو گمراه کننده . و باز می شود در این سراچه به اغوای شیطان . خرید این فریفته شده از آن برکنده شده به موت این سرا را به سبب بیرون آوردن از عزت و ارجمندی قناعت و در آمدن در ذلت طلب و فروتنی . پس آنچه دریافت این مشتری خرید از آن بایع از ضمانت درك و از پی رفتن آن . پس بر ملك الموت که شوریده کننده پادشاهان است و رباینده جانهای گردنکشان و زائل کننده پادشاهی فرعونیان مانند کسری و قیصر و تبع و حمیر و آنکه اندوخته کرد مال را بر روی هم ، پس بسیار ساخت ، و آنکه بنا نهاد و سخت برافراخت و زینت داد و بیاراست و ذخیره کرد و بر آن عقیده بست و به گمان خود برای فرزند خود گذارد ، و همه ایشان را به موقف عرض و حساب و موضع ثواب و عقاب فرستاد ، در آن وقتی که واقع شود امر به حکم جدا کننده ، و تبه کاران زیانشان ظاهر شود . عقل گواه است بر این سخنان وقتی که بیرون نرود از بندگی از روی هوا و رها شود از علائق دنیا .

الحديث الحادی والثلاثون: [در اینکه باید علوم را از اهل علم یعنی اهل بیت گرفت] عن الكلینی (1) ، عن بعض رجاله ، عن عبدالعظیم الحسنی ، عن مالك بن عامر ، عن

---

1- . الغيبة ، نعمانی : 135 ح 18 به نقل از کلینی ، بحار الانوار 2/105 باب 14 ح 68 ، حدیث از دو طریق روایت شده که یکی از آنها از طریق عبدالعظیم حسنی علیه السلام است ، مستدرک سفینة البحار 3/404 .

### الحديث الثاني والثلاثون : این حدیث را با سه حدیث دیگر حضرت عبدالعظیم از علی بن اسباط روایت کرده اند

المفضل بن عمر قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : عن الكليني (1)، عن بعض رجاله ، عن عبدالعظيم الحسني ، عن مالك بن عامر ، عن

---

1- .الغبية ، نعماني : 135 ح 18 به نقل از كليني ، بحار الانوار 2/105 باب 14 ح 68 ، حديث از دو طريق روایت شده كه یکی از آنها از طريق عبدالعظيم حسني عليه السلام است ، مستدرک سفينة البحار 3/404 .

المفضل بن عمر قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : « من دان الله بغير سماع من عالم صادق ألزمه الله التيه (1) إلى الفناء (2) ، ومن ادعى سماعاً من غير الباب الذي فتحه الله لخلقه فهو مشرك ، فذلك الباب هو الامين المامون » . تم الخبر .

اما الترجمة: یعنی: کسی که اطاعت کند خدا را بدون اینکه دین خود را از دانای روایت گوئی اخذ کند خداوند سبحانه به او لازم و دائم می کند تکبر و تحیر را با غناء، و کسی که ادعاء علم کند و شنیده باشد آن را از غیر راهی که خداوند از برای بندگانش باز فرمود پس آن کس مشرک است، پس این باب \_ که اشاره به خانه عصمت و طهارت است \_ امین و مأمون است از آفات . بدان در حدیث است: « العلم دین یدان الله به » (3)، یعنی: « علم طاعتی است که به آن خدا اطاعت کرده می شود ». وفي الحديث: « أنهاك عن الخصلتين فيهما هلك الرجال: أن تدين الله بالباطل، وتفتي الناس بما لا تعلم » (4). ومی گویند: « دان بالاسلام دیناً » بالكسر أى تعبد به، وتدين (5). و « تيه » آن مفازه و بیابانی است که شخص در آن متحیر بماند و گم شود (6) كما قال الله

اما الترجمة: ذکر حال احمد بن مهران و علی بن اسباط گذشت . ابا خالد کابلی اسم وی و زردان است و لقبش کنکر، کشی در « رجال » خود نقل کرده است که: ابا خالد از حواری علی بن الحسین علیهما السلام بود، و او را مدح کرده است، و فضل بن شاذان فرمود: در اول امر علی بن الحسین علیهما السلام کسی خدمتش مشرف نبود مگر پنج نفر یکی ابا خالد است .

یعنی: احمد بن مهران از حضرت عبدالعظیم روایت کرده و آن جناب از علی بن اسباط تا منتهی می شود به ابا خالد، از حضرت ابا جعفر امام باقر علیه السلام که گفت: سؤال از این آیه کردم که مراد از نوری که باید بعد از خدا و رسول ایمان به وی آورد کیست؟ فرمود: « ای ابا خالد! نور ائمه است در دلهای مؤمنین که از آفتاب تابنده روشن تر است در روز، و ایشان کسانی هستند که دلهای مؤمنین را روشن می کنند، و خداوند نور ایشان را حاجب کرده از کسانی که خواست، و از این جهت دلهای ایشان تاریک و مظلوم است ». و بدان که دلیل بر مراد، این آیه کریمه است: « وَيَجْعَل لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ » (7) یعنی: و قرار می دهد خداوند برای شما امام را تا آنکه به روشنائی وجود او مشی به حق نمائید . و باز فرمود: « وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ » (8)، و معنی نور کیفیتی است که بنفسه ظاهر است و از برای غیر مظهر، و امام علیه السلام چنین است؛ از آنکه خود معنی هدایت است و هدایت کننده مردمان چنانکه از نور و چراغ در ظلمات و لیالی .

1- در چاپ سنگی: النية .

2- در چاپ سنگی: الغناء .

3- نهج البلاغة 4/36 خطاب به کمیل بن زیاد ح 147، خصائص الائمة: 105، روضة الواعظین: 10. در این منابع لفظ جلاله وارد نشده است، ولی در مجمع البحرین 2/78 وارد است .

4- المحاسن 1/204 ح 54، به نقل از امام صادق علیه السلام، کافی 1/42 ح 1، الخصال: 52 ح 65 .

5- مجمع البحرین 2/78 ماده ( دین ) .

6- مجمع البحرین 1/304 ماده ( تيه ) .

7- حدید: 28 .



### الحديث الثالث والثلاثون : در معنی « سبحان الله »

الحديث الثاني والثلاثون: این حدیث را با سه حدیث دیگر حضرت عبدالعظیم از علی بن اسباط روایت کرده اندفی « الکافی » (1): عن احمد بن مهران ، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی ، عن علی بن اسباط والحسن بن محبوب ، عن أبي ايوب ، عن ابي خالد الكابلي ، قال : سألت ابا جعفر [عليه السلام] عن قول الله عز وجل : « فَأَمَّنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا » (2) فقال : « يا أبا خالد ! لنور الامام في قلوب المؤمنين أنور من نور الشمس المضيئة بالنهار ، وهم الذين ينورون قلوب المؤمنين ويحجب الله نورهم عمّن يشاء ويظلم قلوبهم ويغشاهم بها » .

الحديث الثالث والثلاثون: [ در معنی « سبحان الله » ] فی « الکافی » (3): فی « الکافی » (4): عن أحمد بن مهران ، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی ، عن علی بن اسباط ، عن سليمان مولى طربال ، عن هشام الجواليقي ، قال : سألت أبا عبدالله [عليه السلام] عن قول الله « سبحان الله » ما یعنی به ؟ قال : « تنزيه » (5) .

اما الترجمة: نجاشی و کشی و علامه عليهم الرحمة فرموده اند: هشام بن سالم جوالیقی که خدمت حضرت صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام رسید ثقة ثقة . و مدح بسیار کرده اند وی را (6) . فرمود: از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد: « سبحان الله » چه معنی دارد؟ فرمود: « در قرآن تنزیه است » . بدان در قرآن سبحان الله به معانی متعدده است: « فَسَبِّحْ بِحَمْدِ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ » (7) آن اخبار در تنزیه است . و « سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا » (8) به معنی تعجب است و تعظیم ، و کقوله « سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ » (9) ، و أيضاً « سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا » (10) . و صاحب « مجمع البحرين » 11 فرمود: « سبحان » مصدر است و به معنی تنزیه آمده

- 
- 1- کافی 1/195 ح 4 ، شرح اصول کافی ، مازندرانی 5/179 ، به سندی دیگر در تفسیر قمی 2/371 نیز نقل شده است .
  - 2- تغابن : 8 .
  - 3- کافی 1/118 ، التوحید : 312 باب 45 ح 3 ، معانی الاخبار : 9 ح 2 .
  - 4- در کافی و توحید : تنزیهه ، متن در چاپ سنگی و معانی الاخبار آمده است .
  - 5- نقد الرجال 5/49 شماره 5702 به نقل از رجال الشيخ : 318 رقم 17 ، رجال النجاشی : 436 شماره 1165 ، الفهرست : 174 ش 780 .
  - 6- روم : 17 .
  - 7- زخرف : 13 .
  - 8- نور : 16 .
  - 9- اسراء : 1 .
  - 10- مجمع البحرين 2/323 ماده ( سبح ) .



### الحديث الرابع والثلاثون : در معنی قول خداوند « إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ »

است ، و مراد از تنزیه آن تبری است ، یعنی : صفاتی که روا نیست در خدا مانند صفات زایده باید از حق دور کرد ، و معنی تنزیه همین است . به عبارت دیگر ذات اقدس حق را از صفات امکانیه باید منزّه و مبرّاً دانست .

الحديث الرابع والثلاثون: [در معنی قول خداوند « إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ »] فی « الكافی » (1) : فی « الكافی » (2) : عن احمد بن مهران ، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی ، عن علی بن اسباط ، عن ابراهیم بن عبدالحمید ، عن زید الشحام ، قال : قال لی أبو عبدالله علیه السلام ونحن فی الطريق فی لیلة الجمعة : « اقرأ فإنها لیلة الجمعة قرآناً ، فقرأت : « إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ \* يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ \* إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ » (3) . فقال أبو عبدالله علیه السلام : « نحن \_ واللّه ! \_ الذي يرحم الله ، ونحن \_ واللّه ! \_ الذي استثنى الله ، لكننا نُغْنِي 4 عنهم » .

اما الترجمة: زید شحام که راوی است پسر یونس است ، کنیه ابو اسانید است ، لقب وی شحام . شیخ و کشی و ابن شهر آشوب علیهم الرحمه گفته اند : ثقةٌ عینٌ ثقةُ الرجال و عین الطایفة بوده است ، و تماماً او را مدح کرده اند .

یعنی گفت : خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم در شب جمعه و ما در راه بودیم ، آن جناب فرمود : « شب جمعه است قرآن بخوان ، پس این آیه را خواندم : « إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ . . » إلى آخره ، یعنی : وعده گاه بندگان فردای قیامت است ، و آن روزیست که احدی

1- کافی 1/423 ح 56 ، شرح اصول کافی 7/87 ، بحار الانوار 24/205 ح 3 .

2- دخان : 40\_ 42 .

3- در چاپ سنگی : نعنهم .

## الحديث الخامس والثلاثون : بقیه احادیث مرویه از علی بن اسباط است

### در معنی قول خداوند « أَوْلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانَ . . »

از دیگری بی نیاز نیست و یاری کرده نمی شود مگر آن کسانی را که خداوند رحم کند . پس آن جناب فرمود : « واللّٰه ! رحمت حق بی واسطه [ماهائیم] اما شامل احوال خلق نمی شود اما ماها از خلق بی نیاز می باشیم » . و این حدیث قابل شروح کثیره است ، و مشاح (1) آن منافی با مقصود این کتاب ، به همان ترجمه قناعت می شود (2) .

الحديث الخامس والثلاثون: بقیه احادیث مرویه از علی بن اسباط است [ در معنی قول خداوند « أَوْلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانَ . . » ] فی « الکافی »  
: عن احمد بن مهران ، عن عبدالعظیم بن عبداللّٰه الحسنی ، عن علی بن اسباط ، عن خلف بن حماد ، عن ابن مسکان ، عن مالک الجهنی ،  
قالت : سألت أبا عبداللّٰه [علیه السلام] عن قول اللّٰه عزوجل : « أَوْلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانَ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئاً » (3) قال : فقال : « لا مقدوراً ولا مکنوناً » (4) .

اما الترجمة: یعنی : حضرت عبدالعظیم از علی بن اسباط که سابقاً حال او مذکور شد از حماد ، و وی از ابن مسکان و وی از مالک جهنی روایت کرده است که گفت : از حضرت صادق علیه السلام سؤال

1- . کذا ، شاید « شرح » صحیح باشد .

2- . به توضیحاتی که مرحوم مجلسی و ملا محمد صالح مازندرانی در ذیل حدیث بیان کرده اند رجوع شود .

3- . مریم : 67 .

4- . در کافی : « لا مقدراً ولا مکنوناً » سپس در ادامه آن چنین آمده است : قال : وسألته عن قوله : « هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً » [ انسان : 1 ] فقال : « كان مقدراً غير مذکور » ، نیز بنگرید به : شرح اصول کافی 4/239 ، بحار الانوار 54/63 ح 33 .

### الحديث السادس والثلاثون: در معنی قول خداوند « كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا »

کردم از معنی آیه مبارکه: « أُولَئِكَ يَرِ الْأَنْسَانُ . . » إلى آخره، یعنی: آیا انسان نمی بیند؟ بدرستی که ما خلق کردیم او را از پیش و نبود چیزی؛ و مراد از سؤال این است: چیزی که نبوده است یعنی چه؟ فرمودند: « نه تقدیر بوده است وجود انسان نه تکوین »، اشاره به اینکه زمانی بوده است که تقدیر نشده بود بر ایجاد انسان اگر چه در علم الهی مقدر بود و ماده ای هم وجودش (1) نداشت.

و مراد از ابن مسکان محمد بن مسکان است، و مراد از مالک جهنی: مالک بن اعین است که در زمان حضرت باقر علیه السلام بود و در زمان حضرت صادق علیه السلام وفات یافت، و مرحوم شیخ مفید از حضرت باقر علیه السلام اشعاری در غزرات و کثرت علم وی نقل کرده است 2، و آنچه روایت نمود از حضرت صادق علیه السلام صحیح است، و خود نیز از ثقات روای محسوب است (2).

الحديث السادس والثلاثون: [در معنی قول خداوند « كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا »] فی « الكافي » (3): فی « الكافي » (4): عن احمد بن مهران 6، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنى، عن موسى

1- کذا، ظاهراً « وجود » صحیح است.

2- در باره مالک رجوع کنید به: نقد الرجال 4/80 رقم 4315، به نقل از مصادر مختلف.

3- کافی 1/207 ح 2، شرح اصول کافی 6/134، نیز بنگرید به: تفسیر القمی 1/199، نور الثقلین 1/717.

4- در چاپ سنگی: مهربان.

## الحديث السابع والثلاثون: این حدیث و حدیث سابق را حضرت عبدالعظیم از موسی بن محمد روایت کرده اند

### در معنی آیه « وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ . . »

بن محمد العجلی ، عن یونس بن یعقوب رفعه ، عن أبی جعفر [علیه السلام] فی قول الله عزوجل : « كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُذَّابًا » (1) یعنی : « الاوصیاء کلهم » .

اما الترجمة: یونس بن یعقوب ابو علی جلاب دهنی است ، خدمت حضرت صادق علیه السلام بود ، در زمان حضرت رضا علیه السلام وفات کرد ، و در نزد سه نفر از ائمه موثق بود . و ابن بابویه فرمود : من اعتماد به روایت او دارم . و کشی احادیثی نقل کرده که دلالت بر مدح وی می کند (2) . همین قدر [که] حضرت عبدالعظیم از وی روایت کرد موثق است . یونس گفت : از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم از معنی آیات که تکذیب کردند منافقین ، مراد از آن چیست ؟ فرمودند : « اوصیاء علیهم السلام » . و « آیات » جمع آیه است ، و آن به معنی علامت ، و به فارسی نشانه است ، یعنی : اوصیاء طیبین طاهرین نشانه های هدایتند در دار دنیا البته ، و از ایشان خلق به شاهره اطاعت و عبادت آمدند . و آیه « سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ » (3) در حق ایشان .

الحديث السابع والثلاثون: این حدیث و حدیث سابق را حضرت عبدالعظیم از موسی بن محمد روایت کرده اند [ در معنی آیه ط « وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ . . » ] فی « الكافی » (4) : فی « الكافی » 5 : عن احمد بن مهران ، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی ، عن موسی بن

1- .قمر : 42 .

2- .بنگرید به رجال النجاشی : 446 ش 1207 ، اختیار معرفة الرجال 2/683 ش 721 .

3- .فصلت : 53 .

4- .کافی 1/220 ح 1 ، شرح اصول کافی 5/293 ، البرهان 4/392 ح 1 ، بحار الانوار 24/110 باب 37 ح 21 ، نور الثقلین 5/438 ح 32 .

### الحديث الثامن والثلاثون : در معنی اذن واعیه

محمد ، عن یونس بن یعقوب ، عن ذکره ، عن أبی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی : « وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا » (1) ، قال : « یعنی : لو استقاموا علی ولایة امیرالمؤمنین علی والأوصیاء من ولده وقبلوا طاعتهم فی أمرهم ونهیهم لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا یقول (2) : لأشربناهم قلوبهم الايمان لولایة علی والأوصیاء علیهم السلام » .

اما الترجمة: یعنی : احمد بن مهران از عبدالعظیم روایت کرده تا یونس بن یعقوب که وی از حضرت باقر علیه السلام سؤال کرد از این آیه که معنی ظاهر آن این است : اگر مردمان در طریقه مستقیم شوند هرآینه ایشان را سیراب می نمائیم از آب بسیار بارنده که اشارت به کثرت رزق و نعمت است ، و حقیقت رزق روحانی ولایت و دوستی امیرمؤمنان و آل طاهرین او است ، و « غدق » باران درشت تند بارنده است ، یعنی : هر آنکه اطاعت امر و نهی ایشان را نمود که همان طریقه حقه است ایمان حقیقی است که همان ولایت است و محبتش به مفاد « كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ » (3) در دلهای ایشان مستقر می شود .

الحديث الثامن والثلاثون: [در معنی اذن واعیه] فی « الكافی » (4) : فی « الكافی » (5) : عن احمد بن مهران 6 ، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی عن یحیی بن

1- جن : 16 .

2- در چاپ سنگی : نقول .

3- مجادله : 22 .

4- کافی 1/423 ح 57 ، شرح اصول کافی 7/88 ، قریب به آن در عیون اخبار الرضا علیه السلام 1/67 ح 25 ، روضة الواعظین : 105 ، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام ، کوفی : 142 ح 79 .

5- در چاپ سنگی : مهربان .

### الحديث التاسع والثلاثون : در اینکه امام معصوم منذر است

سالم عن ابی عبداللّٰه علیه السلام قال : « لما نزلت : « وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ » (1) قال رسول اللّٰه صلى الله عليه وآله : وهى اذنتك » .

اما الترجمة : نجاشى (2) وعلامه (3) طاب ثراهما فرموده اند : نجاشى (4) وعلامه (5) طاب ثراهما فرموده اند : يحيى بن سالم [ال] فراء كوفى زیدى ثقة . يعنى : حضرت رسول صلى الله عليه وآله فرمودند به حضرت امير عليه السلام : « آن گوشى كه احكام الهى را بشنود ظاهراً وباطناً گوش تو است يا على ! » . واز اين جهت است كه در كتب معتبره از حضرت امير عليه السلام مرويست كه فرمود : « انا اذن اللّٰه الواعية » (6) ومعنى « وعى » حفظ است چنانكه در وعاء و ظرف متاع و هر چيزى محفوظ است (7) همچنين گوش شريف آن جناب حفظ فرمود و نگاه داشت در ضمير منير خویش آنچه را كه حق فرمود ، و حديث : « خير القلوبِ أوعاها » 8 و حديث [الموعظة] « كهف لمن وعى » 9 اشارت است به مراد .

الحديث التاسع والثلاثون: [در اینکه امام معصوم منذر است] فى « الكافى » 10 : فى « الكافى » 11 : عن احمد بن مهران ، عن عبدالعظيم ، عن ابن اذينة ، عن مالك الجهنى

1- حاقه : 12 .

2- رجال النجاشى : 444 ش 1201 .

3- خلاصة الاقوال : 417 ش 7 ، نقد الرجال 5/71 ش 5778 .

4- در نور الثقلين 5/402 ح 9 به نقل از معانى الاخبار نقل کرده كه حضرت امير عليه السلام فرمودند : « وأنا الأذن الواعية » .

5- مجمع البحرين 4/523 ماده (وعى) .

6- مجمع البحرين 4/523 .

7- كافي 1/424 ح 61 ، شرح اصول كافي 7/90 ، نیز بنگريد به : بحار الانوار 9/202 ح 64 و 16/131 ح 65 ، مناقب ابن شهر آشوب

3/404 .

### الحديث الأربعون : در معنی صراط مستقیم

قال: قلت لأبي عبد الله [عليه السلام]: « وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ » (1). [قال: «من بلغ» (2) أن يكون اماماً من آل محمد ينذر بالقرآن كما ينذر به رسول الله صلى الله عليه وآله» .

اما الترجمة: یعنی : حضرت عبدالعظیم از ابن اذینه و از مالک جهنی وی روایت کرده است که گفت : گفتم به حضرت صادق علیه السلام : این آیه کریمه را و «أوحى إلى . . .» إلى آخره به معنی وحی کرده شد به من در قرآن که شما را بترسانم به آن و کسی که بالغ شد و رشید از آل محمد صلى الله عليه وآله . یعنی : امام شد باید هم انذار کند ، چنانکه حضرت رسول صلى الله عليه وآله نذیر و ترساننده بوده است از قرآن ، پس مراد از «من بلغ» که مرتبه اش در تلو مرتبه رسالت است همانا امام علیه السلام است ، و در انذار نایب مناب اوست چنانکه در امور دیگر هم بدین گونه است .

الحديث الأربعون: [در معنی صراط مستقیم] فی «الكافی» (3) فی «الكافی» 4: عن احمد بن [مهران، عن] عبدالعظیم، عن هشام بن الحكم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: « هذا صراط عليّ مستقیم » .

اما الترجمة: یعنی : حضرت عبدالعظیم از هشام بن حکم \_ به حذف واسطه \_ نقل فرمودند که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «آیه « هذا صراط مستقیم » با نام مبارك حضرت امیر علیه السلام

1- انعام: 19 .

2- از کافی افزوده شد .

3- کافی 1/424 ح 63 ، شرح اصول کافی 7/91 ، بحار الانوار 24/23 ح 49 ، مرآة العقول 5/79 ح 63 .

### الحديث الحادي والأربعون : در اینکه هشت چیز فقط به قضا و قدر خداوندی است

بوده است ، یعنی : اینطور نازل شده : « هذا صراط علی مستقیم » ، یعنی : این راه که طریق علی بن ابی طالب علیه السلام است که با کمال استقامت و راستی است . پس هر کس به این طریق مستقیم رود هر آینه به مقصود رسد و از زلّات و عثرات نجات می یابد این شاء الله تعالی .

الحديث الحادي والأربعون: [در اینکه هشت چیز فقط به قضا و قدر خداوندی است] قد روی عبدالله (1) بن موسی عن عبدالعظیم ، عن ابراهیم بن أبی محمود ، قال : قد روی عبدالله (2) بن موسی عن عبدالعظیم ، عن ابراهیم بن أبی محمود ، قال : قال الرضا علیه السلام : « ثمانية أشياء لا يكون الا بقضاء الله وقدره النوم ، واليقظة ، والقوة ، والضعف ، والصحة ، والمرض ، والموت ، والحياة » 3 .

اما الترجمة : یعنی : حضرت عبدالعظیم از ابراهیم بن أبی محمود نقل کردند که حضرت رضا علیه السلام فرمودند : « هشت چیز است نمی شود مگر به قضا و قدر الهی : خواب و بیداری ، قوت در بدن است ، و ضعف ، و صحت بدن است ، و ناخوشی ، و مرگ است ، و زندگانی » .

و این حدیث از احادیثی است که صاحب بن عباد وزیر عادل شرحی بر آن نقل فرموده است . و شرح حال ابراهیم بن ابی محمود و حسن طینت وی گذشت .

1- در خاتمة المستدرک : عبیدالله .

2- خاتمة المستدرک 4/407 ، مستدرک سفینة البحار 1/530 به نقل از احتجاج ، الدعوات ، راوندی : 168 ش 470 بدون ذکر سند ، و نیز بحار الانوار 5/95 ح 17 .



## الحديث الثانی والاربعون : در حدیثی که تحریف کرده اند و حضرت رضا علیه السلام صحیح آن را بیان فرمودند

الحديث الثانی والاربعون: [در حدیثی که تحریف کرده اند و حضرت رضا علیه السلام] [صحیح آن را بیان فرمودند] فی « الکافی » (1) فی « الکافی » (2): روی عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی عن ابراهیم بن أبی محمود، قال: قلت للرضا علیه السلام: یا بن رسول الله! ما تقول فی الحديث الذی یرویه الناس عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال: الله تبارک وتعالی ینزل فی کلّ لیلة جمعة إلی السماء الدنيا! فقال علیه السلام: « لعن الله المحرفین الكلام عن المواضع، والله! ما قال رسول الله ذلك، اما قال: ان الله ینزل ملکاً إلی السماء الدنيا فی الثلث 3 الأخير من لیلة الجمعة فی اول اللیل فیأمره فینادی: هل [من] [من] سائل أعطیته؟ هل من تائب فاتوب علیه؟ هل من مستغفر فاغفر له؟ یا طالب الخیر! اقبل، یا طالب الشر! أقصر، فلا یزال ینادی بهذا حتی یطلع الفجر، فإذا طلع الفجر عاد إلی محله من ملکوت السماء » .

اما الترجمة: یعنی: حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرمودند که ابراهیم بن ابی محمود گفت: عرض کردم خدمت حضرت رضا علیه السلام: یا بن رسول الله! چه می فرمائید که مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که آن جناب فرمودند: خداوند تبارک و تعالی در هر شب جمعه نازل می شود به آسمان دنیا؟! پس حضرت رضا علیه السلام فرمودند: « خدا لعنت کند کسانی را که تحریف کننده اند کلام را از موضعش! قسم به خدا! که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چنین نفرمود، بلکه چنین فرمودند: خداوند سبحان هر شب جمعه ملکی را از اول شب به آسمان دنیا می فرستد و در شبهای دیگر در ثلث آخر، پس او را امر می فرماید ندا کند: آیا سؤال کننده ای هست تا او را اعطا

1- در کافی یافت نشد، بنگرید به: من لا یحضره الفقیه 1/271 ح 1238، وسائل الشیعة 7/388 ح 9658، الاحتجاج 2/192، بحار الانوار 3/314 ح 7.

2- در چاپ سنگی: ثلث.

### الحديث الثالث والأربعون : در معنی مؤمن و مسلم

فرمایم؟ آیا توبه کننده ای هست تا توبه اش را قبول نمایم؟ آیا استغفار کننده ای هست تا او را بیامرزم؟ ای طلب کننده خیر! بیا و ای طلب کننده شر! کوتاه کن، پس به همین طور ندا می نماید تا فجر طالع شود، چون فجر طلوع کرد به محل خود عود می نماید و آن مراجعت می کند» .

الحديث الثالث والأربعون: [در معنی مؤمن و مسلم] فی « الکافی » (1) : فی « الکافی » (2) : عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی ، عن ابراهیم بن ابي محمود الخراسانی ، قال : قال الرضا علیه السلام : « المؤمن الذی اذا أَحْسَنَ استبشر [و] اذا أساء (3) استغفر ، المسلم الذی یسلم المسلمون من یده ولسانه ، ولیس منا من لم یسلم مَنْ جاره (4) بوائقه » (5) .

اما الترجمة: یعنی : حضرت عبدالعظیم علیه السلام از ابراهیم بن ابی محمود خراسانی روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام فرمودند : « مؤمن کسی است وقتی که عمل نیکی کرد خوشوقت شود و چون عمل بدی مرتکب شد استغفار نماید ، و مسلم آن چنان کسی است از دست و زبان او مردم سالم بوده باشند ، و نیست از ما کسی که همسایه او از شرور و دواهی او مأمون و سالم نباشد» .

و « بوائق » جمع « بائقه » است و آن به معنی داهیه است 6 .

- 
- 1- روایت در کافی نیست ، ولی احادیثی بدین مضمون در کافی 2/665 باب حق الجوار نقل شده است .
  - 2- در چاپ سنگی : ساء .
  - 3- عبارت تکلف دارد . در عیون چنین نقل شده : « ولیس منا من لم یأمن جاره بوائقه » .
  - 4- روایت را مرحوم شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام 1/27 ح 3 نقل کرده است ، نیز بنگرید به : وسائل الشیعة 12/127 ح 15842 .
  - 5- شرح اصول کافی 11/150 ، مجمع البحرین 1/265 ماده ( بوق ) .

### الحديث الرابع والأربعون : در معنی قول خداوند : « وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ »

و در حدیث است : « لا یدخل الجنة من لا یؤمن جاره (1) بوائقه » (2) [أی] شروره و غوائله (3) .

الحديث الرابع والأربعون: [در معنی قول خداوند : « وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ »] فی « الکافی » (4) : فی « الکافی » (5) : حدّثنا علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق ، قال : حدّثنا محمد بن هارون الصوفی ، قال : حدّثنا عبد الله (6) بن موسى الرویانی ، قال : حدّثنا عبد العظیم بن أبی عبد الله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام ، عن ابراهیم بن ابی محمود قال : قال علی بن موسى الرضا علیه السلام فی قول الله تعالى : « وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ \* إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ » (7) قال : « یعنی : مشرقة تنتظر (8) ثواب ربّها » .

اما الترجمة: بحذف اسانید ترجمه مختصر روایت این است که حضرت عبدالعظیم از ابراهیم بن ابی محمود روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام فرمودند در ذیل این آیه کریمه : « تنزیل 9 آن

- 1- در چاپ سنگی : جوار .
- 2- در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله مروی در مستدرک الوسائل 8/421 ح 9866 چنین آمده : « لیس یدخل الجنة من یؤذی جاره ، ومن لم یأمن جاره بوائقه » .
- 3- در چاپ سنگی : « شروره و غوائله » جزء روایت آمده که صحیح نیست ، عبارت لسان العرب 10/30 ماده ( بوق ) چنین است : و فی الحدیث : « لیس بمؤمن من لا یأمن جاره بوائقه » و فی روایة : « لا یدخل الجنة من لا یأمن جاره بوائقه » . قال الکسائی وغیره : بوائقه غوائله و شره أو ظلمه و غشمه .
- 4- در کافی مروی نیست . بنگرید به : امالی شیخ صدوق : 494 ح 672 ، التوحید : 116 ح 19 ، روضة الواعظین : 34 ، الاحتجاج 2/191 ، بحار 4/28 ح 3 .
- 5- در توحید : عبیدالله .
- 6- قیامت : 22 \_ 23 .
- 7- در چاپ سنگی : ينتظر .
- 8- کلمه ظاهراً در چاپ سنگی « تأویل » بوده که تبدیل به « تنزیل » شده است .

## الحديث الخامس والاربعون : بقیه احادیث مرویه از ابراهیم بن ابی محمود است

### در معنی قول خداوند « وَتَرَكُهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ . . » و « خَتَمَ اللَّهُ . . »

در وصف اهل جنان است که صورتهای ایشان در روز قیامت با نصرت (1) و درخشنده است و انتظار ثواب و رحمت پروردگار خودشان را می کشند . و مخفی نیست بر اهل بصیرت که این آیه از متشابهات آیات قرآنیّه است ، و اشکال در کلمه « اِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ » است که نظر به سوی ربّ بر حسب عقیده شیعه جایز نیست ، ناچار تعبیر شده است ناظره به معنی منتظره است ، یعنی : انتظار دارنده به ثواب یا نعمت یا رحمت . و « ناضره » به ضاد آن درخشندگی است که اختصاص به صورت دارد چنانکه حق تعالی فرموده است « تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ » (2) یعنی : شناخته می شوند اهل بهشت از نور و حسن و بیاض و بهجت و جمال و الوان خاصّه که خداوند در ایشان قرار داده است . و محتمل است حرف « الی » در این آیه حرف جر نباشد و اسم مفردی است که جمع آن آلاء است ، پس نظر ایشان همانا به نعمتهای پروردگار است .

الحديث الخامس والاربعون: بقیه احادیث مرویه از ابراهیم بن ابی محمود است [ در معنی قول خداوند « وَتَرَكُهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ . . » و « خَتَمَ اللَّهُ . . » ] فی « العیون » (3) : فی « العیون » (4) : عن سهل بن زیاد الأدمی ، عن عبدالعظیم بن عبداللّه الحسنى ، عن ابراهیم بن ابی محمود ، قال : سألت ابا الحسن الرضا عن قول الله تعالى : « وَتَرَكُهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ » 5 قال : « ان الله لا يوصف بالترك كما يوصف خلقه ولكنه متى علم أنهم لا يرجعون

1- در چاپ سنگی : نظرت .

2- مطففين : 24 .

3- عیون اخبار الرضا علیه السلام 2/113 ح 16 ، الاحتجاج 2/195 ، بحار الانوار 5/11 ح 17 .

4- بقره : 17 .

عن الكفر والصدّ لال ومنعهم المعاونة واللطف وخلقى بينهم وبين اختيارهم « . قال : وسألته عن قول الله عزّوجلّ : « خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ » (1) ؟ قال : « الختم هو الطبع على قلوب الكفار عقوبةً على كفرهم كما قال عزّوجلّ : « بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا » (2) . قال : فسألته (3) عن الله عزّوجلّ هل يجبر (4) عباده على المعاصي ؟ فقال : « بل يخيّرهم ويمهلهم حتّى يتوبوا » . قلت : فهل يكلف عباده ما لا يطيقون ؟ فقال : « كيف يفعل ذلك وهو يقول : « رَبُّكَ بِظُلَامٍ لَّعِينٍ » (5) ؟ ! » . ثمّ قال : « حدّثنى ابى موسى بن جعفر ، عن ابىه جعفر بن محمّد ، أنّه قال : من زعم أن الله تعالى يجبر عباده على المعاصي أو يكلفهم ما لا يطيقون فلا تأكلوا ذبيحته ، ولا تقبلوا شهادته ، ولا [تصلوا] وراءه ، ولا تعطوه من الزكاة شيئاً » .

اما الترجمة: بدان که این حدیث از احادیث شریفه است که دلالت بر بعضی از مراتب توحید و عدالت می کند ، و شرح موجزی است از بعضی آیات کریمه متشابهه (6) اگر جز ترجمه ظاهری مقصودی می داشتم هر آینه شواهد کثیره از تفاسیر آل عصمت استشهادی می نمودم ، عجاله بدانند . این حدیث را صدوق طاب ثراه در کتاب « عیون اخبار الرضا » ذکر فرموده است ، بعد از حذف اسناد ، حضرت عبدالعظیم علیه السلام از ابراهیم بن ابی محمود روایت کرده است که : وی

1- بقره : 7 .

2- نساء : 155 .

3- در چاپ سنگی : فسئله .

4- در چاپ سنگی : يجبرهم .

5- سجده : 46 .

6- در چاپ سنگی : متشابه .

از حضرت ابوالحسن علی بن موسی علیه السلام سؤال نمود از معنی آیه « وَتَرَكُهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ » (1) که در سوره مبارکه بقره است یعنی: خداوند کفار را واگذارد در تیه ظلمات جهل و وادی غفلت که بینائی از هیچ مقامی از مقامات معرفت نداشته باشند و کور باشند، و اشکال در این است که چگونه خداوند بندگان خود را به خودشان وا می گذارد؟ و چگونه واگذاردن در خدا جایز است؟ آن بزرگوار در جواب فرمودند که: « موصوف به این صفت نمی شود بلکه این وصف از اوصاف خلق است، ولیکن خداوند چون می داند که از کفر و گمراهی و ضلالت بر نمی گردند لهذا لطف و اعانت خود را از ایشان منع می کند و بین ایشان و اختیارشان می گذرد ». پس معنی ترك تخلیه است، یعنی: واگذاردن، به این معنی بعد از علم ازلی بر کفر و ضلالت ایشان و قطع بر عدم رجوعشان به ایمان از لطف حق ممنوع می شوند، حال که ممنوع شدند دیگر انصراف و انحرافی از برای ایشان نیست. بناء علی هذا، به همین نحو هستند تا وقتی که به جهنم وارد شوند، پس اگر به خود واگذارده شده اند به این معنی است البته، و واگذاردن و ترك خدا کافرین را به اختیارشان بر حسب علمی است که بر کفر دائمی ایشان داشت. پس سؤال کردم از این آیه که نیز در سوره مذکوره است: « خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ .. » (2) الی آخره. فرمودند: « ختم به معنی طبع است که همانا بر دلهای کفار برای کفر ایشان عقوبتی است عظمی چنانکه فرمود: « بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَیْهَا .. » (3) الی آخره. یعنی: خداوند مهر زد بر دلهای آنها به سبب کفرشان پس ایمان نمی آورند مگر اندکی،

1- بقره: 17 .

2- بقره: 7 .

3- نساء: 155 .

## الحديث السادس والاربعون حديث آخر است که حضرت عبدالعظیم علیه السلام از ابراهیم بن ابی محمود روایت کرده است

### در شکرگزاری از مخلوقات

یعنی: موفق به خیر نمی شوند». و می توان گفت: مراد از طبع و ختم همانا این است که در آیه شریفه است: «بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ» (1) اما رَيْنُ أَيْسَرٌ است از طبع، و طبع ایسر است از ثقل، و مراد از آن نیز تغشیه است. پس راوی گفت: سؤال کردم: آیا خداوند بندگانش را جبر بر گناهان می کند؟ فرمود: «ایشان را مختیر می نماید و مهلت می دهد تا اینکه توبه کنند». پس عرض کردم: آیا نه تکلیف می کند بندگانش را به چیزی که طاقت ندارند؟ فرمود: چگونه می شود؟! و حال آنکه می فرماید: من ظلم نمی کنم». بعد حضرت صادق [علیه السلام] فرمودند: پدرم موسی بن جعفر فرمودند از پدرش جعفر بن محمد که ایشان فرمودند: «کسی که گمان کند که خداوند بندگانش را مجبور کرده است بر معاصی یا آنکه تکلیف ما لا یطاق فرموده است ذبیحه او را نخورید و شهادت او را قبول ننمائید و عقب او نماز نکنید و زکات به او ندهید».

الحديث السادس والاربعون حديث آخر است که حضرت عبدالعظیم علیه السلام از ابراهیم بن ابی محمود روایت کرده است [در شکرگزاری از مخلوقات] فی «الکافی» (2) و «العیون» (3): فی «الکافی» 4 و «العیون» 5: بحذف الاسناد، عن سهل بن زیاد الآدمی، عن عبدالعظیم، عن ابراهیم بن ابی محمود بن ابی البلاد، قال: سمعت الرضا [علیه السلام]

1- .مطففین : 14 .

2- .در کافی یافت نشد .

3- .عیون اخبار الرضا علیه السلام 1/27 ح 2، وسائل الشیعة 16/313 ح 21638، بحار الانوار 68/44 ح 47 .

## الحديث السابع والاربعون : در کیفیت نزول « فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ . . »

يقول : « من لم يشكر المنعم من المخلوقين لم يشكر الله عزَّ وجلَّ » (1).

اما الترجمة: ترجمه مختصر آن است که : حضرت عبدالعظیم از ابراهیم بن ابی محمود نقل فرمود که وی گفت : از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که فرمودند : « کسی که شکر نکند انعام دهنده ای از مخلوقین را شکر خدا را به جای نیاورده است . » و در حدیث دیگر است : « لا يشكر الله من لا يشكر الناس » (2) ؛ از آنکه خداوند شکر بنده را بر حسب احسان و انعامی که کرده است قبول نمی کند مادامی که بنده شکر به احسان بندگانش نکند ، پس روا نیست بنده ستر کند و بپوشاند احسانی که محسن و منعم از مخلوقین نموده است . پس هر وقت ادا کرد و جزاء احسان ایشان را نمود آن وقت خداوند جزا می دهد و قبول می نماید ، « وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا » (3) یعنی : همیشه مُجازی است بندگانش را بر حسب شکرهای ایشان چه از برای خالق و چه مخلوق .

الحديث السابع والاربعون: [در کیفیت نزول « فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ . . »] عن « الكافي » (4) : عن « الكافي » 5 : عن احمد عن عبدالعظیم ، عن محمد بن الفضيل ، عن ابی حمزة ، عن ابی جعفر عليه السلام قال : نزل جبرئيل بهذه الآية هكذا : « فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ » بولاية علي «  
إِلَّا

1- در چاپ سنگی : الله تعالى عزوجل .

2- من لا يحضره الفقيه 4/380 ح 5815 ، وسائل الشيعة 16/313 ح 21637 .

3- نساء : 147 .

4- كافي 1/425 ح 64 ، شرح اصول كافي 7/91 ، بحار الانوار 24/221 ح 3 به نقل از كافي وتفسير عياشي 2/326 .



## الحديث الثامن والاربعون : این حدیث را حضرت عبدالعظیم علیه السلام از کثیر بن شهاب روایت فرموده اند

### در گریه آسمان و زمین بر سید الشهداء علیه السلام

كُفُوراً» (1)(2). قال: و نزل جبرئیل بهذه الآية: « وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ » في ولاية علي « فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ » (3) من آل محمد نارا .

اما الترجمة: یعنی: حضرت عبدالعظیم از محمد بن فضیل روایت کرده است از ابی حمزه از حضرت باقر علیه السلام که فرمودند: «جبرئیل این آیه را این طور نازل فرمود: « فَأَبَى أَكْثَرَ النَّاسِ . . » یعنی: ابا کردند بسیاری از مردمان به ولایت علی علیه السلام». و در آیه دیگر است که حق تعالی فرموده است: « فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُوراً » (4) ای جحوداً از روی کفران و انکار. پس در این آیه مبارکه « بولاية علي » را اهل خلاف حذف کردند. در آیه مبارکه « قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ » (5) ایضاً کلمه « فی ولاية علی » را بعد از کلمه « من ربکم » حذف نمودند، یعنی: بگو حق از پروردگار شماست در دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام هر کس می خواهد ایمان بیاورد و هر کس می خواهد منکر شود، به درستی که ما مهیا کرده ایم از برای ظلم کنندگان از آل محمد آتشی و بعد از کلمه « للظالمین »: « من آل محمد » را حذف کردند.

الحديث الثامن والاربعون: این حدیث را حضرت عبدالعظیم علیه السلام از کثیر بن شهاب روایت فرموده اند [ در گریه آسمان و زمین بر سید الشهداء علیه السلام ] فی « البحار » (6): فی « البحار » 7: عن عبدالعظیم الحسنی، عن الحسن بن الحكم النخعی، عن کثیر بن

1- اسراء: 17 .

2- .. این قسمت در مناقب ابن شهر آشوب 2/301 و تفسیر الصافی 3/216 نیز نقل شده است .

3- كهف: 29 .

4- اسراء: 99 .

5- كهف: 29 .

6- بحار 45/212 ح 29 به نقل از كامل الزيارات: 187 ح 264، مدينة المعاجز 4/149 ح 1156 .

شهاب الحارثی ، قال : بینا نحن جلوس عند امیرالمؤمنین علیہ السلام فی الرَّحبة إذ طلع الحسین علیہ السلام فضحك علیّ علیہ السلام حتی بدت نواجذه (1) . ثم قال : «إِنَّ اللَّهَ ذَكَرَ قَوْمًا « فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ » (2) والذی فلق الحبة وبرئ التهمة ! [ ليقتلن ] هذا ولتبكينّ علیہ السماء والارض » .

اما التّرجمة : یعنی : حضرت عبدالعظیم علیہ السلام روایت کرده است به وسایط چند که راوی گفت : خدمت جناب امیر مؤمنان علیہ السلام در رحبه کوفه بودیم که جناب سیدالشهداء علیہ السلام آمدند . پس آن جناب چنان خندید که دندانهای شریفش ظاهر شد پس فرمود : « خداوند در قرآن یاد فرمود قومی را که مردند و آسمان و زمین بر ایشان گریه نکردند قسم به کسی که دانه را شکافت و موجودات را خلق فرمود این بزرگوار کشته می شود و آسمان و زمین بر او گریه می نمایند » . و مراد از « رحبه » در این حدیث محلّه ای است در کوفه ، و آنچه عجاله از جهت خندیدن حضرت شاه ولایت به نظر می رسد نه برای شهادت فرزند ارجمندش حسین علیہ السلام بوده است ، بلکه برای علوّ رتبت و سموّ مقام آن جناب است که آن قدر منزلت عند الله داشت که برای احدی آسمان و زمین نگریست مگر برای یحیی بن زکریّا قلیلی و برای آن بزرگوار مفصلاً به نحوی که در کتب اخبار و تواریخ مشحون است .

1- در چاپ سنگی : نواجده .

2- دخان : 29 .

### الحديث التاسع والاربعون : در اسماء حضرت زهرا سلام الله عليها مى باشد

الحديث التاسع والاربعون : [ در اسماء حضرت زهرا سلام الله عليها مى باشد ] فى « البحار » (1)، عن ابن المتوكل ، عن السعد آبادى ، عن الرقى ، عن عبدالعظيم الحسنى ، عن حسن بن عبدالله [بن] يونس ، عن يونس بن ظبيان ، قال : قال ابو عبدالله عليه السلام : فى « البحار » (2) ، عن ابن المتوكل ، عن السعد آبادى ، عن الرقى ، عن عبدالعظيم الحسنى ، عن حسن بن عبدالله [بن] يونس ، عن يونس بن ظبيان ، قال : قال ابو عبدالله عليه السلام : « لفاطمه عليها السلام تسعة أسماء عند الله عزوجل : فاطمة والصديقة والمباركة و الطاهرة والزكية والراضية والمرضية والمحدثة و الزهراء » . ثم قال : « الا ترى (3) أى شىء تفسر فاطمة ؟ » . قلت : أخبرنى يا سيدي ! قال : « فطمت من الشر » . قال : ثم قال : لولا [أن] اميرالمؤمنين تزوجها لما كان لها كفؤ الى يوم القيامة على وجه الأرض آدم فمن (4) دونه » .

اما الترجمة : اين حديث شريف منتهى مى شود به يونس بن ظبيان \_ به طاء معجمه و باء منقطه قبل از ياء \_ كه وى از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده است . اگر چه ابن غضائرى او را كذاب و وضاع حديث خوانده است ، و فضل بن شاذان محمّد بن سنان و ابوالخطاب و يونس را از كذابين مشهورين دانسته است ، و نجاشى او را تضعيف کرده است ، و كلّ كتب او را فرموده است تخليط است ، و اخبارى هم كه مشعر بر ذم و قدح و طعن وى در كتب مدونه رجال منقول مى باشد 5 ، اما ابن ادريس عليه الرحمه در

- 
- 1- بحار الانوار 43/10 باب 2 ح 1 ، نیز كافي 1/461 ح 10 ، علل الشرايع 1/178 ح 3 ، الخصال 414 ح 3 .
  - 2- در بحار : اتدرى .
  - 3- در چاپ سنگى : من .
  - 4- مجمع الرجال 6/292 ، نقد الرجال 5/108 ، رجال الكشى ( اختيار معرفة الرجال ) : 363 ح 673 و 674 .

مستطرفات کتاب « سرائر » فرموده است از « جامع » بزنی که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « خداوند رحمت کند یونس را! خداوند در بهشت خانه ای از برای او بنا کرده و البته مأمون در حدیث است ». و این حدیث چون از آحاد احادیث نیست در صورت ضعف روایت راوی مذکور را از طرق صحیحه مسنده دیگر دیده شده است؛ لہذا بعد از تصدیق صحت آن عرض می نماید که: حضرت عبدالعظیم علیه السلام بواسطه از یونس بن ظبیان روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « از برای فاطمه در نزد خداوند سبحان نه اسم است: فاطمه و مبارکه و صدیقه و طاهره و زکیّه و راضیّه و مرضیّه و محدثه و زهراء ». بعد فرمود: « آیا می دانی چه چیز است تفسیر فاطمه؟ ». عرض کردم: مرا خبر می دهید ای آقای من! فرمودند: « خود را از شر نگاه داشت ». بعد فرمودند: « اگر امیر مؤمنان او را تزویج نمی کرد از زمان آدم تا روز قیامت کفوی برای فاطمه زهرا علیها السلام نبود ». خوب است نیز عرض نمایم که آن مخدّره بنا بر روایت معتمده فاطمه اش نامیده اند در دنیا بواسطه نگاهداری نفس مبارکه اش از شرور بنا بر بیان مذکور، و ایضاً فاطمه است برای آنکه در آخرت شیعیان خود را از آتش نجات می دهد لانه فطمت شیعتها من النار (1). و صدیقه است برای درستی اقوال و راستی گفتارش. و مبارکه است به جهت حسن و مبارکی احوالش یا برکتی که در وی و در نسل آن مخدّره بوده است از جهت کثرت. و طاهره است برای آنکه پاکی از ارجاس و ادناس ظاهره و باطنه [ داشت ].

## الحديث الخمسون : این حدیث را حضرت عبدالعظیم علیه السلام از جابر روایت کرده

### در کیفیت نزول « ولو أنهم فعلوا ما يوعظون به »

و زکیّه است برای تزکیه و تصفیه ای که از وجود شریف وی شد . و راضیه است برای آنکه به رضاء حق راضی بود . و مرضیه است برای ترضیه ای که خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم حضرت امیر علیه السلام و جبرئیل و ملائکه و مریم از وی نمودند در ابتلای بلایا . و محدّثه است برای آنکه جبرئیل تحدیث و اخبار به اخبار غیبیه می نمود . و زهراست ؛ از آنکه نورش در عرش و آسمانها ، و در حین ولادتش در مگّه معظّمه و برای امیر مؤمنان در هر صبح و ظهر و شام درخشنده بود . و هر يك از این عبارات مختصره موجزه را شرحی و خبری مبسوط است خواستم اشاره کرده باشم .

الحديث الخمسون: این حدیث را حضرت عبدالعظیم علیه السلام از جابر روایت کرده [ در کیفیت نزول « ولو أنهم فعلوا ما يوعظون به » ]  
 [فی « الكافی » (1): فی « الكافی » (2): عن احمد بن مهران ، عن عبدالعظیم ، عن بكار ، عن جابر ، عن ابی جعفر [علیه السلام] ، قال :  
 « هكذا نزلت هذه الآية : « وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ » [فی علی] « لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ » 3 .

اما الترجمة: ترجمه ظاهری آیه کریمه آن است : اگر ایشان بجا آورند آنچه را که موعظه کرده می شوند به آن در حق علی بن ابی طالب علیه السلام هر آینه از برای ایشان بهتر است . و مراد این است که کلمه « فی علی » در این آیه کریمه محذوف شده است .

1- . کافی 1/424 ح 60 ، مناقب ابن شهر آشوب 2/301 ، نورالثقلین 1/513 ح 381 .

2- . نساء : 66 .

## الحديث الحادي والخمسون: این حدیث از جدّ حضرت عبدالعظیم علیه السلام روایت

### درباره حدیث لوح

و مراد از بکار که در این حدیث است و حضرت عبدالعظیم از وی روایت کرده است باید غیر از بکار بن عبدالله بن مصعب باشد که پسرش زبیر است و کتاب « انساب » نوشته است . در « عیون » (1) ابن بابویه ذکر فرموده است که : زبیر پسر بکار بین قبر و منبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله قسم خورد در ادعایی که یکی از طالبین می نمود و مبتلا به برص شد . و پدرش بکار در امری ظلم کرد ، و حضرت رضا علیه السلام بر وی نفرین فرمود از قصر افتاد و گردنش شکست . پس در زمان حضرت رضا علیه السلام مرد و حضرت عبدالعظیم زمان او را ادراک نکرد . اما پدر بکار عبدالله بن مصعب همان است که در محضر یحیی بن عبدالله بن حسن در حضور هارون الرشید قسم خورد و اصرار کرد بر قتل یحیی ، و گفت : اقتله یا امیرالمؤمنین ! فانه لا امان له ، بعد از سه روز مرد و قبرش منخسف شد ، و خبر آن طویل است . و چند نفرند که معاصر زمان حضرت صادق علیه السلام می باشند که موسوم به بگارد ، یکی : بکار بن ابی بکر حضرمی کوفی . دیگری : بکار بن احمد بن زیاد . دیگری : بکار بن رجاء . و به ملاحظه نقل روایت از جابر معلوم است که یکی از این چند نفر است ، و این خبر دور از خطر است .

الحديث الحادي والخمسون: این حدیث از جدّ حضرت عبدالعظیم علیه السلام مرویست [ در باره حدیث لوح ] فی « الکافی » (2) : فی « الکافی » 3 : حدثنا ابوالعباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق الطالقانی ، قال : حدثنا

1- عیون اخبار الرضا علیه السلام 1/243 باب 48 ح 1 .

2- در کافی نقل نشده است . بنگرید به : عیون اخبار الرضا علیه السلام 2/51 ح 4 ، کمال الدین : 312 ، بحار الانوار 36/201 ح 3 ، اعلام الوری 2/178 .

الحسن بن اسماعيل [ قال : حدثنا سعيد بن محمد بن القطان ، قال : حدثنا ] (1) عبدالله (2) بن موسى الروياني (3) ابو تراب ، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني ، عن جدّه علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن ابي طالب عليه السلام ، قال : حدثني عبدالله بن محمد بن جعفر بن محمد ، عن ابيه ، عن جدّه : أن محمد [ بن علي ] الباقر عليه السلام جمع ولده وفيهم عمّهم زيد بن علي ثم اخرج إليهم كتاباً بخطّ علي عليه السلام وإملاء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مكتوب فيه : هذا كتاب من الله العزيز الحكيم العليم حديث اللوح . . الى الموضوع الذي يقول فيه : « وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ » (4) . ثم قال في آخره : قال عبدالعظيم : العجب كل العجب لمحمد بن جعفر و خروجه وقد سمع أباه يقول هذا ويحكيه ثم قال : هذا سرّ الله و دينه (5) و دين ملائكته فَصْنُهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ وَأَوْلِيَائِهِ .

اما الترجمة : ترجمه فارسی این حدیث شریف آن است که حضرت عبدالعظیم علیه السلام از جدّش علی بن حسن بن زید که سابقاً احوال وی مذکور شد روایت کرد که ایشان فرمودند : خبر داد به من عبدالله بن محمد بن جعفر بن محمد از پدرش که : حضرت باقر علیه السلام جمع کرد اولادش را ، و در میان ایشان عمویشان زید بن علی بن الحسین علیه السلام بود . پس بیرون آورد کتابی به خط حضرت امیر مؤمنان علیه السلام که به املاء حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم بوده و در آن نوشته شده بود : این کتاب خداست ، و حدیث لوح که مشهور در کتب است و معتبرترین روایات معتمد اهل حدیث است که خلاصه آن حکایت و دلالت می نماید بر امامت تمام ائمه اثنا عشر ، و در آن لوح اسامی کریمه ایشان مذکور است ، و راوی آن جابر بن عبدالله انصاری صحابی

1- .زیاده از کمال الدین است .

2- .در بعضی از نسخه ها : عبیدالله .

3- .در چاپ سنگی : الرویانی .

4- .بقره : 157 .

5- .در چاپ سنگی : والله دینه .

### حدیث شریف لوح که جابر بن عبدالله انصاری روایت فرمود

است نه جابر جعفی، و جهت خروج آن و نمودن به زید و سایرین برای آن بود که بدانند خداوند سبحان ایشان را برانگیخته و دیگران را حقی نیست، و این دوازده تن اهل هدایت و ارشادند چنانکه از آیه وافی هدایه « وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ » (1) برمی آید. بعد حضرت عبدالعظیم علیه السلام می فرماید: عجب است و بسیار عجب از محمد بن جعفر با اینکه از پدرش عبدالله شنیده است که این فقره را خود دید و شنید چگونه خروج نمود، و بعد فرمود: کیفیت لوح و تعیین ائمه هدی از اسرار الهیه و دین حق است، و دین ملائکه اوست پس این سر را حفظ کن و به احدی مگو، مگر کسانی که اهل بیت دارند و اولیاء خاص وی اند.

حدیث شریف لوح است که جابر بن عبدالله انصاری روایت فرمود مخفی نماند که در ابتداء ترجمه این حدیث مبارک گمان نوشتن حدیث لوح را نداشتم، چون فراغت اجمالی از ترجمه این حدیث یافتم و کتاب مستطاب « کافی » (2) نیز زمان تحریر موجود در نزد داعی بود در باب ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم بدون قصد و ملاحظه به نظر آمد، برای میمنت و تبرک در این ورق موفق شدم و مُلْهَم گردیدم تا تمام این حدیث را که به مثابه روح است در هیکل و جسد این کتاب بنویسم، و شرح نمایم از آنکه بسیار با اعتبار و جامع اسرار است، و حضرت عبدالعظیم علیه السلام هم اشاره فرموده است.

1- بقره: 157.

2- کافی 1/8 و 1/527 ح 3، کمال الدین: 308 باب 28 ح 1، شرح اصول کافی 7/362، الهدایة الکبری: 364، الغیبة، نعمانی: 62 ح 5، الاختصاص: 210، الاستنصار، کراچی: 18، الارشاد، دیلمی: 290، الصراط المستقیم 2/137، مناقب ابن شهر آشوب 1/296، بحار الانوار 36/195 ح 3: الغیبة، طوسی: 143 ح 108.



گویا به مدد و اعانت ایشان این حدیث روحانی مسطور و مذکور می شود و الواح صدور شیعیان و دوستان منور و منشرح می گردد .

بحذف الاسناد ، عن ابی بصیر ، عن ابی عبدالله علیه السلام ، قال : « قال ابی لجابر بن عبدالله الانصاری (1) : إن لی الیک حاجة ، فمتی یخف علیک أن أخلو بك فاسألک عنها » . فقال له جابر : أئی الاوقات احببتَه فخلا به فی بعض الأيام ، فقال : « یا جابر ! أخبرنی عن اللّوح الذی رأیته فی ید امّی فاطمة بنت رسول الله وما أخبرتك به امّی أنه فی ذلك اللّوح مكتوب » . فقال جابر : أشهد بالله أنّی دخلت علی امّك فاطمة فی حیاة [ رسول الله صلّى الله علیه وآله ] فهنّأتها بولادة الحسین علیه السلام ورأیت فی یدیها لوحاً أخضر ظننت أنه زمرد ورأیت فیہ كتاباً أبيض شبه لون الشمس ، فقلت لها : بأبی وامّی یا بنت رسول الله ! ما هذا اللّوح ؟ فقالت : « هذا لوح أهداه الله الی رسولہ فیہ اسم أبی وبعلی واسم ابنی واسم الأوصیاء من ولدی وأعطانیه أبی لیسرّنی (2) بذلك » . قال جابر : فأعطته امّك فاطمة فقرأته واستنسخته . فقال ابی : « فهل لك \_ یا جابر ! \_ أن تعرضه علیّ ؟ » . قال : نعم ، فمشی معه الی منزل جابر فأخرج صحیفة من رق (3) . فقال : « یا جابر ! انظر فی کتابك لأقرأ علیك » .

فنظر جابر فی نسخه فقرأه ابی فما خالف حرف (4) حرفاً ، فقال جابر : فاشهد بالله أنّی هکذا رأیته فی اللّوح مكتوباً : بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز الحکیم لمحمد نبیّه ونوره وسفیره و حجابہ ودلیلہ نزل به الرّوح

1- در چاپ سنگی : انصاری .

2- در چاپ سنگی : لیسرّنی .

3- رق : پوست نازکی که بر آن می نوشته اند . ( حاشیه غیبت شیخ طوسی به نقل از عوالم ) .

4- در چاپ سنگی : فاخلف حرفاً .

الامين من عند رب العالمين . عَظَّمَ يا محمد ! أسمائى واشكر نعمائى (1) ولا تجحد آلائى . ائى أنا الله لا اله الا أنا قاصم الجبارين ومديل المظلومين ، ديان ، رب العالمين ، ائى أنا الله لا اله الا أنا . فمن رجا غير فضلى أو خاف غير عدلى عدبته عذاباً لا أعذبه احداً من العالمين ، فإياى فاعبد وعلئ فتوكل . ائى لم أبعث نبياً فأكملت أيامه وأنقضت مدته الا جعلت له وصياً ، ائى فضد لمتك على الانبياء وفضد لمت وصيک على الاوصياء . واکرمتک بشبليک وسبطیک الحسن والحسين ، فجعلت حسناً معدن علمى بعد انقضاء مدّة ابيه ، وجعلت حُسيناً خازن وحيى واکرمته بالشّهاده وختمت له بالسعادة ، فهو أفضل من استشهد وارفح الشهداء درجةً ، جعلت کلمتى التامة معه وحجتى البالغة عنده . لعترته ائيبٌ واعاقب ؛ أوّلهم على سيّد العابدين وزين اوليائى الماضين ، وابنه شبه جده المحمود محمد الباقر لعلمى (2) والمعدن لحکمتى . سيهلك المرتابون فى جعفر الراد عليه كالراد علىّ ، حقّ القول لأكرم منّ مثنوى (3) جعفر ولأسرته (4) فى اشياعه وانصاره واوليائه . انتجبت (5) بعده موسى (6) [وأتيحت] (7) فتنة عميا حندس (8) لان خيط (9) فرضى لا ينقطع وحجتى .

- 1- در چاپ سنگى : نعمانى يا نعماتى .
- 2- در چاپ سنگى : على .
- 3- در چاپ سنگى : مثنوى .
- 4- در چاپ سنگى : لاسرته .
- 5- کلمه در چاپ سنگى ناخواناست ، و « اتيحت » خوانده مى شود .
- 6- در چاپ سنگى : بموسى .
- 7- زياده از اختصاص ، در بعضى از نسخه ها : « ابيحت » يا « انبحت » .
- 8- حندس : ظلمت ، تاريخى . ( لسان العرب ) .
- 9- در چاپ سنگى : حظ .

لا تخفى (1). وأن أوليائي يسقون بالكأس (2) الأوفى (3) من جحد واحداً منهم فقد جحد نعمتي و [من] [غَيْرَ آية] [مَن] [كتابتى] فقد افتري علىّ ، ويل للمفترين الجاحدين عند انقضاء مدة موسى عبدى و حبيبي وخيرتى فى علىّ ولى ناصرى ومن أضع عليه أعياء النبوة وامتحنه بالاضطلاع (4) بها . يقتله عفريت مستكبر يدفن [فى] [المدينة التى بناها العبد الصالح الى جنب شر خلقى حق القول منى لاسرّنه بمحمد ابنه وخليفته من بعده ووارث علمه فهو معدن علمى وموضع سرّى وحبّتى على خلقى لا يؤمن من عبد به الا جعلت الجنة مثواه وشفعته فى سبعين اهل بيته كلّهم قد استوجبوا النار . وختم بالسعادة لابنه على وليّى وناصرى والشاهد فى خلقى وامينى على وحيى اخرج منه الداعى الى سبيلى والخازن لعلى الحسن ، واکمل ذلك بابنه ( م ح م د ) رحمة للعالمين عليه كمال موسى وبقاء عيسى وصبر ايّوب . فيذل اوليائي فى زمانه وتتهادى رؤوسهم كما تتهادى رؤوس الترك والديلم ، فيقتلون ويحرقون ويكفونون خانقين مرعوبين وجلين ، تضع الارض بدمائهم ، وبعثوا الويل والرقعة فى نساءهم ، اولئك اوليائي حقاً . بهم ارفع كل فتنة عمياء حنّس ، وبهم اكشف الزلازل و ارفع الآصار و الاغلال ، اولئك عليهم صلوات من ربّهم ورحمة واولئك هم المهتدون . قال عبدالرحمن بن سالم : قال ابوبصير : لو لم تسمع فى دهرك الا هذا الحديث لكفاك فضنه الا عن اهله . « .

- 1- در چاپ سنگی : يخفى .
- 2- در چاپ سنگی : بكأس .
- 3- در غيبت شيخ طوسى بجای اين فقره « و أن أوليائي لا يشقون » آمده است .
- 4- در چاپ سنگی : بالاضطلاع .

**ترجمه حدیث شریف لوح**

ترجمه حدیث شریف لوح استترجمه فارسی این حدیث به نحو اختصار از این قرار است: ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرد که آن جناب فرمودند که: پدر من حضرت باقر علیه السلام به جابر بن عبدالله انصاری فرمودند: « من حاجتی دارم به تو، هر وقت ممکن است می خواهم به تو خلوت کنم و از تو سؤالی دارم ». پس جابر عرض کرد: هر وقتی از اوقات را معلوم نمائید و دوست بدارید من حاضر می شوم. پس وقتی را خلوت کردند و فرمودند: « ای جابر! خبر بده از لوحی که دیدی در دست مادرم فاطمه علیهاالسلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، و آنچه را که خبر دادند در این لوح نوشته شده است ». پس جابر گفت: شهادت می دهم و خدا گواه من است که من بر مادرت فاطمه علیهاالسلام وارد شدم در زندگی حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم و تهنیت گفتم آن مخدّره را به ولادت حسین علیه السلام، پس در دست وی لوحی یافتیم، گمان کردم از زمرد است و دیدم در آن خطّی سفید شبیه به رنگ آفتاب نوشته شده است، پس گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد ای دختر رسول خدا (ص)! این لوح چیست؟. فرمود: « لوحی است که خداوند هدیه فرستاده است برای رسول مکرم که در آن اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو فرزندم و اسم اوصیاء از فرزندانم نوشته شده بود، پدرم به من مرحمت کرد و مرا بشارت داد ». جابر عرض کرد: آن لوح را بدهید من زیارت نمایم. چون خواندم از روی آن نسخه برداشتم، پس پدرم فرمود: « ای جابر! آیا ممکن است بر من آن نسخه را عرضه بداری؟ ». جابر عرض کرد: بلی.

پس حضرت باقر علیه السلام تشریف آوردند منزل جابر ، پس صحیفه ای از کاغذ بیرون آوردند و فرمودند : « ای جابر ! نگاه کن در نسخه خود تا بر تو بخوانم » . پس مقابله کردند حرفی خلاف نداشت و مطابق بود .

پس جابر گفت : اشهد بالله که من در لوح همین طور یافته ام ، و صورت آن [ از ] این قرار است : بسم الله الرحمن الرحيم این کتاب از خداوند عزیز حکیم است از برای محمد (ص) پیغمبر و نور و سفیر و حجاب و دلیلش که روح الامین از جانب پروردگار بر وی نازل کرده است . ای محمد ! تعظیم نما اسمهای مرا و شکر کن بر نعمتهای من و منکر مشو نعمتهای مرا ، به درستی که خداوندی نیست جز من کسی که شکننده جبارین و دادرس مظلومین و جزا دهنده در روز دین ، و من خداوندی هستم که نیست خداوندی غیر من ، پس هر کس به غیر فضل [ من ] امیدوار شود و بترسد از غیر عدل من او را عذابی می کنم که احدی را نکرده باشم . پس فرمود : عبادت کن و به من پرستش کن ، به درستی که من هیچ پیغمبری را مبعوث نکردم که ایامش کامل و مدتش منقضی شده باشد مگر آنکه برای او وصی قرار داده ام ، و من تو را بر پیغمبران و وصی تو را بر اوصیاء تفضیل داده ام ، و تو را به دو فرزندت حسن و حسین گرامی داشته ام ، پس حسن معدن علم من است بعد از اینکه پدرش از دنیا رفت ، و حسین را خازن وحی قرار داده ام و او را گرامی داشته ام به شهادت ، و ختم کردم برای او سعادت را ، پس آن بزرگوار از هر کس که شهید شد افضل است و از تمام شهیدان درجه اش بلندتر است ، و کلمه تائمه را با او قرار داده ام و حجت بالغه ام در نزد اوست ، و به واسطه عترت او ثواب می دهم و عقاب می کنم : اول ایشان علی سید العابدین است و زینت دهنده اولیاء گذشته است ، و پسرش شبیه جدش محمد محمود است و محمد نام اوست که شکافنده علم من است و معدن حکمت من است ، و زود است اهل شك و ریب هلاك شوند در جعفر که حضرت صادق است ، و هر

کس او را ردّ نماید ردّ بر من کرده است ، و بر من است که از وی به حق گرامی دارم و اکرام کنم مأوای او را ، و وی را سرور نمایم در شیعیان و انصار و اولیاء آن بزرگوار ، و نازل می شود بعد از جعفر بن محمد فتنه ای تاریک و هر آینه از ریسمان امر من منقطع نمی شود و حجّت من مخفی نمی شود ، و به درستی که اولیاء من می آشامند از جام وافی . کسی که منکر شود یکی از ایشان را پس به تحقیق منکر شده است نعمت مرا ، و کسی که تغییر بدهد آیه ای از کتاب مرا هر آینه افتراء بر من زده است ، پس وای بر اهل افتراء و اهل انکار ! زمان انقضاء مدّت موسی بنده من و دوست من و برگزیده من درّ علی که دوست ناصر من است و کسی است که من گذارده ام بر او سنگینی های پیغمبری را ، و او را می گُشد عفریت مُستکبری ، و مدفون می شود در شهری که بنده صالح او را بنا کرده است ، و مدفون او در جنب بدترین خلق من است . و واضح است که مراد از علی بن موسی علیهماالسلام است ، و عفریت مأمون ، و مراد از مدینه شهر طوس است ، و شرّ خلق هارون الرّشید است . و قول حق است که علی بن موسی الرضا را سرور می کنم به پسرش که موسوم به محمّد است ، و خلیفه اوست بعد از او ، و وارث علم اوست ، و معدن علم من است ، و موضع سرّ من است ، و حجّت من است بر خلق من ، ایمان نمی آورد بنده ای از بندگان من به او مگر آنکه بهشت را محلّ او قرار می دهم ، و شفاعت او را در هفتاد نفر از اهل بیت او که همگی ایشان از اهل آتش باشند قبول می نمایم . و ختم به سعادت می کنم از برای علم خود حسن علیه السلام را و تکمیل می کنم آن را به پسرش م ح م د که رحمة للعالمین است ، و بر اوست کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایّوب ، پس دوستان من در زمان او ذلیل می شوند و به هدیه می برند سرهای ایشان را همچنان که سرهای ترك و دیلم را هدیه می برند ، پس گُشته می شوند و سوخته می شوند و همیشه خائف و ترسناکند ، و زمین از خونهای ایشان رنگین می شود ، و ناله و گریه در

## الحديث الثانی والخمسون : این حدیث را حضرت عبدالعظیم علیه السلام از سلیمان بن حفص المروری روایت کرده اند

### فرا خواندن حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرزندش را به رضا و ابوالحسن

میان زنهای ایشان فاش و شایع می گردد ، و این طایفه دوستان منند از روی حق ، و به ایشان هر فتنه را دفع می نمایم ، و به واسطه ایشان برمی دارم زلزل و سنگینی ها را ، و این طایفه بر ایشان صلوات و رحمت پروردگارشان است . و بدان که مراد از حدیث حضرت عبدالعظیم علیه السلام تا « **أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ** » (1) که سابقاً ذکر شد همین است . و در کتاب مذکور است : عبدالرحمان بن سالم گفت که : ابوبصیر گفت : اگر نشنوی در تمام روزگارت حدیثی مگر این حدیث را کفایت می نماید ، پس او را از نااهل صیانت و حفظ کن . و بسیار این حدیث شریف در حفظ شباهت دارد از جهاتی به بیان سابق .

الحديث الثانی والخمسون: این حدیث را حضرت عبدالعظیم علیه السلام از سلیمان بن حفص المروری روایت کرده اند [فرا خواندن حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرزندش را به رضا و ابوالحسن] فی « الکافی » و « العیون » (2) : فی « الکافی » و « العیون » 3 : حدثنا علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق رحمه الله ، قال : حدثنا محمد بن عبدالله الكوفي ، عن سهل بن زياد الأدمي ، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسني ، عن سليمان بن حفص المروري ، قال : كان موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليه السلام يسمي ولده علياً الرضا ، وكان يقول : « ادعوا لي ولدي الرضا ، وقلت لولدي الرضا ، وقال لي ولدي الرضا ، واذا خاطبه قال : يا ابا الحسن ! » .

1- بقره : 157 .

2- عیون اخبار الرضا علیه السلام 2/22 ح 2 ، نیز بنگرید به : خاتمة المستدرک 4/326 ، مدينة المعاجز 7/244 ، بحار الانوار 49/4 ح 6 ، كشف الغمة 2/296 . روایت در کافی یافت نشد .

أما الترجمة: از ترجمه این خبر معلوم می شود که حضرت عبدالعظیم از سلیمان بن حفص مروزی این روایت نقل کرده است بدون واسطه که وی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شنید و نقل نمود، و از این بیان نیز معلوم است که سلیمان بن حفص زمان حضرت رضا و حضرت جواد را هم درک کرده که در زمان اباجعفر ثانی علیه السلام درک صحبت آن حضرت را نموده است، و در « رجال و سیط » مرحوم میرزای استرآبادی سلیمان بن داود مروزی را از اصحاب حضرت هادی شمرده است، و سلیمان بن حفصویه را نیز از اصحاب آن بزرگوار تعداد کرده است، در کتب دیگر هنوز مراجعه نشده تا بدانم حالت سلیمان بن حفص را، ولیکن حفص مروزی از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است ایضاً.

خلاصه راوی گفت: خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بودم که پسرش علی را به لقب رضا می خواند و می فرمود: « بخوانید به سوی من پسرم رضا را ». راوی عرض کرد: پسرم را رضا بخوانم؟ فرمود: « از برای من پسر من را رضا بخوانید » (1). و هر وقت خطاب می فرمود ندا می کرد: « یا ابالحسن! ».

و از این حدیث اسم شریف و لقب مبارك و کنیه امام هشتم \_ علیه و علی آبائه و ابنائه الطاهرین صلوات الله \_ ظاهر است.

1- آنگونه که مرحوم مؤلف ترجمه فرموده که راوی عرض کرد . . در روایت مذکور نیست . ظاهراً فقرات اخیر از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام باشد بدینگونه که : حضرت فرزندشان را رضا لقب داده بودند ، هرگاه فرزندشان را صدا می زدند می فرمودند : « رضا » ، و می فرمودند : « من به فرزندم رضا گفتم » ، و می فرمودند : « فرزندم رضا به من گفت » ، و هنگامی که او را مورد خطاب قرار می دادند می فرمودند : « یا ابالحسن » . یعنی او را به کنیه اش خطاب می فرمودند .



### الحديث الثالث والخمسون : در اینکه ائمه معصومین علیهم السلام امین هستند

الحديث الثالث والخمسون: [در اینکه ائمه معصومین علیهم السلام امین هستند] فی « الکافی » (1) فی « الکافی » (2) : عن احمد ، عن عبدالعظیم ، عن الحسين بن بیاع ، عن أخبره قال : قرأ « قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ » (3) فقال : « ليس هكذا [هی] [انما هی : والمؤمنون ، فنحن المؤمنون] » .

اما الترجمة: ترجمه مُوجزه این حدیث آن است که حضرت عبدالعظیم علیه السلام روایت کرد از حسین از کسی که او را خبر داده بود که گفت: مردی نزد حضرت صادق علیه السلام این آیه مبارکه را خواند: « قل اعملوا.. » الی آخره که ظاهر ترجمه آن به فارسی این است: بگو ای احمد! به مردمان: عمل کنید به احکام الهیه، که خداوند می بیند عمل شما را و هم چنین مؤمنین که عمل شما را می بینند. حضرت صادق فرمودند: « به جای مؤمنون « مأمونون » بوده است در این آیه مبارکه »، یعنی: کسانی که امینند نیز بیننده اند و مائیم مأمونون. و در کتاب « اصول کافی » (4) در باب عرض اعمال چند حدیث است که دلالت می کند اعمال را تماماً از ابرار و فجّار در هر روز و شام عرضه می دارند بر حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم امام زمان علیه السلام. و فرمودند: « مراد از مؤمنون ائمه طاهرین اند » 5.

1- کافی 1/424 ح 62 ، شرح اصول کافی ، مازندرانی 7/90 ، بحار الانوار 23/352 ح 70 ، تفسیر صافی 2/373 .

2- توبه : 105 .

3- کافی 1/219 باب عرض الاعمال علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم والائمة علیهم السلام ، نیز بنگرید به : معانی الاخبار : 392 ح 37 ، شرح اصول کافی 5/291 و پس از آن .

4- کافی 1/219 ح 2 .

### الحديث الرابع والخمسون: در گریه آسمان بر یحیی بن زکریا و سیدالشهداء علیهم السلام

و در روایت دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام است. و عن ابی عبدالله علیه السلام: « ما لکم تسوؤن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم؟! ». فقال له رجل: كيف نسوؤه (1)؟ قال: « اما تعلمون أن أعمالکم تُعرض علیه فإذا رأى فيها (2) معصية ساء ذلك فلا تسوؤوا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سوؤه » (3).

الحديث الرابع والخمسون: [در گریه آسمان بر یحیی بن زکریا و سیدالشهداء علیهم السلام] فی « الکافی »، عن سعد، عن ابی عیسی، عن محمد بن البرقی، عن عبدالعظیم الحسنی، عن الحسن، عن ابی سلمة قال: قال جعفر بن محمد علیه السلام: « ما بکت السماء علی أحد الأعلی یحیی بن زکریا والحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام » (4).

اما الترجمة: از حضرت عبدالعظیم به دو واسطه و راوی از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود: « آسمان بر احدی گریه نکرد مگر بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام ». و در « کامل الزیاره » (5) و « بحار الانوار » (6) چند حدیث به همین مضمون و نزدیک به آن روایت شده است، ولیکن موضع و طور گریه آسمان و زمین را مختلف روایت کرده اند: در يك حدیث است که: « چهل روز آفتاب طلوع می کرد به سرخی و غروب می نمود به سرخی » (7).

1- در چاپ سنگی: تسوؤه.

2- در چاپ سنگی: دنیا.

3- کافی 1/219 ح 3.

4- به همین مضمون است روایت منقول از امام صادق علیه السلام در کامل الزیارات: 182 ح 248 و 188 ح 267، و شرح الاخبار 3/174 ح 1124، مدينة المعاجز 4/145 \_ 146 ح 1149 و 1150. ولی روایت را در کافی نیافتیم.

5- کامل الزیارات: 182 ح 248 و 188 ح 267 (ص 90 از چاپ دیگر).

6- بحار الانوار 45/210 \_ 211.

7- مدينة المعاجز 4/145 ح 1148 به نقل از کامل الزیارات: 90 ح 7.

## الحديث الخامس والخمسون : این حدیث را حضرت عبدالعظیم علیه السلام بواسطه از حضرت صادق علیه السلام

روایت کرده اند

در يك حدیث است كه : « آسمان يك سال و نه ماه مثل علقه و خون دیده می شد ، و دیده نمی شد آفتاب » (1). و این خبر غریب است . و در يك حدیث دیگر است كه : « شبهه اثر خون براغیث بر جامه ها دیده می شد » (2) . و در حدیث دیگر است : « گریه آسمان گریه اهل آسمان است » (3) .

الحديث الخامس والخمسون: این حدیث را حضرت عبدالعظیم علیه السلام بواسطه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند فی « العلل » (4) عن الصّدوق طاب ثراه : عن عبداللّه الحسنی ، عن محمد بن عمران بن یزید ، عن حماد بن عثمان ، عن عمر بن یزید قال : قال ابو عبداللّه علیه السلام : فی « العلل » 5 عن الصّدوق طاب ثراه : عن عبداللّه الحسنی ، عن محمد بن عمران بن یزید ، عن حماد بن عثمان ، عن عمر بن یزید قال : قال ابو عبداللّه علیه السلام : « جاءت

1- بحار 45/210 ح 19 ، كامل الزيارات : 89 ح 5 ، عوالم العلوم 17/468 ح 6 ، مدينة المعاجز 4/143 ح 1145 .

2- مدينة المعاجز 4/146 ح 1152 ، كامل الزيارات : 90 ح 12 ، بحار الانوار 45/211 ح 26 .

3- مرحوم مجلسی در بحار 14/182 این مطلب را به نحو قول قیل آورده ، وی به نقل از قصص الانبیاء راوندی می گوید : بکاء آسمان آن است كه طلوعش به سرخی و غرویش نیز به سرخی باشد . سپس می گوید : قیل : أی بکی اهل السماء ، وهم الملائكة . آنگاه به نقل از راوندی احتمال دیگری نیز در مقام ذکر کرده كه آن کنایه از شدت مصیبت است بطوری كه انگار آسمان و زمین گریسته اند . البته سیوطی در الدر المنثور 6/31 در روایتی به نقل از ابو حاتم از عبید از ابراهیم می نویسد : قال : وتدری ما بکاء السماء ؟ قال : لا . قال : تحمّر و تصیر وردةً كالدّهان .

4- .علل الشرايع 2/598 \_ 599 ح 47 ، بحار الانوار 100/227 ح 18 .

### الحديث السادس والخمسون : در مذمت بادیه نشینان مخالف

امراً من أهل البادية الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم ومعها صبيان حاملَةٌ واحداً وأخرى يمشى ، فأعطاها النبي صلى الله عليه وآله وسلم قرصاً ففلقت بينهما ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : الحاملات الرحيمات لولا كثرة لعبهنّ لدخلت (1) مُصليّاتهنّ الجنّة .

اما الترجمة: عمر بن يزيد گفت: حضرت صادق عليه السلام فرمودند: « زنی از اهل بادیه خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم شرفیاب شد و دو طفل با خود داشت که یکی را برداشته بود و دیگری با او می آمد ، پس حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم قرص نانی عطا فرمودند به آن زن . پس آن زن نان را شکافت و به آن دو طفل داد ، پس آن بزرگوار فرمودند: زنهایی که اطفال با خود دارند و هنوز از ایشان جدا نشده اند رحم کنندگانند بر اطفال خودشان ، اگر بسیار بازی کردن آن زنها نبود همانا نمازگزارندگانشان وارد بهشت می شدند . بده عرض می کند: در فقره اخیر حدیث مراد از « لعب » اشتغال به اطفال است و بی اعتنائی به نماز و طهارت ، و اگر این فقره از ایشان مرفوع باشد ناچار نماز می کنند و اتیان به این فریضه موجب دخول جنّت است . و می توان گفت: این فقره تعریض است بر زنهای بادیه نشین که طهارت و تقوا و پرهیزکاری از گناه ندارند . به عبارت دیگر: هر زنی که رحم کننده است بر اولاد خود و نمازگزار است بهشت خواهد رفت ، و الا فلا .

الحديث السادس والخمسون: [در مذمت بادیه نشینان مخالف] فی « العلل » (2) عن الصّدوق طاب ثراه: فی « العلل » 3 عن الصّدوق طاب ثراه: عن عبدالعظیم بن عبداللّه الحسنى ، عن حرب ،

1- در چاپ سنگی: لدخل .

2- علل الشرايع 2/599 ح 48 ، وسائل الشيعة 9/416 ح 12370 ، مدينة المعاجز 6/181 ح 1930 .

## الحديث السابع والخمسون : این حدیث را حضرت عبدالعظیم از محمد بن سلیمان روایت کرده اند

### نصایح حضرت امام باقر علیه السلام به محمد بن مسلم

عن شیخ [ من ] بنی اسد یقال له عمرو ، عن ذریح (1) ، عن ابی عبداللہ علیہ السلام قال : اصاب بعیراً (2) لنا علّة ونحن فی ماء لبنی سلیم ، فقال الغلام لابی عبداللہ علیہ السلام : یا مولای ! انحره ؟ قال : « لا تلبس » (3) . فلما سرنا اربعة أمیال قال : « یا غلام ! انزل فانحره ولأن تأكله السباع أحبّ الیّ من أن تأكله الأعراب » .

اما الترجمة: این حدیث بعد از حذف سند ذریح می گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم در جائی که معروف به ماء بنی سلیم بود، شتری از ما به دردی گرفتار گردید. پس عرض کردم: اذن می دهید او را نحر کنم؟ فرمودند: « قدری تأمل کن ». چون چهار میل گذشتیم فرمود: « ای ذریح! پیاده شو و این شتر را نحر کن، من دوست دارم این شتر را درنده ها بخورند و اعراب نخورند ». و معلوم است مراد از اعراب بادیه [یه] نشینند، و مراد از این گونه اشخاص مُبغضین و مخالفین از خانواده رسالت می باشند.

الحديث السابع والخمسون: این حدیث را حضرت عبدالعظیم از محمد بن سلیمان روایت کرده اند [نصایح حضرت امام باقر علیه السلام به محمد بن مسلم] فی « العلل » (4) فی « العلل » 5: عن الصدوق طاب ثراه، عن عبدالعظیم بن عبداللہ الحسنی، عن ابی

1- در چاپ سنگی ذریحی .

2- در چاپ سنگی : بعیر .

3- در چاپ سنگی و بعضی از نسخه های حدیثی چنین است . در بعضی از منابع « لا تریث » یا « لا سر » یا « لا تیأس » وارد شده است .

4- علل الشرایع 2/599 ح 49 ، صدر روایت در بحار الانوار 69/323 ح 3 ، و تمامی آن در بحار 70/356 ح 65 .

عمیر ، عن عبدالله بن الفضل ، عن خالد بن محمد بن سلیمان ، عن رجل ، عن محمد بن علی علیهما السلامانه قال لمحمد بن مسلم : « یا محمد بن مسلم ! لا تغرّك (1) الناس من نفسک ؛ فإن الأمر یصل إليك دونهم ولا تقطع النهار عنك کذا (2) و کذا فإن معك من یحصى عليك ، ولا تستصغرن (3) حسنة تعلمها فإنك تراها حیث تسرك ، ولا تستصغرن سيئة تعمل بها فانك تراها حیث تسوؤك ، وأحسن فإني لم أر شيئاً قط أشد طلباً ولا أسرع دركاً من حسنة محدث لذنب قديم » .

اما الترجمة: حدیث منتهی می شود به حضرت باقر علیه السلام که آن جناب فرمودند به محمد بن مسلم: « ای محمد بن مسلم! مردمان تو را مغرور نمایند از آنچه در ذات توست هر آنچه می رسد به تو خواهد رسید جز آنها ، پس روزت را به بطالت نگذران ، با تو کسی هست احصاء (4) کند و بشمرد هر چه را می کنی ، و کوچک نشمار حسنه ای که می کنی پس آن تو را مسرور می کند و خواهی دید آنچه را که کرده ای از حسنات ، و کوچک نشمار سیئه و گناهی که می کنی که آن را خواهی دید و تو را از آن کردار بد خواهد آمد ، پس احسان کن به درستی که من هیچ چیز را سریعتر و شدیدتر در طلب نیافته و ندیده ام از حسنه جدیده مرگناه قديم را » .

بنده در ذیل این ترجمه زحمت می دهم که آخر این حدیث خالی از اشکال و اعضال نیست ، و صاحب « مجمع » (5) در لغت « حدث « این عبارت اخیره را این طور نقل کرده

1- در بحار و چاپ سنگی چنین است ، در علل : لا یغرّك .

2- در بحار : بکذا .

3- در چاپ سنگی ولا تستغفرن .

4- در چاپ سنگی : احصاء .

5- مجمع البحرین 1/469 ماده ( حدث ) . البته فقره ای که در مجمع بیان فرموده همان حدیث حضرت عبدالعظیم علیه السلام نیست ، بلکه حدیثی دیگر است مروی از ابو نعمان عجلی از ابو جعفر باقر علیه السلام که در کافی 2/454 ح 3 نقل شده است .

است: « لم أر شيئاً أحسن دركاً ولا أسرع طلباً من حسنة محدثة لذنب قديم »، و خود آن مرحوم فرموده است در معنی این فقره: ان الحسنه المحدثه تدرك الذنب وتطلبه ولا تبقيه، یعنی: حسنه محدثه طلب گناه می کند و او را باقی نمی گذارد. پس معنی فقره آن است که: حسنات گناهان را تمام می کنند و به جای او اقرار می گیرند. به عبارت دیگر: طلب گناه برای فناء اوست، و معنی احسان کردن همین است که آن جناب در آخر این حدیث امر فرمود. و معنی دیگر که به نظر می رسد آن است که امام علیه السلام فرمودند: « إِيَّاكُمْ و مُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ » (1)، و مراد از آن معروفی است که از کتاب اللّٰه و سنّة رسول صلی الله علیه و آله و سلمو اجماع منقول نباشد (2). حال که چنین شد این معروف منتهی عنه است پس این حسنه محدثه بدعت است و طلب می نماید گناه را، یعنی: از این گناه تازه گناه قدیم را که کردی طلب می نماید و هر گناهی بالنسبه به این حسنه محدثه قدیم است، و این فقره احسان نیست. پس از معنی اول مدح معلوم است و از معنی ثانی ذم مفهوم می شود.

---

1- الصراط المستقیم 1/72 فصل چهارم منسوب به امام علیه السلام، بحار الانوار 21/216 و 31/14 منسوب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.

2- چنانچه در تاج العروس 1/613 و بحار 21/216 بدان تصریح شده است.

ص: 319

**روح وريحان دوازدهم**

**اشاره**

روح وريحان: الثاني عشر

.





## در شرح مدفن حضرت عبدالعظیم

### و بناء ری و مدح عجم

### در اینکه هر که در هر جا مدفون شود

### طینت او از آن خاک برداشته شده

در شرح مدفن حضرت عبدالعظیم و بناء ری و مدح عجم بدان که طینت هر فردی از افراد بنی نوع انسان از خاک است به مفاد کریمه « خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ » (1)، و مرحوم صدوق طاب ثراه در « علل الشرایع » ذکر فرموده است روایتی که ملخص آن این است: هر کس طینت وی از هر قطعه زمینی برداشته شد وقتی که از دنیا رحلت نمود در همان زمین مدفون می شود. و این حدیث شریف در کتب معتبره دیگر هم منقول است.

در اینکه هر که در هر جا مدفون شود طینت او از آن خاک برداشته شده بناء علی ذلك، هر کسی که در قطری از اقطار ارض مدفون می شود طینت او را از آن محل قبض نموده اند، پس گل وجود حضرت عبدالعظیم و سایر امامزادگان را که در حدود ایران مدفونند از ری و اماکن و مراقد مطهره ایشان برداشته اند، پس باید آن تربت عظیمه ممدوح و محمود باشد. و بنا بر اخباری که ذکر شد و ذکر می شود آن وقت آن مقبره مطهره در ببحوحه معموره سواد اعظم ری بوده است. پس بدان قبر به مثابه ظرف است و بدن متوفی به منزله مظروف، قبور ائمه

طاهرین علیهم السلامو ابناء مکرّمین ایشان باید در خور ابدان و اجساد لطیفه ایشان باشد، و هر مظهری باید جنسیت با ظرف خود داشته باشد تا در آن بگنجد و بتواند او را در برگیرد، چه روحانی باشد و چه جسمانی. بنده عرض می‌کنم: آن تربیتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از کربلا آورد و به امّ سلمه داد و مبدّل به خون شد از طینت طیّبه حسینیّه بوده است که صدمه بر آن بزرگوار موجب انقلاب آن قبضه تربت طاهره شد برای جنسیتی که با وی داشته، و حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث مبسوط فرمودند: « قبر کندم برای فرزندم حسین علیه السلام ». و شهداء دیگر هم از همان طینت شریفه بودند. به عبارت اخری: آن طینت و خاک ملکوت این طینت و تربت حسینیّه است، پس ما رعایا را که شیعیان می‌باشیم دو طینت است: ظاهره و باطنه، اما ظاهره همین خاک محسوس است که در وی مقبور و مستور می‌شویم، اما طینت باطنه همان است که از فاضل طینات ائمه هدی علیهم سلام الله گرفته شده است، و آن اشرف و الطف است و آن قالب و ظرف و مرکب روح است تا تطابق و توافق بینهما بوده باشد نه تخالف و تضادّ، و آن طینت باطنی هم خاک است اما از این آرایش پاک. اکنون مدفن و مزار حضرت عبدالعظیم در این حد و مکان شهر ری شد؛ از آنکه طینت ملکوتیه اش از آن محل گرفته شد، پس در آن محل شرافت سابقه و فضیلت قدیمه بوده است، و اگر در عرصه و اعیان ری تربتی افضل از آن بوده لابد از آنجا اخذ می‌گردید. پس اصلاً این خاک امتیاز دارد، اگر خبری رسیده باشد در مذمت ری بالعرض است و به جهت مذمت اهل و ساکنین اوست البته چنانکه ذکر می‌شود 1.

و مخفی نماند : مدفن حضرت عبدالعظیم در ری کهنه است که اکنون خراب و ویران است ، و آثار آن از برج و حصار فی الجملة خبر می دهد و باقی است ، وری را شیث هبة الله فرزند آدم ابوالبشر بنا کرد ، و هوشنگ پیشدادی در عمارت و زراعت آن سعی بلیغ

## در معنی « ری » و تسمیه آن و آبادی و استحکام وی

اکید نمود، و مهدی عبّاسی نیز در تعمیرات آن مبالغه کرد زمانی که لشکر چنگیز خان به قتل عام مأمور شدند ری را هم خراب کردند، در زمان خلفاء امویّه کمال آبادانی داشته که از متمنیات عمر سعد بوده چنانکه در شعرش گفته است: **ءاترکُ ملکَ الرّیِّ والرّیِّ مُنیّامِ ارجعُ مأثوماً یقتلُ حسینِ 1** و فقره حدیث « یولیک الرّیِّ والجرجان » مشهور است.

در معنی « ری » و تسمیه آن و آبادی و استحکام وی 2











و صاحب کتاب « معجم البلدان » (1) گفته است: ری \_ به فتح اول و تشدید ثانی \_ شهری است مشهور از امتهات بلاد و اعلام مدائن عالم، و آن شهری عظیم و لطیف و عجیب است که بنای آن به آجر محکم ملتمع به کاشی کبود کرده اند، و من در سال ششصد و هفده به شهری آمدم آنجا را ویران یافتم، جهت خرابی آن را سؤال کردم، شخصی دانا گفت: در این شهر سه طایفه بوده اند: شیعه و حنفی و شافعی، اما شیعه آن بیشتر بوده اند و در سواد اعظم آن مسکن داشته اند، و حنفی بیشتر از شافعی، و اهالی و قرای شهری هم شیعی بودند. زمانی بین شیعه و این دو طایفه نزاع و جدال شد، شیعیان از این طائفتین از آنها مغلوب شدند و به قتل رسیدند، بعد از زمانی حنفی با شافعی نزاع کرد، با وجود اینکه شافعی اندک بود غالب شد، و این خانه های خراب از شیعه و حنفیه است، و اثری از ایشان باقی نماند مگر محله صغیره که طایفه شافعیه منزل گرفته بودند. و بعضی نقل کرده اند: بعد از خرابی ری اهل آن به طهران آمدند. و در تواریخ است: نزدیک ری دوده بوده است: طهران و مهران، ناچار بقایای از

سکنه ری در طهران عزلت گزیدند ، و منزل گرفتند تا آنکه به الطاف و عنایات سلاطین صفویّه متدرجاً آباد شد ، و آنچه تحدید کرده اند از طهران تاری دو فرسنگ بوده است و هواء آن به ملاحظه قرب جوار به کوه بهتر است . و از این جهت احمد رازی در کتاب « هفت اقلیم » گفته است : در سال هزار و دو هجری طهران بواسطه انهار جاریه و اشجار کثیره و باغات متنزهه نظیر بهشت است ، و بحمد الله تعالی اکنون شمع ایران شده است و قطعه ای از قطعات جنان . و معروف است : شاه طهماسب بن شاه المعین صفوی باروئی که دوره آن شش هزار گام و مشتمل بر چهار دروازه و به عدد سور قرآنیه يك صد و چهارده برج بناء کرد ، اطلاع آن مقصد موقوف است به کتب و دواوین مورّخین دولت ناصریّه 1 .

## در بناء شهر ری و ساکنین قدیم آن و امور متعلقه به آن

در بناء شهر ری و ساکنین قدیم آن و امور متعلقه به آن اهل تواریخ (1) گفته اند: شهر ری در مشرق زمین بعد از بغداد بزرگتر از ری نبوده

---

1- این تواریخ را حموی در معجم البلدان 3/117\_ 118 نقل کرده است.

است (1)، و طول و عرض از يك فرسخ و فتح وی به دست عمار یاسر شد در زمان عمر بن الخطاب (2)، و مهدی عباسی زمانی که به ری آمد در ایام خلافت منصور حفر خندق کرد و مسجد جامعی بنا نمود، و در سال يك صد و پنجاه و هشت صورت اتمام یافت، و مالیات و خراج ری دوازده هزار درهم بود. چون مأمون از خراسان به ری آمد دو هزار درهم آن را تخفیف داد. و در مدح آن شهر گفته اند: الرای باب من ابواب الارض وانها (3) متجر (4) الخلق (5). و اصعمی گفت: الری عروس الدنيا (6). و در کتاب «معجم» (7) است که: اهل ری تماماً اهل سنت و جماعت بوده اند تا آنکه احمد بن حسن ماورانی بر آنجا غالب شد و اظهار مذهب تشیع کرد، و جماعتی کتابها در رواج مذهب حق در آن وقت تصنیف کردند و استیلای احمد در زمان معتمد عباسی شد که معاصر امام حسن عسکری علیه السلام بود. خلاصه اگر بخواهیم شرح دهیم بناء ری را و آنچه در کتاب «معجم» است بنویسیم از مراد خارج می شویم 8

- 
- 1- عبارت افتادگی دارد. عبارت معجم البلدان 3/117 چنین است: و لیس بالجبال بعد الری اکبر من اصفهان، والرّی مدینة لیس بعد بغداد فی المشرق اعمر منها وإن کانت نيسابور أكبر عرصة منها.
  - 2- اقوال دیگری را حموی در معجم البلدان 3/116 نقل کرده است.
  - 3- در معجم البلدان: والیها.
  - 4- در چاپ سنگی: متحبر.
  - 5- در معجم البلدان 3/118: عبارت به قول بعضی از علماء از کلمات مکتوب در تورات دانسته شده است، نیز بنگرید به: مجالس المؤمنین 1/91.
  - 6- معجم البلدان 3/118، مجالس المؤمنین 1/91.
  - 7- معجم البلدان 3/117.



اکنون بدان: قطب راوندی می گوید: دو برادر بودند یکی موسوم به ری و دیگری رازی، این دو برادر اتفاق کردند در بنای این شهر، چون تمام و کامل شد اختلاف در اسم وی شد، قرار دادند اسم آن شهر ری باشد و هر کس منسوب به اوست رازی خوانند (1). اما ابن خلکان در « متوفیات الاعیان » در ذیل احوال سلیم بن ایوب رازی گفته: رازی \_ به فتح راء مهمله و بعده زاء معجمه \_ منسوب به رای است، و آن شهری است بین قومس و جبال، پس زاء ملحق کردند با باء و رازی نامیدند چنانکه مرورا مروزی می گویند 2. و شاید این قول ارجح و اصوب باشد.

---

1- نیز بنگرید به: ملحقات روضة الصفای ناصری، رضا قلیخان هدایت 9/196، نقل از مقاله جغرافیای تاریخی ری، به قلم دکتر حسین قره چانلو (مجله بررسیهای تاریخی، سال 12، ش 2، سال 1356 ش).

### آنچه مرحوم سید نورالله شوشتری مشهور به قاضی فرموده است

آنچه مرحوم سید نورالله شوشتری مشهور به قاضی فرموده است و از قراری که قاضی نورالله شوشتری بیان فرموده است در ری مدارس عظیمه متعدده و مجالس وعظ و مساجد عالیه و خانقاه و بقاع کثیره داشته است که در هر يك علماء و مدرسین و اهل الله و اقطاب و اوتاد و ابدال بوده اند ، یکی از مدارس مدرسه شیخ جنید ، و یکی مدرسه بزرگ سید تاج الدین ، و یکی مدرسه خواجه عبدالجبار که چهار مرد فقیه در آن اشتغال به علوم داشتند ، و یکی مدرسه دروازه آهنین که منسوب به سید زاهد سید ابوالفتوح است 1 .



و سلاطین چند در آن از سلطان محمد خدابنده و سلطان ملك شاه و طغرل بزرگ بناهای عالیه افرشته اند 1 .





و اعظم مشاهد که در ری است قاضی فرمود: مشهد سید عبدالعظیم حسنی و مشهد سید عبدالله ایضاً و مشهد سید حمزه موسوی است که شرف و نسب و جزالت فضل و کمال

### آنچه صدوق فرموده است در اواخر کتاب عیون که دلالت بر حسن حال اهل ری می کند

عفت ایشان ظاهر است. و از بیان صاحب «فضایح» که یکی از عامه است بر می آید که شیعه سابقاً در ری بسیار بوده اند، و عبارت او این است که: مذهب شهر نباید داشتن بلکه مذهب حق باید داشتن بلکه در ری اغلب رافضی اند، بناءً علی هذا مغرور نباید بودن که به عدد اعتبار نیست و یکی از اهل حق جواب گفته است: آنجا که سلمان و اباذر و مقداد و عمار و جابر اتفاق بر امامت کنند اعتباری در قلت ایشان نیست، و آنجا هم که شیعیان بسیار در ری می باشند اعتباری در کثرت ایشان نیست، وانّ الحق لا یعرف بالرجال وانّما الرجال یعرفون بالحق والحمد لله الذی هدانا الی طریق الحق و تحقیقه وجنّبنا عن الباطل الذمیم و تصدیقه.

آنچه صدوق فرموده است در اواخر کتاب عیون که دلالت بر حسن حال اهل ری می کند خلاصه حدیث حضرت صادق علیه السلام که فرمودند: «الری وقزوین (1) وسأوة (2) ملعونات و مشؤومات» (3) محمول است بر وقت و زمان، یعنی: همه وقت چنین نیست و همین طور است بیان علامه مجلسی طاب ثراه. در اواخر کتاب «عیون» (4) صدوق علیه الرحمه نقل فرموده است که: دو نفر از ری به رسالت بعضی از سلاطین به سوی امیر بخارا نصر بن احمد می رفتند، یکی از اهل قم بود و یکی از اهل ری، و آن شخص قمی به مذهب قدیم خودشان که ناصبی بودند ناصبی بود و رازی شیعه بود، چون به نیشابور رسیدند رازی به قمی گفت: خوب است به زیارت

1- در چاپ سنگی: القزوین.

2- در چاپ سنگی: السأوة.

3- معجم البلدان 3/119. سپس از اسحاق بن سلیمان نقل کرده که گفت: ما رأیت بلداً أرفع للخصیس من الری. وفي اخبارهم: الری ملعونة وتربتها تربة ملعونة دیلمیة، وهی علی بحر عجاج تأبی أن تقبل الحق. نیز بنگرید به: بحار الانوار 60/229 ح 65 به نقل از معجم البلدان.

4- عیون اخبار الرضا علیه السلام 1/314 ح 6، بحار الانوار 49/329 ح 6.

حضرت رضا علیه السلام رویم . قمی اباء کرد و گفت : ما کار دیگر داریم ، پس به بخارا رفتند و اداء رسالت کردند و مراجعت نمودند . وقتی که به طوس رسیدند باز رازی اصرار کرد ، قمی گفت : من مرجئه بیرون آمدم از خانه ام ، حال روا نیست رافضی بروم ! پس رازی متاعهای خودش را به رفیق قمی خود تسلیم کرد و به خری سوار شد و به روضه منوره رضویه \_ علی مشرفها السلام \_ شرفیاب گردید و از کلیددار اذن خواست ، و کلیدهای آن روضه را گرفت و شب در جوار حضرت رضا علیه السلام در بالای سر ایستاده نماز کرد ، و ابتداء در قرائت قرآن نمود . پس گفته است : آواز قرائت قرآن شنیدم و هر چه گردیدم احدی را ندیدم . باز مشغول شدم ، معلوم شد از وسط قبر مطهر است ، پس سوره مریم را خواندم ، چون رسیدم به این آیه : « يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدَاءً \* وَنَسُوقُ آلَ مُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِدًّا » (1) از قبر مطهر شنیدم که فرمود : « یوم یحشر المتقون الی الرحمن وفداً ویساق المجرمون الی جهنم ورداً . . » تا در اواخر کتاب « عیون » (2) صدوق علیه الرحمه نقل فرموده است که : دو نفر از ری به رسالت بعضی از سلاطین به سوی امیر بخارا نصر بن احمد می رفتند ، یکی از اهل قم بود و یکی از اهل ری ، و آن شخص قمی به مذهب قدیم خودشان که ناصبی بودند ناصبی بود و رازی شیعه بود ، چون به نیشابور رسیدند رازی به قمی گفت : خوب است به زیارت حضرت رضا علیه السلام رویم . قمی اباء کرد و گفت : ما کار دیگر داریم ، پس به بخارا رفتند و اداء رسالت کردند و مراجعت نمودند . وقتی که به طوس رسیدند باز رازی اصرار کرد ، قمی گفت : من مرجئه بیرون آمدم از خانه ام ، حال روا نیست رافضی بروم ! پس رازی متاعهای خودش را به رفیق قمی خود تسلیم کرد و به خری سوار شد و به روضه منوره رضویه \_ علی مشرفها السلام \_ شرفیاب گردید و از کلیددار اذن خواست ،

1- .مریم : 85 \_ 86 .

2- .عیون اخبار الرضا علیه السلام 1/314 ح 6 ، بحار الانوار 49/329 ح 6 .

و کلیدهای آن روضه را گرفت و شب در جوار حضرت رضا علیه السلام در بالای سر ایستاده نماز کرد، و ابتداء در قرائت قرآن نمود. پس گفته است: آواز قرائت قرآن شنیدم و هر چه گردیدم احدی را ندیدم. باز مشغول شدم، معلوم شد از وسط قبر مطهر است، پس سوره مریم را خواندم، چون رسیدم به این آیه: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا \* وَنَسُوقُ آلَ مُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِدًا» (1) از قبر مطهر شنیدم که فرمود: «یوم یحشر المتقون الی الرحمن وفداً و یساق المجرمون الی جهنم و رداً . . .» تا آخر سوره مبارکه. چون صبح شد به نوقان آمدم این قرائت را سؤال کردم گفتند: نمی دانیم بعد به نیشابور آمدم، سؤال کردم ندانستند. چون به ری آمدم علماء گفتند: این قرائت اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم است. پس احوال اهل قم در سابق و احوال اهل ری از این حکایت معلوم است. و صدوق طاب ثراه در کتاب «خصال» از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند: «اهل ری اعداء خدا و اعداء رسول صلی الله علیه و آله وسلم و اعداء ما هستند». و آن جناب ری و موصل و سیستان و بغداد را از بلدان مذمومه شمرده است. و مرحوم مجلسی علیه الرحمه در کتاب «بحار الانوار» بعد از ذکر حدیثی که دلالت بر مذمت اهل اصفهان می کند می فرماید: هر بلدی به مقتضای فصل و سکنه آن مختلف می شود. پس اخباری که در ذم اصفهان رسیده است و مدح قم و آیه برای اختلاف مساکین و متوطنین آنهاست.

## در وفور علم و عمل و نشر احکام سید انام در آن دولت ابد آیت

در وفور علم و عمل و نشر احکام سید انام در آن دولت ابد آیتو اکنون از برکات میامن سلاطین صفویّه چگونه اصفهان منبع تقوا و ایمان است، و به چه قسم دین محمدی و مذهب جعفری رواج دارد، پس بعینه همان بیان را بر سکنؤ طهران و حدود ری می خوانیم، و حق همین است که فرموده اند، و جز این نیست. بحمد الله تعالی در زمان حضرت اقدس اعلی حضرت همایون پادشاه اسلام پناه ارکان و قواعد دین متین خاتم النبیین در کمال وزانت و استحکام است، و علماء و فقهاء و حکماء [و] فضلاء و ادباء و اهل تفسیر و حدیث و محصّٰ لین هر قسم از علوم دینیّه و معارف اخرویّه و طالبین حرف و صنایع غریبه عجیبه و لغات و اصطلاحات دول خارجه به حسن ترتیب دولت ابد مدت از قرون و اعصار ماضیه بیشتر و زیادتتر است، بلکه توان گفت: این زمان و این بلد سید زمان و بلدان است، هیچ وقت کسی یاد ندارد در طهران و اطراف آن، آن قدر از اهل فضل و علم و هنر با تعمق و تبجّر و دقت نظر جمع بوده باشند، همانا کثرت و جمعیت نوع از علماء دلیل بر حسن نیت و نیکی فطرت پادشاه جمجاه است، و «الناس علی دین ملوکهم» (1) قولی است صحیح، و حقّ کافه رعایا و برایا هم به ملاحظه عطوفت خسروانه و رأفت ملوکانه که به ایشان به هر قسم بذل و احسان می شود همراهی دارند، و آحاد و افراد اهل عمائم و طلاب و سادات يك احترام دیگری دارند، با آنکه هر آنچه بسیار شود بی مقدار گردد. پس از آثار خیریّه و مجالس و عظیّه و محافل تعزیه و کتب علمیّه جعفریّه و تفاسیر قرآنیّه و اخبار و احادیث نبویّه که در این زمان رواج و رونق دارد بحمد الله تعالی این دولت ابد مدت از دعاهای صمیمی رؤساء دین و ملت به نحوی مؤید و مشید است، و به قسمی



## در آیه کریمه ای که دلالت بر حسن حال عجم و مذمت عرب می نماید

### در معنی « عرب » و « عجم » و « اعجمی »

محکم و منظم است که محسود تمام ملل و دول گردیده، و هیچ وقت ارکان دولت و اعیان ملت و رعایای ایران خودشان را بدین رفاہیت و وفور نعمت و امنیت ندیده بودند، البته هر کس از سابقین خبری دارد می داند.

در آیه کریمه ای که دلالت بر حسن حال عجم و مذمت عرب می نماید پس آیات کریمه و احادیثی که دلالت بر فضیلت عجم و حسن ایمان ایشان می کند خوب است در این اوراق بنویسم: قال الله تعالى: « وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ \* فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ \* كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ » (1)، یعنی: اگر می فرستادیم قرآن را بر بعضی عجم ها اعراب ایمان نمی آوردند همچنین عربی فرستادیم تا در آوریم در دل‌های گناه کاران « فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرُوا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ » (2). پس آن مجرمین ایمان نمی آورند تا آنکه عذاب دردناک را ببینند. و احادیث هم بر طبق آیه کریمه بسیار است که ذکر می شود.

در معنی « عرب » و « عجم » و « اعجمی » اکنون بدان « عرب » بر حسب معنی لغوی ضدّ عجم است، و آن فصیح کامل بالغ در فصاحت است، و « عجم » کسی است که فصیح نباشد، و « عجمه » به معنی لُکنت لسان است، و « اعجمی » منسوب به عجم است، و « اعجمی » کسی است که خود را منسوب به عرب نموده است لیکن از اصل عجم است.

1- شعراء: 198\_200.

2- یونس: 88.

## در فضایل اعراب و انشعاب ایشان و تسمیه عرب و عجم به نحو ایجاز

و صاحب « مجمع البحرین » (1) فرمود: و « الـاعجمی » من لا یفصح وان کان عربیاً وکلّ من لا یقدر علی الکلام فهو اعجم والمستعجم، والحيوانات العُجم بالصّم؛ لأنهم لا یقدرون علی الکلام. و حروف معجمه که بیست و هشت حرف است « معجمه » نامیدند از برای آنکه به نقطه و الف، لکنّت و اشکال وی رفع می شود. و « اعجمی » هم به معنی عجم است فرق نمی کند و آن غیر فصیح است. و بعضی از ایشان گفته اند: عرب مشتق از اعراب است و آن به معنی بیان است و وضوح، و چون بیان از آثار لسان است و کمال لسان در بیان فصاحت و بلاغت است از این جهت عرب نامیدند، و چون عجم و اعجم خارج از فصاحت بیان و بلاغت این لسانند موسوم به این اسم شدند. و جوهری در « صحاح » (2) گفته است: العرب جیل من الناس، و همین بیان را در « قاموس » (3) نقل می نماید، اما بین عرب و اعراب فرق است، اعراب سگان بادیه را گویند و عرب اهل شهرها را، و نسبت به عرب که می دهند عربی می گویند و به اعراب اعرابی. و صاحب کتاب « سبائك الذهب » می گوید: در این اعوام فرس و ترک و روم و فرنگ را نیز عجم می نامند، یعنی: عجم بودن اختصاص به فرس ندارد چنانکه عرب هم اطلاق به اهل شهر و بادیه می شود.

در فضایل اعراب و انشعاب ایشان و تسمیه عرب و عجم به نحو ایجاز و در کتاب « سبائك الذهب » ایضاً مسطور است: در « انساب عرب » محمد امین بغدادی گفته است: عرب راجع به دو اصلند: عدنان و قحطان، در زمان جاهلیت چون ملک از آن

1- مجمع البحرین 3/128 ماده (عجم).

2- صحاح اللغة 1/178 ماده (عرب)، لسان العرب 1/586، مختار الصحاح: 222.

3- القاموس المحيط 1/102، تاج العروس (فی شرح القاموس) 1/371.

قحطان بود به وی منسوب بودند ، اسلام وی را نقل به عدنان کرد و عدنان قبیله ای از اولاد اسماعیل بن ابراهیم علیهما السلامند ، و بنو عدنان معروفند و نسبت نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به عدنان منتهی است و از او تا آدم علیه السلام می رسد ، و این فقره اتفاقی است بین نسابین از انتساب آن جناب تا عدنان ، اما از عدنان تا حضرت آدم اختلافی است برای روایت معروفه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : « لا تجاوزوا معد (1) بن عدنان » (2) . اما قحطان پسر همیسع پسر سلامان پسر نبت از فرزندان اسماعیل علیه السلام است ، و قحطانیّه که اعراب یمن اند منسوب به وی می باشند . پس عدناتیّه و قحطانیّه که دو اصل از عربند به حضرت اسماعیل علیه السلام منتسبند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم نسب را به عدنان می رساند . و اهل نسب لغت عرب را به شش طبقه قسمت کرده اند و نام نهاده اند : اول : شعب به فتح شین است . دوم : قبیله است . سوم : عماره به کسر عین است . چهارم : بطن . پنجم : فخذ . ششم : فصیله . و هر یک از طبقات شش گانه به جهتی تسمیه شده است ، و ترتیب آن از سر است تا قدم به نحوی که اعضاء فوقانی برتری بر اعضاء تحتانی انسانی دارند ، و قرب و بعد هر یک ملحوظ است ، همین طور در این شش قسم ملاحظه می شود . و حسن احوال اعراب را از حدیث مشهور بدان که امام علیه السلام فرمودند : «در زمان

1- در چاپ سنگی : معدن .

2- ابن شهر آشوب در مناقب 1/134 و اربلی در کشف الغمة 1/15 نقل کرده اند که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله فرمود : « إذا بلغ نسبی إلى عدنان فامسکوا » .

جاهلیت مجوس غسل جنابت نمی کردند اما اعراب از جنابت احتراز داشتند، مجوس با امهات و بنات خودشان مباشرت می کردند اعراب چنین نبودند، مجوس خانه کعبه را بیت الشیطان نامیدند اما اعراب حج می گزاردند و طواف می نمودند و احترام می کردند، مجوس مرده هاشان را در سردابها می گذاردند اما اعراب همان زمان دفن می کردند، مجوس اعتقادی به کتابهای آسمانی و پیغمبران نداشتند و اعراب معتقد بودند « (1) ». چون فضایل و فواضل و مکارم اخلاق و صفات خاصه و حسن احوال کافه عرب کالشمس فی وسط التهار بوده سیما ساکنین حجاز و عراق لهذا در مقام کشف و شرح آن برنیامدیم اما به مقتضای مقام خوب است عرض نمایم: اول کسی که به لغت عرب تکلم کرد یعرب بن قحطان بود. مسعودی در کتاب « مروج الذهب » ذکر کرده است: بعد از اینکه باد تند وزید بر صرح نمرود و قصر عالی آن مردود در زمین بابل که از اراضی عراج است و آن را خراب نمود زبانهای ایشان که سریانی بود تغییر کرد، پس لغات ایشان به تقدیر الهی هفتاد و دو زبان شد پس از این جهت آن محل را بابل نامیدند پس اولاد سام به نوزده زبان تکلم کردند و اولاد حام به شانزده زبان و اولاد یافث به سی و هفت. پس یعرب بن قحطان و جرهم و عاد و عبدیل و جدیس و ثمود و عملاق وطم (2) و وبار و عبد ضح (3) جمعاً به لغت عربیه تکلم نمودند، و یعرب بن قحطان پسر عابر (4) پسر شامخ (5) پسر ارفخشد پسر سام بن نوح است (6).

1- الاحتجاج 2/91\_ 92، وسائل الشیعة 2/177 ح 1865، بحار الانوار 10/179\_ 180.

2- در معجم البلدان: طسم.

3- در معجم البلدان: عبد ضخم.

4- در بعضی از نقلها: عامر.

5- در بعضی از نقلها: شالخ.

6- معجم البلدان 4/97، دینوری در الاخبار الطوال: 7 هنگام ذکر قحطان می گوید: ولما انقرضت عاد من أرض الیمن و بادوا، وذلك فی عصر نمرود بن کنعان، أقطعها نمرود ابن عمه قحطان بن عابر، فسار إليها فی ولده حتی نزلها، وبها بقایا قليلة ممن آمن بهود علیه السلام من عاد، فجاورهم قحطان بها، فلم یکن إلاّ قلیل حتی انقرضوا وبادوا، وصفت الارض لقحطان. ویقال: إن السائر إليها یعرب بن قحطان بعد وفاة أبیه، فسار إليها فی إخوته واولادهم، فقطنها فكانت أم یعرب دون إخوته من عاد، فتكلم بلسان أمه. و ذکر عن ابن الکیس النمری أنه قال: إن قحطان تزوج امرأة من العمالیق، فولدت یعرب، وجرهم، والمعتمر، والمتملس، وعاصماً، ومنیعاً، والقطامی، وعاصیاً، وحمیر، فتكلموا جمعاً بلسان أمهم بالعربیة، وكان قحطان فی عصر نمرود.

پس می گوئیم در حق اعراب: « هُم اقوی الناس همماً واشدهم احلاماً واصحهم اجساماً واعزهم جارا واحماهم ذماراً وافضلهم جوداً واجودهم فطناً. وكفاهم الفخر بانّ محمّداً من قریش والقریش من العرب ولهم ارقی الرتب ». پس لازم بود قدری از احوال عجم و اخباری که در مدح ایشان رسیده است بیان نمائیم؛ از آنکه این فرقه اگر چه عجمند اما منسوب به سیّد عربند كما قال البردة: محمّد سیّد الکونین والثقلینوالفریقین من عرب ومن عجم (1) پس عجم در نسب با عرب مساوی است، انّما الکلام در نسبت و ربط و اتصال واقعی است، مقصود از تشریح حال ایشان این است که بدانی اکنون عجم را نسبت معنویه از جهت اطاعت و امثال اوامر نبویّه صلی الله علیه و آله وسلم هست یا نه؟ یا همان نسبت ظاهریّه کافی است؟ آنچه سابقاً در نسبت سادات به سیّد کائنات صلی الله علیه و آله وسلم ذکر کردیم در همین مورد هم می گوئیم، یعنی: رشته اطاعت احکام الله و احکام الرسول را اگر فرقه حقّه عجم بر گردن گذارده اند نسبت عبودیتشان به خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم محقق و ثابت است، والا فلا؛ چنان که در کتاب « اختصاص » (2) مرحوم شیخ مفید علیه الرّحمه فرموده است که: سلمان فارسی در مسجد نبوی صلی الله علیه و آله وسلم وارد شد. اصحاب از مهاجر و انصار برخاستند و وی را بر همه کس مقدّم داشتند. پس عمر بن الخطاب وارد شد و سلمان را محترم یافت، گفت: من هذا العجمی المتصدّر

1- شعر را مرحوم مجلسی در بحار الانوار 105/125 نقل کرده است.

2- الاختصاص: 341.

بین العرب؟! یعنی کیست این عجمی که بر همه مُصدّر نشسته است. پس حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم بر منبر برآمد و فرمود: «ای مردمان! از عهد آدم الی زماننا احدی بر دیگری تفضیل و تقدیم ندارد، نه عجم و نه عرب و نه احمر و نه اسود مگر به تقوا، ألا إن سلمان (1) بحر لا ینزف وکنز لا ینفد، سلمان (2) منّا اهل البيت وهو سلسل یمنح الحکمة ویؤید البرهان فی تسهیل الغوامض» (3) این قاعده از بدو ایجاد کلّیت دارد تا ختم آن. و حدیثی اکنون در مدح عجم از کتاب «کافی» منظور است و همانا متعلق به همین زمان، این صحیح حدیث است: علی بن اسباط از حضرت رضا علیه السلام سؤال نمود: مردم می گویند: پدر شما موسی بن جعفر علیه السلام وفات نکرد؟ فرمود: «سبحان الله! رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از دنیا می رود و پدر من موسی بن جعفر علیه السلام می ماند، و الله! قد مضی موسی کما مضی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم هلمّ جرّاً، این کشیده می شود تا آنکه به دست اولاد عجم بیفتد که روز به روز ترویج دین در تزیاید و ترقی باشد تا آنکه متّصل به ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم شود» 4. و امید است این دولت حقّه مستدام بماند و بعد از وی دولت موعوده الهیه ظاهر گردد. و مسعودی در «اثبات الوصیّة» نوشته است: خداوند دین خودش را از اوّل دهر الی آخره به هزار تن نصرت فرمود، سیصد و سیزده نفر اصحاب لوت بودند، و سیصد و سیزده نفر اصحاب بدر، و سیصد و سیزده نفر اصحاب قائم علیه السلام، و شصت و یک نفر از اصحاب سیّد الشهداء، و اصحاب قائم علیه السلام تمام از عجمند که بر ابرها سوار می شوند و آن جناب را نصرت می نمایند. و مرویست ایضاً: ثلث از انصار قائم عجمند و ثلثی عرب.

1- در چاپ سنگی: السلیمان.

2- نیز بنگرید به: الايضاح، فضل بن شاذان: 282، بحار الانوار 22/384 ح 64.

3- کافی 1/381 ح 2، بحار الانوار 48/304 و 49/232 ح 18.

و حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: « لیضربنکم (1) الاعاجم علی هذا الدین عموداً (2) کما ضربتموه علیه بدواً » (3). یعنی: « چنانکه در اول اسلام بر سرهای عجم ها زدید تا ایمان آوردند زمانی بیاید که عجم ها بر سر شما بزنند که شما ایمان آورید ». و اصبغ بن نباته گفت: حضرت امیر علیه السلام فرمود: « گویا می بینم در مسجد کوفه چادرهای چند عجم زده باشند و به مردمان قرآن تعلیم کنند به همان وضعی که نازل شده است ». عرض کردم که: قرآن به همین وضع نیست؟! فرمودند: « اسامی هفتاد نفر از قریش را محو کردند » (4). خلاصه این گونه احادیث در مدح عجم بسیار رسیده است و اگر حدیثی باشد که دلالت کند بر ذم عجم مثل این حدیث « نحن من قریش و شیعتنا العرب و عدونا العجم » (5) صحیح است؛ از آنکه در اوائل اسلام تمام مردمان چنین بودند، چنانکه اعراب هم کافه کافر و مشرک و عبده اصنام، چون جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم مبعوث شد و در میان ایشان نمو یافته از این جهت ابتداءً، و مأموریت به تکلیف و اظهار شریعت به ایشان کردند. بعد به تدریج مضیّ ازمنه و دهور و قرون، حضرات اعاجم که صیت اسلام شنیدند به دائره آن داخل شدند. بلی شهادتین گفتند تمام عجم و اسلام آوردند اما مؤمن نبودند، پس بواسطه غلبه ملوک بنی امیه و سلاطین بنی عباسی از وضع سنّت و جماعت خوش داشته اند و « الناس علی دین

1- در چاپ سنگی: لینصرتکم. متن با توجه به منابع و نیز ترجمه مؤلف درج شد.

2- در مجمع الزوائد: عوداً.

3- مجمع الزوائد 7/235 بدون لفظ « الاعاجم ».

4- الغیبة، نعمانی: 318 ح 5، بحار الانوار 52/364 ح 141.

5- معانی الاخبار: 404 ح 71، بحار الانوار 64/176 ح 13، قریب به آن در شرح اصول کافی 12/195 ح 184.

ملوکهم» (1) را شعار و دثار خود نمودند تا آنکه سلاطین صفویّه رضوان الله علیهم اجمعین غالب شدند و اعادی دین را مغلوب نمودند . و ایران هم تا زمان عمر بن الخطاب مفتوح نشده بود و اهل آن بر کفر سابق و مذهب مجوس باقی ، چون زمان عثمان شد ایشان را دعوت به مذهب ابوبکر و عمر و خود نمود . زمان خلافت حضرت امیر علیه السلام چون امتدادی نداشت و قوامی تشیع نگرفت و چندان مردمان عجم اطلاعی از فضایل نفسانیه علویّه بهم نرسانیدند مگر آنکه شهادت جناب خامس آل عبا علیه السلام عمل شنیع و غصب مقام ایشان را ظاهر و ضایع کرد . فی الجملة این نحو ظلم و جور به آفاق منتشر گردید که این طایفه خبیثه لیاقت این درجه و مرتبه را که خلافت است ندارند ، و امتداد زمان خلافت بنی عباس هم ایشان را به خذلان و خسران گذارد . بحمد الله دولت حقّه الهیه در این زمان که مذهب جعفری و مراد و مقصود از تشیع و ایمان است به عکس اوقات سابقه به نحوی رواج دارد که احدی نتواند وصف کند ، همانا مفاد بیان امیر مؤمنان علیه السلام و امامان دیگر از این اوان پیدا و هویداست . و حضرت امیر علیه السلام فرمود : « پنج نفر در اسلام سبقت ورزیدند : از عرب من ، و از فارس سلمان ، و از حبشه بلال ، و از روم صهیب ، و از نبط جناب بن ارت » . پس چنانکه حضرت امیر علیه السلام در سبقت قبول اسلام از عرب فخر می نماید عجم هم باید از تقبل اسلام سلمان فارسی نیز مفاخره کنند ، و جناب ولایت مآب صلی الله علیه و آله و سلماین فقره را فضیلتی دانست و بیان کرد . پس عجم باید به کوری چشم های حاسدین سلمان فارسی طریق طعن و لعن و ذمّ ایشان را به نحوی که مشروع و مطلوب است مضایقه و دریغ ندارند و بر این حدیث بنگرند :



## در ذکر فضایل سلمان فارسی و جهت عناد و عداوت خلیفه معاصر وی با حضرات اعاجم و تأسیس بدعت‌های وی

در ذکر فضایل سلمان فارسی و جهت عناد و عداوت خلیفه معاصر وی با حضرات اعاجم و تأسیس بدعت‌های وی در کتاب «اختصاص» (1) مرویست که: از حضرت امیر علیه السلام سؤال کردند: چه می‌فرمائید در حق سلمان فارسی؟ فرمودند: «چه بگویم در حق کسی که طینت و روحش به ماها اهل البیت علیهم السلام است و علوم اولیّه و آخریه آن سر و علانیه مخصوص به اوست، خود حاضر بودم خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم که اعرابی وارد شد و سلمان را گرفت و از مکانش دور کرد. پس آن جناب به غضب آمد به نحوی که صورت مبارکش سرخ شد و رگ پیشانی آن جناب پر گردید از خون، فرمود: ای اعرابی! دور می‌کنی کسی را که خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم دوست دار اوست؟! آیا دور می‌کنی کسی را که هر وقت جبرئیل نازل می‌شود از جانب خدا امر می‌کند به او سلام برسانم؟! ای اعرابی! هر کس سلمان را جفا کند مرا جفا کرده است، و هر کس او را اذیت کرده است مرا اذیت کرده، و هر کس او را دور کند مرا دور کرده است، و هر کس با وی نزدیک شود با من نزدیک شده است. ای اعرابی با سلمان مغالطه مکن که خداوند امر کرده است علم منایا و بلایا و فصل الخطاب به وی تعلیم کنم». گفت: گمان نداشتم آنچه فرمودی در حق سلمان، مجوسی بیش نیست. فرمود: «از جانب خدا می‌گویم: مجوس نبوده، از جانب خدا مأمور بوده اظهار شرك می‌نمود. ای اعرابی! نشنیده‌ای که خداوند فرموده است: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ...» (2)» الی آخره.

1- الاختصاص، شیخ مفید: 221.

2- نساء: 65.

### بعضی از اعمال عمر در حقّ عجم

و از این حدیث ظاهر است مراد از اعرابی کیست (1). پس به واسطه سلمان از کافرهای عجم عداوتی در سینه گرفت و به عذر منع و تمکّن در مقام اذیت ایشان برآمد سیّما اهل فارس را که مخصوصاً اظهار عداوت نمود.

[بعضی از اعمال عمر در حقّ عجم] بعضی از اعمال عمر را خوب است بنویسم: اول: آنکه عجم را از بیت المال منع نمود و گفت باید تجارت نمایند. دوّم: آنکه دیه عجم نصف دیه عرب باشد. سوّم: مقرر داشت در بعضی از اعاجم دیه غلامان و کنیزان داشته باشند. چهارم: قرار داد عجم در هیچ بلدی امامت نکنند تا عرب مأموم واقع نشود. پنجم: عجم در صف اول نایستند از صفوف جماعت که موجب بطلان نماز سائرین از مأمومین می شود. ششم: عجم از عرب دختر نگیرد. هفتم: عجم از عرب ارث نبرد اما عرب ارث ببرد. هشتم: در ثغری از ثغور اسلام عجم حاکم نباشد. نهم: کفانه را او مقرر داشت. شافعی می گوید: عجمی کفو عربی نیست ولیکن در نزد امامیه شرط نیست نسبت. و کفانه یعنی: اگر بخواهد بنده علویّه ای را نکاح کند جایز است، و علامه اعلی اللّه مقامه در «تذکره» فرموده است بسیاری از حنفیّه در کفانه هفت چیز را شرط دانسته اند، یکی آنها

---

1- بعضی از بدعتهای عمر را که مؤلف ذیلاً آورده در کتاب الاستغاثة فی بدع الثلاثة: 53\_54 (چاپ نجف) ذکر کرده است (به نقل از حاشیه الايضاح، ابن شاذان: 281)، الغارات 2/828، نیز به کامل بهائی رجوع شود.

نسب است ، و همچنین شافعی صراحت گفته است (1). و شاید جهت دیگر در عداوت عمر بن الخطاب آگاهی داشتن از قتل خود بوده به دست مردی از عجم چنانکه در خواب دید : خروسی دو مرتبه بر وی منقار زد . برای او تعبیر کردند که مردی از عجم او را می کشد . و از این جهت ممانعت می نمود که غلامان را در مدینه راه ندهند . و شتم و دشنام وی بر فرس و عجم در سبّ بنات یزدجرد در کتب و تواریخ واضح است (2) همانا برای مجوسیت و خلاف مذهب بوده و اکرام و احترام امیر مؤمنان علیه السلام به ایشان از حدیث « اکرموا کریم کلّ قوم » (3) ظاهر است . و داعی عرض می کند : آنچه را که عمر بن الخطاب بر عجم وارد آورد و تأسیس کرد اگر برای عداوت به سلمان بود سلمان از ایشان نبود ، و اگر به ملاحظه قطع نسل ایشان بوده است برای خوایی که دیده بود امکان نداشت که تماماً کشته شوند ، و اگر برای آن بود که مشرک بودند شرع شریف از برای مشرکین و اهل ذمه قراری داده است باید با ایشان به همان قرارداد مشروع عمل نمود و غیر آن ممنوع است .

- 
- 1- بنگرید به : فقه السنة ، شیخ سید سابق 2/147 ، شرح الازهار 4/164 .
  - 2- تهذیب التهذیب 3/379 ، عوالم العلوم 17/638 ، مناقب ابن شهر آشوب 3/208 .
  - 3- الامالی ، شیخ صدوق : 750 ، مستدرک الوسائل 8/395 ح 9780 ، الغارات 2/825 ، دلائل الامامة : 194 ح 111 ، بحار الانوار 31/133 ح 2 و 46/15 ح 33 .

ص: 355

**روح وريحان سيزدهم**

**اشاره**

روح وريحان: الثالث عشر

.



## در وفات و شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام

در وفات و شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلامقال الله تعالى : « وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ » (1). وعن النبي صلى الله عليه وآله وسلم : « موت الغريب شهادة » (2). وفي حديث (3) النبي صلى الله عليه وآله وسلم : « طوبى للغرباء » (4). وفي « الفقيه » (5) \_ فى الحج باب الموت فى الغربة \_ عن ابى عبد الله عليه السلام : « ما من مَيِّت يموت فى الأرض غربة تغيب عنه فيها بواكبه إلا بكته بقاع الأرض التى كان يعبد الله عزوجلّ عليها وبكته ابوابه وبكته ابواب السماء التى كان يصعد (6) فيها عمله وبكاه (7) الملكان [ الموكلان ] به ». وقال عليه السلام : « انَّ الغريب إذا حضره الموت التفت يُمْنَةً ويسرة ولم ير احدًا يرفع رأسه فيقول الله عزوجلّ (8) الى من تلتفت ؟ الى من [ هو ] خير لك منى ؟ ! وعزتى وجلالى ! لئن اطلقتك عن

1- نساء : 100 .

2- الدعوات : 242 ح 679 ، من لا يحضره الفقيه 1/139 ح 379 ، وسائل الشيعة 11/347 ح 14981 .

3- كذا ، صحيح : الحديث .

4- مسند احمد 2/177 ، به نقل از معجم احاديث الامام المهدي عليه السلام 1/71 ، اين مضمون از امام باقر عليه السلام در محاسن برقى 1/272 ح 366 و بحار 2/204 ح 84 نیز منقول است .

5- من لا يحضره الفقيه 2/299 ح 2510 .

6- در چاپ سنگى : تصعد .

7- در چاپ سنگى : بكاء .

8- در چاپ سنگى : عزوجلّ جل جلاله .

عقدتک لأصیرتک فی طاعتی وان قبضتک لأصیرتک الی کرامتی» (1). بدان یکی از بندگان خاص خداوند سبحان که هجرت به سوی خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود و در راه مهاجرت وفات یافت و خداوند بر هجرت و رحلت وی اجر عظیم مرحمت نمود حضرت عبدالعظیم علیه السلام است. پس آن بزرگوار تأسی و اقتداء به انبیاء سابقین و ائمه دین علیهم السلام نمود چنانکه در باب هجرت گذشت. و در کتاب «عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب»، و در کتاب «منهج المقال فی تحقیق احوال الرجال» که از مصنفات عالم فاضل محقق متحبر مولانا میرزا محمد استرآبادی است، و در کتاب مستطاب «نقد الرجال» که از تألیفات سید جید فاضل میر مُصطفی قدس سرهاست، و کتب معتبره دیگر از علم درایه و رجال و انساب (2) شرح وفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام را به این نهج ذکر فرموده اند که: احمد بن محمد بن خالد برقی گفت: حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرار کرد از سلطان جائز زمان و در شهر ری وارد شد و در سردابی که زیر زمین بوده است مخفی گردید، در خانه مردی از شیعیان در کوچه ای که معروف به «سکة الموالی» بوده منزل گرفت. و گویا سکه الموالی نامیدند کوچه را برای آنکه حضرات شیعه که دوست داران اهل بیت بودند در آن منزل و مأوی داشتند و در کوچه های دیگر حضرات حنفیه و شافعیه خانه های عالیه بنا نموده بودند، و حضرت عبدالعظیم علیه السلام در همان سرداب روزها روزه می گرفت و شبها به عبادت پروردگار مشغول بود، وقتی که از محلّ شریف خود حرکت می کرد و بیرون می آمد از آن سرداب به طریق مخفی و پنهان به زیارت قبری که اکنون مقابل قبر اوست و قبله مرقد شریف آن بزرگوار است می رفت و می فرمود: این قبر مردی از اولاد موسی بن جعفر علیه السلام است.

1- من لا یحضره الفقیه 2/299 ح 2511.

2- بنگرید به: رجال النجاشی: 248 رقم 653، خاتمة المستدرک 4/405 و 5/230، بحار الانوار 99/268 ح 3، ثلاثیات الكلینی: 74، نقد الرجال 3/68 رقم 2944.

## خواب دیدن مردی حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را که فرمود حضرت عبدالعظیم نزدیک درخت سیب مدفون می شود

و دیگر در این حدیث مذکور نیست که آن جناب فرموده باشد که این قبر حمزة بن موسی علیه السلام است ، پس به يك يك از شیعیان و دوستان که در آن محل بودند خیر وجود فیض اثرش منتشر گردید تا آنکه اکثری آن بزرگوار را شناختند و خدمتش شرفیاب می شدند و اخذ دین و مسائل و احکام می نمودند .

خواب دیدن مردی حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را که فرمود حضرت عبدالعظیم نزدیک درخت سیب مدفون می شود پس مردی از شیعه در خواب حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را زیارت کرد که فرمود : یکی از اولاد من از سکه الموالی حمل و نقل می شود و در نزدیکی درخت سیبی که در خانه عبدالجبار بن عبدالوهاب است دفن خواهد شد ، پس به دست شریف خویش اشاره به همان مکان نمود . آن گاه از خواب برخاسته و رفت به نزد صاحب باغ و درخت تا آنکه آن درخت و مکان را بخرد . سؤال نمود : از برای چه می خری این باغ را ؟ پس خواب خود را نقل کرد . صاحب باغ گفت که : من هم به مانند تو همین خواب را دیده ام . پس صاحب باغ آن را وقف بر حضرت عبدالعظیم و تمام شیعه نمود که در آن مدفون شوند . پس حضرت عبدالعظیم مریض شد و از دنیا رحلت فرمود . چون آن بزرگوار را برهنه کردند که غسل دهند در گریبان آن جناب رقعہ ای یافتند که ذکر نسب خود را فرموده بود به این گونه : انا عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن [ بن ] زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام .



و در کتاب « فهرست » (1) علامه اعلى الله مقامه است : مات عبدالعظيم بالرّی وقبره هناك . یعنی : حضرت عبدالعظیم مُرد در ری و قبر وی در ری است . و در کتاب مستطاب « منتخب » که مجموعه ای از مرثی و خطب است و مؤلف آن مرحوم شیخ فخر الدین طریحی نجفی علیه الرّحمه است مذکور است : قیل : ممّن دفن من الطّالبيّین حیّاً عبدالعظیم الحسنی بالرّی ومحمّد بن عبداللّه [ بن ] الحسن ولم یبق فی بیضة الاسلام بمدة الا قتل فیها طالبی او شیعی .. الی آخره . یعنی : از اولاد ابی طالب کسی که در ری زنده مدفون شد حضرت عبدالعظیم حسنی است و محمّد بن عبداللّه ، و مراد از طالبيّین اولاد ابوطالبند که پدر حضرت امیر مؤمنان علیه السلام باشد ، والّا طالبيّین را نسبت به طالب برادر آن بزرگوار دهند صحیح نیست چنانکه خواجه فرموده است در وصف حضرت امیر علیه السلام : « لیث بنی طالب » همانا مراد ابوطالب است ، برای اختصار و اقتصار حضرات اهل فضل و لسان حذف نمودند کلمه « ابی » را . و محمد بن عبداللّه بن حسن غیر از صاحب نفس زکیّه است که نزدیک مدینه شهید شد که برادرش قتیل باخمی است . مخفی نماند آنچه در کتب رجال و انساب از احوال حضرت عبدالعظیم علیه السلام تفحص و تجسس نمودم از شهادت آن جناب خبری صحیح و موثق نیافتم جز این قول که قائل و ناقل آن مجهول است (2) . و آنچه از مرحوم شیخ فخرالدین در اوّل همین کتاب اشاره به شهادت آن بزرگوار شد نیز منقول از آن کتاب بود . و جمعی از اهل علم و فضل از داعی خواهش نمودند که مراجعه در کتب بیشتر شود شاید خبری جز آنکه در کتاب سابق الذکر مسطور است به دست بیاید و راوی آن هم معین

1- .الفهرست : 121 شماره 548 ، نقد الرجال 3/70 .

2- .نگارنده در حال نگاشتن مقاله ای مستقل در تحقیق این مطلب است که خوانندگان عزیز را در صورت بقای عمر بدان ارجاع می دهم

باشد، تاکنون به قدر وسع جد و جهد کرده خبری نیافتیم که صریحاً دلالت بر شهادت آن بزرگوار نماید و الا در این اوراق می نوشتیم، بلکه می توان گفت: عبارت صحیح که فرمودند: «مَرَضُ وَمَات» معارض است با قول قیل، چون آن قول معلوم است و راوی هم موثق و ضابط و عادل تعارض می کند با این قول مجهول. بلی، اگر مرحوم شیخ این قول را مجهولاً نسبت نمی داد و خبری محذوف الاسناد ذکر می فرمود می توان گفت: در این گونه موارد تسامح جایز است اگر چه قول مجهول هم چنین است فرقی چندان نمی کند، پس اعتناء مرحوم شیخ دلالت بر جواز ذکر این گونه اخبار می کند. علی ای حال، بنا بر این قول می توان گفت: يك جهت در علو رتبت عبدالعظیم شهادت اوست و بر حسب اخبار و آثار و حکومت عقل و نقل هر يك از اخبار که به درجه شهادت فایز گردیدند و درك ثواب شهادت نمودند مقام و مرتبه ایشان اعلی و اوفی شد. و به این بیان توان ثابت کرد علو مقامات و درجات ائمه دین علیهم السلام که به روایت صحیحه مقتول یا مسموم شدند (1) چنانکه شیخ طریح در اول کتاب مذکور بیانی ذکر فرموده است، خوب است بعینها بنویسد: عن الصدوق علیه الرّحمة أنّ جمیع الائمّه خرجوا من الدنیا علی الشّهاده، قتل علیّ فتکاً، وسمّ الحسن سرّاً، وقتل الحسین جهراً، وسمّ الولید عبدالملک زین العابدین، وسمّ ابراهیم بن الولید الباقر، وسمّ ابو جعفر الدوانیقی الصادق علیه السلام، وسمّ الرشید کاظم، وسمّ المأمون الرضا، وسمّ المعتصم محمداً الجواد، وسمّ المعتز علی بن محمد الهادی، وسمّ المعتمد الحسن بن علی العسکری و هرب المتوکل خوفاً من المتوکل.. الی آخره.

1- در بحار 50/238 ذیل حدیث 8 نیز بدین مطلب اشاره شده است، و در روایتی منقول از امام ثامن ضامن حضرت رضا علیه السلام آمده که فرمودند: «والله! ما منا إلا مقتول شهید». بنگرید به: من لا یحضره الفقیه 2/585 ح 3192، عیون اخبار الرضا علیه السلام 1/287 ح 9.

## در مصائب و نوائبی که بر عموم سادات از اولاد بنی فاطمه وارد آمد

در مصائب و نوائبی که بر عموم سادات از اولاد بنی فاطمه وارد آمد و عجب است آن شیخ مرحوم که متوکل را معاصر حضرت قائم علیه السلام دانسته است، و عجب تر آن است که نقل از مرحوم صدوق فرمود، و آنچه معلوم است متوکل از بعد از واثق بالله است و متوکل در سال دویست و چهل بوده است و بسیار فاصله دارد تا زمان آن بزرگوار. عجالاً به نحو اجمال ظلمی که به خیار رجال و آل عصمت وارد آمد اشاره شود خوب است: اما اخیار از اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام در وقعه عاشورا با چهار نفر اولاد امام حسن علیه السلام و فرزندان سیّد الشهداء و نه تن از اولاد عقیل بواسطه و بلا واسطه و سه نفر از اولاد جعفر طیار شهید شدند. و از فرزندان علی بن الحسین علیه السلام زید در کوفه به امر نضر بن خدیجه (1) اسدی یوسف بن عمر [را] بر دار آویخت و چهار سال مصلوب بود، و احدی از هاشمیین قدرت نداشت بر وی ندبه کند، عاقبت او را سوزانیدند. و یحیی بن زید را به سنّ شانزده سالگی به چه قسم شهید نمودند، و به امر منصور دوانیقی بنیان و اساس جامع بغداد را از بدنهای سادات بنا کردند، و هزار نفر از فاطمیین و علویین را از عبدالله بن حسن و فرزندانش مانند ابراهیم و محمد و دیگران از این خاندان را به قتل رسانیدند، و زندان آن منبع خذلان مملو از سادات بود که به درک رفت. و بعضی در زندان و زیر زمین و چاههای عمیق از گرسنگی خاک خوردند و مردند. و وقعه فح نیز مشهور است که جماعتی از بنی هاشم به اشدّ عقوبت شهادت یافتند. و اولاد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به دست خلفاء جور چگونه از اوطان خویش جلا

و هجرت فرمودند و در كهوف و مغارات جبال و به وادی شهادت فایز گردیدند . و مأمون ملعون چگونه محمّد بن اسماعیل بن حسن را شهید کرد تا آنکه خلافت منتهی شد از این خانواده به متوکل ملعون ، پس آن ملعون امر نمود به معتز بن جهّم و ابن سکیت و آل ابی حفص اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را در مجالس عامه هجو نمایند و زبان یعقوب بن اسحاق بن سکیت که ادیب بی بدل بود برای آنکه حسنان علیهما السلام را بر دو پسرش معین و مؤید تفضیل داد از ققاء کشیدند و بریدند . پس آن خبیث از قتل و صلب و حرق و ضرب و حبس و سبی چیزی باقی نگذارد چنانکه گفته اند : ولم یزل السّیف یقطر من دمائهم والسّجون مشحونة باحرارهم وامائهم (1) . عاقبت امر نمود مقابر قریش را بسوزانند و قبر مطهر جناب سیّد الشهداء علیه السلام را خراب نمایند چنانکه هبة الله گفته است : قام الخلیفة من بنی العباس بخلاف امر الهه فی الناس ضاهی بهتک آل محمّد سفها فعال امیة الارجاس واللّه ما فعلت امیة فیهم معشار ما فعلت بنو (2) العباس (3) ما قتلهم عندی بأعظم ماتماً من حرقهم من بعد فی الارماس (4) ای واللّه ! آنچه بنی عباس کردند عشر آن را بنی امیّه نمودند برای امتداد زمانشان با آنکه هر يك از ائمه طاهرین بر حسب حکمت ها و مصالحی که می دانستند می کردند و هیچ يك از ایشان خروج به سیف نمودند حتی مأمون حضرت رضا علیه السلام را سه ماه تکلیف به قبول امامت کرد بر حسب مأموریتی که از خداوند داشتند ابا فرمودند . مع هذا از ابناء

1- بنگرید به : المسترشد ، طبری : 674 \_ 675 ح 347 ، شرح ابن ابی الحدید 13/219 .

2- در چاپ سنگی : بنی .

3- بیت سوم در منابع زیادی نقل شده ، و در حیاة الامام الرضا علیه السلام ، سید جعفر مرتضی : 96 از شرح میمیه ابی فراس : 119 نقل شده ، نیز بنگرید به : الدرجات الرفیعة : 8 .

4- در چاپ سنگی : الاوماس ، که معنای مناسبی ندارد . ارماس به معنای قبور است .

### در احتمال شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام برای حفظ دین چون سائرین از شهداء

و احفاد این سلسله جلیله به قدری که توانستند به قتل رسانیدند . بناء علی هذا ، استبعادی نمی رود حضرت عبدالعظیم به امر سلطان جائر و خلیفه معاصر مقتول شده باشد ، و این بعد از اجتماع شیعیان و محبین و نشر احوال و فضایل و مآثر شریفش بوده است با آنکه مخفی بوده و عزلت و استتار را خوش داشته و از محلّ و مکان خود به ملاحظه تقیه بیرون نمی آمده ، به نهجی که سابقین از ابناء دین را شهید کردند آن بزرگوار را هم شهید کرده باشند تا درجه شهادت و درک این فضیلت به تبعیت به ائمه هدی و اولاد طاهرین ایشان کرده باشد ، و برای حفظ دین چون جناب خامس آل \_ علیه التحیه و الثناء \_ در قبه سامیه اش چه آثار و انوار مخصوصه خداوند سبحان هویدا و پیدا نمود . و در میان اعراب و بعضی اعاجم مرسوم و معمول شده است که به قبر آن شهید التجا می آورند و حاجت می خواهند چنانکه به روایت علی بن اسباط که از اصحاب حضرت رضا علیه السلام است در سال اول شهادت جناب سید الشهداء يك صد هزار نفر زن عقیم از احياء عرب و بلدان و نواحی قریبه و بعیده التجا آوردند و همگی حامله شدند . و این خبر اگر چه غرابتی داشت اما تأسی به مرحوم مجلسی نمودم و ذکر کردم .

در احتمال شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام برای حفظ دین چون سائرین از شهداء اکنون این آثاری که از مزار کثیر الانوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام ظاهر است \_ قطع نظر از جهت سیادت و علم و عمل و دیانت و تقوا \_ همانا از اثر شهادت اوست اگر چه هر کس در غربت بمیرد شهید است ، و هر کس به محبت اهل بیت بمیرد شهید است ، و هر کس به طریق هدایت نفوس و تعلیم احکام سید انام بمیرد شهید است ، و هر مؤمنی که به بعضی از امراض خاصه بمیرد شهید است .

علاوه از این ثنوبات متداوله که ازهاق (1) روح است از بدن ظلماً و قهراً و جبراً ثواب معین و اجر معلومی دارد که خداوند سبحان می داند و اولیانش که جملتی از آن در عالم برزخ از مزار قتیل شهید بر زائر و مجاور وی ترشح می شود . و از این جهت است بعضی از دعاها در مزار حضرت عبدالعظیم و امامزاده های دیگر به هدف اجابت مقرون می گردد که در اماکن و موارد دیگر به اجابت نمی رسد . و دلیل بر مراد نذورات کثیره ای است که لائذین و زائرین قبور ایشان در سنین متواتره و اعوام متوالیه می آورند ؛ تا حاجات محتاجین بر حسب نذرهایی که می نمایند برآورده نشود وفا به آن نمی کنند ، و نفوس کافه خواص و عوام به مقتضای نذری که بر مقبره کردند و حاجات ایشان روا شد برای جلب نفع خودشان باز در حوائج و امور دیگر تکرار و تجدید می نمایند . و این بقعه سامیه عظمی و عتبه عالیه کبرای حضرت عبدالعظیم علیه السلام همین طور است . اگر بخواهید طبقات ابناء هر زمانی را تا زمان شهادت حضرت عبدالعظیم از خواستن حاجات و اجابت دعوات و اهداء تحف و نذورات و بذل موقوفات ذکر نمائیم البته از مراد خارج می شویم . بلی جملتی از آن در آخر این کتاب برای اطلاع و تشویق بعضی مشروح خواهد شد . و بدان به ترتیبی که ابوالحسن علی بن الحسین مشهور به مسعودی که در سنه سیصد و سی معاصر خلفاء بنی عباس بوده است در کتاب « مروج الذهب » و « عقد الجواهر » ترتیب خلفاء بنی عباس را نوشته است : بعد از مأمون ملعون معتصم بالله ، و بعد از وی معتز بالله را ذکر کرده تا خلیفه معاصر زمانش مطیع بالله را بیان نموده است . چون ادراک زمان حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت عسکری علیهم السلام را حضرت عبدالعظیم نمود معلوم می شود که آن بزرگوار با این هفت نفر خلفاء جائزین معاصر گردید :

## در احوال معتز بالله عباسی است

در احوال معتز بالله عباسی استاگر چه معتز ایام خلافتش اندک بود (1) در زمان وی در ری وفات یافت یا کشته شد . و داعی دیده ام سلطان جائری که در حدیث است حضرت عبدالعظیم از ری هجرت کرد و فرار نمود معتز بالله است . و بدان که معتز موسوم به زبیر بود و پسر متوکل است و مادرش موسومه به قبیحه (2) و شانزده ساله بود که بر سریر خلافت نشست و چهار سال و شش ماه بعد از مستعین بالله خلافت نمود و مدتی هم خود را از خلافت خلع کرد ، اما به روایتی که مسعودی نقل کرده است بیست و چهار ساله بوده است و در سر من رأی مدفون شد ، يك ماه قبل از تولد حضرت حجة الله امام عصر علیه السلام یعنی : در ماه رجب دویست و پنجاه و پنج ، و متوکل هم در زمان حضرت امام علی النقی علیه السلام به درك واصل شد ، و خلافت این سه نفر امتدادی نداشت . پس بنا بر اخباری که حضرت عبدالعظیم از این سه بزرگوار روایت کرده است و خدمت ایشان عریضه نگار شده است و جواب مسائل وی را نوشته اند معلوم است که معاصر با ایشان بوده است . و بنا بر خبر ابا حماد رازی معلوم می شود حضرت عبدالعظیم علیه السلام زمان حضرت امام علی النقی علیه السلام در ری تشریف داشتند تا زمان معتز بالله ، چنانکه مرحوم شیخ فخر الدین طریحی ذکر فرمود قاتل حضرت هادی معتز بالله است آن بزرگوار هم قبل از شهادت آن جناب در ری وفات یافت .

1- درباره احوال معتز عباسی رجوع شود به : سیر اعلام النبلاء 12/532 ترجمه 207 ، تامة المنتهى : 251 \_ 255 .

2- وی از زنان رومی و زیبا روی بوده و از باب نامگذاری به اسم ضد ، او را قبیحه نامیدند . ( نقل از حاشیه ریاض المسائل 2/15 ) .

## در اینکه مزار حضرت عبدالعظیم علیه السلام قطعی است و سایر مزارها مشکوک و مظنون است از این مزار قطعی نباید گذشت

بنا بر این چندان توقف حضرت عبدالعظیم در ری طول نکشید که از دنیا رحلت فرمود، و حدیثی که در زیارت حضرت عبدالعظیم مرویست از امام علی النقی علیه السلام است، و آن مطابق با مقصود است؛ از آنکه آن بزرگوار در سرّ من رأی بودند که حضرت عبدالعظیم رحلت نمودند، و این حدیث بعد از وفات ذکر شد. خلاصه از این اقوال این است که حضرت عبدالعظیم حسنی به روایتی در زمان معتز بالله به ری آمد، یعنی: در وقتی که حضرت عبدالعظیم هنوز شهید نشده بودند و در زمان آن بزرگوار هم وفات یافتند که فرمودند: «زیارت نمائید حضرت عبدالعظیم را در ری» پس باید سال وفات حضرت عبدالعظیم اوایل دویست و پنجاه، چند سال قبل از شهادت حضرت امام النقی علیه السلام باشد، و شهادت آن جناب هم در سال دویست و پنجاه و چهار به روایت «اصول کافی» بود. و مردن معتز بالله هم يك سال بعد از شهادت آن جناب بود که دویست و پنجاه و پنج می شود (1) از آن جایی که روایتی صریحاً داعی در سنه وفات حضرت عبدالعظیم ندیده بود؛ لهذا از قراین و نظایر اخبار بدین گونه استنباط نمود، واللّه العالم بحقایق الاحوال و الیه المبدأ والمآل.

در اینکه مزار حضرت عبدالعظیم علیه السلام قطعی است و سایر مزارها مشکوک و مظنون است از این مزار قطعی نباید گذشت خلاصه بر هیچ مؤمنی و زائری شبهه نباشد و نماند بلکه به طریق قطع اعتقاد کند و از طریق یقین بداند و بگوید: این محلّ شریف قبر مطهر حضرت عبدالعظیم است؛ از آنکه اتفاقی تمام علماء سابقین و لاحقین است، اما سائرین از امامزاده ها مقابر ایشان را نتوان به طریق قطع یقین نمود که در کدام مورد و محلّ است حتی حضرت امامزاده حمزه به نحوی

1- چنانچه مرحوم شیخ عباس قمی در تئمة المنتهی: 253 \_ 254 بدان اشاره کرده است.



که مذکور می شود . حال که دانستی محققاً و قطعاً این مزار آن بزرگوار است رجوع کن در این کتاب به اقوال علماء از متقدمین و متأخرین که داعی جمع نموده است که در حق حضرت عبدالعظیم چه فرموده اند ، و ملاحظه نما در اخباری که ائمه دین تو از فضایل و فواضل آن جناب ذکر کرده اند ، و بخوان احادیثی که از ائمه هدی بدون واسطه شنیده اند و در این کتاب ترجمه کرده ام ، آن وقت وقر مزور تو در دلت زیاده خواهد شد با محبت تامه و معرفت کامله . اما همانا با حالت خوش و خضوع و خشوع به حضور مبارکش که حاضر شدی مطالب و مآرب تو به آن حالت برآورده می شود . پس عجب دارم از کسان نادانی که قطع به صحت نسب و حسب این بزرگوار دارند ، معهدا به مواضع مشکوکه (1) اقدام و اقبال می نمایند . خوش گفته است : مر تو را چون دو کار پیش آیدگر ندانی کدام باید کرد آنکه در وی مظنه خطر استبر خود آن را حرام باید کرد آنکه بی خوف و بی خطر باشدبه همانت قیام باید کرد مانند کسانی که از محکّمات قرآنی عدول می کنند و به متشابهات آن مائل و راغبند ، خداوند سبحان می فرماید : « هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرٌ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ » (2) . حال حکایت اهل این زمان است بواسطه بعضی از خیالات فاسده از آیات محکمه الهیّه رجوع و عدول می نمایند و آنچه مشابه و موهوم است می خواهند . بلی داعی را جرأت این نیست که احدی را از زیارت امامزاده های ایران منع و نهی

1- در چاپ سنگی : شکوکه .

2- آل عمران : 7 .

نمایند ، سیما مدفونین در حدود طهران ، لکن عرض داعی و استدعای من آن است که آنچه قطعی و یقینی است و منصوص زیارة و عالی الرتبة حضرت عبدالعظیم است ، پس زیارت این بزرگوار اقوی و افضل و اجل و اصح است . چون این ورق به نظائر گذشت خاطر آمد نظیری برای اثبات مطلب عرض کنم : این اوقات از سر کار حجة الاسلام شمس فلك سیادت و الفقاهه آقای حاجی میرزا محمد حسن شیرازی \_ متع الله المسلمین بوجوده و لقائه و بقائه \_ داعی مسائلی سؤال نموده از آن جمله : آیا جایز است با نماز قضاء که بر ذمه مکلف است نماز زیارت و مستحبی بخواند ؟ جواب مرقوم فرمودند به خط شریف خودشان که موجود نزد داعی است : اگر اهتمام در اداء قضاء دارند مضایقه نیست اقدام در نمازهای مستحبی . می خواهم عرض کنم : زیارت حضرت عبدالعظیم به مثابه نماز واجب فوت شده است و زیارت سائرین به منزله صلوات مستحبه است . پس خوب است این دو شعر را برای آن قبر مطهر بنویسم : قَبْرٌ اِذَا حَلَّ الْوَفُودُ بِرَبْعِهِرَحَلُّوا وَحَطَّتْ عَنْهُمْ الْاِثَامُ مَنْ زَارَهُ فِي اللّٰهِ عَارِفٌ حَقُّهُفَالْمَسُّ مِنْهُ عَلٰى الْجَنِّيمِ حَرَامٌ (1)

---

1- .ضمن ابیات مفصلی که مرحوم شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام 1/281 \_ 282 به نقل از کتاب محمد بن حبيب ضبی روایت کرده است .



ص: 371

روح وريحان چهاردهم

اشاره

روح وريحان: الرابع عشر

.



### در ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام شرح دو حدیث در زیارت آن بزرگوار

در ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام و شرح دو حدیث در زیارت آن بزرگوار روی الصدوق طاب ثراه فی « ثواب الاعمال » (1) مسنداً فقال : حدّثنی علی بن احمد ، قال : حدیث اول : روی الصدوق طاب ثراه فی « ثواب الاعمال » 2 مسنداً فقال : حدّثنی علی بن احمد ، قال : حدّثنا حمزة بن القاسم العلوی رحمه الله ، قال : حدّثنا محمد بن یحیی العطار ، عمّن دخل علی ابی الحسن علی بن محمد الهادی من أهل الرّی قال : دخلت علی ابی الحسن العسکری علیه السلام فقال : « این کنت ؟ » . قلت : زرت الحسین علیه السلام . فقال علیه السلام : « اما إنّک لو زرت قبر عبدالعظیم عندکم لکنت کمن زار قبر الحسین علیه السلام » .

یعنی : ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه معروف به صدوق در کتاب « ثواب الاعمال » مسنداً روایت کرده است که : مرا علی بن احمد خبر داد که او گفت : حمزة بن قاسم علوی خبر داد که او گفت : محمد بن یحیی عطار خبر داد از کسی که بر حضرت امام علی النقی علیه السلام وارد شد از اهل ری ، پس آن شخص گفت : وارد شدم بر آن جناب ، فرمودند : « کجا بودی ؟ » . عرض کردم : به زیارت جناب سیّد الشهداء علیه السلام مشرف شدم . فرمود : « اما تو اگر زیارت می کردی قبر حضرت عبدالعظیم را که در نزد شماست هر آینه بودی مثل کسی که زیارت کرده است قبر حسین علیه السلام را » .

1- ثواب الاعمال : 99 ، کامل الزیارات : 537 ح 828 ، بحار الانوار 102/268 ، وسائل الشیعة 14/575 ح 19849 .

## در تصحیح روایات حدیث فضل زیارت حضرت عبدالعظیم

در تصحیح روایات حدیث فضل زیارت حضرت عبدالعظیم بدان طریق روایت صدوق علیه الرحمه از علی بن احمد بن موسی است که او را دقاق می نامند (1). و مرحوم میرزای استرآبادی در «رجال و سیط» فرموده است: کان علی بن احمد مرضیاً. و در حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم نیز روایت از دقاق و وراق فرمود، و این علی بن احمد غیر از علی بن احمد خزاز (2) است که نزیل ری (3) و مکنی به ابوالحسن و متکلم جلیل بود (4). و علی بن احمد دقاق از محمد هارون که معروف به صوفی بود روایت می نمود، چنانچه از سوق روایت عرض دین معلوم شد. و علی بن احمد طریق روایتش از حمزة بن قاسم علوی است. و حمزة بن قاسم بن علی بن حمزة بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن ابی طالب کنیه اش ابو یعلی، و ثقه و جلیل القدر است، مگر آنکه شهید ثانی او را از اولاد عباس بن علی بن ابی طالب دانسته است. و ابن طاوس علیه الرّحمة از نجاشی همین طور ذکر فرمود (5).

1- بنگرید به: طرائف المقال 1/176 شماره 940.

2- در چاپ سنگی: خزار.

3- در چاپ سنگی: سری. متن موافق با تصریح حرّ عاملی در وسائل الشیعة و رجال شیخ طوسی نقل شد.

4- رجال الشیخ الطوسی: 430 شماره 6172، وسائل الشیعة 30/424.

5- علامه مجلسی در بحار الانوار 48/315 از مزار مفصلی با قبه و بارگاه وسیع در اطراف حله یاد کرده که آن را به حمزة بن موسی علیه السلام نسبت می دهند ولی این نسبت اصلی ندارد، بلکه صاحب آن قبر مطهر، جناب حمزة بن قاسم بن علی بن حمزة بن حسن مکنی به ابو یعلی می باشد، سپس عبارت نجاشی را از فهرست نقل کرده است.

## در معنی زیارت

و حمزة بن قاسم علوی را کتاب «توجیه» و کتاب «زیارات و مناسک» و کتاب «ردّ بر محمّد بن جعفر اسدی» است و کتابی «مجموعه» از اخبار مرویه از جعفر بن محمّد بن علی بن حسین است. و طریق روایت حمزة بن قاسم علوی از محمّد بن یحیی عطّار است. و در کتب رجال (1) مسطور است: محمّد بن یحیی ابو جعفر عطّار قمی شیخ اصحاب ماست، و ثقة و کثیر الحدیث است، و نجاشی هم فرموده است: علاوه از آنچه ذکر شد کتابی در «مقتل حسین بن علی علیه السلام» و کتاب «نوادیر» نوشته است. و کلینی از وی حدیث بسیار نقل کرده است، و معلوم است که موثّق و عادل و ضابط و راویه احادیث بوده است.

[در معنی زیارت] پس از تصحیح رجال و رواة حدیث فضل زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام باید مجملاً معنی «زیارت» را دانست که زیارت چه معنی دارد؟ در کتاب «ثمرات الجنیة من حدیقة الحُسینیة» (2) داعی عاصی معنی زیارت را بر حسب فهم مقدور خود شرح داده است، هر آن کس بخواند و بخواند بی فایده نخواهد بود: اولاً: بدان مرحوم شیخ جعفر - نور الله مضجعه - فرمودند: زیارت حضور است، و سلام معروف است. مرحوم شیخ محمد حسن طاب ثراه فرمودند: زیارت حضور است والسلام. و در کتاب «مجمع البحرين» (3) در لغت «زور» نوشته است: والزیارة فی العرف قصدُ

- 
- 1- رجال النجاشی: 353 شماره 946، خلاصة الاقوال: 260 ش 110، نقد الرجال 4/347 ش 5167.
  - 2- در چاپ سنگی: الحسینه. از جهت ادبی کلمه حدیقه نیز باید «الحدیقة» باشد.
  - 3- مجمع البحرين 2/305، القاموس الفقهی: 161، البحر الرائق، ابن نجیم: 6.



المزور اكراماً له وتعظيماً واستيناساً به . معنی فارسی زیارت : دیدن کردن است ، چنانچه در حدیث است « زوروا اخوانكم » (1) ، یعنی : دیدن کنید برادرهای خودتان را ، و آنچه در عرف مشهور شخص زائر قصد می کند شخص مزور را که برادر مؤمن است برای تکریم و تعظیم و برای انس گرفتن با او . و زیارت کردن هم بر مرده و هم بر زنده استعمال می شود ؛ اما بر میت مثل قوله تعالی : « أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ \* حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ » (2) ؛ اما بر زنده در حدیث است : « غَبُوا (3) فی زیارة المریض » . و [ الغب ] فی زیارة القبور [ فی كل أسبوع ] (4) . و « عیادت » هم به معنی زیارت آمده است ، و آنچه مصطلح است در افواه اختصاصی به دیدن مریض دارد اگر چه در حدیث سابق دیدن مریض را زیارت می خوانند . خلاصه معنی زیارت همان حاضر شدن به مدفن مزور منظور است و دیدن کردن از وی ، و جهت زیارت کردن مراقد و مقابر متوفی و اهل ولا شاید برای تکمیل مراتب و ملکاتی است که در دار دنیا این ابدان و هیاکل نموده اند و فیضهای لا یتناهی به ایشان رسیده ، پس از مبدأ فیض انقطاع فیوضات بعد از ممات از ایشان نشده است بلکه بیشتر و زیادت در عالم برزخ به قدر و اندازه و اجساد و اجسام برزخیه افاضه الهیه بر ایشان در قبورشان می شود ، و هر کجا هم باشند البته کمال توجه به مصرع و مدفن خودشان دارند و سلب توجه و علاقه از آن محل و مورد نمی نمایند . پس هر کسی که نزدیک قبر مزورش که محترم است آمد و حاجت و مطلبی خواست از آنکه آن قبور مهبط ملائکه است و محل نزول فیضهای الهی ، لابد به زائر هم بهره ای

1- .کنز العمال 9/40 ح 24830 ، به نقل از دیلمی از عایشه ، مجمع البحرین 2/304 .

2- .تکاثر : 1 \_ 2 .

3- .در مجمع البحرین : اغبوا .

4- .مجمع البحرین 3/290 ماده ( غب ) .

### حدیث شریف در تشویق زیارت ائمه هدی علیهم السلام و امامزادگان است

می دهند . پس از توجه و حضور زائر ، مزور از خداوند رحمان برای زائر خود فیضی و مددی می خواهد و دعاء میت هم به هدف اجابت مقرون می گردد . حال هر قدر نسبی و سببی بیشتر است و ربط معنوی زیادتر ، یعنی : جنسیت و سنخیت صورت و معنی بیشتر دارد فیض بیشتر به وی می رسد .

حدیث شریف در تشویق زیارت ائمه هدی علیهم السلام و امامزادگان استداعی عاصی برای تشویق زائرین قبور ائمه انام علیهم السلام و اولاد فخرام ایشان از این حدیث که در کتاب « امالی » (1) ابن الشَّیخ دیده ام به قدر فهم خود شرح می دهم و [ از ] آن بهتر حدیثی یاد ندارم و نخوانده ام ، و سند این حدیث منتهی می شود به ابی عامر نباتی واعظ اهل حجاز که گفت : خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدم و عرض کردم : یا بن رسول الله ! ما لمن زار قبر امیرالمؤمنین علیه السلام و عمر تربته ؟ یعنی : ثواب کسی که قبر حضرت امیر علیه السلام را زیارت کرده و آباد و تعمیر نمود تربتش را چیست ؟ فرمودند : « ای ابی عامر ! پدرم از پدرش از جدش جناب امام حسین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که فرمودند به حضرت امیر مؤمنان علیه السلام : « تو در زمین عراق کشته می شوی و در عراق مدفون می گردی » . پس آن بزرگوار عرض کرد : ما لمن زار قبورنا و عمرها و تعاهدھا ؟ یعنی : ثواب آنکه قبور ما را زیارت کند و آباد نماید و عهد کند به زیارت و تعمیر آن چیست . فرمود : « یا ابا الحسن ! ان الله جعل قبرک و قبر ولدک بقاعاً من بقاع الجنة و عرصه من عرصاتها ، وان الله جعل قلوب النجباء من خلقه و صفوة من عباده تحن الیکم و تحتل المذلة و الأذى فیکم و یعمرون قبورکم و یکترون زیارتها تقرّباً منهم الی الله و موّدتهم لرسوله صلی الله علیه و آله وسلم » .

1- . روایت را در تهذیب الاحکام 6/22 ح 50 و وسائل الشیعة 14/382 ح 19433 نقل کرده اند .

یا علی! من عمّر قبورکم و تعاهد دها فکان کمن أعان سلیمان بن داود علی بناء بیت المقدس ، و من زار قبورکم عدل ذلك له ثواب تسعین حجة بعد حجة الاسلام ، و خرج من ذنوبه حتی يرجع من زیارتکم کیوم ولدته [ أمّه ] . یعنی : « ای ابا الحسن ! خداوند ذوالمنن قرار داد قبر قبور اولادت را بقعه هائی از بقعه های بهشت و عرصه ای از عرصات آن ، و قرار داد دلهای نجیبهای از بندگانش را و برگزیدگان از ایشان را تا ناله کنند به سوی شما و متحمل اذیتها و ذلتها شوند در راه شما (1) ، و تعمیر نمایند قبرهای شما را ، و بسیار بیایند به زیارت قبور شما به جهت قرب ایشان به سوی خدا و دوستی که با پیغمبر خودشان دارند ، و چنان است حال این طایفه . یا علی ! هر که تعمیر این مراقد را نماید چنان است که اعانت سلیمان بن داود را بر بناء بیت المقدس کرده است . و کسی که زیارت کند قبرهای شما را هر آینه هفتاد حج غیر از حجة الاسلام کرده است ، و از گناهان بیرون آمده است تا اینکه از زیارت مراجعت نماید مثل روزی که از مادر متولد شده . بعد از آن فرمودند : « ابشر و بشر اولیائک و محبّیک من النعیم و قرّة العین بما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی (2) قلب بشر » . یعنی : « بشارت بده دوستانت را و خود خوش وقت باش به نعیم و روشنائی چشم به چیزی که چشمی ندیده و گوشی نشنیده و بر قلب بشری خطور نکرده ، و لکن بعضی از مردمان ملامت می نمایند زائرین از قبور شما را چنانکه زانیه را به زنا ملامت می کنند . این مردمان بدترین امت منند ، شفاعت من به ایشان نمی رسد و وارد نمی شوند به حوض من » .

1- در چاپ سنگی : شوند در راه شوند .

2- در چاپ سنگی : ولا علی خطر علی .

## در استحباب زیارت عموم مؤمنین حیاً و میتاً و فضیلت زیارت امامزادگان

در استحباب زیارت عموم مؤمنین حیاً و میتاً و فضیلت زیارت امامزادگانمخفی نماند اولاً زیارت عموم مؤمنین کافه محبتین امیرالمؤمنین علیه السلام حیاً و میتاً (1) مستحب است ، و خداوند می فرماید به زائر مسلمان که : برادر مسلمان خود را زیارت نکرده ای بلکه مرا زیارت کرده ای و ثواب زیارت تو بهشت است و بس . و در حدیث است که امام علیه السلام فرمود : « اگر ممکن نشود شما را به اینکه به زیارت ماها آئید صالحین از دوستان و شیعیان ما را زیارت کنید چنان است که ما را زیارت کرده اید » (2) . و معلوم است زیارت کردن ذریه حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم سیما اصحاب و اصفیا و اتقیاء و علماء ایشان اکثر ثواباً و اوفر اجراً می باشد چنانکه در کتاب « امامه و تبصره » 3 که از والد صدوق علیه الرحمة است همین حدیث منقول است ، و گویا در کتاب « قرب الاسناد » (3) هم این حدیث مذکور باشد که محمد بن محمد بن اشعث از موسی بن اسماعیل بن جعفر بن موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند : « عیادَةُ بنی هاشم فریضة و زیارتهم سنة » ، یعنی : « عیادت کردن بنی هاشم واجب است و زیارتشان در ممات سنت است » .

1- در چاپ سنگی : میتاً .

2- المزار ، شیخ مفید : 216 ، و قریب به آن در کامل الزیارات : 528 ح 806 و 807 . ذکر حدیث در صفحات آتیه نیز خواهد آمد .

3- در قرب الاسناد یافت نشد ، آتیه نیز خواهد آمد .

و این حدیث در کتاب « بحار الانوار » (1) نیز مذکور است در باب مدح ذریّه طیّبه طاهره . و در بعضی کتب عامّه منقول است که : عمر بن الخطاب به زبیر بن عوام گفت : عوام ! (2) بیا برویم به عیادت حسن بن علی علیه السلام \_ و زبیر کراهتی داشت \_ عمر گفت : اما علمت (3) عیاده بنی هاشم فریضة و زیارتهم نافله (4) . و مراد از نافله زیادت اجر و ثواب است . و در کتاب مستطاب « بشاره المصطفی لشیعة المرتضی » (5) ایضاً در باب ثواب زیارت ذریّه حضرت نبویّه صلی الله علیه و آله وسلم روایتی از حضرت صادق علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری (6) ذکر نموده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند : « خداوند مئان طایفه ای از ملائکه را موکل کرده است بر فاطمه زهرا علیها السلام که او را حفظ نمایند از یمین و یسار و روبروی و عقب سر ، پس ملائکه بسیار در حیات با وی بودند و نزد قبر او هم هستند ، و بر وی و پدرش و شوهرش و اولادش رحمت می فرستند ، پس هر کس مرا زیارت کند بعد از وفات چنان است در حیات مرا زیارت کرده است ، و هر کس فاطمه را زیارت کند مرا زیارت کرده است ، و هر کس علی بن ابی طالب علیه السلام را زیارت کند گویا فاطمه را زیارت کرده است و هر کس حسن و حسین علیهما السلام را زیارت [ کند ] گویا علی بن ابی طالب علیه السلام را زیارت کرده است و هر کس ذریّه علی و فاطمه را زیارت کند گویا ایشان را زیارت کرده است . . . » . و حدیث مبسوط است محلّ حاجت آن را ذکر نمودم . و از این احادیث شریفه مستفاد می شود که عیادت و زیارت بنی هاشم و ذریّه

1- بحار الانوار 93/234 ح 33 .

2- کذا .

3- در چاپ سنگی : عملت .

4- قضیه به همین نحو در ذخائر العقبی : 15 منقول است .

5- بشاره المصطفی : 217 ح 44 ، موضع منقول در صفحه 220 مندرج است . نیز بنگرید به : مستدرک الوسائل 10/182 ح 11799 ، بحار الانوار 43/56 \_ 58 ح 50 .

6- در چاپ سنگی : بن انصاری .

### در حدیث « من لم يقدر أن يزورنا فليزر صالحى إخوانه »

رسول صلی الله علیه و آله وسلم عبادت مفروضه و سنت مؤکده است به مثابه ای که زیارت ایشان مساوی زیارت جدشان است در ثواب و اجر به قیاس مساوات . و در کتاب « ثواب الاعمال » (1) است که : حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند : « من زارنى أو زار أحداً من ذریتی زرتہ يوم القيامة فانقذتہ من احوالها » ، یعنی : سیّد انبیاء صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند : « هر کس مرا یا یکی از ذریّه مرا زیارت کند من روز قیامت او را زیارت می کنم و او را از آتش نجات می دهم » . و قریب به این حدیث در « جامع الاخبار » است به این عبارت : « من زارَ واحداً من اولادى فى الحياة وبعد المماتة فكأنما زارنى ومن زارنى غفر له البتة » ، یعنی : « هر کس زیارت کند یکی از اولاد مرا در حیات و بعد از ممات چنان است که مرا زیارت کرده ، و هر کس مرا زیارت کرده است البتة خداوند او را می آمرزد » .

در حدیث « من لم يقدر أن يزورنا فليزر صالحى إخوانه » عن الكفعمى ، عن الكاظم عليه السلام : « من لم يقدر أن يزورنا فليزر صالحى إخوانه يكتب له ثواب زیارتنا ، ومن لم يقدر أن يصلنا فليصل صالحى إخوانه ويكتب له ثواب صلتنا.. » الى آخره (2) . و در کتاب « مزار » از کتاب « هداية الامة » که از مرحوم شیخ حرّ علیه الرّحمه است مذکور است : قال النبى صلی الله علیه و آله وسلم : « يا على ! انّ الله جعل قبرك وقبر اولادك بقعة من بقاع الجنة وعرة من عرصاتها » (3) ، یعنی : « حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند : یا علی ! خداوند قبر تو

- 
- 1- .روایت را ابن قولویه در کامل الزیارات : 41 ح 4 نقل کرده است . نیز رجوع کنید به : وسائل الشیعة 14/332 ح 19332 .
  - 2- .المزار ، شیخ مفید : 216 ، قریب به آن در کامل الزیارات : 528 ح 806 و 807 ، الدروس 2/16 ، التحفة السنیة : 196 .
  - 3- .روایت را شیخ طوسی در تهذیب الاحکام 6/22 ح 50 نقل کرده است . نیز بنگرید به : وسائل الشیعة 14/381 ح 19433 ، الغارات 2/855 .

### حکایتی که ابن خلکان در وفیات الاعیان نقل کرده است

را و قبر فرزندان توراً بقعه ای از بقاع بهشت و عرصه ای از عرصات آن قرار داده است . و معنی فقره « بقعة من بقاع الجنة » در حدیث دلالت بر اتحاد مقام ایشان و مراقبشان در بهشت می نماید ، یعنی : تمام قبور ایشان يك قطعه و يك عرصه و يك بقعه می شود و فردای قیامت در جنت است .

حکایتی که ابن خلکان در وفیات الاعیان نقل کرده است ابن خلکان در « وفیات الاعیان » (1) در ترجمه ابی محمد عبدالله بن احمد (2) طباطبائی حجازی الاصل مصری الدار والوفاة ذکر کرده است : ولادتش در سال دویست و هشتاد و شش بوده است ، وفاتش در چهارم از ماه رجب المرجب در سنه سیصد و چهل و هشت در قاهره مصر ، و در مصلائی عید بر او نماز کردند ، و خلقی که عدد ایشان را جز خدا نمی داند به تشییع جنازه اش حاضر شدند ، و در قرافه مصر مدفون شد ، و قبرش معروف است به اجابت دعوت . و روایت شده است : مردی به زیارت حج رفت ، حج از وی فوت شد . بسیار ملول گردید و سینه اش تنگ شد . در خواب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را دید فرمود : حال که زیارت از تو فوت شد پس زیارت کن قبر عبدالله بن احمد طباطبا را . و بیننده خواب از اهل مصر بود . و معروف است : مردی بالای قبر او رفت و در خواب از پریشانی [ و ] فقری که دیده بود شکایت کرد ، و این بیت گفت : و خلفت (3) اللهمم علی اناسوقد كانوا بعینك (4) فی کفاف

1- .الکنی واللقاب 2/442 به نقل از ابن خلکان ( در وفیات الاعیان ) .

2- .در چاپ سنگی : احمد بن .

3- .در چاپ سنگی : و خلف .

4- .در کنی واللقاب : بعیشک .

آنگاه در خواب او را دید که فرمود: آنچه گفتم شنیدم، اما چه چاره باید کرد که مأذون در جواب نبودم، اما در مسجد دو رکعت نماز کن، پس از دعا و نماز حاجت تو برآورده می شود. و همین نحو کرد و به مراد رسید. پس این مقدمات و مقالات و احادیث صحیحۃ الاسناد برای آن بود در این حدیث شریف که فضل زیارت حضرت عبدالعظیم مذکور شد استبعاد نمائی که چگونه می شود زیارت آن بزرگوار مثل زیارت جدّ والا تبارش باشد هر آنکه با بصیرت و هوش است و انس به اخبار ائمه اطهار دارد و از مقامات ذریه و ذراری عترت زکیّه فاطمیّه اطلاعی دارد البته استیحاش و استبعاد نمی نماید. حال در تثبیت مطلوب و تعیین مقصود که جهت مثلّیت زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام است به زیارت جناب خامس آل \_ علیه آلاف التحية والثناء \_ بیانی خاص است، خواننده را التفاتی لازم است و شنونده را توجّه مخصوصی می خواهد، و آن بر این طریقه است که نحویین می گویند: مشبّه به اقوی از مشبّه است مثلاً حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: « سلمان فارسی عالم به علوم اولین و آخرین است مثل لقمان حکیم » (1). و همچنین فرمودند: « اباذر در زهد مثل عیسی بن مریم علیه السلام است » (2). و همچنین فرمودند: « کسی که سیّد الشهداء علیه السلام را زیارت کند در کربلا چنان است خداوند را در عرش زیارت کرده است » (3). پس مشبه به در حدیث اخیر خداوند سبحان است و در حدیث اول و دوم حضرت عیسی علیه السلام، و حضرت لقمان حکیم مشبه به اند، حال وجه شبه زیارت و زهد و علم است

1- قریب بدین مضمون از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حق سلمان وارد شده است. بنگرید به: احتجاج 1/387، کتاب الاربعین، شیرازی: 442، بحار الانوار 10/123 ح، در بعضی روایات نیز بجای سلمان، ابو حمزه ثمالی آمده، چنانچه در شرح اصول کافی 6/77 مذکور است.

2- عبارت حدیث چنین است: « من اراد أن ينظر الی زهد عیسی بن مریم فليُنظر الی زهد ابی ذر ». رجوع کنید به: روضة الواعظین: 285، بحار الانوار 22/343 ح 52.

3- مناقب ابن شهر آشوب 3/272، مصباح المتعجد: 771، کامل الزیارات: 278 ح 437.



### در اختلاف استعداد زائرین قبور ائمه طاهرین علیهم السلام است

نه جهات و حیثیات دیگر. و در حدیث صحیح است: « کسی که سه مرتبه صلی الله علیه و آله یا أباعبدالله! در ایام عاشورا گوید مثل کسی است که در رکاب آن بزرگوار شهید شده است و ثواب شهادت شهدا را به وی می دهند ». و این حدیث با اتقان و صحت سندش چه بسیار غریب است! و جواب گفته اند: هر کس عمل قومی را دوست بدارد هر آینه در ثواب با ایشان شریک است، چنانکه جابر بن عبدالله انصاری در روز اربعین خطاب به بقاع مطهره شهدا کرده و عرض نمود که: ما در ثواب شهادت با شما شرکت داریم. اکنون در این حدیث مشبه به زیارت جناب امام حسین علیه السلام است، و مشبه زیارت حضرت عبدالعظیم است، و اقوی زیارت آن بزرگوار است که مشبه به است.

در اختلاف استعداد زائرین قبور ائمه طاهرین علیهم السلام استاز آنکه هیچ یک از ائمه دین ثواب زیارتشان به مقدار ثواب زیارت آن بزرگوار نیست پس زیارت آن شهید سعید اقوی از تمام زیارت قبور اولیاء الله است، و از هر زیارتی برتر و بهتر و بالاتر است، و ثواب آن بیشتر. و مثوباتی که به زیارت جناب سید مظلومان است بر حسب استعداد و قابلیت زائر مختلف می شود، و آن متفرع است بر کمال و تمام ایمان و عرفان و یقین، چنانکه به یک نفر فرمودند: زیارت سید الشهداء ثواب ده حج دارد، و به دیگری فرمودند: ثواب صد حج دارد، و به دیگری فرمودند: ثواب هزار حج دارد، و به دیگری فرمودند: هر گامی ثواب یک حج مقبول و یک عمره مبرور دارد (1).

1- درباره روایات مختلف در فضیلت حضرت سید الشهداء علیه السلام رجوع کنید به: کامل الزیارات: 276 باب 58 و 278 باب 59، ثواب الاعمال: 85، و سائل الشیعة 14/409 باب 37 و ابواب دیگر.

پس استعداد قابل زائر و شدت و ضعف ایمان بسیار دخیل است، چنانکه اوقات شریفه هم مدخلیت کلیه دارد، و چنانکه حدیث « من زار الحسين كمن زار الله في عرشه » (1) را با ملاحظه آداب و شرایط از زائرین خواسته اند و ملاحظه کرده اند چنانکه يك نفر را وعده شفاعت در عوض زیارت داده اند، و دیگری را طول عمر، و دیگری را توسعه در رزق، و دیگری را حفظ از حرق و غرق، و دیگری را توسعه قبر، و دیگری را مصافحه با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حضرت شاه ولایت علیه السلام، و دیگری را مغفرت ذنوب ماضیه و آتی، و امثال آنها. حال آنکه ثواب يك حج در زیارت اوست البتة زائر است، و آنکه بر حسب کمال دین و ایمانش ثواب هزار حج در دیوان عمل اوست نیز زائر است. پس هر کس به زیارت جناب سید الشهداء علیه السلام رود خدا را زیارت کرده است و صدق زیارت کردن به وی می کند، و هر کس در هر درجه از ایمان است و جناب سید الشهداء را زیارت کرد نیز او را زائر می نامند، و هر کس به زیارت حضرت عبدالعظیم مشرف شد عم آن بزرگوار را زیارت نموده، و حدیث « كمن زار الحسين عليه السلام » در حق وی صادق است، اما نه آن زیارتی که ثواب زیارت کامله پروردگار با يك صد هزار حج مقبول و سعی مبرور باشد، پس چنانکه از برای ایمان مانند نردبان مراتب و مراقی است از برای ثوبات زیارت نیز مراتبی است، اما از عنوان زیارت خارج نیست. چنانکه ائمه دین بر حسب آیات کریمه مؤمنین بوده اند و تابعین از کملین هم مؤمنین بوده اند و آحاد و افراد از امت مرحومه هم از [ اهل ] ایمانند، حال مرتبه ایمان سلمان مثل مرتبه دیگران است؟ حاشا و کلاً! پس خلاصه ای از این مقالات آن است: ضرری ندارد هر کس حضرت عبدالعظیم را یا امثال او را زیارت نماید جناب سید الشهداء علیه السلام را زیارت کرده باشد، چنانکه فرمودند: « هر کس قدرت بر زیارت ما ندارد صالحین از شیعیان ما را زیارت کند » (2).

1- کامل الزیارات: 278 ح 437، مصباح المتعجد: 771.

2- بعضی از منابع حدیث را در صفحات پیشین نقل کردیم.

## وجوهی در مشابهت زیارت حضرت عبدالعظیم به زیارت جناب خامس آل عبا علیه السلام

### وجه اول

پس زیارت صلحاء شیعه زیارت ایشان است اما به طریق کمال و تمام، اول کلام است، یعنی: کسی که برمی خیزد از خانه اش و جلاء وطن می نماید و صدمات چند بر خود راه می دهد و بذل مال می کند و به کربلاء می رود به هر عنوان، ایمانی که دارد با آنکه به زیارت حضرت عبدالعظیم از طهران می آید یکی است با تساوی مرتبه ایمان، پس «افضلُ الاعمالِ أَحْمَرُهَا» (1) چه معنی دارد؟ این جزاء منافی با کرم حق است. آری چه بسیار کسانی که به زیارت سید مظلومان می روند و هیچ قسم ثواب و بهره ای برای زیارت ایشان نیست و مع هذا زائرند، پس چه ضرر دارد زائر حضرت عبدالعظیم زائر جناب سید الشهداء \_ ارواحنا له الفداء \_ باشد به نحوی که مذکور شد. و اگر کسی گوید: از این اخبار عموم فهمیده می شود و تخصیص بر خلاف اصل و قانون است. همانا در جواب، اخبار خاصه و احادیث مختصه مروه از ائمه طاهرین را بیان می نمائیم؛ و اگر به عمومات و اطلاعات اخبار پردازیم قدری امر مشکل و صعب می شود و آن حکایت فضل و بذل الهی است، غیر از نظر به آیات و اخبار منقوله از ائمه اطهار است.

وجوهی در مشابهت زیارت حضرت عبدالعظیم به زیارت جناب خامس آل عبا علیه السلام محال اختصاص زیارت حضرت عبدالعظیم را از زمره امامزادگان غیر از سائرین به آن بزرگوار چند وجه به نظر رسیده است:

وجه اول سابقاً عرض شد، اجمالاً تشبیه کردن زیارت حضرت عبدالعظیم را به زیارت جناب سید الشهداء علیه السلام برای آن است که از هر زیارتی زیارت جناب امام حسین علیه السلام اصوب

1- عوالی اللآلی 1/305، بحار الانوار 67/191 به نقل از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله.

و اقوی اجراً می باشد ، و اخباری که در کثرت اجر و ثواب زیارت آن بزرگوار رسیده است برای هیچ يك از ائمه نرسیده است ، و اقوی از زیارت آن سید مظلوم شهید زیارت حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله و سلماست ، و از این جهت فرموده است : « هر کس هر يك از اوصیاء و خلفاء مرا زیارت کند هر آینه به زیارت من آمده است » . پس مشبه به در این محلّ زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلماست ، زیارت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلماقوی و اشمل است از تمام زیارات ، و از این جهت برای تحریص و تشویق محبّین و شیعیان فرموده اند : « زیارت کردن هر يك از امامان زیارت خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله و سلماست » . و در اخبار کم است تشبیه کردن زیارت ائمه علیهم السلام را به یکدیگر به جهت اختلافات و خرافاتی که در عقاید و مذاهب فاسده مردم بوده ، و اعتنا و اعتمادی چندان به مزار ائمه هدی علیهم السلامنداشتند ، و در زمان بنی امیّه و بنی عبّاس که غالباً دوستان ایشان در کمال خوف و تقیّه بوده اند و اخبار کثیره که در ثواب زیارتشان رسیده است تماماً برای خواص از دوستان و متقین از دوستان بیان شد ، اما اشاعه و ترویج آن اخبار بعد از خلافت بنی عبّاس شد ، پس فرمودند : « به زیارت ما دوستان ما بیایند برای آنکه تجدید عهد ولایت و محبّت نمایند از آنچه در روز نخست از ایشان مأخوذ شد » . حال کسی را که ممکن نیست به زیارت ایشان رود خوب است به زیارت صلحاء از دوستان ایشان برود که تجدید عهد در خدمت صالحین از محبّین هم تجدید عهد در خدمت ایشان است فرق نمی کند . و معنی صلاحیت اتقان ایمان و متانت دین و رزانت اسلام است ، و آثار قوت اسلام و ایمان تبعیت فرمایشات حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله و اوصیاء مکرمین آن بزرگوار است . پس هر آن کس اطاعت او امر الهیّه نبویّه و قواعد شرعیّه را نمود کما ینبغی مؤمن و صالح است و در حیات و ممات باید او را زیارت نمود .

### در شرفیاب شدن علی بن عبیدالله خدمت حضرت رضا علیه السلام

در شرفیاب شدن علی بن عبیدالله خدمت حضرت رضا علیه السلام در حین تحریر حدیثی که در « اصول کافی » (1) است در باب کسانی که از اهل رسالت صلی الله علیه و آله حق را کما هو حقّه شناختند و کسانی که انکار حق کردند ، به نظر داعی است : در احوال علی بن عبیدالله بن علی بن ابی طالب علیه السلام است که : سلیمان بن جعفر از وی تمنا کرد به زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف شود . علی بن عبیدالله گفت : اجلال و هیبت آن بزرگوار مانع است مرا از شرفیابی خدمتش . تا آنکه حضرت رضا علیه السلام به علت خفیفه مبتلا شدند . مردم به عیادت آن بزرگوار می رفتند ، سلیمان بن جعفر به علی بن عبیدالله گفت : حال وقت زیارت آن بزرگوار است . پس به عیادت حضرت رضا علیه السلام شرفیاب شد و حضرت رضا علیه السلام کمال توقیر و تجلیل از وی نمود . بعد از مدتی علی بن عبیدالله مریض شد . آن بزرگوار به عیادت وی تشریف بردند . چون بیرون رفتند کنیز زوجه علی بن عبیدالله که موسوم به ام سلمه بود نقل کرد که بعد از رفتن حضرت رضا علیه السلام ام سلمه خود را به همان موضعی که حضرت رضا علیه السلام نشسته بود انداخت و بوسید آن مکان را . پس این تفصیل را خدمت حضرت رضا علیه السلام نقل کردند ، فرمود به سلیمان بن جعفر : « علی بن عبیدالله و زن او و اولاد او از اهل بهشتند ، و بدرستی که اولاد علی و فاطمه علیهما السلام اگر حق این امر که خلافت و امامت است بدانند و اذعان نمایند مثل سایرین از مردمان نیستند » ، یعنی : مقامشان برتر است ، و عبارت امام علیه السلام این است « انّ ولد علی و فاطمه ان عرفهم الله هذا الامر لم یكونوا کالناس » . پس به طریق اولی و نهج اوفی حضرت عبدالعظیم که ظاهراً و باطناً مطیع خانواده

1- روایت در رجال کشی نقل شده است . بنگرید به : رجال کشی : 495 شماره 485 ، بحار الانوار 49/222 ح 15 ، مسند الامام الرضا علیه السلام ، عطاردی 2/444 ح 38 .

## وجه دّوم و سوّم دوری از وطن و شهادت است

رسالت صلی الله علیه و آله بود و مروج احکام شرع، الیق و احق است که زیارت آن بزرگوار را زیارت جناب خامس آل عبا علیه السلام بلکه تمام ائمه طاهرین علیهم السلام و حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله دانستن، پس یک جهت مشابهت در زیارت ارتباط معنوی و اتّصال روحانی حضرت عبدالعظیم است با آن بزرگوار البته در ارواح مجرّده و انوار مقدّسه فصل و تفکیک بین ایشان نتوان قائل شدن پس همگی در عالم معنی متحدّند و با هم مرتبط، و هر کس به اقوال و افعال و احوال ایشان چنگ زد و متابعت و همراهی نمود نیز در این زمره داخل است.

وجه دّوم و سوّم دوری از وطن و شهادت استوجه دّومدوری از وطن و بعد از اهل و عیال است با ابتلاء در غربت و همین مطلب بیّنه ای است عظمی. چنانچه حضرت صادق علیه السلام می فرماید: « هر کس مرا در غربت و بعد دار زیارت کند من او را در سه موقف زیارت می کنم » (1). چون جناب امام حسین علیه السلام از وطن مألوف و مولد مأنوس و جوار فیض آثار جدّ بزرگوار خودش دور ماند و حضرت عبدالعظیم هم در اینگونه ابتلاءات حالات شریفش شباهت به آن بزرگوار داشت لهذا زیارتش را مانند زیارت جدّش دانست و ثواب حضورش را معادل و مماثل حضور آن جناب قرار داد و چون وحدت و غربت جناب سیّد الشّهداء علیه السلام اشدّ و اصعب بود لهذا تشبیه به آن بزرگوار اقوی و اولی می نمود.

1- روایت را مرحوم شیخ مفید در مقنعه: 479 باب 28 از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که فرمود: « من زارنی علی بعد داری و شط مزاری اتیته یوم القیامة فی ثلاثة مواطن حتی اخلصه من أهوالها: إذا تطایرت الکتب یمیناً و شمالاً و عند الصراط و عند المیزان »، نیز بنگرید به: امالی شیخ صدوق: 183 ح 189، تهذیب الاحکام 6/85 ح 169، الخصال: 167 ح 220، عیون اخبار الرضا علیه السلام 2/255 ح 2، بحار الانوار 102/34 ح 13 و 14.

وجه سوّمیواسطه شهادت آن بزرگوار است یعنی: در صورتی که تمسّک به قول مرحوم شیخ طریح علیه الرّحمه بجوئیم به آنچه در کتاب «منتخب» فرموده است: و دفن حیّاً، که ظاهر از این عبارت آن است که زنده آن جناب را در خاک دفن کردند می توان گفت: جهت مشابهت همانا شهادت است. و چون آن بزرگوار سیّد الشّهداء برّ و بحر است و حضرت عبدالعظیم هم یکی از شهداء صلحاء آل محمد صلی الله علیه و آله است زیارت این شهید به مثابه زیارت سیّد الشّهداء علیه السلام است؛ از آنکه فردای قیامت از اتباع آن بزرگوار است و چنانچه آن بزرگوار برای حفظ دین شهید گردید حضرت عبدالعظیم هم برای حفظ دین جلاء از وطن فرمود برای نشر احکام، آن سرور را به این شهادت صعبه که اصعب مراتب (1) قتل است به درجه رفیعه شهادت عظمی رسانیدند، و این نحو قتل از قتل صبر اشد است. ولکن آنچه داعی در کتب رجال و مقاتل فحص نمودم روایتی ندیدم. و در اوراق سابقه عرض کردم که شیخ مرحوم در ذکر شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام بدین گونه منفرد است اخبار بر خلاف عقیده ایشان مرویست. و صاحب کتاب «مقاتل الطالبین» ابوالفرج اصفهانی در ذکر و شهادت اولاد ابی طالب عجب اشعار و اشاره نکرده است، بلی هر کس در راه دین بمیرد برای او ثواب شهید است، و هر کس در غربت بمیرد برای وی ثواب شهید است، و هر کس بر دوستی آل محمّد صلی الله علیه و آله بمیرد نیز ثواب شهید را دارد، لیکن معنی شهید مصطلح که قتل و زهاق (2) روح است از روی ظلم به طریق تحقیق در کتب معتمده اهل علم و حق دیده نشده است.

1- کلمه ای ناخوانا یا پاك شده احتمالاً: « که » یا « و » .

2- در چاپ سنگی: ذهاق .

### وجه چهارم شباهت زیارت عبدالعظیم وسید الشهداء علیه السلام

[وجه چهارم شباهت زیارت عبدالعظیم وسید الشهداء علیه السلام] وجه چهارمیک سبب از اسباب اعظم در شهادت جناب سید الشهداء علیه السلام عمر بن سعد بن وقاص بود و جهت اقدام آن عنید بر شهادت آن جناب حکومت ری و جرجان گردید و حدیث « یولیک الری والجرجان » (1) در کتب مقاتل و مصایب مسطور و مشهور است . و شعر آن غافل نادان « ءأترك ملك الری والرّی منیتی » (2) نیز در السنه و افواه مذکور است 3 . پس خدا خواست که آن خبیث به مراد خود نرسد و مراد وی که حکومت ری بوده است به دست دوستان جناب سید جوانان جنان بیاید و در رشحه ای از رشحات وجود مسعود آن بزرگوار در این خطّه تابنده گردد و مزار فیض آثارش محل افاضه انوار الهیه شود و زائرین روضه عظیمه و بقعه کریمه یاد از تربت زکیّه حسینیّه نمایند و ساکنین ری از این موهبت کبری حقیقت مظلومیت آن بزرگوار را متذکر شوند و بر ظالمین آل محمد علیهم السلامو غاصبین حقوق ایشان سیّما آل ابی سفیان و یزید و عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد لیلاً و نهاراً غدواً و عشیاً نفرین و لعن کنند .

1- چنانچه قبلاً گذشت .

2- مناقب ابن شهر آشوب 3/247 ، نور العین : 34 .



### تحقیق جدید : تحقیقی که خواص از اهل علم بعد از مراجعه تصدیق خواهند فرمود

و متنبّه شوند که برای طمع زخارف دنیویّه و شهوات دنیّه فانیّه و حبّ ریاست و جاه و حکومت ردیّه چند روزه دنیا را نباید خواست و آخرت را گذاشت که عاقبت حق بمن له الحق عود و رجوع می کند و حق پنهان نمی ماند و آشکار می شود چنانکه حقیقت جناب سید الشهداء ارواحنا فداه یوماً فیوماً بر مخالف و مؤالف واضح و لایح گردید و هر بقعه و صومعه و مزاری که در حدود ایران است مزین به ذکر مصایب و مناقب اوست . لیکن اعظم و اعلاّی بقاع عالیّه ابناء ائمه هدی علیهم السلام این دو بقعه شریفه است که در بلده قم و طهران کالشمس فی رابعه النهار والقمر فی لیلة تمامه تابنده و درخشنده می باشند .

تحقیق جدید تحقیقی که خواص از اهل علم بعد از مراجعه تصدیق خواهند فرمود داعی را در این حدیث که عنوان شد بیانی و تحقیقی تازه است که خواص اهل علم بعد از مراجعه و ملا-حظه آن تصدیق از این تحقیق خواهند فرمود و خوب است در این کتاب تلویحاً عرض نمایم که امام علیه السلام به راوی که زائر حضرت سید الشهداء علیه السلام بود فرمود : « إنك لو زرت عبدالعظیم عندكم كنت كمن زار الحسين عليه السلام » (1) . ترجمه فارسی این است اگر تو که زائری در ری آن بزرگوار را زیارت می کردی هر آینه بودی مثل کسی که آن بزرگوار را در کربلا- زیارت کرده باشی پس امام علیه السلام می فرماید به راوی تو اگر این کار را می کردی چنین بود از این عبارت تخصیص معلوم می شود نه تعمیم اگر می فرمود هر کس عبدالعظیم را در ری زیارت کند هر آینه امام حسین علیه السلام را زیارت کرده است این معنی عموم داشت اما در این باب عموم فهمیده نمی شود مگر آنکه از بابت « اَبَاكَ اعْنِي واسمعی یا جاره » (2) باشد به وی فرمودند تا سایرین بشنوند چنانکه

1- . کامل الزیارات : 537 ، بحار الانوار 102/268 ، ثواب الاعمال : 124 .

2- . از امثال مشهوره عرب است . بنگرید به : لسان العرب 15/104 ماده ( عنو ) .

اهل تفسیر می گویند قرآن به ایاك اَعْنی واسمعی یا جاره نازل شد . و اشکال دیگر آن است که در « عیون اخبار الرضا علیه السلام » مرویست : « هر يك از ائمه هدی بر دوستان خودشان حقی دارند اداء حقوقشان شرفیابی به زیارت قبورشان است ، کسی که کربلا با تمکن نرود عاق اهل بیت است و کسی که حق ایشان را با قدرت ادا نکند بی بهره از شفاعت ایشان » . در این مورد که فرموده است حضرت عبدالعظیم را زیارت کن شاید حق لازم خود را آن شخص زائر در دفعه دیگر اداء کرده است و این دفعه ثانیه است پس جناب سید الشهداء علیه السلام را حقی است در زیارت کردن بلی در صورتی که دوستان ایشان متمکن نشوند و کمال رغبت و میل را هم داشته باشند یا مرآت عدیده رفته باشند و تجدید عهد قدیمه را کرده باشند آن وقت توان گفت زیارت سائرین از ابناء معصومین مقدم است . و ممکن است بگوئیم برای تشویق و تصویب اهل ری فرموده است که قدر بدانند و زیارت حضرت عبدالعظیم را عظیم بشمارند . و بدان که زیارت کردن آن بزرگوار منافی با زیارت سید الشهداء علیه السلام نیست بلکه زیارت با خلوص محرك است زیارت عم غریب شهیدش را و امام فرموده است که حضرت عبدالعظیم را زیارت نمائید و دیگر زیارت سید الشهداء نیائید بلکه امر به زیارت آن بزرگوار با ادب خودش امر به زیارت تمام ائمه است و این فقره از بدیهیات واضحه است بلکه می توان گفت غالب مقالات و بیانات شرع بواسطه استعداد محل و مقام تخصیص دارد تا آنکه خلط نشود و هر کسی قدر خود را بداند و هر مکلفی به قدر اندازه و قابلیت که دارد به تکلیف خود عمل نماید و نظر کردن به عمومات اخبار بعضی را از منهج صواب دور دارد . بلی مستحبات و مستنونات با اعمال واجبه جنسیت دارند مانند مکروهات اعمال محرّمه ، و میدان اعمال مستحبّه در نهایت وسعت است یعنی تعداد و احصاء آن بسیار صعب است و در عداد مستحبات زیارات قبور ائمه انام است و آن در درجه اولی است

## در مراتب و درجات زیارات و اجر و ثواب آن است

و افضل و اشرف آنها زیارت جناب سید الشهداء علیه السلام می باشد و بعد از زیارت آن بزرگوار و ائمه طاهرین علیهم السلام زیارتی که منصوص است از این خانواده زیارت حضرت عبدالعظیم است که در تلو زیارتشان است پس زیارت حضرت عبدالعظیم که منصوص شده باید در ثواب و اجر بعد از زیارت جناب سید الشهداء علیه السلام و معصومین باشد مانند نردبام و منبری که ده پله دارد که امام علیه السلام در تشبیه مراتب ایمان بیان فرمود که سلمان فارسی در رتبه ایمان به درجه اول است و اباذر به درجه و پله دوم .

در مراتب و درجات زیارات و اجر و ثواب آن استاکنون عرض می کنم : زیارت کردن ائمه طاهرین مکرمین علیهم السلام در درجه اول است از اجر و ثواب ، و زیارت آن چند نفری که از امامزادگان منصوص شده است و مروی از ایشان است در درجه ثانی است ، و در مرتبه سوم زیارت صلحاء و زیارت موتی از علماء و والدین و کافه از مؤمنین و اهل دین است پس مطلوب در نزد شارع همان کسی است که زیارتش را خواسته است و امر فرموده است و هر آنکس منظور و مطلوب امام است البته منظور حضرت نبوی صلی الله علیه و آله است و هر کس منظور آن جناب شد منظور خداست پس زائر هر یکی از ایشان زائر حق تعالی است و این رشته و سلسله متصل و مسلسل است به بارگاه الوهیت و ساحت حضرت احدیت پس مناط کلی میل و رضای امام علیه السلام است که در اطاعت و انقیاد او امر وی آثار خیریه ظاهر و هویدا است . اکنون بدان اعمال واجبه و مستحبّه متفرّع بر قصد و نیت است و « لکل امری ما نوى » (1) و « الاعمال بالنیات » (2) صدق است حال خوبست زائرین نیت خودشان را تصحیح نموده و بر آنچه شرح دادیم تصدیق کنند .

1- صحیح بخاری 1/2 ، سنن ابی داود 2/262 ح 2201 ، مستند الشیعه 2/59 .

2- امالی شیخ طوسی 2/131 ، تهذیب الاحکام 1/83 ح 218 ، صحیح بخاری 1/2 ، سنن ابن ماجه 2/1413 ح 4227 ، سنن ابی داود 2/262 ح 2201 .

مجدداً زحمت می دهم چنانکه مدفن شریف و مضجع مطهر حضرت عبدالعظیم علیه السلام والتکریم در خطه ری مقطوع به است در همین محلّ و مزاری که اکنون زائرین مشرف می شوند همین طریق روایتی که مرحوم صدوق طاب ثراه در « ثواب الاعمال » مسنداً ذکر فرموده است نیز قطعی است و شبیهه در آن روایت نمی رود و راویان این حدیث به نحوی که بدو تفصیل داده ام از ثقات و معتمدین اند و اخبار و احادیث مرویه و محکیّه از مرحوم صدوق معتنابه است و شکی و شبیهه در صحت غالب اقوال ایشان نیست سیما مؤیدات خارجیه و تصحیح و تصدیق علماء سابقین هم باشد چنانکه شهید ثانی علیه الرحمه فرموده است: و حدیث زیارتیه مع اسناده عن الصدوق طاب ثراه فی « ثواب الاعمال » مشهور. و مرحوم میرداماد علیه الرحمه در رساله مختصر رجالیه اش که موسوم به « رواشح » (1) است فرموده است: و فی فضل زیارتیه روایات متضافرة وقد ورد: « من زار قبره وجبت له الجنة » (2)، وروی الصدوق فی ثواب الاعمال.. الی آخر الحدیث. و نجاشی و کشی هم که از قدماء علماء و رجال اهل علم و نحاریر ایشانند نیز روایت زیارت آن بزرگوار را ذکر فرموده اند و مرحوم شیخ بهائی نیز از ایشان نقل کرده است و مرحوم میرزا محمد استرآبادی در کتاب « منتهی المقال » آن روایت را مسنداً بدون زیاده و نقصان ذکر کرده است. و علامه اعلی الله مقامه فرموده است: ان زیارتیه کزیرة الحسین علیه السلام (3). خلاصه صحّت روایت زیارت آن بزرگوار اظهر من الشمس است انشاء الله تعالی در

- 
- 1- الرواشح السماویة: 50 راسحه پنجم، مستدرک الوسائل 10/367 باب 73 ح 12194.
  - 2- مستدرک الوسائل 10/367 ح 12194 و 12195 به نقل از رواشح سماویه و حواشی خلاصه از شهید ثانی.
  - 3- بنگرید به: وسائل الشیعة 30/404، طرائف المقال 2/546، رجال النجاشی: 248. عبارت « زیارتیه کزیرة الحسین علیه السلام » منقول از شیخ صدوق در ثواب الاعمال است چنانچه حرّ عاملی تصریح فرموده است.

### حدیثی دیگر ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم

تعداد اقوال علماء سابقین و سالفین از آنچه در حق حضرت عبدالعظیم منقول و مذکور در کتب است اِسط از آنچه نقل شده معلوم خواهد گردید پس سزاوار آن است که به شرح حدیث دیگر پردازیم که زیاده از این مشقت خاصان تحصیل حاصل است و استمداد از انفاًس قدسیه ایشان لازم .

الحدیث الثانی: حدیث دوم در ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم است ایضاً در شرح حدیث ثانی فی زیارة عبدالعظیم بن عبداللّٰه الحسنی : مخفی نماند از زمانی که داعی ساعی شد در جمع احوال و اخبار حضرت عبدالعظیم علیه السلام از جماعتی علماء معاصرین و اهل تتبع و فضل می شنیدم که می فرمودند از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام روایتی دیده ایم که خبر داده است زیارت حضرت عبدالعظیم و ثواب آن را ولیکن از هر يك سندی و مأخذی می خواستم در نظر نداشتند ، یعنی : از خاطر شریف ایشان مأخذ آن محو شده بود . در این اوقات که داعی مشغول بودم کتاب « روضات الجنّات » که از مؤلفات عالم متبحر معاصر آقامیرزا محمد باقر خلف رشید سدید مرحوم مبرور میرزا زین العابدین خوانساری است که از دار السّلمطنه اصفهان به طهران آوردند الحَقّ در این زمان این کتاب را نعمتی عظیم یافتیم چون وضعش شرح احوال رجال از متکلمین و تابعین اهل بیت عصمت علیهم السلام بود برای اطلاع از احوال حضرت عبدالعظیم در باب عین تفحص کرده نقلی از اقوال و شرحی از احوال آن بزرگوار یافتیم و این روایت هم از آن کتاب به فارسی ترجمه کرده می نویسم . شهید ثانی علیه الرّحمه فرمود در تعلیقی که بر « خلاصه » (1) علامه اعلی اللّٰه مقامه

1- . مستدرک الوسائل 10/367 ح 12195 به نقل از شهید ثانی در حواشی خلاصه .

### اشاره به حدیث مروی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در فضل زیارت حضرت عبدالعظیم

نوشته است: عبدالعظیم هذا هو عبدالعظیم المدفون بمسجد الشجرة وقبره یزار و قد نصّ علی زیارته الامام علی بن موسی الرضا علیه السلام قال: « من زار قبره وجبت له علی الله الجنة ». و قد ذکره بعض النسائین . یعنی: این بزرگوار که موسوم به عبدالعظیم است و مدفون در مسجد شجره است و قبرش را زیارت می کنند به تحقیق بر زیارت وی حضرت رضا علیه السلام تنصیص کرده است یعنی: فرموده است کسی که زیارت کند او را واجب می شود از برای او بهشت . و مؤید صحت این حدیث شریف همان فرمایشی است که مرحوم میرداماد در کتاب « رواشح » (1) فرموده است: و قد ورد: « من زار قبره وجبت له الجنة ». و مرحوم شهید در آخر حدیث فرموده اند: این قول را جمعی از علماء انساب ذکر کرده اند و روایتی نیز به طرز و بیان دیگر از حضرت علی بن موسی الرضا در السنه و افواه مشهور است که ملخص از آن را می نویسم که آن جناب فرموده اند: « هر کس قدرت ندارد به زیارت من در خراسان بیاید پس برادرم حضرت عبدالعظیم را در ری زیارت کند » (2). و هر قدر داعی سعی بلیغ نمودم در دواوین و کتب معروفه علماء رجال و انساب این روایت را به این بیان نیافت . علی ای حال ، اگر چه حضرت عبدالعظیم معاصر با زمان حضرت رضا علیه السلام نبوده است اما معلوم می شود خبری از زیارت آن بزرگوار داده اند .

اشاره به حدیث مروی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در فضل زیارت حضرت عبدالعظیم در یکی از کتابهای رجال که الحال موجود است و لکن ندانستم که مؤلف و جامع آن

1- الروشح السماویة : 50 راسحه پنجم .

2- احتمال دارد منشأ این حدیث ، روایتی باشد که سابقاً از امام کاظم علیه السلام نقل شد که حضرت فرمودند: « من لم یقدر أن یزورنا فلیزر صالحی اخوانه یکتب له ثواب زیارتنا » ، فتأمل .

### موجبة فيه مَثُوبَة : در معنی « وجوب » و « ایجاب » است

کیست ؛ از آنکه اول و آخر او محذوف و افتاده بود این عبارت را بعد از شرح احوال حضرت عبدالعظیم نوشته است : اقول وقد نقل بعض مشایخنا المعتمدين ان الرضا عليه السلام نصّ علی زیارته (1) ، یعنی : من می گویم که بعضی از مشایخ علماء که معتمدند نقل کرده اند که حضرت رضا علیه السلام به زیارت حضرت عبدالعظیم خبر داد و استبعاد و استیحاشی ندارد اخبار آن بزرگوار به امر مستقبل و تشویق اهل ری بر زیارت حضرت عبدالعظیم ؛ از آنکه امام علیه السلام به عقیده شیعه اثنا عشریه به ما کان و ما یکون و ما هو کائن عالم است و آنچه الی یوم القیام از کتم عدم به فضاء شهود و بروز می رسد و احادیث صحیحه کتاب « اصول کافی » شهادت بر صدق مقصود و مراد البتّه دلالت دارد .

موجبة فيه مَثُوبَة حال باید فهمید که چگونه بهشت بر زائر حضرت عبدالعظیم واجب می شود . بدان که کلمه « وجبت له الجنة » در کتب اخبار بسیار است سیما در زیارت حضرت فاطمه مدفونه در بلده قم که مرحوم مجلسی در کتاب « مزار » نقل کرده است که امام علیه السلام فرمود : « هر کس آن معصومه را زیارت کند بهشت بر وی واجب می شود » (2) . و خوب است در این کلمه مبارکه تأملی کرد و توغلی نمود و جهت وجوب جنت را دانست .

در معنی « وجوب » و « ایجاب » استجوهری در کتاب « صحاح اللغه » (3) گفته است وجوب به معنی لزوم است .

1- این مضمون را در کتب رجالی مورد رجوع نیافتم .

2- بحار الانوار 102/265 ح 4 ، مستدرک الوسائل 10/368 باب 74 ح 12196 \_ 12198 ، تاریخ قم : 214 \_ 215 .

3- صحاح اللغه 1/231 ماده ( وجب ) .

و بعضی گفته اند (1): ایجاب و وجوب در معنی با هم نزدیکند فرقی بین ایشان نیست و معنی ایجاب ظاهراً آن استحقاق دادن بنده است می گویند اوجه ای استحققه و برخی گفته اند ایجاب معنی آن تأثیر است و وجوب حصول اثر . و در فقره دعاست : «اسألك بموجبات رحمتك» ، و مراد از موجبات اموری است که موجب و مورث رحمت و غضب می شود . و امام علیه السلام در این فقره اسباب رحمت را تمناً می نماید و موجه که امام علیه السلام بعد از هر نمازی خواسته (امتنان و) (2) خواستن بهشت است و یکی از موجبات رحمت که ائمه هدی به ماها تعلیم فرموده اند زیارات قبور امام زادگان آن است سیما حضرت عبدالعظیم علیه السلام ، یعنی : این زیارت موجه ای است که ما را به رحمت پروردگاری که جنت دائمه باقیه است می رساند و معنی وجبت له الجنة آن است اگر قبل از زیارت شخص زائر استحقاق وصول به رحمت و دخول به جنت نداشته است بعد از زیارت کردن ، واجب و لازم شده است که به جنت برود . به عبارت دیگر خداوند مهربان او را استحقاق دخول جنان داد و از این بیان همان افاضه فضل و احسان آن مبدء فضل و کرم معلوم می شود و فرق است بین اینکه مستحق باشد یا مستحق بکنند او را اگر استحقاق بدهند آن حکایت بخشایش است و استحقاق دادن خود عین رحمت و حقیقت جنت است ، و در فقره دعاء فرج است : یا مبتدئاً بالنعمة قبل استحقاقها (3) یعنی : ای کسی که ابتداء به نعمتها فرموده پیش از استحقاق دادن آن نعمتها . و معنی آیه کریمه « نَبَّئِ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ » (4) همین است پس از تهیّه موجه عرض می نمایم : زیارت حضرت عبدالعظیم موجه و سبب دخول جنت می شود به شرط

1- بنگرید به : مجمع البحرين 4/468 ماده ( وجب ) .

2- بین پرائنتر ناخواناست ، استظهاراً درج گردید .

3- مصباح المتعجد : 70 و 331 ، الدعوات : 60 ح 148 .

4- حجر : 49 .



## اختصاصِ لاهلِ الاخلاص : امامزادگانی که نصوص به نحو مخصوص در زیارت کردن قبورشان وارد شده است

آنکه در خود زیارت معنویّتی باشد محض حضور ایشان کفایت نمی کند ، و معنویت در تمام اعمال عموماً و در عمل زیارت خصوصاً ایمان کامل است که اصل اصیل و اسّ اساس اوست و معنی و روح و حقیقت ایمان ولایت امیر مؤمنان علیه السلام و عترت طاهرین مکرمین ایشان است و حقیقت ولایت جنّت دائمه باقیه اخرویّه است مثل اینکه حضرت امیر علیه السلام فرمود : « من نماز مؤمنین هستم » چون اوصاف نماز کاملاً از ایشان ظاهر شد و آن ذات مقدّس به این صفات قدسیّه اتّصاف یافت گویا با نماز متحد شد ، پس معنی زیارت حضور زائر است در نزد مزور و تلفظ به الفاظ مخصوصه و این حاضر شدن به منزله جسد است ، اما روح آن ولایت اهل بیت عصمت است که این جسد را زنده دارد و این زندگی پاینده است و فنائی ندارد و از اوصاف جنت نعیم است که دار البقاء نام اوست . پس زائر هر قدر مقام ولایت را بیشتر تکمیل نمود و مرتبه ایمان را زیاد ترقی داد به جنت موعود که حقیقت ایمان ولایت است نزدیکتر می شود البته ، بلکه حقیقتش همان بهشت است که معارف و لذات معنویّه بوده باشد و آن موجب جنت جسدانی است و تفکیک روح و جسد در صورت و معنی به این بیان روشن ، محال است .

اختصاصِ لاهلِ الاخلاص امامزادگانی که نصوص به نحو مخصوص در زیارت کردن قبورشان وارد شده استبدان مشهور بین علماء آن است که چند نفرند که به زیارتشان از امامزادگان نصوص خاصّه وارد است اما زیارت نامه بخصوص منقول نیست ، یعنی : امام نقرموده است این زیارت نامه را در مزار ایشان بخوانید مانند زیارات کثیره ائمه طاهرین ، اما علماء اسلام زیارت نامه ها از خودشان تألیف کرده اند و به ما آموخته اند هرگاه زائرین قبور ایشان بعضی از خطابات و الفاظ که مشتمل بر تعظیم و تکریم هر يك می شود چنانکه خدمت

مراقد ائمه مکرّمین می ایستند و می خوانند در آنجا هم بخوانند جایز است . ولیکن ایشان را از موتای دیگر امتیاز دهند سزاوار و شایسته است حتی از احتراماتی که از اصحاب نبی و ائمه مثل جعفر در موته و سلمان و ابی ذرّ و مقداد و حذیفه و جابر بن عبداللّه انصاری رضوان اللّه علیهم می نمایند باید بیشتر نمایند ؛ از آنکه نسبت ایشان به خانواده عصمت و طهارت (1) و قرابت با صدیقه طاهره \_ علیها سلام اللّه \_ همان امتیازی است کافی ، کلام در آداب و دخول و اذن است به همان نحوی که زوّار در استیذان مراقد ائمه ساعی و داعی اند آیا جایز است در قبور امامزادگان معمول دارند یا نه ؟ جواب توان گفت : بعد از اینکه زیارتی مأثور نباشد البته این آداب هم از ایشان نرسیده است بلی در آخر روایت سعد اشعری که حضرت رضا علیه السلام امر به زیارت حضرت فاطمه معصومه فرموده است . مرحوم مجلسی طاب ثراه در کتاب « تحفة الزائر » (2) فرموده اند : چون به نزد قبر آن حضرت بررسی نزدیک بالای سر رو به قبله بایست و سی و چهار مرتبه « اللّه اکبر » و سی و سه مرتبه « سبحان اللّه » و سی و سه مرتبه « الحمدلّله » بگو پس این زیارت را بخوان . . و بعد از نقل زیارت فرمود : محتمل است زیارت از تتمه قول امام علیه السلام نباشد . و داعی هم عرض می نماید که : ظاهراً این تسیّحات خواندن هم در بالای سر جزء حدیث سعد اشعری نبوده است اگر آن فقره جزء حدیث است ناچار متضمن این زیارت منقوله خواهد بود و الا فلا ، و اگر آن طور ایستادن و تسیّحات خواندن در خدمت حضرت معصومه صحیح بوده باشد در خدمت حضرت عبدالعظیم نیز جایز است نه بر حسب استحباب و قیاس و نه بر حسب نصّ مخصوص بلکه بر حسب امر به تعظیم اولاد ائمه برای انتساب به ائمه طاهرین علیهم السلام ، و لازم است ملاحظه و قصد ورود نکند و ثواب قرائت تسیّحات منقوله با تقدیم تسبیح به تحمید در این مورد معلوم و واضح است به قصد تعظیم

1- در چاپ سنگی : طاهرت .

2- و نیز در بحار الانوار 99/265 به نقل از بعضی کتب زیارات .

## کسانی که زیارت ایشان منصوص است اول: حمزه سید الشهداء است

### دوم: حضرت ابوالفضل علیه السلام است

این قبر شریف و یت اهداء برای آن روضه مطهره ضرری ندارد زائر اذن بخواند و آن تسبیحات را بخواند و اجر تمنا کند . اکنون عرض می کنم که چند نفرند غیر از ائمه طاهرین علیهم السلام که زیارت ایشان منصوص است و برای حضور قبورشان زیارات نامه ها رسیده است .

کسانی که زیارت ایشان منصوص است اول: حمزه سید الشهداء است اول: حمزة بن عبدالمطلب رضی الله عنه که سید الشهداء و مدفون در احد است . و از ائمه طاهرین مرویست که نزد قبر حمزه می ایستی و می گوئی: السلام عليك يا عم رسول الله صلى الله عليه وآله وخير الشهداء . السلام عليك يا اسد الله واسد رسوله . اشهد أنك قد جاهدت في الله و نصحت لرسول الله و جدت بنفسك و طلبت ما عند الله و رغبت ما عند الله و رغبت فيما وعد الله . و بعد از نماز خود را بر روی قبر بینداز و این صلوات را بخوان.. الى آخر حدیث که در کتاب « تحفة الزائر » (1) است .

دوم: حضرت ابوالفضل علیه السلام است دوم: حضرت ابوالفضل عباس بن امیرالمؤمنین علیه السلام است که در کربلاء شهید شد و در راه غاصریه مدفون گردید . و زیارت مخصوصه از ائمه طاهرین در حق آن جناب مرویست از آن جمله: ابو حمزه ثمالی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: «چون خواهی زیارت کنی حضرت

1- .کامل الزیارات : 22 ، به نقل از وی در مستدرک الوسائل 10/198 ، بحار الانوار 97/213 .

**سوم : حضرت علی اکبر علیه السلام است**

عبّاس را \_ و آن کنار فرات است \_ محاذی حائر بایست بر در روضه و بگو : سلام الله وسلام ملائکته المقربین وانبیائه المرسلین وعباده الصّالحین و جمیع الشهداء من الصّدیقین الزاکیات الطّیبات فیما تغتدی وتروح علیک یابن امیرالمؤمنین...» . الی آخر زیارت که در کتاب « مزار » و کتاب « تحفة الزائر » است (1) . و زیارت دیگر هم بعد از دخول روضه است که اول آن : السلام علیک ایها العبد الصّالح المطیع لله ولرسوله و لامیرالمؤمنین و الحسن والحسین . صلی الله علیهم والسّلام علیک ورحمة الله وبرکاته ومغفرته ورضوانه علی (2) روحک وبدنک.. الی آخر الزيارة (3) . و زیارت وداع نیز دارد (4) ، و شیخ مفید و جماعتی از علماء قدماء ذکر فرموده اند . و زیارت دیگر هم هست ، رجوع به کتب « مزار » باید نمود .

سوم : حضرت علی اکبر علیه السلام استسوم : حضرت علی بن الحسین علی اکبر است که در پایین پای قبر پدر بزرگوارش مدفون است ، و در وقعه عاشورا به ظلم شهید شد . و آن بزرگوار نیز زیارت مخصوصه دارد از آن جمله در زیارت جامعه ششم است که حضرت صادق علیه السلام به یوسف کَناسی فرمودند : « بعد از زیارت خامس آل عبا \_ علیه آلاف التحية والثناء \_ برو نزدیک سر علی بن الحسین علیه السلام و بگو : سلام الله وسلام ملائکته المقربین وانبیائه المرسلین علیک یا مولای وابن مولای ! ورحمة الله

1- . مصباح المتهدج : 724 ح 814 ، جامع عباسی : 178 ، کامل الزیارات : 389 ح 633 .

2- . در چاپ سنگی : وعلی .

3- . کامل الزیارات : 441 باب 86 ح 671 .

4- . آغاز آن چنین است : « استودعک الله واسترعیک ، اقرأ علیک السلام ، آمنا بالله وبرسوله وبکتابه وبما جاء به من عند الله . اللهم ! فاکتبنا مع الشاهدين . . » . بنگرید به : کامل الزیارات : 442 باب 86 ح 672 .

### امامزادگانی که زیارت کردنشان منصوص است

وبرکاته . صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أَهْلِ بَيْتِكَ وَعَتْرَةِ آبَائِكَ الْأَخْيَارِ الْأَبْرَارِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً « (1) . و زیارت مخصوصه دیگر از برای ایشان روایت شده است . و غیر از این سه نفر در حق اولاد و احفاد ائمه طاهرين زیارتی وارد نشده است .

امامزادگانی که زیارت کردنشان منصوص استنبلی در « مصباح » کفعمی است : در زیارت مسلم بن [عقیل] و حرّ بن یزید ریاحی و هانی بن عروه زیارت مخصوص حضرت عباس خوانده شود ، و زیارت‌های چند از برای عموم شهداء کربلا وارد است که بعضی را امام علیه السلام با اسمائهم خوانده است ، و بعضی را جمعاً تعلیم فرموده است ، و در بعضی از زیارات للشرافه چند نفر از ایشان را یاد فرموده است . و در مزار کتاب « تهذیب » زیارتی از برای نواب اربعه از خودشان نقل شده است نه از ائمه هدی علیهم السلام . و همچنین است زیارات و عباراتی که از برای مردگان مسلمانان به طریق عموم مروی است . پس بنا بر این بیان ، زیارات منصوصه بر شش قسم است : اول : زیارت حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله و صدیقه طاهره و ائمه طاهرين سلام الله علیهم اجمعین است . دوّم : حمزه سید الشهداء . سوّم : حضرت علی بن الحسین و حضرت ابوالفضل .

1- . کامل الزیارات : 372 ح 619 ، تهذیب الاحکام 6/65 ، المزار ابن مشهدی : 387 .

**اول : فاطمه معصومه سلام الله عليها**

چهارم : شهداء کربلا- . پنجم : عموم اموات . ششم : چند نفر از امامزادگان زیارت کردن ایشان مرویست ، اما زیارت خواندن به نحو مخصوص غیر مرویست . حال زائر هر زیارتی که دلالت بر تعظیم می کند غیر از زیارت نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بر مراد این چهار طبقه بخواند صحیح است مگر الفاظی که دلالت بر خصوصیات احوال ایشان می کند از وضع شهادت و غیره 1 . پس از شرح مقدمه که عنوان شد خوب است امامزادگانی که در زیارتشان می گویند روایت شده است اشاره نمایم :

اول و دوم: فاطمه معصومه و قاسم بن موسی علیهما السلام که زیارت کردنشان مشهور است اول : حضرت معصومه مدفون در زمین بابلان قم است که حضرت رضا علیه السلام بنا بر روایت مزار « بحار » به سعد اشعری فرمودند : « هر کس وی را زیارت کند و حق وی را بشناسد بهشت از آن اوست » (1) .

---

1- . کامل الزیارات : 536 ح 826 ، بحار الانوار 102/265 ، ثواب الاعمال : 124 ، عیون اخبار الرضا علیه السلام 2/267 . در روایت دیگر که در کامل الزیارات : 536 ح 827 نقل کرده از ابن الرضا علیه السلام که فرمود : « من زار قبر عمتی بقم فله الجنة » .

**دوم: قاسم بن موسی بن جعفر علیه السلام**

و این حدیث کمال دلالت دارد که حضرت رضا علیه السلام بعد از حضرت فاطمه در خراسان شهید شدند . و آنچه مشهور است در اینکه حضرت معصومه در قم شهادت علی بن موسی را دانست اصلی ندارد . و شهادت حضرت رضا علیه السلام در سال دویست و دو یا سه از هجرت بوده است ، و چند حدیث که در مدح ارض بیضاء غراء قم رسیده است و ضمناً فاطمه معصومه را امام مدح فرموده است . دوم : قاسم بن موسی بن جعفر علیه السلام است ، و مرحوم مجلسی طاب ثراه فرموده اند : از امامزاده های مشهور قاسم فرزند امام موسی است که در حوالی نجف اشرف مدفون است ، و قبرش معروف است (1) . و مرحوم سید بن طاوس (2) ترغیب بر زیارت او فرموده است و مرحوم بحر العلوم سید مهدی الحسنی الطباطبائی در کتاب « رجال » (3) در باب قاف در احوال قاسم بن موسی نوشته اند : کان یحبّه أبوه حبّاً شديداً ، وأدخله فی وصایاه ، یعنی : پدرش امام موسی فرزند [ش] قاسم را بسیار دوست داشت که وی را داخل در وصایای خود کرد . و در آن کتاب (4) مروی است : در حین احتضار اسماعیل ، امام موسی علیه السلام به قاسم فرمودند : « برخیز نزدیک سر برادرت سوره والصفافات بخوان تا تمام کنی . چون برخاست

- 
- 1- بحار الانوار 99/276 . البته در حاشیه بحار 48/283 و 99/276 اصرار دارد که قبر وی نزدیک « الحلة السيفية » می باشد ، و این مطلب را بحر العلوم در فوائد رجالیه 3/193 به نقل از سید مهدی قزوینی نجفی در « فلك النجاة » نیز نقل کرده است .
  - 2- در کتابش مصباح الزائر به نقل از حاشیه بحار الانوار 48/283 .
  - 3- الفوائد الرجالية ، بحر العلوم 3/191 .
  - 4- الفوائد الرجالية 3/192 .

## در فضل قاسم بن موسی علیه السلام

و خواند و رسید به این آیه مبارکه « أَهْمُ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا » (1) اسماعیل وفات کرد . چون وی را در تابوت گذاردند و بیرون آوردند جنازه اش را ، یعقوب بن جعفر عرض کرد که : بین ما رسم است که در نزد میّت سوره یاسین می خوانیم و شما فرمودید سوره والصفات بخوانند؟! فرمودند : « ای پسرک من ! سوره والصفات نزد هیچ مکروبی از موت خوانده نمی شود مگر آنکه خداوند تعجیل در راحت میّت می کند » (2) . و در آن کتاب است (3) که : سیّد بن طاوس \_ طاب ثراه \_ از زیارت قاسم بن موسی در « مصباح الزائر » خبر داده است ، و زیارت او را مقارن با زیارت عباس بن علی علیه السلام و علی بن الحسین علیه السلام مقتول به طف نموده است ، و عبارت « بحار » (4) آن است : و القاسم بن کاظم الذی ذکره السیّد قبره قریب من الغری . و اهل نجف و کربلا هر سال شدّ رحال می کنند و به زیارت قاسم از علماء و غیرهم بسیار مشرف می شوند ، رَزَقْنَا اللّٰهَ زیارتی که ان شاء اللّٰه تعالی .

در فضل قاسم بن موسی علیه السلامو حدیثی ایضاً در کتاب « رجال » مذکور (5) مسطور است که دلالت بر جلالت قاسم می کند ، و آن روایت ابی عماره است که : حضرت ابا ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند :

- 
- 1- بحار الانوار 99/276 . البته در حاشیه بحار 48/283 و 99/276 اصرار دارد که قبر وی نزدیک « الحلة السيفية » می باشد ، و این مطلب را بحر العلوم در فوائد رجالیه 3/193 به نقل از سید مهدی قزوینی نجفی در « فلك النجاة » نیز نقل کرده است .
  - 2- الفوائد الرجالية 3/192 .
  - 3- صفات : 11 .
  - 4- درباره خواندن سوره والصفات در نزد محتضر رجوع کنید به : کافی 3/126 ، تهذیب الاحکام 1/427 ح 3 ، الاحتضار باب 41 ح 1 ، دعوات الراوندی : 251 ح 708 ، بحار الانوار 81/238 ح 22 ، مستدرک سفینه البحار 2/320 .
  - 5- الفوائد الرجالية 3/191 ، اصل روایت در کافی 1/314 مذکور است .



### سؤم : علی بن جعفر علیه السلام و اشاره اجمالی در فضل وی

« ای ابا عماره! من از منزل خودم بیرون آمدم، پس وصیت کردم به پسر من حضرت رضا علیه السلام باطناً و ظاهراً، و این پسر من را با وی شریک نمودم، ولیکن این فرزندم قاسم منفرد است باطناً، اگر امر بدست من بود هر آینه در فرزندم قاسم قرار می دادم امامت را لِحَبِّی آیه و رأفتی علیه \_ یعنی: جهت دوستی که با وی دارم \_، ولیکن این امر با خداست و در هر مورد و محل که می داند قرار می دهد، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز فرمودند که: امر ولایت و امامت با فرزندم علی است. » . پس راوی گفت: اگر امامت به محبت است اسماعیل احبّ اولاد خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بوده است، پس چرا در اسماعیل قرار نداد؟! و این حدیث اگر چه بر جلالت و بزرگواری قاسم بن موسی دلالت دارد ولیکن از جهات دیگر در کمال غرابت است.

سؤم: علی بن جعفر علیه السلام و اشاره اجمالی در فضل وی سؤم: علی بن جعفر علیه السلام است که میرزای استرآبادی در « رجال و سبط » (1) فرمود: و کان علی بن جعفر راویة الحدیث سدید الطریق شدید الورع کثیر الفضل، و ملازم خدمت برادرش موسی بن جعفر علیه السلام بوده است، و او را کتاب « مناسک » است و مسائلی که سؤال نموده است از پدر و برادرش جمع کرده است (2)، و وضع احترام کردن علی بن جعفر به حضرت جواد، و حکایت فصد کردن با آن بزرگوار در تمام کتب رجال در ذیل احوال خیر مآلش مذکور است (3).

1- نیز بنگرید به: الفوائد الرجالیة، بحر العلوم 4/66، الکنی واللقاب 3/145.

2- این مسائل بصورت مستقل با عنوان « مسائل علی بن جعفر » بچاپ رسیده است.

3- درباره علی بن جعفر رجوع کنید به: رجال النجاشی: 251 ش 662، خلاصة الاقوال: 175 ش 4، رجال ابنت داود: 136 ش 1026، نقد الرجال 3/235 ش 3520.

**چهارم : حضرت عبدالعظیم علیه السلام**

و مسکن وی در عَرِیض بضمّ عین که از نواحی مدینه است و اولادش معروف به نسل العَرِیضند و عریض منسوب به آن مورد است (1). اما در مدفن وی خلاف است : جمعی گمانشان در سمنان است و آثار و بقعه دارد ، و برخی ظنّ غالبشان در بلده قم است بنا بر خطوطی که بر سطح آن مزار نوشته است که با محمّد بن موسی مدفون است ، و محمد بن موسی برادر حضرت رضا علیه السلام است . و [ از ] سید شریف نسّابه احمد بن علی بن حسین الحسنی در کتاب « عمدة الطالب » که در انساب آل ابی طالب مصنف شده است : نقل است محمد بن موسی بواسطه کثرت عبادت و صوم و صلاة ، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام او را لقب عابد داد مانند علی عابد که فرزند حسن مثلث و پدر حسین شهید در فح است . و شیخ مفید طاب ثراه در کتاب « ارشاد » (2) هم او را یاد فرموده است . عجب است در کتب رجال مدفن علی بن جعفر را تصریح نکرده اند ، و از این جهت روایت مخصوصی در زیارتش نیست ، اگر چه مشهور است زیارتش از امام علیه السلام . و داعی تاکنون نصّی در زیارت علی بن جعفر ندیده ام اگر چه جلالت قدر ایشان از اولاد ائمه طاهرين کمتر نیست ، و به طریق تحقیق از بعضی اورع و ازهد و اتقی بوده است ، و آنچه مذکور شد بنا بر مشهور بود .

چهارم : حضرت عبدالعظیم علیه السلام است چهارم : حضرت عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی است . و این بزرگوار بنا بر دو روایت که شرح دادیم معلوم شد که صریحاً امام علیه السلام فرمود : « او را در ری زیارت نمائید » اما زیارت نامه مخصوص مانند فاطمه معصومه علیها السلام ندارد ، ولیکن همین زیاراتی که علما تألیف کرده اند و در زیارت نامه ها نوشته اند و سالها خواص و عوام می خوانند صحیح است ،

1- رجوع کنید به : الکنی واللقاب 3/146 .

2- الارشاد 2/216 ، 219 ، 220 .

### زیارت مختصر حضرت عبدالعظیم علیه السلام که از تألیفات جامع این اوراق است

و کمال تعظیم و تکریم در آنها شده است ، و خوب است همه او را بخواند 1 . و این گناهکار شرمسار از زیارات ائمه طاهرين و عبادات علماء عاملین نیز دو زیارت تألیف و ترکیب کرده و آنچه شایسته مزار این بزرگوار بوده در این دو زیارت نامه یاد کرد : یکی زیارت مبسوط که مشتمل بر فضائل و خصائل حسنه این بزرگوار است ، و یکی زیارت مختصری است در کمال سهولت و آسانی برای کسانی که مجال توقف زیاد در حرم محترم آن سید معظم ندارند و به سلام و تحیت مختصری قناعت می نمایند . شاید از توجه زائر سوخته دلی و افسرده خاطری خداوند کریم رحیم از خطایای این بنده شرمنده بگذرد ، و بواسطه زحمتی که در جمیع حالات حضرت عبدالعظیم کشیده ام رحمتی شامل حال داعی شود . و خوب است زیارت مختصر را مقدم بدارم :

زیارت مختصر حضرت عبدالعظیم علیه السلام که از تألیفات جامع این اوراق است بسم الله الرحمن الرحيم السلام من الله . السلام على آدم صفيه ، وعلى نوح نحيه ، وعلى ابراهيم خليله ، وعلى اسماعيل ذبيحه ، وعلى موسى كليمه ، وعلى عيسى روجه ، وعلى محمد حبيبه ، وعلى علي وليه ، وعلى الحسن دليله ، وعلى الحسين قتيله ، وعلى علي سجاده ، وعلى محمد باقر علمه ، وعلى جعفر صادق وعده ،

## زیارت مبسوط حضرت عبدالعظیم علیه السلام که بسیار بافوائد است ایضاً

وَعَلَى مُوسَى كَاطِمٍ حِلْمِهِ ، وَعَلَى عَلِيٍّ الرَّاضِي بِرِضَائِهِ ، وَعَلَى مُحَمَّدٍ مِطْهَرٍ جُودِهِ ، وَعَلَى عَلِيِّ مِطْهَرٍ جُودِهِ ، وَعَلَى الْحَسَنِ شَاهِدِهِ عَلَى عِبَادِهِ ، وَعَلَى خَاتِمِهِمْ وَقَانِمِهِمْ نُورِهِ وَبُرْهَانِهِ . ثُمَّ السَّلَامُ مِنَ اللَّهِ وَأَنْبِيَائِهِ وَأَيْمَتِهِ عَلَى الْمُنتَجِبِينَ مِنْ آلِهِمْ وَالْمُنْتَجِبِينَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ . ثُمَّ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَيَا أَمَلِي وَيَا رَجَائِي ! يَا بَنَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى ، وَيَا بَنَ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى ، وَيَا بَنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ، وَيَا بَنَ الْحَسَنَ الْمُجْتَبَى ! يَا أَبَا أَنْتَ وَأُمِّي أَيُّهَا الصَّابِرُ الْكَظِيمُ وَالْمُحَدِّثُ الْعَلِيمُ ، أَيُّهَا الْهَادِي الْمَهْدَى ، وَالطَّاهِرُ النَّقِيُّ النَّقِيُّ الرَّضِيُّ الْمَرْضِيُّ الرَّكِيُّ ! السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ الْمُؤْمِنُ الْوَفِيُّ ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَبْدَ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ حَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ! صَ لَمَاتُ اللَّهِ وَسَ لَامُهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آبَائِكَ الْمَرْحُومِينَ ، وَأَجْدَادِكَ الْمَظْلُومِينَ . وَأَشْهُدُ أَنَّكَ عَبَدْتَ اللَّهَ حَتَّى آتَيْكَ الْيَقِينَ . وَأَشْهُدُ أَنَّ هَذِهِ التُّرْبَةَ تُرْبَتُكَ ، وَالْحَرَمَ حَرَمُكَ ، وَاللَّهَ نَاصِرُكَ . وَهَذِهِ سَبَّ هَادَتِي عِنْدَكَ ، وَأَسْأَلُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَنِي فِي حِزْبِكَ ، وَلَقَدْ كُنْتُ لِأَجْدَادِكَ الْمُكْرَمِينَ مُوَالِيًا وَلِأَعْدَائِهِمْ وَظَالِمِيهِمْ مُنَاصِبًا وَمُحَارِبًا . وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ .

امّا زیارت مبسوط از این قرار تحریر می شود ، خداوند اجر مقاله ای از این مقالات و کلمه ای از این کلمات را به داعی عاصی مرحمت فرماید !

زیارت مبسوط حضرت عبدالعظیم علیه السلام که بسیار بافوائد است ایضاً بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَ لَامُ اللَّهِ وَسَلَامُ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَسَلَامُ أَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ وَجَمِيعِ الشُّهَدَاءِ وَالصِّدِّيقِينَ وَسَلَامُ أَجْدَادِكَ الْمَعْصُومِينَ وَأَبَائِكَ الْمَرْحُومِينَ عَلَى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ يَا مَوْلَايَ وَابْنَ مَوْلَايَ !

يا ابا القاسم بن عبد الله الحسنى! يا عبد العظيم! انى اشهد الله خالقى ومحمدا صلى الله عليه وآله نبيى وعليا واحدا عشر من نسليه موالى وانمتى اناك للصلاة مقيما (1) وللزكاة آتيا وبالمعروف امرا وعن المنكر منكرا وناهيا. وكنت لله طائعا، ولجذك محمد صلى الله عليه تايعا، والى الخير سارعا، ولعماد الدين رافعا، وفي الظلم متهجدا، وفي الطاعة مجتهدا. دعوت العباد الى الرشاد، واوضحت سد بل السداد، وجاهدت فى الله حق الجهاد، ونصحت الامة، ورويت الاخبار عن الائمة، وتمسكت بحبالهم، وتشببت باذبالهم (2)، واقتفيت بفعالهم، واتبعت بالقلب واللسان باقوالهم. وكنت عند البلاء صابرا، وللحق ناصرا، صدقت عن الدنيا وزينتها، وزهدت زهد الراحل عنها وبهجتها، وارضيت الله وخشيته، واديت حقه وراعيته. واشهد اناك شريف النسب ومنيف الحسب، كثير المناقب، جزيل المواهب، فى البيت قاطن، وللظالمين مابين، من اللذات معتزل، وفى الاذيات محتمل لما بسطوا اليك اللثام اكف الاصطلام حتى اشخصوك عن دارك بالعدوان، واستخطوا ربك وجذك بالعصيان. واطعت الله وما عصيته، وسنت السنن واستحييته. فسدرت من بلد الى بلد، الى شيعتك ومواليك، حتى نزلت فى السرب مستترا عن اعدائك، وهاجرت عن جوار الامامين عليهما السلام محمد بن على وعلى بن محمد مهجورا، وفهرت مقهورا. وازسلا اليك الرسائل، وامراك بتعليم المسائل، وابلغا اليك السلام؛ لاناك عز الاسلام، ومعلم الاحكام، ومبرئ عن الآثام، وفى (3) الذمم، ورضى الشيم.

1- كذا، « مقيما » وكلماتى كه پس از آن منصوب مى آيد تا واژه « ناهيا » بنا بر قواعد نحوى بايد مرفوع باشند .

2- در چاپ سنگى : باذبالهم .

3- كذا، با سياق عبارت « ووفى » همراه با واو عاطفه مناسبتر است .

وَأَشْهَدُ أَنَّكَ عِبْدَتَ اللَّهِ حَتَّى آتَاكَ الْيَقِينُ، وَمَصْدَبَيْتَ مَرْحُومًا حَتَّى وَقَدْتِ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ، وَلَقَيْتِ رَبَّكَ بِالرَّحْمَةِ وَالرُّضْوَانِ، وَقَدِمْتَ عَلَى جَدِّكَ بِالرُّوْحِ وَالرَّيْحَانِ. فَجَزَاكَ اللَّهُ خَيْرَ جَزَائِهِ، وَبَلَّغْنَا وَآبَاكَ فِي جَنَّةِ النَّعِيمِ عِنْدَ أَوْلِيَائِهِ. وَأَشْهَدُ أَنَّكَ السَّيِّدُ الْكَرِيمُ، وَالْمُحَدِّثُ الْعَلِيمُ، وَأَمَلِ الْأَمَلِ، وَثَمَالِ الْأَرَامِلِ، وَرَبِيعِ الْإِيْتَامِ، وَمَوْلَى الْأَنَامِ. وَقَدْتِ حَرَمَكَ وَلَذْتَ كَرَمَكَ، فَكُنْ إِلَى اللَّهِ شَافِعًا وَعَنْ الذُّنُوبِ نَازِعًا؛ فَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ مَنْزِلَةً جَلِيلَةً، وَكَرَامَةً جَزِيلَةً. وَأَدْخَلْنِي فِي زُمْرَةِ زَائِرِيكَ عِنْدَ رَبِّكَ مِنْ ذَاكِرِيكَ. وَقَدِ اتَّكَلْتُ عَلَى شَفَاعَتِكَ، وَتَوَسَّلْتُ بِمُؤَالَاتِكَ. وَأَسْأَلُ اللَّهَ بِكَ غُفْرَانَ الذُّنُوبِ، وَرَجُوتُ اللَّهَ لِزِيَارَتِكَ سِتْرَ الْعُيُوبِ؛ لِأَنَّ زِيَارَتَكَ كَزِيَارَةِ عَمِّكَ الشَّهِيدِ، وَمَنْ شَهِدَ مَشْهُدَكَ أَذْرَكَ ثَوَابَهُ مِنْ بَعِيدٍ. وَأَنْتَ يَا سَيِّدِي! وَسَيْلَتِي وَذَرِيعَتِي إِلَى الْوَلَاةِ (1)، فَاسْتَشْفِعْنِي عِنْدَهُمْ حَتَّى يَسْتَغْفِرُوا لِي عِنْدَ رَبِّي، وَيَسْأَلُوا إِلَيْهِ التَّجَاوُزَ عَن جُرْمِي. اَللَّهُمَّ! صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاعْفِرْ لِي وَلِوَالِدِي، وَوَالِدَاتِي، وَأَخَوَاتِي وَأَعْمَامِي وَعَمَّاتِي وَأَخْوَالِي وَخَالَاتِي وَأَجْدَادِي وَجَدَّاتِي وَأَوْلَادِهِمْ وَذُرَّارِيهِمْ وَأَزْوَاجِي وَذُرِّيَّاتِي وَأَقْرَبَائِي وَأَصْدِقَائِي وَجِيرَانِي وَأَخْوَانِي فِيكَ مِنْ أَهْلِ الشَّرْقِ وَالْعَرْبِ، وَلِجَمِيعِ أَهْلِ مَوَدَّتِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، وَالْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ، وَلِجَمِيعِ مَنْ عَلَّمَنِي خَيْرًا أَوْ تَعَلَّمَنِي مِنْ عِلْمًا. اَللَّهُمَّ اشْرِكْهُمْ فِي صَلَاحِ دُعَائِي وَزِيَارَتِي لِمَشْهَدِ هَذَا السَّيِّدِ الْكَرِيمِ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ!

1- در چاپ سنگی: الی من الولاة. که معنای مناسبی ندارد. ممکن است عبارت به صورت « الی من اولیه » یا « الی من اولیهم » نیز تصحیح شود.

































بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

